



مرکز مطالعات اسلامی بینش

WWW.BINESH.CC

چهار انمضی صلاحي سلفی معاصر ویراست اول

نویسنده: اسامه شحاده

ترجمه: واحد ترجمه بینش

إسلام محمد

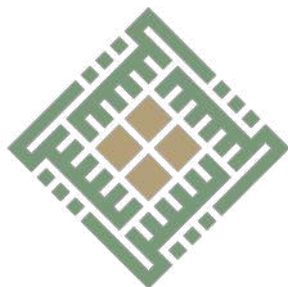
پرچمداران نهضت اصلاحی سلفی معاصر

اسامه شحاده

ترجمه: واحد ترجمه بینش

ویراست اول - مرداد / اسد ۱۴۰۰

www.Binesh.ccc



مرکز مطالعات اسلامی بینش

WWW.BINESH.CC

فهرست مطالب

- مقدمه ی مؤلف..... ۳
- پرچمداران نهضت اصلاحی سلفی معاصر در مراکش..... ۱۱**
- ابو شعیب بن عبدالرحمن دکالی صدیقی..... ۱۲
- شیخ الاسلام محمد العربی العلوی..... ۲۹
- علامه ی مجاهد علال فاسی..... ۵۴
- پرچمداران نهضت اصلاحی سلفی معاصر در الجزایر..... ۷۱**
- امام عبدالحمید بن بادیس..... ۷۲
- علامه محمد بشیر ابراهیمی..... ۱۱۸
- علامه طیب العقبی..... ۱۴۲
- پرچمداران نهضت اصلاحی سلفی معاصر در شام..... ۱۶۷**
- علامه طاهر الجزایری..... ۱۶۸
- علامه ی شام جمال الدین قاسمی..... ۱۹۰
- عالم شام محمد بهجت البیطار..... ۲۳۲
- شیخ مجاهد عز الدین قسام..... ۲۵۶
- محدث عصر شیخ محمد ناصر الدین البانی..... ۲۸۰
- شیخ عمر سلیمان الأشقر «اندیشمند عمل گرا و جهادگر»..... ۳۱۲
- شیخ محمود عبدالرئوف القاسم «وزنه ای فرهنگی دور از رسانه ها»..... ۲۴۸

پرچمداران نهضت اصلاحی سلفی معاصر در عربستان..... ۳۵۵

دعوتگر مصلح شیخ عبدالله قرعاوی..... ۳۵۶

علامه ی قصیم شیخ عبدالرحمن السعدی..... ۳۸۰

بزرگ مرد امت علامه عبدالعزیز بن باز..... ۳۹۶

علامه ی فقیه محمد بن صالح العثیمین..... ۴۲۳

پرچمداران نهضت اصلاحی سلفی معاصر در مصر..... ۴۴۷

امام مجاهد محمد رشید رضا..... ۴۴۸

علامه ی محقق محب الدین خطیب..... ۴۷۸

علامه محمد حامد الفقی..... ۵۱۱

علامه ی محدث احمد شاکر..... ۵۴۰

پرچمداران نهضت اصلاحی سلفی معاصر در عراق..... ۵۶۹

علامه ی عراق، ابوالمعالی محمود شکر ی آلوسی..... ۵۷۰

مقدمه‌ی مؤلف

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على أشرف المرسلين، وبعد: نگارش شرح حال پرچمداران نهضت اصلاح سلفی برای من آرزویی بود که از دیرباز امید تحققش را داشتم. نوشتن این موضوع را به دوستان زیادی پیشنهاد دادم تا اینکه یکی از آن‌ها گفت: «کسی غیر از تو در این رابطه نمی‌نویسد، شروع کن و تأخیر نکن» این جمله سبب شد از دایره‌ی آرزوها به واقعیت‌ها قدم بگذارم.

فصل‌های این کتاب را به صورت مقالات ماهیانه برای وب‌سایت مجله‌ی «الراصد نت» به رشته‌ی تحریر در آوردم، که توفیقی بود از جانب پروردگار و سببی مهم در به سرانجام رساندن این کتاب، چرا که التزام به نوشتن مقاله‌های ماهیانه شمشیری بود که قبل از نشر شماره‌ی جدید مرا به درد می‌آورد، اما خدا را بابت توفیق و یاری‌اش سپاسگذارم.

سال‌های طولانی به جمع‌آوری بیوگرافی علما و دعوت‌گران و تجارب دعوی آن‌ها و جماعت‌ها و جمعیت‌ها و مؤسسات سلفی مشغول بودم، و متوجه ناآشنایی خطرناک جامعه به تاریخ دعوت سلفیت معاصر از یک سو و کوتاهی ما در حق علمایمان از سوی دیگر شدم، چرا که ما شرح حال آن‌ها را تدوین و تجارب آن‌ها را ثبت نکرده‌ایم. بزرگ‌ترین تصویری که ما از علما داشتیم در بخش علمی و تألیف بود، اما از بقیه‌ی جوانب زندگی آنها متأسفانه بی‌اطلاع بودیم. هدفم در این کتاب پرداختن به سیرت و شرح حال همه‌ی پرچمداران نهضت اصلاحی سلفی معاصر نیست، چرا که خودبابی است طولانی، و پرچمداران اصلاح - الحمد لله - کم نیستند، اما من نمونه‌هایی از پرچمداران اصلاح کشورهای مختلف را به گونه‌ای گزینش کردم که

مناسب با بیان اصلاح سلفی پنهان مانده از جامعه باشد و مراجع و منابع آن را نیز در دسترس داشته باشم، تصمیم گرفتم شرح حال کسانی را بنویسم که در صد سال اخیر زندگی می کرده‌اند، تا به علت قرب زمان و شرایط، استفاده از تجارب آن‌ها امکان پذیرتر باشد. آنچه مرا به تأسف و ادا داشت تنگ گردن دایره‌ی سلفیت از سوی برخی از دوستان و محدود کردن آن به برخی قضایای جزئی و دقیق بود، لذا از بنده به خاطر بیان شرح حال برخی افراد ایراد گرفتند، اما بنده بر این باورم که سلفیت منهجی است فراخ که شامل بسیاری از شخصیت‌های علمی معاصر که برای نهادینه کردن فرهنگ کتاب و سنت و فهم سلف تلاش می کردند و نسبت به علم و سنت و مبارزه با شرک و بدعت و خرافه‌گرایی حریص بودند می شود. شاید از طرف آن‌ها به سبب شرایط زمان و مکان اشتباهاتی رخ دهد، و چه بسا امکان شناخت رأی و دیدگاه درست در آن باب برایشان فراهم نبوده است و یا این که تحول نوین سلفی با رسوبات مناهج پیشین همراه بوده، و یا انحرافی حقیقی در بخش معینی رخ داده که این مورد از قبل برای بزرگانی مانند ابن حزم، ابن جوزی، و ابن عقیل نیز رخ داده اما همچنان علما آن‌ها را ارج می نهند و خطاهایشان را نادیده می گیرند. شیخ الاسلام ابن تیمیه در این رابطه می گوید: «آن چه سزاوار است همه بدانند این است که: گروه‌های منتسب به افراد در اصول دین با یکدیگر متفاوت‌اند؛ امکان دارد برخی از آن‌ها در اصلی از اصول بزرگ اسلام مخالف سنت عمل کرده باشند، و شاید برخی دیگر در قضایای دقیق و ریز با سنت مخالفت کرده باشند. چه بسا در میانشان کسانی باشند که بر کسانی که از او به حق دورتر هستند نقد نوشته باشد اما در نقدش عادلانه رفتار نکرده باشد؛ به گونه‌ای

که قسمتی از حق را نادیده گرفته و به قسمتی از باطل اذعان کرده باشد؛ در نتیجه با بدعتی خفیف به بدعتی بزرگ پاسخ داده و با باطلی کوچک به باطلی بزرگ پاسخ داده باشد.

وضعیت اکثر منتسبان به اهل سنت و جماعت این گونه است، این عده اگر بدعت خود را مایه‌ی تفرقه‌ی مسلمانان نگردانند و تولی و تبری را بر آن اساس تعیین نکنند، رأی نادرستشان در حد یک اشتباه می‌ماند و خداوند خطای مؤمنان را می‌آمرزد»^۱.

بنابر این تصور می‌کنم سخت‌گیری برخی انسان‌ها در سلفی ندانستن تعدادی از علما به سبب اشتباهاتی که خارج از اساس منهج و دعوتشان بوده و پیروانشان نیز از اشتباهات آن‌ها تبعیت نکرده‌اند منهج و روشی نادرست است و خود را به آن ملزم ندانسته‌ام. طی دو سالی که با شرح حال این افراد سپری کردم برای من دو نکته واضح و آشکار شد:

۱- این که تاریخ تأسیس جماعت اخوان المسلمین را آغاز فعالیت‌های دعوی و حرکی و سیاسی اسلامی در این عصر بدانیم یک اشتباه محض است، بلکه تجارب گوناگونی پیش از جنبش اخوان وجود داشته مانند مدرسه‌ی دعوت و ارشاد که علامه رشید رضا در سال ۱۹۱۳م آن را تأسیس کرد و هسته‌ی پیدایش یک جنبش دعوی حرکی متکامل و جهانی بود، و همچنین تجربه‌ی جمعیت علمای مسلمان الجزایر مقدمه‌ای برای پیدایش جماعت اخوان بود، کما اینکه تجربه‌ی شیخ عبدالله قرعاوی در جنوب عربستان سعودی کمتر از تجربه‌ی اخوان نیست.

اما آنچه جماعت اخوان المسلمین را متمایز ساخت ساماندهی آشکار در ساختار آن به ویژه در سال های اخیر زندگی استاد حسن البنا بود، لذا توانست با وجود تحولات گوناگون بیش از ۸۰ سال دوام بیاورد. ۲- در میراث علما و رموز ما نظریه های دعوی حرکی سیاسی شبه کاملی وجود دارد که نیازمند این است که متبلور شده و کسی آن ها را به شکل متکامل و جذاب ارائه دهد.

آن ها در آموزش علوم دینی و دنیوی تلاش کردند، با بی سوادی مبارزه نموده و به کسب دانش حتی از سوی بانوان تشویق کردند، کتابخانه های عمومی راه اندازی نموده و مدارس مختلفی تأسیس کردند، دانشجویان زیادی را برای ادامه تحصیل به کشورهای مختلف ارسال کردند، جدا از تألیف و تحقیق گسترده که بنیان نهضت علمی معاصر را گذاشت، علمای ما تفصیل دقیقی از نقش علم و تأثیر آن در پیشرفت امت ارائه دادند.

آن ها تلاش های زیادی در مبارزه با خرافات، بدعت، و شرک و نیز نشر سنت، توحید و حق در میان اقشار مختلف جامعه با اندیشه ها و مذاهب متفاوت داشتند، آن ها می کوشیدند از بهترین راه ها برای گشودن ذهن ها و دل های مردم استفاده کنند.

اما در مورد قضایای عمومی آن ها از نخستین کسانی بودند که با علم و حکمت به آن پرداختند، با استبداد سیاسی اواخر حکومت عثمانی مبارزه کردند، سپس پایه گذار مقاومت در برابر اشغالگران اروپایی بودند، و پایه های ملی گرایی حقیقی و قوم گرایی عربی درست که برخاسته از خود اسلام بود را بنا نهادند، قبل از اینکه ایدئولوژی های سکولار با شعارهای ملی گرایی و قوم گرایی و پیشرفت مردم را بفریبند.

آن‌ها در چارچوب شریعت وارد فعالیت‌های سیاسی شدند، در انتخابات مجلس مبعوثان عثمانی و مجالس منطقه‌ای سوریه، عراق، مصر، و مراکش شرکت کردند، احزاب سیاسی تأسیس نموده و آن‌را رهبری کردند، با اشغالگران وارد مذاکره شدند، و در نشست‌های بین‌المللی و برخی جلسات پارلمان اروپایی حضور یافتند، قوانین اساسی را تدوین نمودند و...

اما در بخش رسانه، علمای ما به خوبی از نقش رسانه و اهمیت آن اطلاع داشتند، لذا روزنامه‌ها و مجلات را تأسیس نموده و مقالات خود را در آن منتشر می‌کردند، و تا امروز گنجینه‌هایی مخفی در دل آن روزنامه‌ها و مجلاتی که ده‌ها سال پیش چاپ و نشر شده نهفته است.

این دو نکته‌ای که ذکر شد ما را بر این وامی‌دارد که پژوهش‌های عمیق‌تری در رابطه با اوایل قرن بیستم میلادی داشته باشیم و روابط میان مصلحان و علمای آن زمان و دغدغه‌هایشان را با دقت بیشتری کنکاش کنیم، و اینکه چگونه بر آن مشکلات فائق آمدند، و چه نتایجی از تجارب آن‌ها می‌توان گرفت تا راهشان را ادامه داد نه این که مانند بسیاری از دعوتگران بخواهیم از صفر شروع کنیم.

نیاز است امروز پژوهشی حقیقی در مورد ملی‌گرایی و قوم‌گرایی ارائه دهیم و این که چگونه مسیر آن به سکولاریسم و سوسیالیسم منحرف شد، پس از اینکه بخشی از جنبش اسلامی بود.

تلاش کرده‌ام در این کتاب پژوهشی از تجربه‌ی مصلحان و عبرت‌های استنباط شده از زندگی آنان را ارائه دهم، و با توجه به شرح حال آن بزرگان راهکارهایی برای حل برخی کوتاهی‌هایی

که دعوت سلفی امروز از آن رنج می برد ارائه دهم، در این راستا از منهج تاریخی و منهج تحلیلی استفاده نموده و تلاش کرده‌ام کتاب را با شیوه‌ی داستان به نگارش در آورم تا خواندن آن برای جوانان آسان باشد، و در پایان شرح حال هر شخصیت به مهمترین منابعی که از آن استفاده شده اشاره کرده‌ام و از ذکر آدرس جزئیات مطالب در کتاب خودداری کرده‌ام. برخی از دوستان بابت این قضیه بر من خرده گرفتند، اما از دیدگاه من این منهج از قبل میان علما وجود داشته و من نیز از آن پیروی کرده‌ام.

امیدوارم در آینده این فرصت را داشته باشم که در مورد پرچمداران دیگری از نهضت اصلاح سلفی معاصر از کشورهای مختلفی که امکان دسترسی به آن‌ها و منابع شرح حالشان رانداشتم را بنویسم، و از برادران و اساتیدم می‌خواهم به این بخش توجه کنند و شرح حال و تجارب مصلحان و مؤسسات آن‌ها را به رشته‌ی تحریر در آورند، و دانشجویان تحصیلات عالی را تشویق می‌کنم وارد این میدان شوند، همراه با روحیه‌ی پژوهش در رابطه با مواضع قدرت و تجربه و نقش آن در اصلاحگری و ابراز آن برای این که از آن تجارب استفاده‌های لازم را ببریم.

در پایان جا دارد از برادران، استاد ایاد القیسی، و استاد اسحاق یحیی بابت حمایتشان و در اختیار گذاشتن منابع ضروری و همچنین استاد هیثم الکسونی بابت مراجعه‌ی کتاب قبل از چاپ آن و همچنین خانواده‌ام که مشغولیتم به مطالعه و نگارش را تحمل کردند تشکر و قدردانی می‌کنم.

من این کتاب را ثمره‌ای از ثمرات شیخ و استادم شیخ عبد الرحمن عبدالخالق می‌دانم که در مدرسه او مدارج علمی را طی

کردم و بوسیله‌ی پدرم با دعوت سلفیتی که شیخ عبدالرحمن در کویت منتشر می‌کرد با این دعوت آشنا شدم و یکی از کسانی بودم که از این دعوت استفاده‌های بسیار بردم، کما این که مربی بزرگوار و دعوتگر عامل و شیخ بزرگوار عیسی مال الله نقش بسیار مهمی در ابراز شمولیت و پیشگامی دعوت سلفیت در همه ابواب خیر داشتند و اینکه دعوت سلفیت محدود به یک باب و چند باب نیست.

در پایان بخش پرچمداران شام بیوگرافی مختصری از استادم شیخ ابوالامین محمود عبدالروف القاسم را افزودم، زمانی که در دبیرستان مشغول به تحصیل بودم با ایشان آشنا شدم و عقل و ذهنم نسبت به گستره‌ی علوم و اهمیت تجارب و پژوهش‌های تاریخی و درس آموختن از آن باز شد.

خواننده‌ی گرامی... امیدوارم از این کتاب استفاده‌ی لازم را ببری، اگر در آن کوتاهی و یا اشتباهی یافتی نادیده بگیر و اگر برایت امکان داشت با بنده در میان بگذار، تا این که گام به گام در مسیر «از سرگیری زندگی اسلامی و راه‌اندازی یک جامعه‌ی اسلامی و اجرای حکم خداوند در زمین» آن گونه که علامه آل‌بانی می‌گوید گام برداریم. آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

اسامه شحاده

عمان - اردن

۲۰۱۴/۱/۷م

Osaosa20000@hotmail.com



پرچم داران نہضت اصلاحی سلفی معاصر در مراکش

- ◆ علامہ شعیب دکالی «رحمہ اللہ»
- ◆ علامہ محمد بن العربی العلوی «رحمہ اللہ»
- ◆ علامہ علال الفاسی «رحمہ اللہ»





ابوشعيب بن عبد الرحمن دكالى صديقى

١٢٩٥ - ١٣٥٦هـ / ١٨٧٨ - ١٩٣٧م



پیش درآمد

ابوشعیب بن عبدالرحمن دکالی صدیقی (۱۲۹۵-۱۳۵۶ هـ / ۱۸۷۸-۱۹۳۷ م) آخرین حافظ و محدث مراکش و پرچمدار سلفیت در اوایل قرن بیستم در مراکش است، تا جایی که او را شیخ الاسلام می خوانند. مسئولیت امامت و خطابت و فتوا بر مذهب ائمه‌ی اربعه در حرم مکی را بر عهده گرفت و مدتی به عنوان مدرس در دانشگاه الازهر مصر و دانشگاه زیتونه‌ی تونس مشغول به فعالیت بود، پس از مدتی ریاست دروس سلطانی در کاخ پادشاهی سلطان مولای الحفیظ به ایشان سپرده شد و این مسئولیت در دوره‌ی زمامداری سلطان مولای یوسف و محمد پنجم ادامه داشت، سالها متولی وزارت دادگستری و معارف مراکش بود و برخی از شاگردانش بخاطر نقش اصلاحی و علمی او و پرورش رهبران علمی و سیاسی مراکش از وی بعنوان «محمد عبده مراکش» یاد می کنند.

پرورش ایشان:

شیخ ابوشعیب دکالی در ۲۵ ذوالقعدة‌ی سال ۱۲۹۵ هجری قمری در قبیله‌ی بنی عمر یکی از قبایل دکالی عربی که از قبایل مشهور عصر مرابطین است و نقش بسزایی در انتشار اندیشه‌های سنی مذهب در مغرب عربی داشته‌اند بدنیا آمد. در کودکی یتیم شد و تحت کفالت عمویش علامه سیدی محمد بن عبدالعزیز الصدیقی پرورش یافت، علوم پایه را در روستای صدیقات در منطقه‌ی غربی دکاله نزد علمای قبیله‌اش مانند علامه ابن عزوز، علامه محمد صدیقی، محمد طاهر صدیقی فرا گرفت،

سپس به حومه‌ی دکاله رفت و قرآن کریم را به روایت‌های مختلف و متون علمی منتشر در عصر خودش را از بر کرد. در سال ۱۳۰۸ هجری قمری زمانی که او سیزده سال داشت، سلطان حسن اول حافظان کتاب «مختصر الخلیل» از منابع اولیه‌ی فقه مالکی را برای امتحان فرا خواند، ابوشعیب دکالی در این امتحان که مسئولیت آن بر عهده‌ی علامه علی بن حمود المسفیوی وزیر دادگستری وقت بود مشارکت کرد، المسفیوی از میزان علم و دانش و فهم و حفظ دکالی با وجود سن کمش شگفت زده شد، از او در رابطه با قرآن پرسید و وی پاسخ داد که قرآن را با قرائت‌های مختلفش حفظ نموده! کسی را آورد تا از این کودک امتحان بگیرد. خبر او در قصر پیچید تا جایی که به سلطان حسن اول رسید، سلطان وی را به حضور طلبید و به او گفت: «الرمان حلو حامض» را اعراب کن، دکالی این مثال را اعراب کرد، سلطان می‌خواست با او مبحث تعدد خبر به نسبت یک مبتدا که از مسائل مشهور نحوی است را مطرح کند، سپس سلطان به شوخی گفت: «تو فقیهی و نحوی نیستی»، دکالی پاسخ داد: من به نحو از فقه آگاهترم ولی برای شما این بیت شاعر را می‌خوانم:

یداک ید للوری خیرها
وأخری لأعدائها غائرة

یکی از دو دستت پر از خوبی برای ملت است
و دیگری سیلی است برای دشمنان.

برخی از حاضران از وی خواستند منظور و مقصد خود از این بیت را شرح دهد. او پاسخ داد: کافی است این آیه را تلاوت کند «والذین کذبوا بآیاتنا صم و بکم فی الظلمات»، سلطان از این پاسخ شگفت زده شد و خندید، سپس دستور داد دو کیسه زر و دو لباس فاخر به او دهند و بر کارتی یادبود نوشت: «تقدیم به ابوشعیب بخاطر سن کم و هنر بزرگش».

سفر به مصر

در سال ۱۳۱۴ هجری قمری برابر با ۱۸۹۶ میلادی ابوشعیب دکالی عازم مصر شد و شش سال در آن جا ماند و از محضر علمای الازهر مانند: شیخ الاسلام سلیم البشری، علامه محمد بخیت المطیعی، شیخ محمد محمود شنقیطی زبان شناس مشهور، شیخ احمد الرفاعی و دیگران کسب علم کرد.

در آن زمان، شیخ محمد عبده رئیس کمیته‌ی امتحاناتی بود که ابوشعیب دکالی برای ورود به دانشگاه الازهر در آن شرکت کرده بود، کمیته‌ی امتحانات بخاطر دستخط مغربی ابوشعیب، با حضور ایشان در امتحانات ورودی دانشگاه الازهر مخالفت کرد اما با مداخله‌ی شیخ محمد عبده تصمیم گرفتند از وی امتحان شفاهی بعمل آورند.

حضور وی در مصر که دریچه‌ی تمدن غرب بر آن باز بود و مجلات و پژوهش‌ها و مقاله‌های نویسندگان غربی، رونقی در نهضت فکری و اصلاح‌اش ایجاد کرده بود نقش به‌سزایی در تکوین علمی و فکری ابوشعیب دکالی داشت.

سفر به مکه‌ی مکرمه

پس از ظهور دعوت سلفی در نجد و تأثیر آن بر حجاز، شریف عون الرفیق والی مکه‌ی مکرمه در آن زمان از دانشگاه الازهر خواست امام و مفتی و خطیبی برای حرم مکی بفرستد که آگاه به کتاب و سنت باشد. شیخ سلیم البشیری شیخ الازهر وقت، ابوشعیب دکالی را برای این مهم انتخاب کرد.

دکالی امام و خطیب و مفتی و مدرس مسلمانان در حرمین شریفین شد و موقعیت ویژه‌ای نزد والی مکه بدست آورد و همیشه مورد احترام و تقدیر ایشان بود و در محافل، وی را در صدر جلسه می‌نشاند و دختر یکی از وزرایش را برای او خواستگاری کرد. ابوشعیب دکالی مجاورت مکه‌ی مکرمه و قدوم علمای سراسر جهان به این مکان مقدس را غنیمت شمرد و از وجود آنان بهره برد، که از این میان می‌توان به افراد زیر اشاره کرد: شیخ عبدالله صوفان قدومی نابلسی شیخ حنابله در حجاز، علامه عبدالرزاق البيطار، شیخ محمد بدر الدین دمشقی، شیخ احمد بن عیسی النجدی.

دکالی درس‌های متعددی در حرمین شریفین ایراد می‌کرد مانند: تفسیر قرآن، شرح کتب سته، شرح کتب سیرت مانند کتاب شفا تألیف قاضی عیاض، کتاب شمائل امام ترمذی، و درس‌هایی در زبان و ادبیات عرب، و دروسی در فقه و اصول و قراءات و مصطلح الحدیث.

دانشجویان زیادی از سراسر دنیا در محضر ایشان کسب علم کرده و از وی اجازات علمی دریافت کردند که از میان آن‌ها

می‌توان به افراد زیر اشاره کرد: حاج مسعود و فقاوی از علمای سوس، شیخ محمد العربی الناصری از علمای مشهور مراکش، شیخ یوسف القناعی از کویت، شیخ محمد الشنقیطی از موریتانی که از سوی ابوشعیب دکالی برای دعوت و تدریس از منطقه‌ی احساء به منطقه‌ی الزبیر در عراق فرستاده شد، شیخ عبدالله بن حمید مفتی حنابله در مکه‌ی مکرمه، شیخ محمد سلطان المعصومی از علمای ماوراء النهر و نویسنده‌ی کتاب «هل المسلم ملزم باتباع مذهب معین» و دیگران.



بسبب تلاش‌های مبارک و دروس علمی ایشان و شاگردان نجیبش، و تأثیر او بر حاجیان و زائران حرمین شریفین، آوازه‌ی ایشان در سراسر جهان پیچید، کافی‌است به نمونه‌ای از خطبه‌های ایشان در حرم مکی اشاره کنیم:

برای دنیا و آخرت خود تلاش کنید، برای دنیا آنقدر تلاش کنید که میهن خود را آباد سازید، برای دنیا آنقدر بکوشید که فرزندان‌تان را رشد دهید، برای دنیا آنقدر زحمت بکشید که محتاج و نیازمند کسی نباشید.

رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرمایند: «دست بالاتر از دست پایین تر بهتر است» انسان هنرمند امیر، و انسان نیازمند ذلیل و فرومایه است.

برای دنیا آنقدر بکوشید که بیکاری در این سرزمین که جبرئیل امین در آن فرود می‌آمده از بین برود، ای دوست داران ادیان برای دنیای‌تان تلاش کنید، شما می‌دانید که اسباب زندگی در دوره‌ی شما چهار چیز است: امارت، تجارت، زراعت، صنعت. اما امارت تنها عده‌ای اندک به آن دست می‌یابند.

اما زراعت.. شما در سرزمینی غیر حاصل خیز هستید همان گونه که خدای حکیم و آگاه در قرآنش ذکر نموده است.

می‌ماند صنعت و تجارت، و این سرزمین پاک از صنعت خالی است، و تجارت در آن ضعیف است و کالاهایش اندک، بشتابید بسوی آنچه برایتان سود می‌رساند و از والی جدیدتان بخواهید که به شما جهت راه‌اندازی یک دفتر صنایع کمک کند، این پوست‌هایی که در سرزمین شما با یک قرش و دو قرش فروخته می‌شود از آن برای تولیدات استفاده می‌شود و همان تولیدات با

صد قرش و دویست قرش به شما فروخته می‌شود، گویا شما این گفته‌ی پرودگار را نخوانده‌اید که می‌فرماید:

وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ يُؤْتَا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ

(و از پوست چهار پایان [انیز] برای شما خانه‌هایی (خیمه‌هایی) قرار داد که آن را در روز کوچ کردنتان و روز اقامتان سبک می‌یابید [و به آسانی آن را جا به جا می‌کنید]).

از این خطبه طبیعت اصلاح‌گرایانه‌ی ابوشعب دکالی در فراخواندن به آبادی دنیا و چنگ زدن به اسباب قدرت و پیشرفت و ترقی بر اساس هدایت قرآن و سنت فهمیده می‌شود. ایشان شاگردانش را تشویق می‌کرد که این مفاهیم را در سرزمین‌های خود نهادینه کنند، شیخ محمد شنقیطی یکی از شاگردان وی مدارس و مراکز علمی در عراق و احسا راه اندازی می‌کند و دعوت سلفی را در آن مناطق منتشر می‌سازد. شیخ قناعی از دیگر شاگردان ایشان که از وی به عنوان مصلح کویت یاد می‌کنند مدارس و مراکز علمی و کتابخانه‌های عمومی راه اندازی می‌کند و یکی از مؤسسان مجلس شورای کویت در سال ۱۹۲۱ میلادی و یکی از مؤسسان شورای شهرداری کویت بودند.

پس از انتشار آوازه‌ی ابوشعب دکالی در مراکش به‌وسیله‌ی شاگردان ایشان و حجاج بیت الله الحرام، حاکم وقت مراکش سلطان مصلح و عالم، عبدالحفیظ از ایشان خواست به مراکش بازگردد و در اصلاح جامعه به او کمک کند.

بازگشت به میهن

در سال ۱۳۲۸ هـ برابر با ۱۹۱۰ میلادی ابوشعیب دکالی به مراکش بازگشت و در شهر فاس سکونت گزید. سلطان عبدالحفیظ او را به خود نزدیک کرد، و علما و بزرگان و اعیان و سرشناسان فاس برای حضور در مجالس او از هم سبقت می‌جستند. ابوشعیب دکالی زمانی که در مکه بود نیز سفرهایی به سرزمین خود داشت و روابط خود با مردم را حفظ کرده بود و به‌خوبی از مشکلات مراکش و چالش‌های این سرزمین در سایه‌ی استعمار فرانسه آگاهی داشت.

فعالیت رسمی در دولت

ابوشعیب دکالی به محض بازگشت به مراکش از سوی سلطان عبدالحفیظ به‌عنوان قاضی مراکش معرفی شد، که در دوره‌ی خود به عدالت و شفافیت و پاکدستی مشهور بود. در سال ۱۳۳۰ هجری قمری برابر با ۱۹۱۲ میلادی وزارت دادگستری و معارف مراکش به ایشان سپرده شد. وی تلاش‌های زیادی برای اصلاح سیستم قضایی انجام داد و با بهره‌گیری از تجارب طولانی‌اش شروط عهده‌دار شدن پست قضاوت را بازبینی کرد و کمیته‌هایی برای آزمودن فعالان عرصه‌ی قضایی بوجود آورد و صدور فتوا را محصور به علمای خوشنام و مورد اعتماد مردم کرد. ایشان همچنین اصولی برای دادخواهی جهت حفظ حقوق و تسریع در پرونده‌های قضایی تعیین کرد.

در سال ۱۳۳۲ هجری قمری، سلطان مراکش دستور تأسیس شورای عالی تجدید نظر شرعی را صادر کرد و ریاست این شورا را در کنار تصدی وزارت دادگستری به ابوشعیب دکالی سپرد، وظیفه‌ی این شورا بازبینی احکام قضایی صادره از سوی قضات بود.

در همان سال مسئولیت نظارت بر اداره‌ی معارف و شئون دینی به ایشان سپرده شد. وی تلاش کرد دستمزد علما و مدرسین و کارکنان دینی را افزایش دهد، و اصلاحات آموزش دینی را از مسجد قرویین قدیمی‌ترین دانشگاه جهان آغاز کند. ایشان در اداره‌ی امور قضاء و معارف از برخی شاگردانش مانند شیخ محمد بن العربی العلوی کمک می‌گرفت و به سبب مخالفت با تصمیمات استعمارگران فرانسه در الغای قوانین اسلامی بسیار آزار دید.

ابوشعیب دکالی گاهی اوقات بجای صدر اعظم وقت فرامین دولتی را امضا می‌کرد.

ایشان تا سال ۱۳۴۲ هـ برابر با ۱۹۲۳ م وزیر دادگستری بود، اما در این سال به‌علت بیماری از پست خود استعفا داد، دولت مراکش به‌پاس خدمات ارزنده‌ی ایشان به‌وی منصب «وزیر افتخاری» اعطا کرد. گفته می‌شود استعفای ایشان از وزارت دادگستری بخاطر مخالفت با طرح راه‌اندازی رقاصخانه‌هایی از سوی فرانسوی‌ها بود.

فعالیت‌های علمی و دعوی ایشان

با وجود مشغله‌های اداری و رسمی علامه ابوشعب دکالی، ایشان از تدریس، خطابت، موعظه، دعوت و نشر علم در داخل و خارج مراکش فاصله نگرفت.

وی با وجود داشتن پست‌های رسمی، روزانه سه حلقه‌ی تدریس داشت: بعد از نماز صبح، بین نماز ظهر و عصر، بین نماز مغرب و عشاء. از جمله تلاش‌های ایشان در نشر علم و دانش در مراکش می‌توان به زنده کردن تفسیر قرآن کریم که در آن دوره به سبب خرافه‌گرایی برخی مدعیان علم به حجت «اگر قرآن تفسیر شود سلطان می‌میرد» ممنوع شده بود، اشاره کرد. گفته می‌شود در عهد سلطان سلیمان، شیخ احمد التیجانی که جایگاه ویژه‌ای نزد سلطان داشت وارد برخی مساجد شد. ایشان دید که شیخ طیب بن کیران قرآن را تفسیر می‌کند، با تعجب به سلطان گفت: «این عالم که قرآن را تفسیر می‌کند کیست؟ بدون شک این شخص مصیبتی برای امت و شخص سلطان خواهد بود!» از آن دوره، تفسیر قرآن در مراکش ممنوع اعلام شد و تنها به قرائت و تلاوت قرآن بسنده می‌شد! تا اینکه علامه ابوشعب دکالی بار دیگر تفسیر قرآن را زنده کرد و گفت: «بنام خدا قرآن را تفسیر می‌کنیم و سلطان هم نمی‌میرد»، قرآن را تفسیر کرد و اتفاقی هم برای سلطان پیش نیامد، وی توانست با تفسیر قرآن نوعی بیداری در مراکش ایجاد کند چرا که قرآن نخستین منبع اصلاح جامعه و بازگرداندن امت به راه راست و دور نگه داشتن مردم از خرافات منتشر شده است.

پس از اینکه مدت‌ها از احادیث نبوی فقط برای تبرک استفاده می‌شد و هیچگونه بهره‌ای از معانی آن برده نمی‌شد، علامه ابوشعیب دکالی به تدریس سنت نبوی و علوم سنت و شرح کتب حدیث پرداخت و موفق شد نهضت علمی سلفی بزرگی در مراکش ایجاد کند.

اما در رابطه با فقه اسلامی، ایشان تدریس فقه مستدل را آغاز کرد، ابتدا از کتاب «مختصر الخلیل» متن فقهی مشهور در نزد مالکیان آغاز کرد و هر مسئله‌ای را با دلیل آن ذکر می‌کرد، کما اینکه به تدریس علوم دیگری مانند نحو، زبان و ادبیات عرب و قراءات پرداخت.

نقش اصلاح‌گرایانه علامه ابوشعیب دکالی

ابوشعیب دکالی از طریق فعالیت‌های علمی و اصلاح برنامه‌ی سیستم‌های قضایی و آموزشی در جامعه‌ی مراکش آن زمین تحول ایجاد کرد.

کما اینکه تلاش وی برای نشر علم و دانش در سرزمین مراکش و مکه‌ی مکرمه مایه‌ی تربیت شاگردانی دلسوز و میهن دوست شد که بعدها پرچمدار مبارزه با استعمارگران و صوفیان خدمتگزار آنان شدند.

در آن زمان که ایشان متصدی وزارت دادگستری بود، مراکش تحت سیطره‌ی استعمارگران فرانسه بود، لذا عده‌ای ایشان را به نوکری فرانسه متهم کردند، حکمی عجولانه بدون هیچگونه مستند شرعی و عقلی؛ علامه دکالی برای خود روا نمی‌دید این پست مهم را برای فرانسوی‌ها و عوامل آن‌ها کند تا آنگونه

که می‌خواهند میان مسلمانان مراکش قضاوت کنند، لذا از طریق تصدی این پست توانست مصالح شرعی و ملی مسلمانان مراکش را حفظ کند و بسیاری از قضاوت‌های ایشان مانع سیطره فرانسوی‌ها بر زمین‌های مردم مراکش شد.

از نقش اصلاح‌گرانه‌ی ایشان می‌توان به مخالفت با برخی مدعیان جهاد علیه فرانسه اشاره کرد که بیشترین خدمت را به استعمارگران فرانسوی می‌کردند و رفتارهای خشونت طلبانه‌ی آن‌ها بهانه به دست فرانسوی‌ها می‌داد. داستان ایشان با شیخ احمد الهیبه مشهور است، زمانی که گفت: «عده‌ای گمان می‌کنند من با مجاهدین مبارزه می‌کنم، و این دروغی بیش نیست، من با عده‌ای آشوبگر مانند ابوحماره و ابوعمامه که با اقداماتشان میهن را به دست دشمنان می‌دهند مبارزه می‌کنم»، منبع این اتهامات برخی صوفیان مخالف منش سلفی علامه دکالی بودند.

علامه ابوشعیب دکالی از مدافعان وحدت مراکش در مقابل استعمار فرانسه و از نخستین کسانی بود که با قانون تقسیم مراکش بر مبنای قومی و نژادی و سپردن مناطق برابر نشین به استعمار فرانسه مخالفت کرد و آن را برنامه‌ای شوم جهت از بین بردن زبان عربی و الغای دادگاه‌های شرعی و جایگزین کردن آن به عادات بربری و دادگاه‌های فرانسوی خواندند.

ایشان همچنین عضو مؤسسه‌ی «احباس الحرمین الشریفین» یکی از مؤسسات تونس‌ی مراکشی الجزایری بودند که می‌کوشید علیه برنامه‌های خاورشناسانی که سعی داشتند زبان عربی را در شمال آفریقا هدف قرار دهند مبارزه می‌کرد. ایشان در

سال ۱۹۳۱ میلادی در سخنرانی خود در نشست زبان و ادب عربی در تونس نقشه‌های استعمارگران برای از بین بردن زبان عربی را بر ملا کرد.

منهج علامه ابوشعیب دکالی

● منهج علامه دکالی بر مبارزه با شرک، خرافات و بدعت استوار بود. استاد علال الفاسی در رثای شیخ و استادش ابوشعیب دکالی می‌گوید: آن فقید از نخستین اساتید و مشایخ ما بود که با تقلید و جمود و تحجر مبارزه کرد و خواستار آزادی از اندیشه‌های قرون اخیر و پرواز به سوی اندیشه‌های سلفی عصر نخستین اسلام بود، سلفیتی که مردم را به یکتاپرستی و مرجعیت قرآن و سنت دعوت می‌کند.

● وی نرمخویی و مهربانی در گفتگو با مخالفان را ترجیح می‌داد. استاد ابوبکر قادری می‌گوید: شیخ ابوشعیب دکالی هنگام مناقشه و گفتگو با مخالفان سعی می‌کرد بدون حمله به شخص مقابل با کنایه مقصود خود را برساند، بر خلاف علامه ابن العربی العلوی که بشدت علیه مخالفان می‌تاخت، و همین رفتار او سبب شد عده‌ی زیادی از در مخالفت با وی برآیند درحالیکه احترام ویژه‌ای به ابوشعیب دکالی قائل بودند.

● منهج ایشان تمرکز بر آموزش مستقیم و عدم پرداختن به تألیف کتاب بود. شاگرد ارشد ایشان شیخ عبدالله کنون در همین رابطه می‌گوید: آیا ما شاگردان شیخ ابوشعیب، کتاب و آثار به‌جا مانده از آن فقید نیستیم؟

● وضوح و سادگی منهج ابوشعیب در تدریس. ایشان در مسجد الحرام و در مقابل کعبه‌ی مشرفه به استادش شیخ محمد بدرالدین دمشقی امام وقت مسجد الحرام قول داد که دین را به گونه‌ای عرضه کند که برای همه‌ی مردم قابل فهم باشد.

● ضرورت غنیمت شمردن وقت به‌ویژه توسط علما و دعوتگران. زمانی که برخی علمای مراکش مشغول بحث بر سر «تای مربوطه» در لفظ نمله‌ای بودند که در داستان سلیمان آمده، ابوشعیب دکالی به آن‌ها گفت: «قرن‌ها پیش علما به این بحث پایان داده‌اند، هم‌اکنون ما باید راه‌هایی را پیدا کنیم که به وسیله‌ی آن استعمارگران فرانسوی که سال‌هاست میهن ما را اشغال کرده‌اند از این سرزمین اخراج کنیم».

● ارتباط با علمای عصر جهت تقویت نهضت بیداری اسلامی: ایشان ارتباط ویژه‌ای با امام عبدالحمید بن بادیس رئیس جمعیت علمای مسلمان الجزایر و علمای تونس داشت.

● از منهج و روش علامه دکالی پذیرش پست‌های دولتی در زیر سایه‌ی حکومت استعمارگر فرانسه جهت خدمت به منافع مسلمانان بود. وی می‌پنداشت اگر اشخاص دیندار و میهن دوست این پست‌ها را بر عهده نگیرند فرانسوی‌ها افرادی را در این پست‌ها می‌گمارند که وبالی بر اسلام و مسلمانان خواهند بود. این چشم‌انداز را که سال‌ها پیش ابوشعیب دکالی به آن رسیده بود، امروزه و با تأخیر، گروه‌های اسلامی و اندیشمندان جماعات اسلامی به آن رسیده‌اند.

در رابطه با ابوشعیب گفته‌اند:

- عبدالسلام بن سوده مورخ سرشناس معاصر: هر چه در مدح و ثنای ابوشعیب بگویند کم است.
- وی درباره‌ی ایشان می‌گوید: شیخ، امام، محدث و مفسر، پیشوای مجتهد، آخرین حافظ مراکش و محدث و مفسر بلا منازع در مراکش.
- عبدالحفیظ فاسی: امام علوم حدیث و سنت... عامل به حدیث و سنت و دعوتگر بسوی آن.
- عبدالله الجراری: ابوشعیب دکالی مردم را بسوی قرآن و سنت و تمسک به مذهب سلف صالح و پرهیز از عوامل تفرقه و اختلاف و بیراهه‌ها و پیمودن راه راست که همان راه قرآن و سنت است دعوت می‌کرد.
- عبدالله کنون: شیخ ابوشعیب دکالی از دعوت خود دو هدف را دنبال می‌کرد: اول: زنده کردن علم حدیث و انتشار آن... و دوم: تمسک به سنت و عمل کردن به آن در عقاید و عبادات؛ و در مسیر دعوی خود صراحتاً به آن فرا می‌خواند.
- محمد السائح: آوازه‌ی حرکت اصلاحی ابوشعیب دکالی به کاخ سلطان مراکش رسید؛ و مورد تأیید دربار قرار گرفت و سلطان مراکش دستور داد مانع توطئه‌های صوفیان علیه دکالی نشوند.
- الرحالی الفاروقی: شیخ ابوشعیب دکالی از چهره‌های نامدار مراکش و از نخبگان میدان معرفت و اصلاح و خدمتگزار حقیقی قرآن و سنت بود، و پرچم دفاع از قرآن و سنت و انتشار آن در سرزمین مراکش را بر افراشت، و از نخستین کسانی بود که

عقیده‌ی سلفی و روحیه‌ی صحیح اسلامی مبتنی بر کتاب و سنت را در آن سرزمین زنده کرد و با اندیشه‌های خرافاتی که مانع پیشرفت و ترقی امت می‌شد به شدت مبارزه کرد.

● عبدالکریم الزمرانی: داستان «لاله سبز» را از یاد نخواهیم برد؛ صخره‌ای زیبا که زنان مراکشی در کنار آن مراسم سالانه برگزار می‌کردند و حیواناتی در آنجا قربانی می‌نمودند و نذر و نیاز خود را به نزد این سنگ می‌بردند. هنگامی که خبر به شیخ ابوشعیب دکالی رسید خودش شخصا در از بین بردن این سنگ پیشگام شد، جالب اینجاست که ایشان از هر کارگری کمک می‌خواست بنابر توهمات و خرافاتی که دامنگیرشان بود از شکستن این سنگ امتناع می‌ورزید، لذا خود ایشان شخصا آن سنگ را شکست و تکه‌های آنرا در خارج از شهر دور انداخت.

● د.محمد ریاض: بسیاری از مردم وقتی یادی از منهج اصلاحی سلفی می‌شود به شیخ محمد بن العربی العلوی بجای استاد و شیخ او شیخ الاسلام ابوشعیب دکالی اشاره می‌کنند، درحالیکه ابن العربی العلوی در مقام دوم پس از شیخ و استادش شیخ ابوشعیب دکالی قرار دارد.

برای اطلاع بیشتر از شرح حال علامه ابوشعیب دکالی به منابع زیر مراجعه کنید:
 شیخ الإسلام أبو شعيب الدکالی الصدیقي، تألیف: دکتر محمد ریاض، چاپ ۲، ۲۰۰۹.

الحركة السلفية في المغرب العربي، تألیف گروهی از نویسندگان، چاپ انتشارات دار الأمان در رباط، شماره چاپ ۲، ۲۰۱۰.

من أعلام المغرب العربي في القرن الرابع عشر، تألیف: عبدالرحمن بن محمد الباقر الکتانی، چاپ انتشارات دار البیارق، شماره چاپ ۱، ۲۰۰۱.



شيخ الاسلام محمد العربي العلوي

١٣٨٤-١٣٠١هـ ق / ١٩٦٤-١٨٨٠م

پیش درآمد

تاریخ معاصر مراکش مملو از شخصیت‌هایی است که با نقش آفرینی علمی و موضع‌گیری‌های قهرمانانه و مبارزات آزادی خواهانه، و اجتهادات فقهی خود تأثیر بسیار زیادی در ساختار دولت مراکش داشته‌اند، و همواره مورد احترام پادشاهان مراکش بوده و با آن‌ها در امور مهم حکومتی مشورت می‌شده است.

شیخ محمد بن العربی العلوی یکی از چهره‌های سرشناس علمی است که شرایط مراکش در قرن بیستم وی را به جهان معرفی کرد، دوره‌ای که زیاده‌خواهی‌های استعمارگران به‌طور شگفت‌انگیزی افزایش یافته بود و کشور در پی فشارهای نظامی، سیاسی، مالی، فکری و بازرگانی استعمارگران و مهره‌های دست‌نشانده‌ی آن‌ها با اشغال سرد، دست و پنجه نرم می‌کرد. آنچه در این برهه از تاریخ اوضاع داخلی مراکش را پیچیده‌تر می‌کرد، جمود فکری و انتشار خرافات ناشی از کثرت مشرب‌های صوفیانه‌ی دور گشته از کتاب و سنت بود. وضعیت آن روز مراکش و انحطاط اجتماعی و فکری جامعه به‌سبب شیوع نادانی و فروپاشی سیاسی و اقتصادی جامعه در پی اشغال بیگانگان همه دست به دست هم داد تا شیخ العربی العلوی با تمام نیرو در چارچوب حرکت ملی مراکش و با بهره‌گیری از اندیشه‌های سلفی و احساس میهن‌دوستی خود حمله‌ای گسترده علیه جهل و نادانی و مشرب‌های صوفیانه‌ی مراکش و استعمارگران اشغالگر آغاز کند.

نسب شیخ الاسلام ابومصطفی محمد بن العربی به محمد بن عبدالله ملقب به «نفس زکیه» برادر ادیس بن عبدالله بنیان گذار دولت ادیسی‌ها در مراکش می‌رسد.

وی در ۷ ذوالحجه‌ی ۱۳۰۱ هجری قمری برابر با ۱۸۸۴ میلادی در منطقه‌ی مدغره واقع در استان تافیلالت مراکش دیده به جهان گشود.

خانواده‌ی ایشان نقش بسزایی در شکل‌گیری شخصیت وی داشت، مادرش او را در حفظ قرآن کریم یاری می‌کرد و ایشان را به اخلاق اسلامی سفارش می‌نمود، نقش پدرش سیدی العربی در تربیت صحیح او کمتر از مادرش نبود، او در فهم دروس علمی از پدرش همچو استادی استفاده علمی می‌برد، و پدرش همواره بر روند پیشرفت علمی‌اش نظارت داشت.

پس از این که پدر دریافت که فرزندش قرآن کریم را بطور کامل حفظ کرده، تصمیم گرفت مسیر کسب علم و دانش را برای وی هموار کند، لذا خانواده‌ی خود را در مدغره رها کرد و فرزند خردسالش را با خود به فاس پایتخت علمی و سیاسی مراکش در آغاز قرن بیستم برد تا اینکه از محضر علمای فاس کسب علم کند و از نزدیک با تحولات مراکش آشنا شود.

در آنجا پدر توانست برای پسرش اتاقی در مدرسه‌ی صفارین بیابد و برای کاستن از رنج غربت چندسال نزد او در فاس ماند و سختی‌ها را برای او هموار می‌کرد و تحصیل او در مدرسه‌ی مصباحیه که در آن دوران بزرگترین مرکز پژوهش‌های علمی،

ادبی، تاریخی، منطقی، فلکی، تفسیری و حدیثی مراکش بود را زیر نظر داشت.

اما از میان اساتید او در دانشگاه قرویین می‌توان افراد زیر را نام برد:

- فقیه عبدالسلام بنانی، علامه محمد بن العربی نزد ایشان «مختصر الخلیل»، «صحیح بخاری»، «شرح مکودی بر الفیه ابن مالک» و... را فرا گرفت.

- التهامی جنون: علامه ابن العربی در محضر ایشان «مختصر خرسی»، و «صحیح بخاری» را فرا گرفت، و از دیگر علمای قرویین نیز استفاده برد.

گفته شده روزی پدرش وارد اتاق او شد و دید غرق در مطالعه است، لذا به او گفت: «الآن مزه‌ی علم و دانش را چشیدی، لذا با تو خدا حافظی می‌کنم» دیری نپایید که محمد بن العربی به گواهی اساتیدش از جمله شیخ احمد بن الخیاط چراغی پرفروغ در آسمان علم و دانش شد.

گرایش دینی شیخ الاسلام محمد بن العربی العلوی

محمد بن العربی العلوی در آغاز صوفی و بر منش فرقه‌ی تیجانی‌ها بود که در آن دوره همانند دیگر فرقه‌های تصوف از جمله درقاویه و عیساویه و... به‌طور گسترده‌ای در تافیلالت منتشر بود، در آغاز از این فرقه‌ها بشدت دفاع می‌کرد اما بعدها از وی به‌عنوان پرچمدار نهضت اصلاحی سلفی معاصر در مراکش به همراه شیخ و استادش ابوشعیب دکالی یاد می‌کردند. گفته می‌شود سبب مستقیم هدایت وی کتاب «الفرق بین اولیاء الرحمن و اولیاء الشیطان» تألیف شیخ الاسلام ابن تیمیه بود که

شخصی بنام ادریس براده آنرا به وی اهدا کرده بود. ابن العربی پس از مطالعه‌ی این کتاب، اسلامی پاک و آراسته و همخوان با عقل و منطق و سرشت انسانی یافت، اسلامی که انسان را از عبودیت و ستم می‌رهاند، پس از آن با مجلات «المنار»، «الشهاب»، «العروه الوثقی» آشنا شد و گمشده خود را در آن‌ها یافت.

از جمله اسبابی که در تحول ایشان نقش اساسی داشت شخصیت استاد و شیخ ابو شعیب دکالی بود که پرچم سلفیت را از مشرق با خود آورده بود و مردم را به اسلام پاک و بی‌آلایش عصر نخستین اسلام فرا می‌خواند، ابن العربی پس از آشنایی با دکالی از محضر ایشان شرح قسطلانی بر صحیح امام بخاری، موطأ امام مالک، جامع ترمذی، مقامات حریری، نخبه الفکر در علم مصطلح تألیف حافظ ابن حجر، و تفسیر نسفی را فرا گرفت، و فکر و اندیشه‌اش روشن و عزیزمتش قوی گردید و خود را از ریسمان تقلید کورکورانه رهانید و از یک فقیه عادی مبدل به یک اندیشمند اسلامی شد که با ادله‌ی دینی و عقل، صوفیان دجال صفت را رسوا می‌کرد و مانند نوری بر عقل‌های جوانان می‌تابید و آن‌ها را از باورهای فاسد پاک می‌کرد.

لازم به ذکر است شیخ تقی الدین هلالی پس از مناظره با شیخ محمد بن العربی العلوی در رابطه با دیدن پیامبر صلی الله علیه وسلم در بیداری توسط بزرگ تیجانیان، به بطلان این مذهب پی برد و منهج سلفی را برگزید. در این مناظره تقی الدین هلالی در مقابل پاسخ‌های ابن العربی ناتوان ماند و گمراهی تیجانی‌ها بر وی آشکار شد، او بعدها ملازم ابن العربی و یکی از پرچمداران نهضت سلفی در جهان شد.

دکتر محمد عابد الجابری می گوید: «انعکاس سلفیت نهضتی در مشرق مبدل به یک سلفیت اصلاحی مدرن نشد مگر از طریق ابوشعیب دکالی متوفای ۱۹۳۷ میلادی، و مبارز نامدار سلفی محمد بن العربی العلوی متوفای سال ۱۹۶۴ میلادی و شاگردان این دو شخصیت»، و می گوید: «در حقیقت، شیخ محمد بن العربی العلوی نمونه‌ی بارز یک سلفی مبارز در مراکش بود چه در دوران استعمار و چه در دوره‌ی استقلال».

برای ابراز اهمیت نقش ایشان در خدمت به مراکش، محمد الودیع الآسفی پژوهشگر نامدار در کتاب خود «محمد بن العربی العلوی.. سلفی مبارز» گواهی شخصیت‌های ملی‌گرای مراکش در میهن‌دوستی ایشان و مبارزه با خائنان و خرافات‌پروران و استعمارگران را ذکر کرده است که از میان آن‌ها می‌توان به افراد زیر اشاره کرد:

- استاد علال الفاسی
- استاد محمد المختار السوسی
- دکتر عبداللطیف بن جلون
- دکتر محمد زنبیر
- ادیب مبارز محمد زیاد
- استاد احمد زیادی
- استاد علی یعته
- استاد حسن العرائشی
- شارل اندری ژولیان

مسئولیت‌هایی که شیخ الاسلام عهده‌دار آن بود

علامه ابن العربی العلوی در سال ۱۹۱۲ میلادی با بالاترین رتبه از دانشگاه قرویین فارغ التحصیل شد، اولین مسئولیتی که بر عهده‌ی ایشان گذاشته شد منصب قضاوت در منطقه‌ی جدید فاس بود، در سال ۱۹۲۸ میلادی به‌عنوان رئیس دادگاه تجدید نظر و در سال ۱۹۳۸ به‌عنوان وزیر دادگستری انتخاب شد. کما اینکه ایشان از دوره‌ی سلطان عبدالحفیظ به‌عنوان استاد و مربی فرزندان خانواده‌ی سلطنتی مغرب انتخاب شد، دیدگاه محمد ودیع اصفی این است که ابن العربی پس از امضای معاهده‌ی عبدالحفیظ با فرانسوی‌ها که منجر به خشم عمومی مردم و نهایتاً کناره‌گیری او از قدرت شد به ایشان نزدیک شد. علامه ابن العربی الگویی در پاکدستی و عدالت بود، در آن دوره که رشوه‌گیری بسیار طبیعی بود، او در پاکدستی در میان قاضیان قبایل آمازیع در فاس ضرب‌المثل شده بود. قاضیان هنگام قضاوت می‌گفتند: «در قضیه‌ی تو به این نتیجه رسیدم و متأسفانه در توانم نیست قاضی ابن العربی را بیاورم تا در مورد تو قضاوت کند».

همچنین وظیفه‌ی تدریس در دبیرستان مولای ادریس در شهر فاس به ایشان سپرده شد، در این مدرسه جوانان را یافت که شوق فراوانی برای آموزش ادب و فرهنگ عربی داشتند. در این مدت بطور داوطلبانه در دانشگاه قرویین نیز تدریس می‌کرد، در نتیجه، نخبگان دبیرستان مولای ادریس و دانشگاه قرویین از جمله علال الفاسی و محمد بن الحسن الوزانی و دیگر افرادی که

بعدها پرچمدار نهضت بیداری اسلامی در مراکش شدند و راه و روش وی را ادامه دادند گرد او جمع شدند. از جمله پست‌هایی که ایشان در دوره‌ی استقلال عهده دار شد سمت «وزیر مشاور در شورای تاج» بود که این مسئولیت تا سال ۱۹۶۰ میلادی ادامه داشت.

فعالیت‌های فکری علامه ابن العربی العلوی

تدریس برای شیخ محمد بن العربی العلوی یک جهاد و وسیله‌ای برای تربیت اخلاقی و سیاسی جامعه بود، لذا ما وقتی زندگینامه‌ی ایشان را بررسی می‌کنیم می‌بینیم در کلیه‌ی مراحل زندگی‌اش به آن پایبند بود، چه در دوره‌ای که دانشجوی بود و چه در دوره‌ای که استاد یا قاضی یا وزیر یا رئیس شورای تجدید نظر شرعی بود.

هر جایی که قدم می‌گذاشت، تدریس را از اولویت‌های خود می‌دانست، قبل و بعد از فارغ التحصیلی در مسجد قرویین در فاس تدریس می‌کرد، در مساجد رباط، سلا، و دارالبیضاء تدریس می‌کرد، هنگامی که قاضی بود روزانه سه ماده در مدرسه‌ی دبیرستان ادیسی در فاس تدریس می‌کرد، حتی زمانی که به ایموزار و روستاهای قصابی و مدغره تبعید شد نیز از تدریس فاصله نگرفت، بلکه به بازارها می‌رفت و به مردم آگاهی می‌بخشید. دروس ایشان با داشتن طبیعتی سلفی متمایز از دروس دیگران بود، وی از تدریس کتب فروع فقهی به تدریس اصول دین و فقه پرداخت و تدریس تفسیر که در آن دوره نظر به باور اشتباه - تفسیر قرآن مایه‌ی مرگ زودهنگام سلطان می‌شود -

متروک بود را از نو زنده کرد.

ایشان رابطه‌ی بسیار نزدیکی با دانشجویان داشت و می‌کوشید آن‌ها را به خوبی در مسیر تحصیل و معرفت پیش ببرد، و دروس خود را با بیانی زیبا و اسلوبی گیرا ادا می‌کرد تا دانشجویان بهتر بتوانند از آن استفاده ببرند.

وی توجه ویژه‌ای به پژوهش‌های لغوی و ادبی داشت، چیزی که در آن دوره رواج نداشت، لذا ایشان شاگردان خود را به گونه‌ای تربیت می‌کرد که از عصر انحطاط و بی‌خردی فاصله بگیرند و کتب اصول لغت و زبان عربی مانند «الکامل» تألیف مبرد، «الامالی» تألیف ابوعلی قالی، «العقد الفرید» تألیف ابن عبدربه، «البیان والتبیین» تألیف جاحظ که از بهترین کتب ادبی محسوب می‌شوند را مطالعه کنند.

علامه محمد بن العربی العلوی از جمله کسانی بود که در دروس ایراد شده در دربار پادشاهی مراکش در رباط شرکت می‌کرد، بویژه دروسی که در ماه مبارک رمضان ایراد می‌شد، همچنین درس‌های فراوانی جهت آگاهی بخشی مردم برای مبارزه با استعمارگران ایراد می‌کرد.

تلاش‌های ایشان منحصر به آگاهی دادن به دانشجویان و دانش‌پژوهان نبود، بلکه تلاش می‌کرد جوانانی که در برخی احزاب سیاسی فعالیت داشتند را نیز راهنمایی کند، لذا در پایگاه‌های آنان حضور می‌یافت و برایشان سخنرانی می‌کرد. برای نمونه، ایشان در مرکز اتحاد اشتراکی (سوسیالیستی) مراکش حضور می‌یافت و برای اعضای حزب اشتراکی سخنرانی می‌کرد. نتیجه این سخنرانی‌ها آن بود که بقول مهدی بن برکه:

اگر محمد بن العربی العلوی نبود سیاستمداران اشتراکی مراکش همه ملحد و خداناباور می‌شدند!

آنچه در زندگینامه‌ی ابن العربی العلوی جلب توجه می‌کند کم بودن تألیفات ایشان است، و از وی جز برخی اشعار که محمد بن الفاطمی بن الحاج السلمی ذکر می‌کند و برخی احکام شرعی بجا مانده از دوره‌ای که رئیس دادگاه تجدید نظر شرعی در رباط بود بر جای نمانده است.

اما آیا شیخ ابن العربی العلوی در تولید محتوای فکری بی‌تفاوت بود و می‌پنداشت جوانانی که تربیت می‌کند و نسل‌هایی که می‌سازد بهتر از نوشتن کتاب است؟ یا اینکه مشغله‌های فراوانی که داشت مانع تألیف کتاب می‌شد؟ یا اینکه شرایط به‌گونه‌ای است که پژوهشگران هنوز به آثار علمی ایشان دست نیافته‌اند؟

برخی از جوانب مبارزه‌ی ایشان با نادانی و استعمار

مبارزات شیخ الاسلام محمد بن العربی العلوی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

مبارزه با جهل و خرافات و فرقه‌های صوفی دورگشته از آموزه‌های قرآن و سنت، و مبارزه با استعمارگران و سیاست‌های آنان در مراکش و عوامل فرانسه در آن منطقه.

۱- مبارزه با جهل و نادانی

محمد بن العربی العلوی در مراکش دیده به جهان گشود و پرورش یافت که از برنامه‌های ویرانگر استعمارگران رنج می‌برد. سی سال از عمرش نمی‌گذشت که کل مراکش تحت الحمایه‌ی فرانسه در آمد، و ضربه‌های دشمن یکی پس از دیگر بر جسم علیل و رنجور این سرزمین وارد می‌آمد و کسی نبود که این سرنوشت بد را تغییر دهد.



محمد بن العربی همه‌ی این تحولات از جمله سقوط مراکش به دست استعمارگران را با چشم خود دید و همه‌ی مراحل زندگی مردم تا رفتن مراکش به زیر سلطه‌ی فرانسه را زیر نظر داشت، و مشاهده کرد که چگونه قهرمانی‌های امت اسلامی در بخش غربی ضد استعمارگران و صلیبیان در مقابل آلودگی‌های استعمار رنگ می‌بازد.

تحصیل او در دانشگاه قرویین در فاس پایتخت سیاسی و علمی کشور به درک و آگاهی او افزود. وی در همان دانشگاه با محمد بن عبدالکریم الخطابی که بعدها قهرمان «نبرد ریف» گردید آشنا شد، آن چه میان این دو جوان غیور رد و بدل می‌شد مشکلات مراکش و تلاش برای نجات میهن از فروپاشی نهایی بود. فراموش نکنیم که علامه ابن العربی العلوی از زمان مولای عبدالحفیظ استاد فرزندان خاندان سلطنتی بود.

علاوه بر این، گرایش وی به سلفیت پس از آشنایی با ابوشعیب دکالی و مطالعه کتب شیخ الاسلام ابن تیمیه و آشنایی با رشید رضا و امیر شکیب ارسلان و دیگران سبب شد به تلاش‌های خود در آگاهی بخشیدن مسلمانان مراکش بیفزاید.

نمونه‌های این مبارزات چه بود؟

برای پاسخ دادن به این پرسش معدود کتاب‌هایی که در رابطه با ایشان نوشته شده را بررسی می‌کنیم، از جمله کتاب محمد الودیع الاصفی در شرح حال ابن العربی العلوی که در آن به بیان گواهی تعداد زیادی از اندیشمندان و رهبران ملی مراکش در رابطه با عظمت ابن العربی العلوی و فداکاری‌ها و روشنگری‌های ایشان و تلاش‌های بی‌دریغ او در بیداری اسلامی و آگاهی بخش به جامعه جهت مبارزه با استعمارگران و آزادسازی خاک مراکش پرداخته‌است. کما اینکه مؤلفان و تاریخ‌نگارانی چون عبدالقادر الصحرابی، عبدالسلام بن عبدالقادر سوده، عبدالله الجراری، محمد بن هاشم العلوی، احمد بنانی، علال الفاسی، عبدالکریم غلاب، عبدالهادی تنازی، و دیگران به بیان خدمات وی در همین زمینه‌ها پرداخته‌اند.

استاد عبدالرحیم بوعبید: شیخ ابن العربی همواره به امر دعوت مشغول بود و دیگران را مژده می‌داد و با نشر زبان عربی و آموزه‌های صحیح نبوی به مطرح‌ترین شخصیت‌های ملی مراکش تبدیل شد.

● عبداللطیف بن جلون: شیخ ابن العربی، زندگی، وقت، و فکر و جهاد خود را وقف اصلاح این امت و بیداری آن کرده بود، آنگونه که جمال الدین افغانی و محمد عبده از قبل کرده بودند، درس‌های ایشان قبل و بعد از استقلال مراکش یک انقلاب فکری علیه جمود و خرافات و توهمات بود.

● استاد محمد زنبیر: تصدی وزارت دادگستری از سوی شیخ ابن العربی، ایشان را از تدریس و سودرسانی به عموم مردم باز نداشت. او در مقابل مردم احساس مسئولیت می‌کرد، و درس‌های ایشان که با روحیه‌ی سلفی ایراد می‌شد مردم را به مساجد و حلقه‌های درسش می‌کشاند.

● استاد مبارز محمد العلوی الزرهونی: شیخ ابن العربی با لهجه‌ای بسیار قوی با علمای متحجر آن زمان گفتگو می‌کرد و آن‌ها را به چالش می‌کشید و دلیل‌های آنان را با حجتی محکم پاسخ می‌داد، و به مردم می‌فهماند که این گروه‌ها تلاش دارند مردم را از تفکر باز دارند و سستی و رکود را در میان آنان رواج داده و وادار به تسلیمشان کنند و به بهانه‌ی اینکه همه‌ی این رویدادها تقدیر الهی است و باید به آن راضی بود، مردم را از مبارزه با استعمارگران باز دارند. شیخ ابن العربی این عده را انسان‌هایی بزذل و ترسو

می خواند، مردم با سخنان آتشین او از خانقاه‌های صوفیان فاصله گرفته و به مسجد او می آمدند تا از سخنان گهربارشان استفاده ببرند.

● احمد زادی: ابن العربی العلوی نقشی بسیار مهم در تقویت حس میهن‌دوستی در میان مراکشیان و مسلح کردن جامعه به اندیشه‌های سلفی خرافات‌ستیز داشت.

● محمد الحمداوی: شیخ ابن العربی العلوی در منزل، مسجد، و استراحتگاه خود علیه تصوف خرافاتی اعلام جنگ می کرد.

از جمله کسانی که نزد شیخ الاسلام محمد بن العربی العلوی کسب علم کردند و از ایشان تأثیر پذیرفتند و به بیان شرح حال استادشان و تأثیر او بر خود و همشاگردی‌هایشان پرداخته‌اند می‌توان علامه علال الفاسی در کتاب «الحركات الاستقلالية» و استاد محمد المختار السوی در کتاب «الالغیات» را نام برد.

استاد علال الفاسی از استادش به نیکی یاد نموده و او را به‌خاطر شهامت و جرأتی که در مبارزه با استعمارگران و صوفیان هم پیمانشان داشت از محرکان اصلی جنبش سلفیت و سازنده‌ی اساسی مصلحان بیدارگر سلفی دانسته است.

نویسنده‌ی «الالغیات» نیز به همین قضیه اشاره نموده و فضلی که ابن العربی به عنوان یک استاد بر ایشان داشته را بر می‌شمارد.

استاد عبدالکریم الغلاب در کتابش می‌گوید: جنبش سلفیت اصلاحی در مغرب توسط دو رهبر بزرگ یعنی ابوشعیب دکالی و ابن العربی العلوی در مراکش منتشر شد، بخصوص ابن العربی العلوی که خیلی از وی به‌عنوان نخستین دعوتگر سلفی مراکش یاد می‌کنند و بارها به‌سبب حمایت از جنبش‌های ملی مراکش از سوی استعمارگران تحت فشار قرار گرفت.

نقش شیخ الاسلام محمد بن العربی العلوی در بیدارگری مردم مراکش و نجات آن‌ها از جهل و خرافات، و گاه ساختن آن‌ها نسبت به ضرورت اخراج استعمارگران بر کسی پوشیده نیست و همه به آن معترف‌اند.



رقص صوفی‌ها در ضریح شیخشان سید بن عیسی در مکناس

شاید بتوان شهامت و جرأت و صریح‌ال‌لحن بودن وی را عامل مهم موفقیت او دانست، وی که علیه اندیشه‌های صوفیانه‌ی تنبلی‌پرور اعلام جنگ کرده بوده، سد محکمی علیه چپاول اموال مردم توسط مشایخ صوفی بود. برای مثال اقدام او علیه فرقه‌ی عیساویه در شهر فاس مشهور است؛ عیساوی‌های فاس در ماه ربیع الاول برای زیارت مرقد شیخشان سیدی عیسی عازم مکناس شدند، هنگامی که قصد داشتند نزد درختی که در مقابل قبر سیدی علی بوغالب بود حضور یابند تا از آن تبرک حاصل کنند، شیخ الاسلام ابن العربی العلوی به شیخ و استادش ابوشعیب دکالی اقتدا نمود و آن درخت را قطع کرد.

همچنین کنار مرقد سیدی منکود درخت بزرگی وجود داشت که مردم تعویذات و پارچه به آن آویزان می کردند، که با واکنش شیخ الاسلام ابن العربی روبرو شدند و در نهایت ایشان با تبر این درخت را قطع کردند.

زمانی که برخی کینه‌توزان تلاش کردند پادشاه وقت مراکش را علیه استاد علال الفاسی بخاطر دروسی که در دانشگاه قرویین ایراد می کرد و خرافات صوفیان را هدف قرار می داد تحریک کنند، شیخ ابن العربی العلوی که در آن زمان عضو شورای عالی دانشگاه بود از استاد علال الفاسی دفاع کرد و قضیه را برای پادشاه روشن نمود.

شیخ الاسلام ابن العربی العلوی در سایه‌ی عنایت به زنان و مردان مراکشی و با توجه به تلاش‌هایی که در راستای محافظت از آموزه‌های دین اسلام داشتند، کوشید تا زنان مراکشی را نیز از جهالت و نادانی برهاند، لذا سلسله سخنرانی‌هایی در ضرورت پرورش زنان مربی ایراد کردند.



۲- مبارزات شیخ الاسلام علیه استعمارگران

در آغاز باید اشاره کنم که نمی‌توان ارتباط میان مبارزه‌ی شیخ الاسلام محمد بن العربی العلوی با خرافات و مبارزات ایشان با استعمار را نفی کرد، چرا که هر دو قضیه ارتباط بسیار عمیقی با هم داشتند.

اما با وجود این قضیه، تنها به چند مورد از موضع‌گیری‌های شجاعانه‌ی ایشان علیه استعمارگران فرانسوی در مراکش که منجر به فشارهای سیاسی علیه ایشان شد اشاره خواهیم کرد. دانشگاه «قرویین» نخستین مدرسه‌ی محمد بن العربی العلوی بود که روحیه‌ی انقلابی را در وجود ایشان برانگیخت، درست در زمانی که دانشجو بود و ملت مراکش ذلت و خواری در مقابل استعمارگران را پذیرفته بودند، احساس انقلابی‌گری وی علیه استعمارگران در درونش شعله می‌زد. زمانی این احساس بیشتر شعله‌ور شد که با محمد بن عبدالکریم الخطابی که همزمان با او در دانشگاه قرویین تحصیل می‌کرد آشنا شد.



محمد بن عبدالکریم الخطابی

ابن‌العربی العلوی در وجود خطابی همان احساسات و انگیزه‌ها و خواسته‌های آزادی‌خواهانه را یافت، و همواره با هم در رابطه با آزادی از ریسمان‌های نادانی و خرافات و تقلید کورکورانه و جهاد برای آزادی انسان و کرامت وی و نشر این اندیشه‌ها میان مردم و به‌ویژه دانشجویان گفتگو می‌کردند. دیری نپایید که تعداد زیادی از دانشجویان و حتی کارگران و کشاورزان برای فهم رخدادهای منطقه‌ای و جهانی در حلقات دروس ایشان مشارکت می‌کردند.

این احساس شعله‌ور شده برای آزادسازی میهن از چنگال استعمارگران سبب شد کلیه‌ی کتاب‌های ارزشمندی که داشت را بفروشد تا از پول آن سلاح بخرد تا در نبرد ریف حضور یابد، اما محاصره‌ی مراکش توسط استعمارگران مانع حضور ایشان شد، کما اینکه موحا و حمو الزیان فرماندهی نظامی مراکش برنامه‌ی جنگی خود را تغییر داد و تصمیم گرفت از نیروهای بومی مناطق انقلاب شده استفاده کند چرا که آشنایی بیشتری با پستی و بلندی‌های منطقه داشتند.

از سوی دیگر ایشان طی ارسال نامه‌ای به **حاج امین حسینی** رهبر مبارزات ملت فلسطین از وی اجازه خواست تا جهت شرکت در نبرد آزادسازی فلسطین به آن سرزمین بیاید اما هیچ جوابی دریافت نکرد.

استاد **علال الفاسی** می‌گوید: «زمانی که جهاد مردم مراکش علیه فرانسوی‌ها آغاز شد شیخ الاسلام محمد بن العربی العلوی یک اسلحه خریداری کرد و به مجاهدان پیوست و با حضور خود و شجاعتش انگیزه‌های مجاهدین را دوچندان می‌کرد».



لویی هوبیر گونزالو نخستین مقیم عام فرانسه در مغرب

از مهمترین مبارزات تاریخی ایشان علیه استعمار، موضع شجاعانه‌ی او در سال ۱۹۴۴ در مقابل لویی هوبیر گونزالو «مقیم عام فرانسه»^۱ بود. هنگامی که حزب استقلال توسط استاد علال الفاسی شاگرد ایشان تأسیس شده بود «طرح استقلال مراکش» را ارائه داد، و ابن العربی تنها کسی بود که در کابینه‌ی وقت دولت با این طرح حزب استقلال موافق بود، اما بقیه‌ی اعضای کابینه پس از مخالفت نماینده‌ی وقت فرانسه و تهدیدهایی که علیه موافقاناش کرد حاضر به حمایت از این طرح نشدند. در آنجا ابن العربی العلوی تنها کسی بود که تهدید مقیم عام فرانسه را به چالش کشید و در اعتراض به این اقدام ضد ملی فرانسه و عقب نشینی اعضای کابینه، استعفای خود از کابینه‌ی صدر اعظم را تقدیم کرد. نتیجه‌ی موضع ابن العربی این شد که وی را به روستای قصابی و سپس به روستای میسور و در نهایت به روستای زادگاهش یعنی مذغره تبعید کردند.

۱- نماینده رسمی دولت فرانسه در مغرب در سال‌های ۱۹۱۲ تا ۱۹۵۶ میلادی، «مقیم عام» یا «مقیم المفوض العام» خوانده می‌شد



محمد بن عرفه

از موضع گیری های جنجالی ایشان فتوای وجوب قتل محمد بن عرفه بود. کسی که استعمارگران فرانسه می خواستند پس از تبعید سلطان محمد پنجم در سال ۱۹۵۳ میلادی، به عنوان حاکم مراکش تعیینش کنند. ابن العربی العلوی این فتوای خود را مستند به حدیثی می دانست که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«اگر همزمان با دو خلیفه بیعت شد یکی از آنها را بکشید» و از امضای بیعت با محمد بن عرفه به عنوان سلطان مراکش امتناع ورزید، و از نشانه ها و علایم وفاداری او به محمد پنجم مخالفت وی با تأسیس «شورای محافظان عرش سلطنتی» پس از عقب نشینی محمد بن عرفه بود.



التهمی الکلاوی

استاد عبدالکریم الفیلالی مؤرخ نامدار مراکش در کتابش «تاریخ سیاسی مغرب عربی» می نویسد: توطئه ای که علیه سلطان محمد پنجم طراحی شده بود را تهامی کلاوی مدیریت می کرد. وی بیانیه ای نوشت و امضای ۲۷۰ پاشا و فرماندهی نظامی را گرفت، در این بیانیه

آمده بود: «ما فرماندهان و رهبران جنبش اپوزیسیون مراکش به رهبری پاشای بزرگوار سید تهامی مزواری کلاوی خدمت مقیم عام محترم دولت فرانسه عرض می‌کنیم: از آن جایی که سلطان محمد بن یوسف با پیوستن به گروه‌های افراطی و تندرو مخالف با آموزه‌های دینی از منش ملت مراکش فاصله گرفته، و کشور را به سوی سراسیبی سقوط پیش برده، ما بزرگان مراکش و غیرتمندان نسبت به دین مبین اسلام از مقیم عام محترم و دولت فرانسه می‌خواهیم سلطان را از مقامش عزل نموده و قدرت را به کسی که شایستگی آن را دارد واگذار کند».

پس از برملا شدن طرح توطئه‌ی کلاوی علیه سلطان شرعی و قانونی مراکش، شیخ الاسلام محمد بن العربی العلوی فتوای کفر کلاوی و همراهانش را صادر کرد و ۳۰۰ تن از علمای سراسر مراکش با ایشان همراه شدند، و علمای الازهر نیز بر این فتوا مهر تأیید زدند.

فرانسوی‌ها که این موضع‌گیری شجاعانه‌ی علامه ابن العربی العلوی را بر نتافته بودند وی را به منطقه‌ی «القصابی» و سپس به «قصر السوق» تبعید کردند. وی دو سال از عمرش را در آنجا در تبعید گذراند، و سپس به فاس تبعید شد، در فاس تدریس در مسجد قرویین را آغاز کرد، اما استعمارگران درس‌های او را تحمل نمی‌کردند لذا از وی خواستند تدریس در مسجد را متوقف کند، او اما تسلیم خواسته‌های فرانسوی‌ها نشد لذا در ۱۸ رمضان سال ۱۳۷۱ هجری قمری او را از فاس تبعید کردند. پس از مدتی وی به فاس بازگشت و در بخش جدید شهر سکونت گزید، اما فرانسوی‌ها ورود او به بخش قدیمی شهر را ممنوع کردند.

هنگامی که فرانسوی‌ها تصمیم گرفتند سلطان محمد پنجم را از سلطنت خلع کنند، خانه‌ی شیخ الاسلام محمد بن العربی العلوی را محاصره کرده و مانع هر گونه ارتباط با وی شدند، تا این که در ۱۱ ربیع الثانی سال ۱۳۷۳ هجری قمری برای بار سوم او را تبعید کردند، این بار به شهر تنزیت، اما پس از مدتی وی به فاس بازگشت و یک سال کامل را در حصر خانگی گذراند. در سال ۱۳۷۶ هجری قمری زمانی که سلطان محمد پنجم از

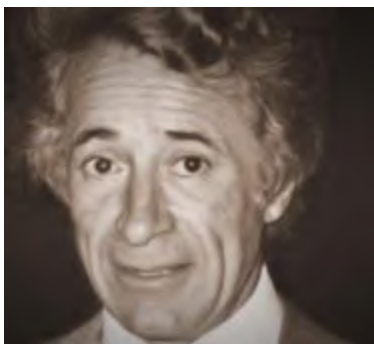


محمد پنجم

تبعیدگاهش بازگشت و مراکش به استقلال خود دست یافت، شیخ الاسلام محمد بن العربی العلوی از نخستین کسانی بود که به پیشواز سلطان محبوب مراکش رفت و او را در آغوش گرفت. بعدها «وزارت تاج» به او سپرده شد و به عنوان مشاور ویژه‌ی سلطان مراکش و قاضی شرعی در کاخ سلطان و عضو شورای فقه اسلامی انتخاب شد.

باری او در نشستی حضور یافت و به علت مخالفت برخی آراء با عقاید و دیدگاه‌های او حاضر به امضای آن نشد. زمانی که ایشان طرح قانون اساسی را مطرح کرد که در آن آمده بود: «حاکم حق قانون‌گذاری را ندارد و قانون اساسی بایستی مستند به شریعت اسلامی باشد»، این فتوای ابن العربی او را با محنت‌ها و آزمون‌های سختی در زندگی روبرو کرد و وزیر وقت مراکش

رضا اکیدره که دارای اندیشه‌های سکولاریسم افراطی بود او را یک گمراه خواند. نتیجه‌ی این مخالفت‌ها این بود که وی در سال ۱۳۷۹



رضا اکیدره

هجری قمری برابر با ۱۹۵۹ میلادی از مجلس تاج استعفا داد و از منصب قضاء نیز عزل شد. پس از استعفا و عزل به منزل خود بازگشت و پس از آن حاضر نشد حقوقی که پس از کناره‌گیری از سوی دولت بطور ماهیانه به او تعلق می‌گرفت را دریافت کند.

وی پس از بازگشت به فاس تدریس در مسجد سنت در بخش جدید شهر را آغاز کرد.

شیخ الاسلام محمد بن العربی العلوی بابت موضع‌گیری‌های میهن‌دوستانه و جهادی که در گذشته با استعمارگران داشت مورد احترام و تقدیر سیاستمداران ملی مراکش بود. در سال ۱۹۴۶ میلادی، پس از بازگشت استاد علال الفاسی و محمد بن الحسن الوزانی از تبعید نه ساله حرکت ملی مراکش به دو دسته‌ی «حزب استقلال» و «حزب شورا و استقلال» تقسیم شد. این دو رهبر ملی‌گرای مراکش، شیخ الاسلام ابن‌العربی العلوی را بعنوان داور میان خود انتخاب کردند، او در داوری سوی هیچکدام از دو طرف را نگرفت و تلاش کرد میان آن‌ها صلح ایجاد کند که متأسفانه این میانجی‌گری فایده‌ای نداشت.

منهج شیخ الاسلام محمد بن العربی العلوی

- تمرکز بر نشر علم و دانش از راه تدریس، و آسان سازی علوم و پرهیز از پیچده کردن شرح.
- توجه به جوانان به عنوان ستون‌های آینده، به ویژه اینکه خرافات در وجود جوانان نهادینه نشده بود.
- ایشان موضع گیری‌های بسیار تندی علیه مبتدعان داشتند، و بر این باور بود که نرمی با آن‌ها سودی ندارد.
- مشارکت سیاسی حتی در حکومت تحت سیطره‌ی استعمار و ایجاد اصلاحات داخلی.
- تمسک به ثوابت ملی علیه استعمارگران و مبارزه با خائنان و وطن فروشان.
- عملکرد انفرادی که بعدها منجر به قدرت گرفتن گروه وابسته به استعمارگران در مغرب و به حاشیه راندن ایشان شد.

درگذشت ایشان

شیخ الاسلام محمد بن العربی العلوی پس از کناره‌گیری از پست‌های دولتی و پرهیز از دریافت حقوق از دولت، در خانه‌ای محقرانه با دسترنج خود زندگی می‌کرد. چهار گاو و چندین مرغ داشت و با فروش شیر گاوها و تخم‌مرغ‌ها مخارج زندگی‌اش را تأمین می‌کرد تا اینکه مدتی کوتاه بیمار شد و در روز پنجشنبه ۲۲ محرم سال ۱۳۸۴ هجری قمری برابر با ۴ ژوئیه‌ی ۱۹۶۴ در شهر فاس چشم از جهان فرو بست و پیکر ایشان از درب منزلشان در فاس تشییع شد، سپس با هواپیمایی ویژه به زادگاهش روستای

مدغره برده شد و بنابر وصیتی که کرده بود در کنار پدر بزرگوارش دفن شد.

برای اطلاع بیشتر از زندگی شیخ الاسلام محمد بن العربی العلوی به منابع زیر مراجعه کنید:

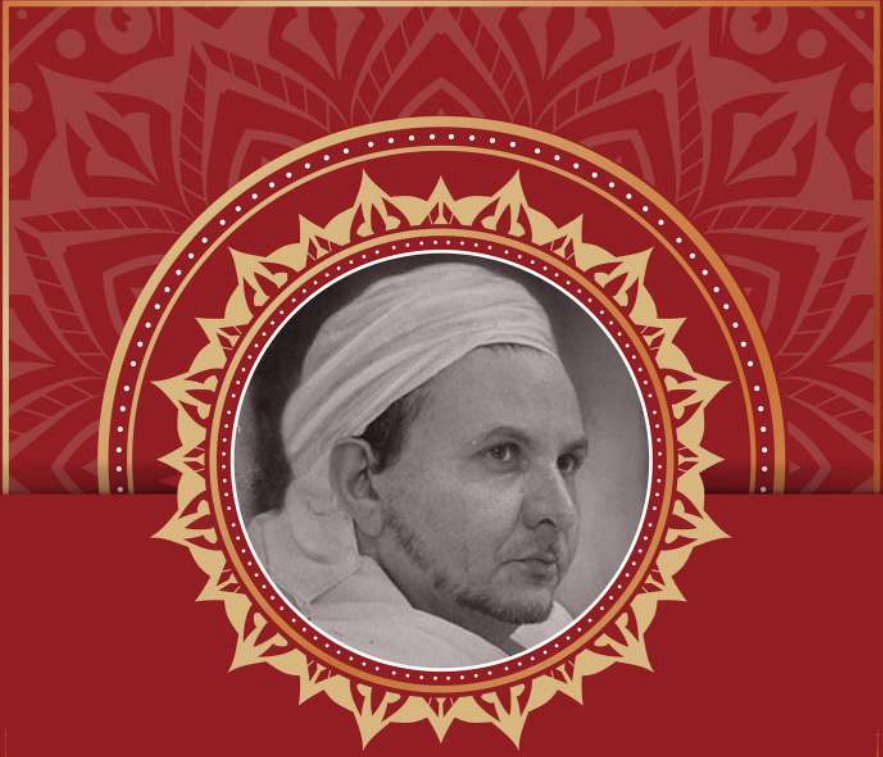
* السلفی المناضل الشیخ محمد بن العربی العلوی، تألیف دکتر محمد الودیع الآسفی.

* السلفية والإصلاح، تألیف دکتر عبدالجلیل بادو.

* الحركة السلفية في المغرب، تألیف جمعی از نویسندگان .

اصل این مطاب مقاله‌ای است بعنوان «شیخ محمد بن العربی العلوی، دانشمند عامل و سلفی مبارز علیه جهل و استعمار» نوشته‌ی استاد احمد الأزمی که در مجله‌ی دعوه الحق مراکش به چاپ رسیده، بخش‌هایی از آنرا اصلاح کرده و مطالبی را از مقالات و منابع دیگر به آن افزودم.

اسامه شحاده



علامہ می مجاہد علال فاسی

۱۳۲۸-۱۳۹۴ھ / ۱۹۱۰-۱۹۷۴م



پیش درآمد

علال بن عبدالواحد بن عبدالسلام بن علال فاسی و فهری در میان خانواده‌ای با اصالت عربی به دنیا آمد که اجدادشان در دوران زمامداری مسلمانان در اندلس در آنجا سکنی گزیدند، اما پس از سقوط اندلس و برپایی دادگاه‌های تفتیش عقاید توسط صلیبیان به مراکش پناهنده شدند. از چهره‌های سرشناس این خاندان می‌توان به بانو فاطمه بنت محمد فهری بنیانگذار و مؤسس دانشگاه «قرویین» در سال ۲۴۵ هجری قمری اشاره کرد. علال در سال ۱۳۲۸ هجری قمری برابر با ۱۹۱۰ میلادی در فاس دیده به جهان گشود. پدرش از علمای سرشناس مراکش و استاد دانشگاه قرویین و قاضی فاس بود، اجداد او از چهره‌های دینی سرشناس مراکش بودند، علال در برهه‌ی تاریخی بسیار دشواری بدنیا آمد، در آن زمان ممالک اسلامی تحت حکم استعمارگران صلیبی بود، و این شرایط دشوار و خانواده سرشناس و پیش از همه این‌ها اراده‌ی ربانی از علال یک قهرمان مصلح ساخت.

شخصیت علال فاسی از برخورد گزینشی با سیرت او رنج می‌برد، نقش سیاسی علال فاسی در استقلال مراکش فراتر از نقش اسلامی اصلاحی اوست، و چهره‌ی علال فاسی به‌عنوان یک دانشمند سلفی و عالم مجدد از اذهان بسیاری از سیاستمداران و حتی اسلامگراها پاک شده است.

و حتی شخصیت علال به‌عنوان یک سیاستمدار و مؤسس احزاب سیاسی، و شعله‌ور کننده نبرد استقلال و رئیس کمیته تدوین قانون اساسی و وزیر و مخالف از اذهان بسیاری از دانشجویان پاک شده است.

علال فاسی دارای چند شخصیت بسیار بزرگ است، او یک دانشمند مجدد است که اندیشه‌هایی منتقدانه دارد، یک مجاهد قهرمان است و یک سیاستمدار هوشمند.

سفرهای علمی علال فاسی

علال فاسی در آغاز به مکتبخانه رفت و اصول خواندن و نوشتن را در آنجا آموخت، در سن کودکی قرآن را حفظ کرد، پدرش او را به مدرسه‌ی آزاد عربی در بخش قدیمی فاس فرستاد، در سال ۱۳۳۸ هـ در حلقات درس مسجد جامع قرویین شرکت کرد و در آنجا با دانشمند سلفی شیخ الاسلام محمد بن العربی العلوی آشنا شد و کتاب‌هایی چون: «مختصر الخلیل با شرح در دیر»، «تحفه با شرح تاودی بن سوده»، «جمع الجوامع به شرح المحلی»، «الکامل تألیف المبرد»، «مقامات حریری»، «عیون الأخبار ابن قتیبه» را نزد ایشان خواند، و علاوه بر شیخ الاسلام ابن العربی العلوی در دروس علامه‌ی محدث ابوشعب دکالی نیز مشارکت نمود و صحیح بخاری را نزد ایشان قرائت کرد، و در سال ۱۹۳۲ میلادی در حالی که تنها بیست و دو سال داشت موفق به کسب مدارک جهانی شد.

مختصری از فعالیت‌های علمی استاد علال فاسی

هنگام تحصیل در دانشگاه قرویین به تدریس در مدرسه‌ی ناصریه مشغول بودند
پس از فارغ التحصیلی اجازه‌نامه‌ها و سندهای علمی را از پدر، و عمویش شیخ عبدالله فاسی فقیه مراکش و دو شیخ و استادش

شیخ الاسلام محمد بن العربی العلوی و شیخ محمد بن جعفر الکتانی دریافت کرد و در مسجد جامع قرویین به تدریس تاریخ اسلامی مشغول شد، همچنین ایشان به عنوان استاد در دانشکده‌ی شریعت دانشگاه قرویین و استاد دانشکده‌های حقوق و آداب دانشگاه محمد پنجم در رباط و استاد دارالحدیث حسنیه در رباط فعالیت داشت.

تأسیس وزارت شئون اسلامی مراکش طرح پیشنهادی ایشان بود. حسن دوم، پادشاه مراکش در سال ۱۹۶۴ به تشویق استاد علال فاسی دارالحدیث حسنیه را راه‌اندازی کرد.

ایشان نقش پررنگی در تحول دانشگاه قرویین و راه‌اندازی دانشکده‌های شریعت، اصول دین، زبان و ادبیات عرب در این دانشگاه داشت.

ایشان عضو کمیته‌ی تدوین فقه اسلامی که پس از استقلال مراکش راه‌اندازی شد بودند؛ استاد علال الفاسی تخصص ویژه‌ای در فقه اسلامی و به‌ویژه فقه مالکی و فقه مقارن داشتند، و اجتهاداتی دارند که مورد استناد علمای مراکش، الجزایر و تونس است. علال فاسی همچنین عضو انجمن زبان عربی دمشق و انجمن زبان عربی قاهره بود.

ایشان تألیفات زیادی از خود بر جای گذاشته‌اند از جمله: «مقاصد الشریعة الإسلامیة و مکارمها»، «دفاع عن الشریعة»، «مهمة علماء الإسلام»، «الإسلام وتحديات العصر»، «دفاعاً عن الأصالة»، «شرح مدونة الأحوال الشخصية»، «تاریخ التشريع الإسلامی»، «المدخل للفقہ الإسلامی»، «المدخل لعلوم القرآن والتفسیر»، «بديل البديل»، «نضالية الإمام مالک»، «النقد الذاتی»، «الحركات الاستقلالية فی

المغرب العربی»، همچنین ایشان چندین اثر علمی به زبان فرانسوی تألیف کرده‌اند.
انتشار مجله‌ی «البینه» و روزنامه‌های «صحراء المغرب» و «الحسنی»

زندگی سیاسی استاد علال فاسی

قبل‌در رابطه با اشغال مراکش و ممالک اسلامی سخن گفته شد، و اینکه علال فاسی نزد ابوشعیب دکالی و محمد العربی العلوی دو تن از رهبران ملی مراکش و پرچمداران نهضت بیداری اسلامی در این کشور دانش آموخت، لذا بسرعت وارد فعالیت‌های سیاسی و مبارزه با استعمارگران فرانسه شد، کسانی که در رابطه با فعالیت‌های سیاسی علال نوشته‌اند این فعالیت‌ها را در چند مرحله معرفی می‌کنند.



علال الفاسی و مبارز مشهور امیر عبدالکریم خطابی

۱- ایجاد یک تشکل در دانشگاه قرویین همراه با همفکرانش بنام «تشکل قرویین در مبارزه با اشغالگران»، هدف از ایجاد این تشکل حمایت از مجاهد بزرگ مراکش و قهرمان صحرا عبدالکریم خطابی در مبارزاتش علیه استعمارگران فرانسوی بود.

۲- ایشان از موضع گیری‌های اساتیدش دکالی و العلوی در مبارزه با ظهیر بربری حمایت کرد و خطبه‌های آتشی‌نی علیه بربری ایراد کرد و به سبب فصاحت و تبحری که در سخنوری داشت جمعیت بسیاری را برای اعتراض به این سیاست‌های خبیثانه به مدان کشاند، در نتیجه، فرانسوی‌ها او را بازداشت نموده و به شهر «تازه» تبعید کردند، او پس از آزادی در سال ۱۹۳۱ میلادی به فاس بازگشت اما فرانسوی‌ها او را از تدریس در دانشگاه محروم کردند، به مسجد جامع قرویین رفت و دروس علمی شبانه‌ی خود در رابطه با تاریخ اسلام و سیرت نبوی و مقایسه‌ی اوضاع مسلمانان عصر نخستین و مسلمانان معاصر را آغاز کرد، این درس‌ها با استقبال مردان و زنان مراکشی روبرو شد. علال به این اکتفا نکرد، بلکه برخی همفکرانش را به روستاهای دور دست می‌فرستاد تا اندیشه‌های درست اسلامی را به آنان بیاموزند و حس ملی‌گرایی و مقاومت در مقابل استعمارگران فرانسه را در وجودشان شعله ور کنند.

۳- در سال ۱۹۳۳ میلادی فرانسوی‌ها بار دیگر تصمیم گرفتند او را بازداشت کنند، اما او به اسپانیا و سپس به سوئیس رفت و در آن جا با امیر شکیب ارسلان و دیگر مبارزان عرب و مسلمان ارتباط برقرار کرد.

۴- ایشان در سال ۱۹۳۴ میلادی به مراکش بازگشت و دو سال بعد از آن اولین سندیکای کارگری در مراکش را تأسیس کرد.

۵- در سال ۱۹۳۷ میلادی تشکلی ملی را راه‌اندازی کرد اما فرانسوی‌ها این اقدام او را برنتابیده و وی را در سال ۱۹۴۱ به گابون تبعید کردند، ایشان در سال ۱۹۴۶ از گابون به کنگو تبعید شدند و در این مدت در زندانی کوچک و تاریک بسر می‌برد و فرانسوی‌ها پس از یک سال و نیم با اعطای یک نسخه از قرآن به او موافقت کردند!

۶- استاد علال فاسی پس از آزادی همراه با همفکرانش «حزب استقلال» را راه‌اندازی کرد و برای فراخوان جهت استقلال مراکش به کشورهای عربی، اروپایی سفر کرد، ایشان موفق شد در این سفرها بسیاری از سران کشورهای اسلامی را جهت پذیرش استقلال مراکش قانع کند.



علال الفاسی و اعضای حزب استقلال مراکش در سال ۱۹۴۶

در سال ۱۹۴۶ میلادی به مراکش بازگشت اما فرانسوی‌ها مانع دخول او شدند، در نتیجه در شهر طنجه که در آن دوره یک منطقه بین‌المللی محسوب می‌شد سکونت گزید.

۷- در سال ۱۹۵۳ میلادی فرانسوی‌ها، محمد پنجم پادشاه مراکش را به خارج تبعید کردند، علال فاسی مردم را به قیام علیه استعمارگران فرانسه فراخواند و تا زمانی که محمد پنجم به مراکش بازگشت این مبارزات را فرماندهی می‌کرد.



۸- پس از استقلال مراکش در سال ۱۳۷۵ هجری قمری برابر با ۱۹۵۵ میلادی و بازگشت محمد پنجم به قدرت، علال فاسی پس از گذراندن ۱۰ سال از عمرش در قاهره به میهن بازگشت و فعالیت‌های سیاسی خود را از سر گرفت، ایشان بار دیگر ریاست «حزب استقلال» که قبلاً آن را تأسیس کرده بود بر عهده گرفت، و به‌عنوان عضو شورای تدوین قانون اساسی

مراکش و سپس به خاطر جهادی که علیه استعمارگران فرانسه داشت به‌عنوان رئیس این شورا انتخاب شد، و پایه‌های نخستین قانون اساسی مراکش را در سال ۱۹۶۲ میلادی گذاشت، در سال ۱۳۸۳ هجری قمری برابر با ۱۹۶۳ میلادی وارد انتخابات شد و بعدها وارد کابینه‌ی دولت شد، و تأسیس وزارتی ویژه برای مدیریت فعالیت‌های اسلامی از پیشنهادهای ایشان بود.

۹- پس از درگذشت محمد پنجم، در سال ۱۹۶۱ میلادی به‌عنوان وزیر شئون اسلامی انتخاب شد، وی دو سال بعد از پست خود استعفا داد و همراه با حزبش به صف مخالفان مسالمت‌آمیز حکومت وقت پیوست.

۱۰- ایشان مشارکت‌های مهمی در قضایای اسلامی و به‌ویژه مسئله‌ی فلسطین داشتند.

سلفیت علال فاسی

گرایش سلفی علال فاسی از سال ۱۹۳۳ میلادی درست در زمانی که به‌عنوان دانشجو در دانشگاه قرویین مشغول به تحصیل بود بر همه نمایان بود، لذا مخالفان او نزد پادشاه مراکش وی را به دشمنی با صالحان و اولیاء متهم کردند، اما دفاع شیخ و استادش شیخ الاسلام محمد بن العربی العلوی، نقشه‌های مخالفان را خنثی کرد، علال بعدها موضع‌گیری‌های بسیار تندی علیه رهبران صوفی مراکش که استعمارگران فرانسه از آن‌ها برای مشروعیت بخشیدن به کودتا علیه محمد پنجم پادشاه مراکش بهره می‌بردند اتخاذ کرد.



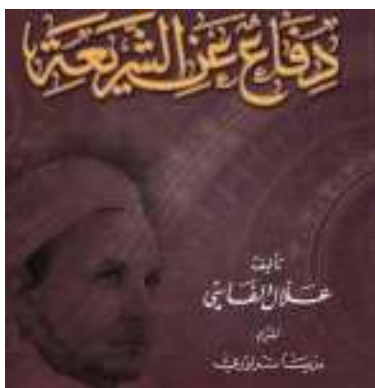
علامه محمد مکی ناصری

علامه محمد المکی الناصری، دوست و همفکر استاد علال فاسی نیز او را در مبارزه با صوفی‌ها همراهی می‌کرد و کتاب «اظهار الحقیقه و علاج الخلیقه» را برای بیان انحرافات رهبران تصوف در مراکش به‌رشته تحریر در آورد، استاد علال در تاریخ ۱۹/۳/۱۹۲۶م مقاله‌ای به‌عنوان «الطرق والاسلام» در مجله‌ی «اظهار الحق» منتشر کرد.

از آن زمان، علال و همفکرانش نبرد علیه خرافات و طریقه‌های صوفی هم‌پیمان استعمارگران را آغاز کردند، و در واقع این سلفیت محرک اصلی خیزش ملی مردم مراکش بود، خود علال در کتابش «جنبش‌های استقلال طلب در مغرب عربی» می‌گوید: «اگر اساس سلفیت در حنبلیت آن، پاک کردن دین از خرافات و بازگرداندن امت به روح سنت مطهر پیامبر صلی الله علیه وسلم بود؛ هیچ هدفی جز تربیت یک شخصیت اسلامی متمسک به اصول و ارزش‌های دین به‌عنوان تنها راه صلاح دین و دنیای امت و آماده‌سازی نسلی که خلافت الهی را در این زمین زنده کنند نداشت، این جنبش از تلاش‌های فردی برای صلاح جامعه بهره می‌برد و ذهن انسان‌ها را برای پذیرش اندیشه‌های نوین و سنجش آن با منافع عمومی جامعه جهت بازگرداندن سرفرازی و شکوهی که سلف صالح ما در ایمان و عمل داشتند باز می‌کند».

علال به صراحت می گوید: «جنبش سلفیتی که ما نهضت خود را در مبارزه‌ی عقلی و اجتماعی با دشمنان، بر اساس آن آغاز نموده‌ایم همچنان بی‌فایده خواهد بود اگر همراه با اصلاحات فراگیر نباشد، سلفیت ملت ما این است که به انتقاداتی گوش فرا دهد که تجدید نظر در آن و انکارش را جرم می‌پنداشت، و در واقع این واجبی است که اسلام ما را به آن فرا می‌خواند و سلفیت ما جنبشی مستمر و پیشرو است».

هنگام تدوین قانون اساسی مراکش و تلاش کمونیست‌ها برای



محو هویت اسلامی این کشور، استاد علال فاسی بر اساس منهج سلفی‌اش نبرد «دفاع از شریعت» را بانگارش کتاب‌های «تاریخ التشريع الاسلامی» و «المدخل للفقہ الاسلامی» آغاز کرد تا پیشگام بودن قوانین اسلامی را مخالفان اثبات کند.

سلفیت استاد علال فاسی تا آخر عمر ایشان ادامه داشت، در کنفرانسی که در سال ۱۹۷۳ میلادی چند ماه قبل از درگذشتش برگزار کرد گفت: نخستین چیزی که ما باید به آن افتخار کنیم دین ماست، بایستی به آن تمسک بجوییم و به بهتر بودن اصول آن یقین داشته باشید، باید میان دیانت قرآن و سنت که همان اسلام بی‌آلایشی است که محمد پیامبر صلی الله علیه و سلم برای ما آورده و خود در عمل آن را پیاده نمودند و صحابه و تابعین و مصلحان این راه را ادامه دادند و آنان که بعدها بدعت گذاری

کردند و خرافات را ترویج دادند و نماز را تباه نموده و از شهوت‌ها پیروی کردند تفاوت قائل شد.

سلفیت علال ترکیبی از آزادی انسان از خرافات صوفی‌ها و رهایی از جهل و نادانی و رهایی از چنگال استعمارگران و اشغالگران خارجی بود.

نبوغ فکری و شخصیت دایرة المعارفی علال فاسی

تیزهوشی مادرزادی استاد علال فاسی و مطالعات گسترده‌اش و جابه‌جایی‌هایی که بخاطر تبعید، مسافرت، گریز به این سو و آن سو داشت از وی یک دایرة المعارفی شگفت‌انگیز ساخته بود که کتاب‌های متنوع وی گواه بر این مدعاست، از جمله کتاب «النقد الذاتی» که در آن نظریه‌های شناخته‌شده‌ی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، تربوی عصر خود را به نقد کشیده و جایگزین آن را برای جامعه‌ی مراکش پیشنهاد می‌کند، و مراکش پس از استقلال از این نظریه‌ها بهترین بهره‌ها را برد، و این خود نشان از نبوغ فکری علال و تلاش او برای آبادی میهنش دارد.



استاد علال فاسی پس از این که جنبش‌های آزادی‌خواه و استقلال طلب را در کتاب گرانسنگش «جنبش‌های استقلال طلب در مغرب عربی» مورد بررسی قرار داد به این نتیجه رسید که نظریه‌هایی نو در راستای تحقق اصلاحات عمیق مورد نیاز

امت مطرح کند، و هیچ پژوهشگر و محققى در عرصه علوم اسلامى
بى‌نیاز از این کتاب نیست.

علامه عبدالله کنون در رابطه با این کتاب مى‌گوید: این کتاب
چیزی فراتر از یک کتاب سیاسى است و شایسته است آن را
برنامه‌ی حکومت داری و اصلاح اجتماعى بدانیم.
استاد علال فاسى در این کتاب و دیگر کتابهایش تلاش مى‌کند
اجتهاد سیاسى اسلامى را بطوری موشکافانه تعریف کند، و در
این زمینه از دیگر شخصیت‌های معاصر پیشی گرفته اما متأسفانه
توجه چندانی به شخصیت او نشده است.

حزب استقلال

حزب استقلال برای مبارزه با استعمارگران به وجود آمد و
هیچگونه اهداف دینی و هویت ایدئولوژی نداشت، و افرادی با
اندیشه‌های سیاسى و فلسفى مختلف که هدفی مشترک و آن هم
آزادسازی مراکش از یوغ استعمارگران فرانسوی بود در آن جمع
شده بودند، لذا پس از استقلال شکاف‌هایی در این حزب به وجود



آمد و چپ‌گراها صف خود را جدا
کردند، و این شکاف‌ها بگونه‌ای
بود که خود علال فاسى هم
نتوانست آن را کنترل کند و در
آخر عمر همیشه ابراز پیشمانی
می‌کرد از این که جنبش خود را
با هویتی اسلامى تأسیس نکرده
است.

آغاز حزب استقلال با ایجاد یک تشکل ملی پس از اعطای خودمختاری به مناطق بربر نشین توسط استعمارگران فرانسوی در سال ۱۹۳۰ میلادی بود، در سال ۱۹۳۷ میلادی کمیته‌ی اجرایی این تشکل راه‌اندازی شد و علال فاسی به‌عنوان رئیس آن انتخاب شد و شخصیت‌های مختلفی با گرایش‌های متفاوت در این کمیته عضویت داشتند، پس از دوماه از تشکیل کمیته‌ی اجرایی این تشکل، استعمارگران فرانسوی آنرا منحل اعلام نموده و دفاتر آن را بستند.

از آنجایی که دیگر این تشکل، قدرت خود را از دست داده بود، دو ماه پس از انحلال آن حزبی ملی تأسیس شد که علال یکی از رهبران آن بود به همین دلیل به خارج از مراکش تبعید شد. در ۱۹۴۴/۱/۱۱ میلادی تأسیس «حزب استقلال» و آنچه از آن بعنوان «میثاق‌نامه‌ی استقلال خواهی مراکش» یاد می‌شود از سوی همفکران در تبعید علال اعلام شد.

در سال ۱۹۴۶ میلادی هنگامی که علال از تبعیدگاه خود به مراکش بازگشت رهبریت حزب را بر عهده گرفت و این رهبریت تا زمان وفات ایشان در سال ۱۹۷۴ میلادی ادامه داشت.

در سال ۱۹۵۹ میلادی، فردای استقلال مراکش، حزب استقلال با شکافی عمیق روبرو شد و چپی‌های عضو آن صف خود را جدا نموده و حزبی بنام اتحاد ملی چپ گراها تشکیل دادند که این حزب هم بعدها با شکاف‌های دیگری روبرو شد.

علت اصلی بوجود آمدن شکاف در «حزب استقلال» اختلافات میان عضو اسلامگرای این حزب و عضو چپ‌گرای آن پیرامون تدوین قانون اساسی مراکش بود.

به علت مخالفت‌های گسترده‌ی چپ‌گرایان کمونیست و حزب اتحاد ملی جدا شده از حزب استقلال، علال فاسی نتوانست ریاست کمیته‌ی تدوین قانون اساسی را بر عهده بگیرد، چرا که چپ‌گراها با تدوین قانونی با مرجعیت اسلامی به شدت مخالف بودند.

نتیجه‌ی این اختلافات این بود که کاخ پادشاهی مراکش که پایان دادن به نزاع‌ها را از صلاحیت‌های پادشاه و طبیعت نظام سیاسی می‌دید، به تنهایی تصمیم گرفت تا قانون اساسی و نقش پارلمان و محدوده‌ی فعالیت‌های احزاب و چگونگی تشکیل کابینه و صلاحیت‌های آن را تعیین کند، و هم‌اکنون با گذشت پنجاه سال، این حادثه در مصر تکرار می‌شود.

پس از آن، حزب استقلال وارد درگیری‌های سیاسی شده و از یک حزب موافق کاخ پادشاهی مبدل به یک حزب مخالف گشت، و دیگر نه علال تسلطی بر حزب داشت و نه افراد حزب به اندیشه‌های علال چندان توجهی می‌کردند.

لذا اخیراً در سال ۲۰۱۲ میلادی جنبشی اصلاحی راه‌اندازی شد به‌عنوان « جنبش ۱۱ ژانویه در اندیشه‌های متعالی و ارزش‌های میانه روانه‌ی حزب استقلال » که تلاش می‌کند ارزش‌های حقیقی حزب استقلال که مد نظر علال فاسی و همفکرانش بود را پاسداری کند.

درگذشت علال فاسی

علال فاسی در روز دوشنبه ۲۰ ربیع الآخر سال ۱۳۹۴ هجری قمری برابر با ۱۳ مه ۱۹۷۴ میلادی در حالی برای خدمت به مسائل کشورش تلاش می‌کرد در بخارست پایتخت رومانی چشم از جهان بست، در سفری که هدف از آن بیان موضوع مراکش و صحرای مغرب و مسئله‌ی فلسطین در مبارزه با صهیونیست‌ها بود. خداوند علامه‌ی مجاهد علال فاسی را غریق رحمت کند.

جهت اطلاع بیشتر از زندگینامه‌ی استاد علال فاسی به منابع زیر مراجعه کنید:

- ۱- علال الفاسی استراتیجیة مقاومة الاستعمار، تألیف: أسیم القرقری. چاپ: دار أفریقیا العربیة، الدار البیضاء، سال چاپ: ۲۰۱۰.
- ۲- علال الفاسی رائد التنویر الفکری فی المغرب، تألیف: اندیشمند سلفی و رهبر سیاسی مراکش، أحمد بابانا العلوی، چاپ: دار أبي قراقر، الرباط، سال چاپ: ۲۰۱۰.
- ۳- أسرار وحقائق عن علال الفاسی، تألیف: محمد السلوی أبوعزام، چاپ: دار الرشاد الحدیثة، سال چاپ: ۱۹۸۱.
- ۴- علال الفاسی: ینوع فکری متجدد، چاپ: مطبعة المعارف الجديدة، الرباط، سال چاپ: ۲۰۰۱.



پرچم داران نہضت اصلاحی سلفی معاصرہ انجمن اہل

- ◆ امام عبدالحمید بن بادیس «رحمہ اللہ»
- ◆ علامہ محمد بشیر الابرہیمی «رحمہ اللہ»
- ◆ علامہ طیب العقبی «رحمہ اللہ»





امام عبد الحميد بن باديس

١٨٨٩-١٩٤٠ / ١٣٠٨-١٣٩٥ ☑

پیش درآمد

بی‌گمان علامه عبدالحمید بن بادیس نقشی اساسی در آزادی و استقلال الجزایر از استعمار فرانسه داشت. او طی ربع قرن پرچمدار هویت اسلامی عربی الجزایر در رویارویی با فرانسویان بود و برای نگهداشت ماهیت الجزایر از ذوب شدن در هویت فرانسوی‌ها سال‌ها مبارزه کرد، تا جایی که نزدیک بود انقلابی مسلحانه علیه فرانسویان آغاز کند، اما عمرش وفا نکرد.

زمانی ما می‌توانیم نقش علامه ابن بادیس در استقلال الجزایر را به‌خوبی درک کنیم که تاریخ ۱۳۰ ساله استعمار فرانسه در الجزایر را خوب درک کنیم؛ سال‌هایی که الجزایر و الجزایری‌ها از حبس و کشتار و مصادره اموال و دارایی‌ها و زمین‌ها و مبارزه با اسلام و زبان عربی رنج‌های بسیار بردند. استراتژی فرانسه این بود که الجزایر را بطور کلی به فرانسه ملحق کند و شهروندان فرانسوی را برای سکونت عازم الجزایر کند تا جایگزین مردم آنجا شوند، درست همانند سیاستی که رژیم صهیونیستی با ساخت شهرک‌ها و اسکان شهرک نشینان یهودی در فلسطین انجام می‌دهد.

اما الجزایری‌ها در مقابل این سیاست‌های فرانسه دست بسته نماندند، بلکه فعالیت نظامی و مدنی علیه این استعمارگر را آغاز کردند. برای پی بردن به اوضاعی که دعوت ابن بادیس در آن رشد کرد، جریان اشغال فرانسه را به تفصیل بیان خواهیم کرد.

اشغال الجزایر توسط فرانسه

پس از انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ میلادی این کشور با یک فروپاشی اقتصادی و قحطی فراگیر در نتیجه محاصره کشورهای اروپایی مخالف انقلاب فرانسه روبرو شد. در این شرایط بحرانی فرانسه هیچ چاره‌ای جز خریداری گندم از الجزایر نیافت، اما دای حسین‌والی عثمانیان در الجزایر که مازاد محصولات حبوبات را در اختیار داشت آن را به ربع میلیون فرانک بطور قرضی به فرانسوی‌ها داد و فرانسوی‌ها برای انتقال این مقدار از حبوبات مسیر دریایی ویژه‌ای تعیین کردند.

شرکتی که گندم الجزایر را به فرانسه منتقل می‌کرد متعلق به دو یهودی بود که آن را از الجزایر با قیمت ارزان می‌خریدند و با بهای گزاف و به صورت مدت‌دار به فرانسوی‌ها می‌فروختند و همین سبب شد که فرانسه به مرور زمان به الجزایر بدهکار شود و از پرداخت بدهی‌های خود سرباز بزند.

در سال ۱۸۲۷ میلادی زمانی که سرکنسول‌های خارجی به دیدار حاکم الجزایر دای حسین رفتند تا عید فطر را به او تبریک عرض کنند، میان او و «دوال» سرکنسول فرانسه بگو مگویی پیش آمد و دای حسین از سرکنسول فرانسه خواست از کشورش بخواهد بدهی‌های فرانسه به الجزایر را در اسرع وقت پرداخت کند، اما سرکنسول فرانسه پاسخی نامناسب به خواسته دای حسین داد. دای حسین که پاسخ او را گستاخی تلقی می‌کرد بادبزی که در دست داشت را محکم به صورت او کوبید. سرکنسول فرانسه داستان را برای کشورش نوشت و مدعی شد دای حسین

سه مرتبه او را زده است.

فرانسه این حادثه را بهانه خوبی برای فرار از بدهی‌های خود به الجزایر و اشغال این کشور و سیطره بر خزینه ۱۵۰ میلیون فرانکی الجزایر دید.

فرانسه بخشی از کشتی‌های نظامی خود را به الجزایر فرستاد و از دای حسین خواست از سرکنسول فرانسوی عذرخواهی کند اما او زیر بار نرفت. فرانسوی‌ها سه سال الجزایر را محاصره کردند، در این مدت هزینه‌های هنگفتی کردند و تجارت آن‌ها با زبان‌های بسیاری روبرو شد اما دای حسین حاضر به عذرخواهی از آنان نبود. در سال ۱۸۳۰ میلادی پادشاه فرانسه علیه الجزایر اعلام جنگ کرد و برای تحریک احساسات فرانسوی‌ها به این جنگ چهره‌ای دینی داد و آن را «نبرد مسیحیان علیه بربرهای مسلمان» نامید و آن را به سود کل مسیحیان جهان دانست. آسیب ناوگان دریایی الجزایر پس از نبرد ناوارین در شبه جزیره موریه یونان در سال ۱۸۲۷ میلادی این امکان را به فرانسوی‌ها داد که الجزایر را محاصره نموده و در پایان آن را اشغال کنند.

جنایت‌های فرانسوی‌های اشغالگر در الجزایر

کافی است درنگی کوتاه بر جنایت‌های فرانسویان در الجزایر داشته باشیم و آن را با گفتار خود فرانسوی‌ها بسنجیم. درست زمانی که فرانسوی‌ها در آغاز اشغال الجزایر اعلامیه‌ای منتشر می‌کردند که در آن آمده بود: «ما فرانسوی‌ها دوستان شما الجزایری‌ها هستیم و تلاش می‌کنیم ترک‌ها را از سرزمین شما برانیم و این ترک‌ها هستند که دشمن اصلی و حقیقی شما به‌شمار

می‌روند و سرزمین شما را اشغال کرده و دارایی‌های شما را چپاول می‌کنند. ما الجزایر را از آن‌ها نمی‌گیریم تا خود بر آن مسلط شویم بلکه به خون خود سوگند یاد می‌کنیم چنین نکنیم اگر شما به ما بپیوندید. اگر ثابت کردید که سزاوار حمایت از ما هستید حکومت الجزایر مانند سابق در دست شما خواهد بود و سرزمینی مستقل خواهید داشت. فرانسوی‌ها با شما همانند مصری‌ها برادرانه رفتار خواهند کرد. از سی سال گذشته که ما از مصر خارج شده‌ایم آن‌ها همواره از خروج ما ابراز تأسف می‌کنند و فرزندان خود را به فرانسه می‌فرستند تا خواندن و نوشتن و هنر و صنعت بیاموزند و ما قول می‌دهیم مال و دارایی و دین مقدس شما را محترم بشماریم، چرا که پادشاه بزرگ فرانسه حامی کشور محبوب ما و حامی همه ادیان است.

اگر به سخنان ما و توان سلاح ما اعتماد ندارید، از مسیر ما کنار بروید و با ترک‌هایی که دشمن ما و شما هستند نباشید. آرام باشید، فرانسوی‌ها برای اخراج ترک‌ها از الجزایر نیازی به کمک کسی ندارند، آن‌ها همچنان دوستان شما می‌مانند، پس به‌سوی ما بیایید تا از شما استقبال کنیم. اگر برای ما غذا و گاو و گوسفند بیاورید قیمتش را به نرخ بازار پرداخت می‌کنیم. اگر از اسلحه ما می‌هراسید مکانی را تعیین کنید تا سربازان ما بدون سلاح و همراه با پول به‌زندان بیایند و هزینه غذاهایتان را پرداخت کنند».

کافی است این اعلامیه را با گزارش کمیته آفریقایی تعیین شده از سوی فرانسه برای تحقیق در مورد حوادث آفریقا که در سال ۱۸۳۳ میلادی به این کشور ارائه شد بسنجیم؛ در این

گزارش آمده است:

«کلیه مؤسسات دینی را ویران کردیم و مال و دارایی های ساکنان بومی این مناطق را بدون پرداخت هیچ تعویضی تصرف کردیم. انسان هایی که به آنان امان نامه داده بودیم را سر بریدیم. بر اشخاصی که در میان مردم مقدس شمرده می شدند حکومت کردیم... چرا که آنان شجاع بودند...».

آقای مونتایناک یکی از افسران فرانسوی می گوید: «این روش ما در مبارزه با عرب هاست... کشتن مردها و اسیر کردن زنان و کودکان ارسال آنها با کشتی به جزایر مارکیز... خیلی خلاصه: از بین بردن تمام کسانی که مانند سگ به ما تعظیم نمی کنند و تسلیم ما نمی شوند. زنان و کودکانی که کشته شدند را سرشماری کردیم و متوجه شدیم دو هزار و سیصد زن و کودک کشته شده اند، اما تعداد مجروحان قابل شمارش نبود که علتش هم واضح بود: ما هیچ مجروحی را زنده رها نمی کردیم.».

سیمون دوبووار می نویسد: از سال ۱۹۵۴ میلادی همه ما فرانسوی ها در کشتارهای گروهی که گاهی بنام سرکوب مخالفان و گاهی بنام انتشار صلح و آرامش انجام دادیم شریک هستیم. بیش از یک میلیون مرد و زن و کودک و پیرمرد سالخورده گاهی با شلیک تیر و گاهی با سوزانده شدن و گاهی با بریده شدن سرهایشان و دریده شدن شکم هایشان و شکنجه تا حد مرگ، جان خود را از دست دادند، قبایل زیادی بر اثر گرسنگی و سرمای شدید از بین رفتند و بیماری های فراوانی میان مردم شیوع پیدا کرد تا جایی که بیش از ۵۰۰ هزار زن و مرد الجزایری بر اثر این بیماری ها با مرگ دست و پنجه نرم می کردند.».

می‌توان انواع جنایت‌های فرانسوی‌ها در الجزایر را چنین دسته‌بندی کرد:

- ۱- اسکان فرانسوی‌ها و اروپایی‌ها در املاک الجزایری‌ها پس از کشتار و راندن صاحبان اصلی آن زمین‌ها و ملک‌ها، به صورتی که تعداد خارجی‌های اسکان داده شده به میلیون‌ها شخص رسید.
- ۲- گذاشتن مالیات‌های بسیار سنگین بر الجزایری‌ها با وجود فقر و مستمندی مردم این سرزمین و مصادره اموال و دارایی‌های آن‌ها.
- ۳- صدور قانون اهالی «اندیجینا» که آزادی‌های ملت الجزایر را محدود می‌کرد.
- ۴- مصادره اوقاف و دادسراهای شرعی.
- ۵- جلوگیری از به کار بردن زبان عربی و تدریس آن حتی در خانه‌ها.
- ۶- اسکان یهودیان در الجزایر و اعطای تابعیت فرانسوی به آن‌ها تا جایی که تعداد این یهودیان به ۳۰ هزار نفر رسید.

مبارزه اشغالگران فرانسوی با آموزش و حمایت از فرقه‌های صوفی

فرانسوی‌ها تلاش کردند سیستم آموزشی الجزایر را نابود کنند، چرا که ملت دانش‌آموخته، خاری در چشم استعمارگران و اشغالگران خواهد بود و در آن زمان سطح آموزشی الجزایری‌ها بسیار بیشتر از فرانسوی‌ها بود. ژنرال فالز از فرماندهان نظامی

فرانسه در سال ۱۸۳۴م می‌گوید: «همه عرب‌ها (الجزایری‌ها) خواندن و نوشتن می‌دانند و در هر روستایی دو مدرسه وجود دارد...». ویلهلم شیمبرا گردشگر معروف آلمانی هنگام بازدید از الجزایر در سال ۱۸۳۱م می‌گوید: از روی عمد به دنبال یک عربی گشتم که خواندن و نوشتن نداند اما چنین کسی را نیافتم، در حالی که در کشورهای جنوبی اروپا کمتر کسی را می‌بینید که خواندن و نوشتن بداند!».

در سال ۱۸۳۰ میلادی، الجزایر بیش از ۲۰۰۰ مدرسه ابتدایی، راهنمایی و عالی داشت.

استعمارگران فرانسوی تلاش کردند با تمام نیرو علیه علم و دانش و معرفت در الجزایر مبارزه کنند. آنان هنگامی که وارد شهر قسنطینه در شمال آفریقا شدند همه کتاب‌ها و نسخه‌های خطی که به‌دستشان رسید را بربرانه در آتش سوزاندند.

آن‌ها چنان علیه آموزش در الجزایر مبارزه کردند که یک قرن پس از استعمار، در سال ۱۹۱۴ میلادی تنها پنج درصد کودکان الجزایری قادر به خواندن و نوشتن بودند.

استعمارگران فرانسه برای نگه‌داشتن ملت الجزایر در جهل و نادانی از فرقه‌های صوفی حمایت می‌کردند و می‌دانستند مشایخ فرقه‌های صوفی حامی آنان خواهند بود چرا که تنها در جستجوی منافع مادی هستند و فرانسه به آسانی می‌تواند منافع آنان را تأمین کند و آن‌ها نیز در مقابل، ملت الجزایر را از قیام علیه استعمارگران باز می‌دارند.



گروهی از صوفیان در حال رقص

برای همین فرقه‌های صوفی در الجزایر به طور وحشتناکی افزایش یافت تا جایی که در پایتخت الجزایر بیش از ۲۳ فرقه تصوف و ۵۷ هزار شیخ و ۲۹۵ هزار مرید در ۳۴۹ خانقاه فعالیت داشتند! و بیش از ۷ میلیون فرانک کمک جمع آوری می‌کردند. مالک بن نبی در خاطرات خود «خاطرات شاهد قرن» صفحه ۱۸۱ می‌نویسد: مردم الجزایر هر ساله شاهد موکب پر ابهت «قادریه» بودند که به «افلو» می‌آمد، پرچمش در اهتزاز بود و فرزند شیخ طریقت لباسی سراسر سبز می‌پوشید و بر این باور بودند که این لباس بهشتیان است. خوب می‌دانستند چگونه از سادگی و نادانی مردم بهره‌برداری شیطانی کنند.

او در آن زمان یک نخلستان در «وادی سوف» داشت که بیش از ۱۰۰۰ نخل در آن ثمر می‌داد و این نخلستان بخشی از بخشش مردم ساده‌ای بود که تصور می‌کردند با مشارکت در موکب او وارد بهشت می‌شوند.»

شیخ طریقت و فرقه تیجانی محمد الکبیر در گفت و گویی که با کولونل یسکونی دارد رابطه صوفی‌ها با استعمارگران را این گونه بیان می‌کند: «بر ما واجب است از عزیز دلمان فرانسه حمایت مادی، ادبی و سیاسی کنیم، اجداد من با پیوستن به فرانسوی‌ها چه کار نیکویی کردند! در سال ۱۸۳۸ میلادی یکی از اجداد من در



نسخه‌ای از عقد ازدواج احمد تیجانی با اوریلی پیکار

مبارزه با بزرگ‌ترین دشمن فرانسه «عبدالقادر الجزایری» از خود شجاعت بسیار نشان داد و در سال ۱۸۷۰ ضمن تشکر از فرانسوی‌ها و ابراز ارادت قلبی خود به این کشور، با خانم «اوریلی پیکار» ازدواج کرد تا نام خود را بعنوان اولین مسلمان الجزایری که با یک خارجی توسط کاردینال «لاویگری» بر اساس آموزه‌های مسیحیت ازدواج می‌کند ثبت نماید». این گواهی آشکار در نوکری و خیانت‌نیزی به شرح و تفصیل ندارد.

لذا نخستین نبرد ابن بادیس با این فرقه‌های صوفی بود تا اینکه قبل از درگیری با فرانسوی‌ها صفوف الجزایری‌ها را از وجود خائنین پاک کند.

جنبش‌های مقاومت الجزایر علیه استعمارگران

الجزایری‌ها در مقابل اشغالگران فرانسوی بی تفاوت نماندند بلکه بارها علیه آن‌ها ایستادند و مقاومت کردند و از مشهورترین مبارزات آنان علیه استعمارگران فرانسوی می‌توان به جنبش



امیر عبدالقادر الجزایری

امیر عبدالقادر جزایری که پانزده سال طول کشید (۱۸۴۷ - ۱۸۳۲ میلادی) اشاره کرد. هم‌زمان و پس از این جنبش حرکت‌های دیگری شکل گرفت که نتوانست فرانسوی‌ها را از الجزایر براند هرچند خسارت‌های بزرگی بر آنان وارد کرد.

پس از جنگ جهانی اول تلاش‌های زیادی برای مقاومت علیه فرانسوی‌ها شکل گرفت که از آن میان می‌توان به حرکت امیر خالد نوه امیر عبدالقادر

جزایری که در سال ۱۹۱۹ میلادی بنام «وحدت نمایندگان مسلمان» شکل گرفت و حرکت «ستارگان شمال آفریقا» که توسط کارگران مراکشی مهاجر به فرانسه در سال ۱۹۲۶ میلادی راه اندازی شد و حرکت «اتحادیه منتخبان مسلمان الجزایر» که در سال ۱۹۲۷ میلادی راه‌اندازی شد، اشاره کرد.

اصلاحات سلفی در الجزایر قبل از ابن بادیس

اسلام توسط تابعین و بهر هبریت و فرماندهی ابوالمهاجر دینار وارد الجزایر شد، لذا این سرزمین در تاریخ خود شاهد شخصیت‌های سلفی مختلفی بوده است مانند فقیه ابوالفضل نحوی از علمای قرن پنجم هجری و ابوالحسن زویلی متوفای سال ۷۱۹ هجری و شاگرد او ابن مرزوق نوه و احمد زروق از علمای قرن دهم و شاگردش ابن علی خروبی و همچنین عبدالرحمن اخضری متوفای سال ۹۵۳ هجری قمری. در قرن یازدهم هجری شخصیت‌های مانند شیخ عبدالکریم بن الفکون متوفای سال ۱۰۷۳ هجری و شیخ محمد بن عبدالله جلالی از هم عصران احمد تیجانی رهبر صوفیان الجزایر در الجزایر ظهور کردند.

بنابراین سلفیت برای الجزایر جنبشی جدید نبود بلکه مذهب مالکی که اکثر الجزایری‌ها از آن پیروی می‌کنند همان سلفیت است، لذا وقتی دعوت امام محمد بن عبدالوهاب در شبه جزیره عربی شکل گرفت بسیاری از حاجیان الجزایری و مراکشی مانند مولی سلیمان پادشاه مراکش و سید محمد سنوسی بنیانگذار جنبش سنوسی و علامه ابورواس ناصر تاریخ‌دان الجزایری از این دعوت پیروی کردند و ابورواس نخستین کسی بود که الجزایری‌ها را با دعوت امام محمد بن عبدالوهاب آشنا کرد.

دانشجویان و دانش آموزانی که در دانشگاه‌های زیتونه یا قرویین مشغول بودند و از جنبش سنوسی تأثیر پذیرفته بودند نقش زیادی در انتشار دعوت اصلاحی سلفی داشتند مانند شیخ ابن موهوب و شیخ صالح بن مهننا و شیخ عبدالقادر الجاوی که از

شاگردان وی می‌توان شیخ حمدان الونیسی استاد علامه ابن بادیس را نام برد. همچنین شیخ مصطفی بن خوجه متوفای سال ۱۹۱۵ میلادی، شیخ عمر بن قدور متوفای سال ۱۹۱۵ م و از جمله دعوتگران سلفی این برهه می‌توان استاد محمد بن ابوشنب متوفای سال ۱۹۲۹ و شیخ عبدالحلیم بن سمایه متوفای سال ۱۹۳۳ را یاد کرد.

نبایستی فراموش کرد مجله المنار که علامه رشید رضا آن را چاپ و نشر می‌کرد به الجزایر می‌رسید و محمد عبده در سال ۱۹۰۳ میلادی از الجزایر بازدید کرد و الجزایری‌ها علاقه زیادی به مجله المنار داشتند تا جایی که از رشید رضا خواستند علیه فرانسوی‌ها موضع‌گیری نکند تا آن‌ها مانع نشر المنار در الجزایر نشوند!

میلاد ابن بادیس و رشد و ترقی وی

عبدالحمید بن محمد المصطفی بن المکی ابن بادیس در سال ۱۳۰۸ هجری قمری برابر با ۱۸۸۹ میلادی در خانواده‌ای دیندار و شناخته شده به علم و دانش و حکومتداری در شهر قسنطینه الجزایر دیده به جهان گشود. از مشهورترین افراد این خاندان می‌توان به المعز لدین الله بن بادیس بنیانگذار دولت صنهاجی اشاره کرد که از تاریخ ۴۰۶ تا ۴۵۴ هجری - ۱۰۱۶ تا ۱۰۶۲ میلادی فرمانروایی کرد و مبارزات زیادی علیه بدعت‌گزاران انجام داد و مذهب اهل سنت و جماعت را مذهب رسمی دولت اعلام کرد.

از اجداد امام عبدالحمید بن بادیس می‌توان شیخ برکات بن بادیس که در مسجد سیدی قموش در قسنطینه مدفون است و شیخ احمد بن بادیس امام قسنطینه از هم‌عصران شیخ عبد الکریم الفکون در قرن یازدهم یاد کرد.

این خاندان از جمله خاندانی بود که همچنان در قدرت سیاسی مشارکت‌های فعال داشتند. پدربزرگ پدری او المکی بن بادیس از قاضیان مشهور قسنطینه و عضو مجلس عمومی و مجلس شهرداری قسنطینه بود، عمویش احمیده بن بادیس نماینده شهر قسنطینه در اواخر قرن نوزده میلادی بود که همراه با سه نماینده دیگر در سال ۱۸۹۱ عریضه‌ای در رابطه با فشارهای استعمارگران فرانسه علیه ملت الجزایر نوشتند.

در میان خانواده ابن بادیس کسانی بودند که در مبارزات امیر عبدالقادر جزائری نقش فعال داشتند و بعدها به اسارت استعمارگران فرانسوی درآمدند و در پاریس زندانی شدند و در سال ۱۸۵۲ میلادی همراه با امیر عبدالقادر جزائری آزاد شده و به شام تبعید شدند.

عبدالحمید بن بادیس مورد توجه و عنایت ویژه پدرش بود که به او می‌گفت: «ای عبدالحمید... من امر دنیای تو را بر عهده می‌گیرم و هرچه بخواهی را در یک چشم به هم زدن برایت فراهم می‌کنم، اما تو آخرت مرا عهده دار باش، فرزند صالح و نیکوکاری باشد که در پیشگاه خداوند تو را مایه مباهات خود بدانم».

امام عبدالحمید ابن بادیس هیچگاه این سخنان را از یاد نبرد و در مراسم ختم تفسیر قرآن در سال ۱۹۳۸ میلادی در حضور انبوهی از جمعیت مردم آن را یادآور شد که سخنان او در مجله شهاب

به چاپ رسید: «سبب چنین فضیلتی در وهله نخست باز می‌گردد به پدرم که مرا به نیکی تربیت نمود و مرا خوب راهنمایی کرد و مسیر علم و دانش را برای من مناسب دید و مرا مانند یک تیر مهیا نمود و از بدهی‌های بزرگ و کوچک مصونم داشت و سختی‌های زندگی‌ام را بر دوش کشید. اگر از زبان خود و شما از او تشکر کنم باز هم کم است.»

عبدالحمید بن بادیس از سیزده سالگی قرآن را حفظ نمود، سپس در محضر شیخ حمدان الونیسی علوم شرعی را فراگرفت، ایشان نصیحتی به ابن بادیس نمود که تا آخر عمرش آن را از یاد نبرد، خطاب به او گفت: «علم و دانش را برای علم و دانش فرا بگیر نه برای پست و مقام»، حتی از ابن بادیس تعهد گرفت هیچ مسئولیتی از سوی فرانسوی‌ها نپذیرد.



دانشگاه الزیتونه

سپس در شوق کسب دانش بیشتر در سال ۱۳۲۷ هجری قمری برابر با ۱۹۰۸ میلادی روانه تونس شد و به دانشگاه زیتونه پیوست و چهار سال در این شهر ماند و از علمای این شهر و بویژه علامه محمد نخلی قیروانی، علامه محمد طاهر بن عاشور، شیخ الخضر حسین و تاریخ شناس مشهور تونس بشیر صفر و اصلاحگر معروف سعید الفیاض کسب علم کرد. او به اندازه ای در کسب علم و دانش پشتکار داشت که هفت سال تحصیلی دانشگاه زیتونه را در سه سال به پایان رساند و پس از آن بمدت یکسال بطور داوطلبانه در دانشگاه زیتونه به تدریس پرداخت.



جمعیه خلدونیه

ابن بادیس در مدت بقای خود در تونس به دروس علمی دانشگاه زیتونه اکتفا نکرد، بلکه به جمعیه خلدونیه می‌رفت و علمی چون ریاضیات، هندسه، جغرافیا، شیمی، زیست شناسی را از آن جا فراگرفت.

ایشان در سال ۱۹۱۳ میلادی در حالی که ۲۳ ساله بود به قسنطینه بازگشت تا با استفاده از نفوذ پدرش در میان فرانسوی ها

تدریس در مسجد جامع این شهر را آغاز کند، اما غرض ورزان بیمار و هواپرست با او از در دشمنی در آمدند تا جایی که هنگام تدریس وی نورهای مسجد را خاموش می کردند. در همان سال ابن بادیس عازم بیت الله الحرام شد.

دیدار بابشیر الابهیمی در مدینه منوره

در مدینه منوره ابن بادیس با علمای زیادی که در این شهر زندگی یا از آن بازدید می‌کردند دیدار نمود، که از مهمترین این افراد می‌توان شیخ و استاد او شیخ حمدان الونیسی را نام برد که از ابن بادیس خواست نزد او در مدینه منوره بماند، اما این خواسته حمدان الونیسی با مخالفت شدید شیخ حسین الهندی روبرو شد که از ابن بادیس می‌خواست به الجزایر بازگردد و در آنجا آموزه‌های اسلامی و عربی را منتشر سازد. ابن بادیس نصیحت شیخ حسین الهندی را پذیرفت و آن را منهج راهبردی خود قرار داد و همیشه می‌گفت: «ما مهاجرت نمی‌کنیم، ما پاسداران اسلام و زبان عربی در این سرزمین هستیم».



امام ابن بادیس و علامه محمد بشیر الابهیمی

از مهمترین رویدادها برای ابن بادیس در مدینه منوره آشنایی ایشان با رفیق عمر و دوست مبارز و همسنگرش شیخ بشیر الابراهیمی بود که یک سال قبل از این دیدار همراه با پدرش در مدینه منوره زندگی می کرد و تا سال ۱۹۲۰ میلادی در مدینه منوره ماند سپس تصمیم گرفت به الجزایر باز گردد و مسیر دعوی خود را همراه با ابن بادیس ادامه دهد.

ابن بادیس و ابراهیمی به مدت سه ماه روزانه بعد از نماز عشاء تا نماز صبح اوضاع الجزایر را بررسی می کردند و پیرامون کیفیت اصلاحات و اداره نهضت دینی، علمی و سیاسی در این سرزمین با هم گفتگو می کردند. علامه بشیر الابراهیمی در رابطه با این دیدارها می گوید: خدا را گواه می گیرم که ما در آن دیدارها از سال ۱۹۱۳ پایه های نخست «جمعیت علمای مسلمان الجزایر» را گذاشتیم، جمعیتی که در سال ۱۹۳۱ میلادی ابراز وجود کرد.»

بازگشت به الجزایر



شیخ محمد بخیت المطیعی

ابن بادیس در مسیر بازگشت به الجزایر از سرزمین شام و مصر دیدار کرد و با نام آوران اندیشه سلفی دیدار نمود و از الازهر مصر بازدید کرد و دیداری نیز با شیخ محمد بخیت المطیعی داشت و نامه ای از سوی شیخ حمدان الونیسی تقدیم او

کرد. شیخ محمد بخت المطیعی از او به گرمی استقبال کرد و گواهی علمی دانشگاه الازهر مصر را به او داد. این سفر، ابن بادیس را به اوضاع جهان اسلام آشنا تر کرد و تجاری مهم به او عطا کرد و همچنین وی را با پرچمداران نهضت اصلاحی جهان اسلام آشنا نمود، لذا بعدها روابط او با اصلاحگران جهان اسلام نمود بیشتری یافت.

ابن بادیس به محض رسیدن به الجزایر برای پی بردن به مشکلات حقیقی جامعه به گشت و گذار در مناطق مختلف آن مشغول شد.

آغاز دعوت و جهاد فردی

از آغاز بازگشت ابن بادیس به الجزایر در اواخر سال ۱۹۱۳ میلادی تا تاسیس جمعیت علمای مسلمان در سال ۱۹۳۰ میلادی، ایشان شعله‌ای از نشاط و فعالیت و تلاش و کوشش برای نهضت الجزایر و آزادی آن از طریق تربیت نسلی بود که این مسئولیت را بر دوش می‌کشند.

به محض بازگشت به الجزایر، تدریس در مسجد بزرگ قسنطینه را آغاز کرد، سپس به مسجد سبز منتقل شد و آنجا را مرکز فعالیت‌های خود قرار داد، همچنین فعالیت‌هایی در مساجد سیدی قموش، سیدی عبدالمؤمن، سیدی بومعزه و سیدی فتح الله داشت، درس وی ویژه بزرگسالان نبود بلکه درس‌هایی برای کودکانی داشت که از مکتبخانه خارج می‌شدند و چنین چیزی در الجزایر بی‌سابقه بود.

درس‌های ابن بادیس در طول شبانه روز برپا می‌شد او در

یک روز ده درس ایراد می‌کرد و در میان مساجد و مراکز اجتماع رفت و آمد می‌کرد، دانش آموزان و دانشجویان از همه جا گرد او جمع شدند تا جایی که تعداد آن‌ها به هزار نفر رسید، ابن بادیس با توسل به خیراندیشان هزینه این دانش آموزان را پرداخت می‌کرد.



امام ابن بادیس در حال آموزش قرآن به کودکان

همه این‌ها او را بر این واداشت که مدرسه‌ای ابتدایی در کنار مسجد بومعزه راه‌اندازی کند، سپس به ساختمان مؤسسه خیریه‌ای که در سال ۱۹۱۷ میلادی راه‌اندازی شده منتقل شود، مدرسه او در سال ۱۹۳۰ بنام مدرسه آموزش و پرورش شناخته شد و قانون این مرکز این بود: «این مرکز تلاش می‌کند اخلاق و ارسته، معارف عربی و فرانسوی و صنایع دستی را از طریق تاسیس مدرسه میان دختران و پسران مسلمان منتشر سازد و پناهگاهی برای ایتام و محلی برای برگزاری کنفرانس‌ها و سخنرانی‌ها و کارگاهی برای صنایع دستی و دروازه‌ای برای ارسال دانش آموزان برای تحصیل به دانشکده‌های مختلف و آموزش دیدن در کارگاه‌های بزرگ با هزینه مؤسسه است».

از نشانه‌های وسعت دید ابن بادیس این بود که برای تشویق دختران به کسب علم و دانش، آموزش آن‌ها را رایگان اعلام کرد در صورتیکه که از پسران هزینه‌ای - هرچند ناچیز- دریافت می‌کرد، لذا ابن بادیس در راه‌اندازی مدارس دخترانه و آموزش دختران بر هم‌عصران خود پیشی گرفته بود، حتی از مدعیان سکولاریسم، اما امروز متأسفانه بسیاری از دوستداران ابن بادیس این میراث متمدنانه را نادیده می‌گیرند.



امام بن بادیس، پیشگام آموزش دختران در الجزایر

آری اینگونه بود که در الجزایر نسلی متعهد به ارزش‌های اسلامی و زبان و آداب آن تربیت شد، نسلی که سخنوری و شعر سرایی می‌دانست. ابن بادیس برخی از این دانش‌آموزان را برای کسب دانش بیشتر به دانشگاه زیتونه می‌فرستاد و برخی دیگر را به کارگاه‌های بزرگ برای آموزش‌های فنی و حرفه‌ای. بعدها ابن بادیس جمعیت علمای مسلمان الجزایر را با همکاری و

همراهی این نسل راهاندازی نمود و پس از اینکه سال‌ها آرام آرام دعوت خود را پیش برده بود با پشتیبانی این نسل با استعمارگران الجزایر مبارزه کرد. علاوه بر تدریس برای دانش آموزان او روزی را برای آموزش کارگران و روزی دیگر را برای آموزش زنان اختصاص داده بود.

پس از اینکه دروس ابن بادیس در مساجد منتشر شد و مدرسه او نیز راهاندازی شد، او تصمیم گرفت اندیشه‌های خود را توسعه دهد لذا وارد دنیای روزنامه نگاری شد. وی در آغاز با روزنامه «النجاح» که در سال ۱۹۱۹ میلادی تاسیس شده بود همکاری کرد و با اسامی مستعار «القسنطینی»، «العبسی» «السنهاجی» در آن مقاله می‌نوشت، سپس دریافت که این روزنامه در سطح بلندپروازی‌های او نیست، لذا تصمیم گرفت هفته‌نامه «المنتقد» را در سال ۱۹۲۵ میلادی راهاندازی کند و در این مجله علیه عقاید و باورهای فاسد جامعه مبارزه کند، هفته‌نامه «المنتقد» تا شماره ۱۸ چاپ و نشر شد اما پس از آن توسط استعمارگران فرانسه بسته شد.



هفته‌نامه «المنتقد» مرحله جدیدی از دعوت و جهاد ابن بادیس بود، او به این نتیجه رسیده بود که پس از ده سال تدریس و آموزش وقت آن رسیده است که با صوفی‌ها و خرافاتشان مبارزه کند، لذا برای آن اسم «المنتقد» را برگزیده بود و در آن بطور مستقیم علیه صوفیان گمراه مقاله

می‌نوشت و این قاعده صوفیان یعنی: «اعتراض نکن تا مبادا رانده شوی» که از آن برای جلوگیری از تعقل و اندیشه کردن و تقلید بی چون و چرای مشایخ تصوف استفاده می‌شد را به چالش کشید. ابن بادیس پس از بسته شدن هفته‌نامه «المنتقد» آرام نشست و پس از یک ماه، هفته‌نامه «الشهاب» را با شعار «شرایط می‌تواند ما را بترساند اما نمی‌تواند ما را از بین ببرد» راه‌اندازی کرد و در سال ۱۹۲۹ میلادی در اثر فشارهای فرانسوی‌ها این هفته‌نامه مبدل به ماهنامه شد و شعار آن «آخر این امت تغییر نمی‌کند مگر بر اساس آن چیزی که اول این امت با آن تغییر کرد» بود.

برای تضمین چاپ و نشر این هفته‌نامه، علامه ابن بادیس در سال ۱۹۲۵ در الجزایر در شهر قسنطینه «چاپخانه اسلامی الجزایر» را راه‌اندازی کرد تا از عواقب مصادره آن توسط چاپخانه‌های اجاره‌ای بر اثر فشارهای فرانسوی‌ها جلوگیری کند. در سال ۱۹۲۰ میلادی دوست و همراه و همسنگر او علامه بشیر الابراهیمی به الجزایر باز گشت تا همراه با هم در مسیر اصلاح جامعه همکاری کنند. آن‌ها بطور هفتگی و یا ماهانه با هم دیدار می‌کردند، چرا که ابراهیمی شهر سطیف را مرکز فعالیت‌های خود قرار داده بود و پس از تاسیس جمعیت علمای مسلمان الجزایر، رهبران حرکت اصلاحی این کشور در سه بخش مهم الجزایر به فعالیت مشغول شدند: ابن بادیس در قسنطینه، ابراهیمی در تلمسان پایتخت علمی غرب الجزایر و شیخ طیب العقبی در بخش مرکزی الجزایر.

آنچه در مسیر دعوی ابن بادیس بر همه پرواضح است تلاش او برای عدم تکرار اشتباهات مصلحان پیشین الجزایر بود. او نمی‌خواست دعوتش محدود به یک جغرافیای تنگ یا یک گروه مشخص و یا متعلق به شخص او باشد، لذا تصمیم گرفت کارهای مؤسساتی را آغاز کند: مدرسه - مجله - چاپ‌خانه و تلاش کرد در این مسیر از همفکران و همراهانش برای گسترش دعوت در مناطق دیگر الجزایر استفاده کند. او و همراهانش همیشه دور هم جمع می‌شدند و آخرین تحولات موجود را بررسی می‌کردند و بهترین و به‌روزترین راه‌ها را برای اصلاح انتخاب می‌کردند. ابن بادیس از مسجد به راه‌اندازی مؤسسه و مدرسه منتقل می‌شد سپس هیئت‌هایی را برای کسب علم و دانش به خارج می‌فرستاد، پس از آن، مجله را راه‌اندازی کرد و سپس چاپ‌خانه.

مقدمات تاسیس جمعیت علمای مسلمان

پیدایش و تاسیس «جمعیت علمای مسلمان» در سال ۱۹۳۱ میلادی مقدمات زیادی داشت، پس از مسیر طولانی ابن بادیس در جهاد فردی و آموزش و دعوت و فعالیت‌های رسانه‌ای او، نسلی از فرهیختگان مصلح به‌وجود آمد که نشست‌هایی دوره‌ای برای بررسی اوضاع الجزایر و استقلال طلبی از فرانسوی‌ها و بازگرداندن الجزایر به آغوش مسلمانان را برگزار می‌کردند. ابن بادیس در پاسخ به کسانی که از او در مورد استقلال الجزایر می‌پرسیدند با کمال وضوح و روشنی و با صراحت کامل می‌گفت: «آیا کسی که خانه می‌سازد آن را بدون سقف رها می‌کند؟ ما هدفی جز استقلال الجزایر نداریم».

از جمله این مقدمات، تلاش ابن بادیس برای راه‌اندازی جمعیت «برادری علمی» در سال ۱۹۲۴ میلادی در شهر قسنطینه جهت جمع کردن علما و دانشجویان و تقویت روابط میان آن‌ها و هماهنگ کردن فعالیت‌هایشان بود که این تلاش با شکست روبرو شد. ابن بادیس از شیخ بشیر ابراهیمی خواسته بود اساسنامه‌ای برای این جمعیت تهیه کند، گرچه این تجربه ناموفق بود اما ابن بادیس و ابراهیمی همواره آن را یک تجربه نارس اما همراه با فواید یاد می‌کردند.

ابن بادیس بار دیگر به فعالیت‌های رسانه‌ای خود در جراید بازگشت و در مقالات خود از علما می‌خواست با یکدیگر متحد شوند و در رابطه با اصلاح اوضاع دینی، آموزشی، اجتماعی و سیاسی الجزایر برنامه‌هایی مشترک تدارک ببینند. در مجله شهاب برای راه‌اندازی «جمعیت علمای مسلمان» مقدمه‌چینی کرده و می‌گوید: علمای بزرگوار سراسر الجزایر... شناخت نسبت به یکدیگر اساس همدلی است و اتحاد رمز پیروزی و موفقیت، بیایید با هم آشنا شویم و برای بنیان نهادن یک حزب دینی محض با هم متحد شویم».

در سال ۱۹۲۷ میلادی برخی همفکران ابن بادیس در پایتخت الجزایر «انجمن ترقی» را به هدف تقویت علمی، اقتصادی، اجتماعی مسلمانان الجزایر راه‌اندازی کردند و علامه ابن بادیس شخصا در مراسم افتتاح آن حضور یافت و از آنجایی که شیخ طیب العقبی رفیق و همراه ابن بادیس در الجزایر سکونت داشت از وی خواستند مدیریت انجمن را بر عهده بگیرد، این انجمن بعدها

پایگاه نشست تأسیسی «جمعیت علمای مسلمان» شد. در گامی دیگر، ابن بادیس در سال ۱۹۲۷ میلادی از دانشجویانی که در دانشگاه زیتونه و دانشگاه‌های مشرق عربی تحصیل کرده بودند خواست در دفتر او جمع شوند و اوضاع الجزایر را بررسی کنند. بشیر ابراهیمی، مبارک المیلی، العربی بن بلقاسم التبسی، محمد السعید الواهیری و محمد خیر الدین از بارزترین حاضران در این نشست بودند، نتیجه این نشست توافق بر نشر دعوت اصلاحی و استفاده از روزنامه و انجمن‌ها و تأسیس گروه‌های پیشاهنگ اسلامی و تعیین محورهای اندیشه‌های اصلاحی در الجزایر بود و در واقع این نشست مقدمه‌ای بود برای تأسیس و راه‌اندازی «جمعیت علمای مسلمان» که بر پایه همین اصول بنا شد.

جرقه تأسیس

در سال ۱۹۳۰ میلادی فرانسه تصمیم گرفت به مناسبت یکصدمین سالگرد اشغال الجزایر جشن‌هایی شش ماهه برگزار کند و برای برگزاری آن بیش از ۱۳۰ میلیون فرانک فرانسوی هزینه کرد. یکی از رهبران فرانسوی هدف از برگزاری این مراسم را چنین تبیین می‌کند: «ما امروز یکصدمین سالروز اشغال الجزایر را جشن نمی‌گیریم بلکه تشییع پیکر اسلام را جشن می‌گیریم!». اما ابن بادیس و همفکرانش به مبارزه علیه این برنامه‌ها پرداختند. بشیر ابراهیمی می‌گوید: «با دعوت‌های پنهانی خود توانستیم بسیاری از برنامه‌های آنان را به هم بزنییم و جشن‌هایی



مجله شهاب

که قرار بود شش ماه ادامه داشته باشد تنها دو ماه برگزار شد و با فراخوان‌های علنی خود توانستیم ملت الجزایر را دور خود جمع کنیم». پاسخ عملی به این جشن‌ها، فراخوان مجله شهاب (۱۹۳۱/۲م) برای تأسیس و راه‌اندازی «جمعیت علما» بود، که این مهم در تاریخ ۱۹۳۱/۵/۵ میلادی محقق شد.

داستان میلاد جمعیت

«جمعیت علمای مسلمان» پس از نشستی که با حضور ۷۰ عالم



و دانشمند از اقصی نقاط الجزایر و با گرایش‌های مختلف: مالکی، اباضی، کارکنان دولتی و غیر کارکنان در مقر انجمن ترقی به ریاست شیخ ابویعلی زواوی برگزار شد تأسیس گردید و اعلام موجودیت کرد.

شیخ خیرالدین یکی از کسانی که در نشست عمومی جمعیت (انجمن) و بویژه نشست تأسیسی آن حضور داشته می‌گوید: «من و شیخ مبارک المیلی در دفتر ابن بادیس در قسنطینه بودیم که ایشان یکی از مصلحان الجزایر بنام محمد عباسه الاخضری را فراخواند و از وی خواست فراخوانی برای تأسیس جمعیت علمای مسلمان الجزایر در پایتخت تدارک ببیند و برخی از اعضای انجمن

ترقی که اسامی آن‌ها برای حکومت و صوفیان حساسیت‌زا نیست را انتخاب کند تا از علمای الجزایر بخواهند برای نشست تأسیسی حضور یابند و این نشست در کمال آرامش برگزار شده و نتایج و دستاوردهای مطلوب را در پی داشته باشد».

در روز نخست این نشست‌ها ابن بادیس حضور نیافت تا شک و تردید برخی علمای رسمی و علمای صوفی را بر نیانگیزد و در روز دوم نشست حضور یافت و این خود نشان از دوراندیشی ایشان بود. پیش‌نویس اساسنامه جمعیت در این نشست مطرح شد و به تصویب عمومی رسید و از میان حاضران یک شورای اداری انتخاب شد و با وجود عدم حضور ابن بادیس در نشست روز نخست ایشان را به‌عنوان رئیس جمعیت انتخاب کردند.

اینگونه بود که جمعیت علمای مسلمان با درایت ابن بادیس تأسیس شد، درست زمانی که او از برخورد مستقیم با اشغالگران و علمای وابسته به آنان و علمای صوفی خودداری کرد و برای آسوده خاطر کردن استعمارگران فرانسوی در اساسنامه جمعیت نوشته شده بود که از فعالیت‌های سیاسی پرهیز خواهد کرد، اما حقیقت آن چیزی بود که کارگزار فرانسوی‌ها در شهر مزاله در گزارش خود نوشته بود: «با وجود اینکه این جمعیت ادعا می‌کند فعالیت‌های سیاسی نخواهد داشت، اما هسته احزاب ملی است و پایه‌ای که احساس ملی‌گرایی بر آن بنا می‌شود».

عدم غوطه‌ور شدن ابن بادیس در امور سیاسی از روی ترس و واهمه و بزدلی نبود، بلکه پس از مدت‌ها تحقیق و بررسی به این نتیجه رسیده بود، او می‌گوید: «ما برنامه‌های دینی را از روی علم و آگاهی انتخاب کردیم و راه نصیح و ارشاد و خیرخواهی و پایداری و

گام برداشتن در راه راست را برگزیدیم که با فطرت و تربیت ما سازگار است.»



تصویری از اعضای جمعیت علمای مسلمان الجزایر در سال ۱۹۳۴
نشسته از سمت راست: محمد السعید الزاهری، العربی التیبسی، بشیر ابراهیمی، محمد ابراهیم کتانی
«میهمان از مراکش»، عبدالحمید بن بادیس، طیب العقبی، عبدالقادر بن زبان، مبارک میلی

در پایان نخستین سال از فعالیت‌های جمعیت، علمای وابسته به فرانسه و صوفیان تلاش کردند بر جمعیت مسلط شوند و آن را از مسیر اصلی خود منحرف کنند، اما با شکست روبرو شدند لذا از جمعیت خارج شده و خود، «جمعیت علمای اهل سنت» را به ریاست شیخ مولود حافظی پایه گذاشتند اما جمعیت آنان دیری نپایید که منحل شد و به تاریخ پیوست.

در سال ۱۹۳۶ میلادی برخی از رهبران جمعیت با این جلول رئیس کمیسیون نمایندگان قسطنطینه ارتباط برقرار کردند و موفق شدند علاوه بر پایگاه اصلی جمعیت در پایتخت، پایگاه دیگر در قسطنطینه راه اندازی کنند و انجمن صفا را پایه گذاری نمایند که بعدها به انجمن رشاد تغییر نام یافت.

دومین سال فعالیت جمعیت علمای مسلمان الجزایر را می‌تواند میلاد حقیقی آن دانست، چرا که دیگر خبری از حضور علمای وابسته به فرانسه و صوفیان در آن نبود و تنها علمای اصلاحگر در آن حضور داشتند.

نظارت بر فعالیت‌های جمعیت در پایتخت و حومه آن را شیخ طیب العقبی، نظارت بر فعالیت‌های جمعیت در غرب الجزایر و به ویژه تلمسان را شیخ بشیر الابراهیمی و نظارت بر فعالیت‌های جمعیت در قسنطینه و حومه آن را خود ابن بادیس بر عهده داشت.

جمعیت و تأسیس و راه‌اندازی مدارس

پس از توسعه فعالیت‌های جمعیت تعداد نمایندگی‌های آن در پنجمین سال فعالیتش در سال ۱۹۳۶ میلادی به ۳۳ نمایندگی و در سال ۱۹۳۸ میلادی به ۵۸ نمایندگی رسید و مردم الجزایر با وجود همه فشارها و دست‌اندازهایی که از سوی استعمارگران به آنان تحمیل می‌شد به حضور در سمینارها و سخنرانی‌هایی که در نمایندگی‌های جمعیت برگزار می‌شده روی آوردند. علامه محمد بشیر الابراهیمی مهم‌ترین فعالیت‌های جمعیت را در هشت مورد خلاصه می‌کند:

۱- مبارزه با بدعت‌ها و خرافات از طریق خطبه‌ها و سخنرانی‌ها و درس‌های ارشادی در مساجد و انجمن‌ها و اماکن عمومی و خصوصی و حتی در بازار و از طریق نوشتن مقالات در روزنامه‌های خصوصی که برای اصلاح‌گری راه‌اندازی شده بود.

۲- آموزش زبان عربی به کودکان در اماکنی که برایمان قابل دسترس بود و حتی در خانه‌ها قبل از اینکه مدارس تأسیس شود.

۳- به خدمت گرفتن دانشجویان فارغ التحصیل و فراخوان دادن به فارغ التحصیلان دانشگاه زیتونه برای همکاری جهت آموزش ملت.

۴- آموزش زبان عربی به جوانان طبق منهج و برنامه‌ای که ابن بادیس تدارک دیده بود.

۵- درخواست از حکومت برای رها کردن مساجد و مراکزی که بر آن سیطره یافته تا از آن برای آموزش دین و زبان مردم الجزایر استفاده شود.

۶- درخواست از حکومت برای واگذار کردن اوقافی که مصادره کرده بود، تا اینکه درآمد آن در مسیری که برایش وقف شده بود هزینه شود (درآمد این اوقاف‌ها برابر با بودجه یک حکومت متوسط بود).

۷- درخواست از حکومت برای استقلال قضای اسلامی و به ویژه در احوال شخصی.

۸- عدم دخالت حکومت در تعیین کارکنان دینی. جمعیت علمای مسلمان تأسیس مدارس را آغاز کرد. پس از سه سال ۱۵۰ مدرسه زیر نظر جمعیت اداره می‌شد و بیش از ۵۰ هزار دانش آموز در این مدارس مشغول به تحصیل بودند.

ابن بادیس شیوه آموزشی متداول در عصر خودش که تنها به برخی دروس دینی توجه داشت و با شیوه‌های خسته کننده ارائه می‌شد و تنها دانش آموزانی را تربیت می‌کرد که مانند طوطی برخی جملات را تکرار می‌کنند بدون اینکه معانی آن را بفهمند، را به باد انتقاد می‌گرد و در رابطه با تدریس قرآن به دانش‌آموزان می‌گفت: «بایستی قرآن از دانش‌آموزان ما مردانی مانند

پیشینیان امت بسازد، امیدهای امت بر چنین شخصیت‌ها قرآنی
گره خورده و تلاش‌های ما باید برای ساخت چنین انسان‌هایی
باشد».

او برخی دروس غیر دینی را وارد برنامه‌های درسی مدارس
جمعیت کرد و در این مدارس علاوه بر مواد درسی دینی،
دروس ریاضیات، جغرافی، تاریخ، منطق و زبان فرانسوی تدریس
می‌شد و از کتاب‌هایی که دانش‌آموزان در این مدارس مطالعه
می‌کردند مقدمه ابن خلدون بود. ابن بادیس برنامه‌های درسی
را به گونه‌ای متحول کرد که استعداد‌های دانش‌آموزان شکوفا
شود، لذا در میان شاگردان ایشان ادبا، شعرا، فقهاء و مصلحان
زیادی یافت می‌شود. شیخ بشیر ال‌ابراهیمی می‌گوید: «شیوه‌ای
که در سال ۱۹۱۳ میلادی بر آن توافق کردیم عدم توسعه در
آموزش و اکتفا به تربیت جوانان بر اساس اندیشه‌های درست بود».
ابن بادیس عنایت ویژه‌ای به تغییر واپس‌گرایی برخی مردم
داشت. در مرثیه‌اش برای رشید رضا می‌نویسد: «اگر اندیشیدن
برای هر انسانی در کلیه امور زندگی‌اش لازم باشد برای
دانشجویان و دانش‌آموزان ضروری‌تر است...» و می‌گوید: «ای
دانش‌آموزان... اندیشه... اندیشه... مطالعه بدون اندیشه شما را به
جایی نمی‌رساند بلکه شما را به دام تقلید می‌اندازد و با صخره‌ای
سخت مواجه می‌کند».

ابن بادیس دانش‌آموزان مستعد و نخبه را برای ادامه تحصیل به
دانشگاه زیتونه می‌فرستاد و برای آنان ناظران و راهنمایانی تعیین
می‌کرد. جمعیت، توجه به آموزش را مهم‌ترین برنامه خود
می‌دانست و این عنایت روز به روز افزوده می‌شد تا جایی که در

سال ۱۹۳۷ میلادی کنگره‌ای بزرگ برای اساتید زبان عربی راه‌اندازی کردند و در آن مشکلات آموزشی الجزایر را مورد بحث و بررسی قرار دادند.

جمعیت علمای مسلمان الجزایر توجه ویژه‌ای به آموزش دختران داشت و برخلاف پسران که از آن‌ها - به استثنای خانواده‌های فقیر- هزینه دریافت می‌کرد، از دختران هیچ هزینه‌ای نمی‌گرفت. ابن بادیس تصمیم گرفته بود برخی دختران را همراه با یک سرپرست و راهنما برای ادامه تحصیل به دمشق بفرستد اما به سبب جنگ جهانی این برنامه اجرا نشد.

جمعیت و راه‌اندازی روزنامه

جمعیت علمای مسلمان الجزایر در آغاز پیدایش خود برای نشر دعوت اصلاحی‌اش با برخی روزنامه‌های اصلاحی مانند شهاب که به ریاست ابن بادیس اداره می‌شد و روزنامه‌هایی مانند «مرصاد» «جحیم» «لیالی» «دفاع - به زبان فرانسوی» همکاری می‌کرد. اما در سال ۱۹۳۳ میلادی نخستین هفته‌نامه خود را با نام «سنت نبوی» به ریاست عبدالحمید بن بادیس چاپ و نشر کرد تا اینکه مرجع رسمی جمعیت باشد. در این روزنامه بشدت علیه صوفیان و جمعیت آنان «جمعیت علمای اهل سنت» موضع‌گیری می‌شد، پس از چند ماه فعالیت، این هفته‌نامه توسط استعمارگران فرانسوی توقیف شد.

یک هفته پس از توقیف هفته‌نامه سنت نبوی، جمعیت علما، هفته‌نامه دیگری با نام «شریعت محمدی» با مدیریت قبلی راه‌اندازی کرد، اما این مجله نیز پس از یک ماه و نیم توقیف شد.

پس از آن، جمعیت هفته‌نامه «الصراط السوی - راه راست» را منتشر کرد که این هفته‌نامه بعد از ماه‌ها فعالیت در آغاز سال ۱۹۳۴ میلادی توقیف شد.

بعد از دو سال جمعیت تصمیم گرفت هفته‌نامه «بصائر» را راه‌اندازی کند تا بلندگوی رسمی آن باشد، این هفته‌نامه تا سال



۱۹۳۹ میلادی چاپ و نشر می‌شد اما در این سال خود جمعیت تصمیم گرفت آن را متوقف کند چرا که بگفته ابراهیمی: «تعطیل کردن بهتر از نشر اباطیل است»، چون جمعیت علمای مسلمان الجزایر حاضر نبود در جنگ جهانی دوم از فرانسوی‌ها حمایت کند.

نشریات جمعیت مانند نشریه ابن بادیس به قضایای مختلف دینی و سیاسی در الجزایر و جهان اسلام می‌پرداخت و ضمن انتشار عقاید راستین اسلامی با بدعت‌ها و خرافات مبارزه می‌کرد و تلاش می‌نمود اوضاع آموزشی الجزایر و تونس را اصلاح کند، کما اینکه توجه ویژه‌ای به قضیه فلسطین داشت.

جمعیت و مبارزه با صوفیان منحرف

ابن بادیس خوب می‌دانست که الجزایر با دو استعمار روبروست؛ یک استعمار مادی به سرکردگی فرانسه و یک استعمار معنوی به رهبری صوفیان منحرف و این دو با هم علیه ملت الجزایر متحد شده‌اند.

او مبارزه با صوفیان منحرف را بهترین راه برای مبارزه با استعمارگران فرانسوی می‌دانست.

این منهج و روش ابن بادیس به قبل از تاسیس جمعیت باز می‌گردد اما با تأسیس و راه‌اندازی جمعیت مبدل به یک منهج گروهی شد، چرا که صدها اساتید در مدارس جمعیت مشغول به تدریس به هزاران دانش آموز بودند.



احمد بن علیوه صوفی

ابن بادیس به شدت علیه صوفیان و بویژه فرقه العلویه که علاوه بر انحرافات اعتقادی وابستگی شدیدی به فرانسوی‌ها داشتند مبارزه می‌کرد. در سال ۱۹۲۰ میلادی شیخ احمد بن علیوه پیر فرقه العلویه و رئیس زاویه مستغانم دیوان شعری خود را به نشر رساند و در یکی از قصایدش پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را تهدید می‌کند که مبادا ابن علیوه از شوق او بمیرد:

اگر از روی شوق دیدار تو جان دهم، از سوی خدای جهان تیره
روز شده‌ام

اگر در فراقم بمانی، با سخنی یاری خواهی شد
هیچ عذری در پیشگاه خدا تو را نجات نمی‌دهد اگر
خواسته‌های ما را محقق نسازی!
او به عقاید وحدت الوجود نیز آلوده بود و می‌گفت:

خدایا تو را جستجو کردم و دریافتم روح من خداست!
 فرقه العلویه به سبب انحراف‌های اعتقادی و وابستگی شدید به
 استعمارگران فرانسوی مسیر اشغالگری را برای فرانسویان هموار
 می‌کرد، آن هم درست در زمانی که برخی صوفیان آزاده و شریف و
 علمای مصلح از آزار و اذیت استعمارگران فرانسوی به شدت رنج
 می‌بردند.

در سال ۱۹۲۲ میلادی زمانی که از ابن بادیس در مورد دیوان ابن



علیوه پرسیده شد، آن را با رساله‌ای
 موسوم به «جواب سوال علی سوء
 مقال» پاسخ داد و گستاخی ابن
 علیوه در رابطه با رسول الله -صلی
 الله علیه وسلم- و باورهای وحدت
 الوجودی مخالف با عقاید اسلامی
 را پاسخ داد، به علت اهمیت این
 رساله بسیاری از علمای مغرب،
 تونس و الجزایر مانند علامه طاهر
 بن عاشور، الخضر حسین، محمد
 النیفر بر آن مقدمه نوشتند و محب
 الدین خطیب در مجله‌ی «الفتح»
 بسیار از آن تمجید کرد.

ابن علیوه و پیروانش حقد و کینه ابن بادیس را در دل گرفتند
 و در سال ۱۹۲۶ میلادی طرح ترور او را ریختند. شامگاه ۹ جمادی
 الاخر ۱۳۴۱ هجری قمری برابر با ۱۴ دسامبر ۱۹۲۶ میلادی
 قاتلی بسوی ابن بادیس حمله ور شد و ضربه‌ای به سر او وارد کرد

که شکافی ایجاد کرد، اما ابن بادیس او را ننگه داشت و از مردم کمک خواست و اینگونه از این حادثه نجات پیدا کرد و آن شخص قاتل را هم بخشید چرا که او را به خدمت گرفته بودند.

ابن بادیس به برنامه‌های خود در مبارزه با صوفیان منحرف ادامه داد. زمانی که جمعیت تأسیس شد مبارزه با تصوف از بندهای اساسی آن بود، در بند شانزدهم اساسنامه جمعیت آمده است: «فرقه‌های تصوف بدعتی هستند که سلف و پیشینیان امت با آن بیگانه بودند و اساس این اندیشه غلو و افراط در شیخ طریقت و فرقه است...».

در آغاز تاسیس جمعیت، برای اینکه فرانسوی‌ها از اختلافات میان اصلاحی‌ها و صوفی‌ها بهره‌برداری نکنند ابن بادیس تصمیم گرفت با صوفی‌ها سازش و حتی همکاری کنند به این شرط که بازچه دست استعمارگران نباشند.

اما زمانی که تعهدات خود را نقض کردند و با فرانسوی‌ها همراه شدند، حقیقت آنان بر همه برملا شد و مردم دانستند مشایخ فرقه‌های صوفی وابسته به فرانسوی‌ها و در پی منافع شخصی خود و مال و منصب هستند، لذا از آنان روی گردان شدند و نفوذ صوفی‌ها در الجزایر به گونه‌ای کاهش یافت که دیگر تاثیری در جامعه نداشتند.

این قضیه به آزادسازی الجزایر کمک شایانی کرد، تا جایی که یکی از فرماندهان فرانسوی در سال ۱۹۵۵ میلادی به این قضیه اعتراف کرده و می‌گوید: «مشایخ فرقه‌های صوفی به خاطر فعالیت‌های جمعیت علمای مسلمان الجزایر دیگر قادر به متوقف کردن انقلاب مردم الجزایر علیه فرانسه نبودند، در حالی که در

در مراکش، استعمار فرانسه از صوفیان برای متوقف کردن انقلاب مردمی استفاده کرد».

امروزه نیز دولت الجزایر برای تضعیف اسلامگراها به شدت از گروه‌های صوفی حمایت می‌کند و سیستم‌های سکولاریستی و سوسیالیستی به جای درمان افراط‌گرایی با علم و دانش، رو به خرافات آورده‌اند!

گشایش دفتر نمایندگی جمعیت در فرانسه

هنگامی که هیئت کنگره اسلامی الجزایر در سال ۱۹۳۶ میلادی از فرانسه بازدید کرد و ابن بادیس، ابراهیمی و عقبی هم در میان آن‌ها حضور داشتند، مهاجران الجزایری ساکن پاریس از ابن بادیس و یارانش خواستند که با آن‌ها در ارتباط باشند و شاگردانش را برای آموزش آنان به پاریس بفرستد.



فضیل الورتلانی

ابن بادیس پس از بازگشت به الجزایر، یکی از شاگردانش بنام فضیل الورتلانی - که بعدها همراه با حسن البنا نقش مهمی در انتشار دعوت اسلامی ایفا کرد - را به فرانسه فرستاد و رتلانی انجمن «تهذیب» را در پاریس راه اندازی کرد که نمایندگی جمعیت علمای مسلمان الجزایر در فرانسه محسوب می‌شد و برنامه‌های

خود را از جمعیت دریافت می‌کرد. دیری نپایید که تعداد این نمایندگی‌ها به شش نمایندگی در مناطق مختلف پاریس رسید و زمانی که این دفاتر در سال ۱۹۴۰ میلادی به سبب اشغال فرانسه توسط آلمان‌های نازی بسته شد، تعداد آن‌ها ۱۱ دفتر بود. راه‌اندازی دفاتر جدید جمعیت در پاریس نیازمند این بود که دانشجویان جدیدی از الجزایر برای آموزش مسلمانان مقیم پاریس عازم این شهر شوند و شاید بتوان آن را نخستین فعالیت مؤسساتی مسلمانان در اروپا دانست.

جمعیت علما و فرانسه

عبدالحمید بن بادیس تلاش می‌کرد رویارویی مستقیم با فرانسوی‌ها را به تعویق بیندازد تا اینکه پایه‌هایی محکم و استوار بسازد که بتواند بر آن تکیه کند، لذا سیاست او در برخورد با فرانسوی‌ها طی مراحل مختلف متفاوت بود.

در آغاز، از فرانسوی‌ها می‌خواست با الجزایری‌ها عادلانه رفتار کنند و به شعارهایی که می‌دهند عمل کنند، اما هم‌زمان تأکید می‌کرد روابط میان الجزایر و فرانسه ارتباط دو امت هست نه یک امت و خواستار برابری حقوق سیاسی بود.

او می‌خواست اینگونه، راهی برای مردم الجزایر جهت مشارکت آموزشی و سیاسی و بهره‌مندی از خیرات کشور بجوید و این سیاست تا چند سال پس از تاسیس جمعیت ادامه داشت.

با وجود اینکه فرانسه از برنامه‌های ابن بادیس راضی نبود اما تلاش می‌کرد او را با پیشنهادهای وسوسه‌انگیز از جمله تصدی پست مفتی یا نامیده شدن به شیخ الاسلام بفریبد و وی را از

پروژه‌های که آغاز کرده بود منصرف کند، اما هنگامی که دید او تسلیم این وسوسه‌ها نمی‌شود فشار علیه خانواده او و فعالیت‌ها و تجارتش را آغاز کرد، اما او باز هم تسلیم نشد.

ابن بادیس تلاش می‌کرد میان فعالیت‌های شخصی خود علیه فرانسه و برنامه‌های جمعیت فاصله‌ای قرار دهد. با نام شخصی خود و در مجله شخصی‌اش علیه فرانسوی‌ها مبارزه می‌کرد، اما اجازه نمی‌داد جمعیت و مجله‌های آن وارد این درگیری شوند تا این که آن را در معرض خطر قرار ندهد و این خود نشان از هوش سرشار و ذکاوت وی داشت.

با وجود همه احتیاط‌های ابن بادیس، جمعیت با فشارهای زیادی از سوی فرانسوی‌ها روبرو شد، مجوز بسیاری از مدارس وابسته به آن ابطال و اعضایش به شدت تحت کنترل و مجلاتش پیاپی تعطیل و علمایش از ورود به مناطق مختلف الجزایر به‌ویژه منطقه صحراء منع شدند. فرانسه سفارش «جمعیت علمای اهل سنت» وابسته به فرقه‌های صوفی در منع کارکنان و علمای غیر رسمی از تدریس در مساجد را پذیرفت، اما این تصمیم دروازه راه‌اندازی مساجد غیر دولتی را گشود و منافع زیادی از آن حاصل شد.

در سال ۱۹۳۳ میلادی فرانسوی‌ها، زبان عربی را در الجزایر زبانی بیگانه اعلام کردند و اعضای جمعیت در مبارزه با این تصمیم آنان با سختی‌های زیادی روبرو شدند.

در سال ۱۹۳۶ میلادی زمانی که فرانسوی‌ها تصمیم گرفتند هویت الجزایر را بطور کامل محو نموده و آن را به فرانسه ملحق کرده و الجزایر را یکی از استان‌های فرانسه اعلام کنند، سیاست

ابن بادیس در برخورد با فرانسوی‌ها تغییر کرد و اعلام نمود حاضر به پذیرفتن تابعیت فرانسوی نیست و نسبت به آن دسته از رهبران الجزایری که مؤید این سیاست فرانسه بودند اعلام برائت کرد.



نشست جمعیت علمای مسلمان الجزایر

ابن بادیس خواستار نشست فوق العاده برای بررسی اوضاع شد و نخستین نشست اسلامی الجزایر در تاریخ ۱۹۳۶/۷/۷ میلادی در انجمن ترقی برگزار شد، و این نشست در واقع نقطه عطفی در تاریخ الجزایر محسوب می‌شود، چرا که در آن تصمیم گرفته شد هیئتی از الجزایری‌ها با فرانسویان دیدار نموده و دیدگاه مردم الجزایر را به آنان ابلاغ کنند. ابن بادیس و بشیر الابرهمی از اعضای این هیئت بودند، هیئت توانست نمایندگان الجزایری را وادار کند به مصوبات نشست اسلامی الجزایری که نسبت به محافظت از هویت اسلامی عربی الجزایر تأکید می‌کرد گردن نهد.

از آن پس فعالیت‌های علما علیه سیاست‌های فرانسه وارد مرحله علنی شد و بر همه مشخص شد که آنان از حقوق شهروندی و همان دموکراسی که خود که فرانسوی‌ها مدعی آن هستند کوتاه نمی‌آیند و این خود تحولی مهم در سیاست‌های ابن بادیس در تعامل با فرانسوی‌ها به‌شمار می‌رفت. اگر تلاش‌های طولانی پیشین او نبود که از وی قدرتی نیرومند ساخته بود - قدرتی که نمی‌شد آن را دست کم گرفت - او قادر به انجام چنین کاری نمی‌شد.

پس از بازگشت ابن بادیس و نمایندگان جمعیت از فرانسه، فرانسوی‌ها تصمیم گرفتند از آن‌ها انتقام بگیرند لذا تصمیم گرفتند ایشان و یارانش را به قتل ابن مکحول، مفتی پایتخت متهم کنند و برای بد نام کردن جمعیت، این اتهام را به گردن شیخ طیب العقبی انداخته و او را بازداشت کردند. شیخ طیب العقبی به‌ناچار برای حفاظت از جمعیت در مقابل فشارهای فرانسویان در سال ۱۹۳۸ از عضویت در جمعیت استعفا داد و پس از آن فرانسوی‌ها برای جلوگیری از اجتماع مصلحان، انجمن ترقی را پلمپ کرده و صوفیان را تشویق کردند علیه ابن بادیس فعالیت کنند، تا جایی که او را «ابن ابلیس» می‌خواندند.

ابن بادیس و جمعیت پس از آن تصمیم گرفتند ارتباط با فرانسوی‌ها و مجالس وابسته به آنان را تحریم نموده و با حرکات اسلامی آزادی‌خواه در تونس و مغرب ارتباط برقرار کنند. فرانسوی‌ها تصمیم گرفتند برای مبارزه با نشست‌های مصلحان، انجمن‌ها و قهوه‌خانه‌ها را ورشکسته کنند لذا اعلام کردند هیچ قهوه‌خانه‌ای حق فروش نوشیدنی‌ها را ندارد مگر با

اجازه والی فرانسوی! دیری نپایید که راه اندازی مدارس را ممنوع اعلام کرده و بسیاری از مدارس جمعیت را تعطیل کردند. در سال ۱۹۳۸ میلادی طبل های جنگ جهانی دوم نواخته شد،



شیخ طیب العقبی

فرانسه برای کسب رضایت الجزایری ها و وادار کردن آنان به جنگ در صف فرانسه تصمیم گرفت با شیخ طیب العقبی که به اتهام قتل مفتی پایتخت محاکمه می شد وارد مذاکره شود و از او خواست حمایت جمعیت از فرانسه را اعلام کند و آزادی او در گرو این اعلام است.

فرانسوی ها اهداف مختلفی داشتند، آنها می پنداشتند اگر عقبی حمایت جمعیت از آنان را اعلام کند که دستاورد مهمی برای آنان است و از سوی دیگر میان رهبران جمعیت اختلاف ایجاد می شود و فرانسه از این اختلاف سود می برد!

لذا محاکمه عقبی یک قضیه مهم و تاریخی بود؛ چرا که محاکمه او به خاطر جایگاهی که او در جمعیت داشت، محاکمه جمعیت به شمار می رفت تا جایی که ابن بادیس که درس خود را به خاطر وفات تنها پسرش که ۱۷ سال داشت قطع نکرده بود برای حضور در جلسه محاکمه عقبی درسش را برگزار نکرد.

ابن بادیس تصمیم گرفته بود در صورت نبرد ایتالیایی ها علیه فرانسه، به جای پذیرش مشارکت الجزایری ها در صف فرانسه، علیه فرانسوی ها قیام کند.

با وجود این درگیری‌های صریح و آشکار، ابن بادیس از اندیشیدن در رابطه با آینده الجزایر و ما بعد استعمار غافل نبود. او دیدگاه خود در مورد قانون اساسی آینده الجزایر مستقل را با عنوان «اصول ولایت در اسلام» در مجله شهاب به شماره ۱/۱۹۳۸ منتشر کرد و ۱۳ اصل برای آن بیان نمود که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

اصل نخست: هیچ کسی حق ندارد رهبریت جامعه را بر عهده بگیرد مگر با انتخاب خود مردم، چرا که آن‌ها صاحب حق و قدرت در عزل و نصب رهبران جامعه هستند...

اصل دوم: مسئولیت‌ها را متخصصان جامعه بر عهده بگیرند نه خوش رفتاران آن‌ها. اگر دو شخص با هم برابر بودند و یکی متخصص‌تر و دیگری دیندارتر، متخصص بایستی بر آن دیندار مقدم داشته شود.

اصل چهارم: جامعه حق دارد بر رهبریت کشور نظارت کند چرا که منبع قدرت و صاحب نظر در عزل و نصب آنان است.

اصل هفتم: جامعه حق دارد با رهبریت کشور رایزنی کند و او را بخاطر کرده‌هایش بازخواست و مواخذه کند و وادارش کند به رأی آن‌ها گردن بنهد، چرا که حرف آخر را مردم می‌زنند نه او.

اصل نهم: جامعه جز با قانونی که برخواسته از آرای مردم باشد اداره نمی‌شود و رهبران سیاسی کشور تنها وظیفه اجرای آن قانون را دارند و بایستی تابع آن قانون از حیث قانون بودن باشند نه بخاطر اینکه از سوی فرد یا گروهی تحمیل شده باشد.

اصل دوازدهم: حفظ توازن میان بخش‌های مختلف جامعه، حق مستمندان و ضعیفان از قدرتمندان و توانگران گرفته می‌شود

بدون اینکه بر آن‌ها ظلمی روا داشته شود و حق ضعیفان پرداخت شود بدون اینکه به خاطر فقرشان ذلیل شوند. با توجه به نقش جمعیت در الجزایر و تسلیم نشدن آن و شخص ابن بادیس در مقابل خواسته‌های فرانسه در بلعیدن این سرزمین و عدم ناامیدی ابن بادیس و جمعیت در مبارزه با فرانسوی‌ها، دولت فرانسه در تاریخ ۱۹۴۰ میلادی جمعیت را منحل اعلام نموده، ابن بادیس را در حبس خانگی قرار داد و بشیر ال‌ابراهیمی را به جنوب الجزایر تبعید کرد.

تأثیر ابن بادیس بر الجزایر

تأثیر ابن بادیس در الجزایر بسیار زیاد بود، اما شاید بتوان تربیت یک نسل کامل و پرورش یک امت که به مسلمان و عرب بودن خود افتخار کنند را از مهم‌ترین دستاوردهای وی برشمرد. مبارزه او با فرقه‌های صوفی خرافاتی و رسوا کردن نقشه‌های استعمارگران فرانسوی از دیگر دستاوردهای او بود، کما اینکه ایشان فعالیت دعوی مؤسساتی هدفدار و استفاده بهینه از رسانه در خدمت به الجزایر را در این کشور نهادینه کرد.

درگذشت ابن بادیس

در شامگاه روز سه‌شنبه ۸ ربیع الاول ۱۳۵۹ هجری قمری برابر با ۱۶ آوریل ۱۹۴۰ میلادی، تنها چند ماه پس از منحل شدن جمعیت علمای مسلمان، امام ابن بادیس در حالی که پنجاه سال داشت و در حصر خانگی خود به بیماری‌های مختلفی مبتلا شده بود چشم از جهان فرو بست. بسیاری بر این باورند که مرگ ایشان

طبیعی نبوده، بلکه توسط فرانسوی‌ها به شهادت رسیده است. بیش از پنجاه هزار الجزایری از اقصی نقاط کشور در تشییع پیکر او شرکت کرده و وی را در مقبره آل بادیس در شهر قسنطینه به خاک سپردند.

جهت اطلاع بیشتر از شرح حال امام ابن بادیس - رحمه الله - مراجعه شود به:

* جهاد ابن بادیس ضد الاستعمار الفرنسي في الجزائر (۱۹۱۳-۱۹۴۰)، تألیف: عبد الرشید زروقه، چاپ انتشارات: دار الشهاب، بیروت، شماره چاپ: ۱، ۱۹۹۹.

* جمعیه العلماء المسلمین الجزائریین ودورها فی الحركة الوطنیة الجزائریة، تألیف: مازن مطبقانی، چاپ انتشارات: دار القلم، دمشق، شماره چاپ: ۱، ۱۹۸۸.

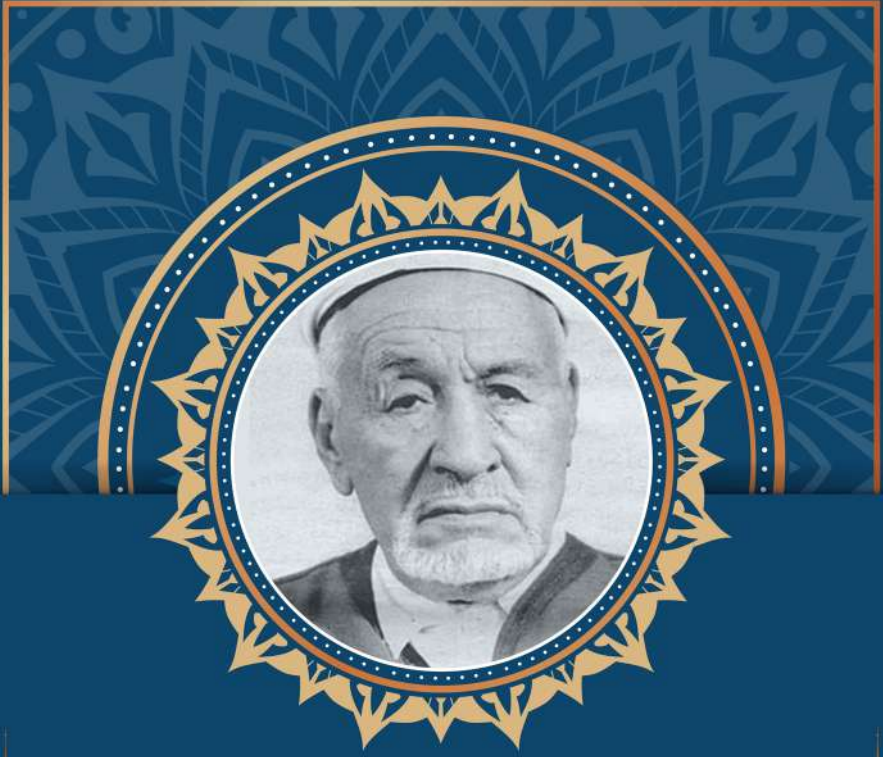
* ابن بادیس فارس الإصلاح والتنویر، تألیف: د. محمد بهی الدین سالم، چاپ انتشارات: دار الشروق، القاهرة، شماره چاپ: ۱، ۱۹۹۹.

* عبد الحمید بن بادیس وآراؤه الفلسفیة بین النظریة والتطبیق (۱۸۸۹-۱۹۴۰)، تألیف: د. عبد الحمید النساج، چاپ انتشارات: مكتبة الثقافة الدینیة، القاهرة، شماره چاپ: ۱، ۲۰۱۰.

* نشاط جمعیه العلماء الجزائریین فی فرنسا (۱۹۳۶-۱۹۵۶)، تألیف: سعید بورنان، چاپ انتشارات: دار هومه، الجزائر، شماره چاپ: ۲۰۱۱.

* مقدمة مجلة الشهاب، تألیف: عبدالرحمن شیبان، چاپ انتشارات: دار الغرب الإسلامی، بیروت شماره چاپ: ۱، ۲۰۰۰.

* آثار ابن بادیس، تألیف: عمار الطالبي، چاپ انتشارات: دار ومکتبة الشركة الجزائریة، الجزائر، شماره چاپ: ۱، ۱۹۶۸.



علامه محمد بشير ابراهيمي

۱۳۸۵-۱۳۰۶ھ ق / ۱۸۸۹-۱۹۶۵م ✓

پیش درآمد

بدون شک می‌توان علامه محمد بشیر ال‌ابراهیمی را دومین اصلاحگر تاریخ معاصر دعوت اسلامی در الجزایر و جمعیت علمای مسلمین این کشور پس از علامه شیخ عبدالحمید بن بادیس بشمار آورد. زندگی علامه ابراهیمی فراز و نشیب‌های زیادی داشته است: پرورش دوران کودکی و سپس هجرت به خارج از الجزایر، بازگشت به الجزایر و همکاری با علامه ابن بادیس، بر عهده گرفتن ریاست جمعیت علمای مسلمین پس از درگذشت علامه ابن بادیس، ترک الجزایر و حمایت از انقلاب این کشور، و سپس بازگشت به الجزایر پس از استقلال.

متأسفانه کتاب‌هایی که بطور عمیق و ریشه‌ای به قضیه‌ی حمایت علامه ابراهیمی از انقلاب الجزایر و مخالفت ایشان با انحرافات جبهه‌ی آزادی از ارزش‌هایی مانند اسلام، عدالت، و آزادی پرداخته را در دسترس نداشتیم، اما از آنجایی که این مسئله از اهمیت فراوانی برخوردار است و نقل آن در این برهه از زمان که جهان اسلام شاهد انقلاب‌های مسالمت‌آمیز علیه ستمگرانی است که پس از نابودی استعمارگران اختیار قدرت را به دست گرفته‌اند بسیار ضروری است.

درنگ اول

علامه محمد بشیر ابراهیمی در سال ۱۳۰۶ هجری قمری موافق با سال ۱۸۸۹ میلادی در میان قبیله‌ی آل ابراهیم در غرب شهر قسنطینه در الجزایر در خانواده‌ای متدین دیده به جهان گشود،

نسب ایشان به ادریس بن عبدالله مؤسس دولت اداره یا ادریسی‌ها در مغرب می‌رسد.

در نزد عمویش شیخ محمد مکی ابراهیمی که از بارزترین علمای الجزایر در عصر خود بود قرآن را حفظ نموده و علوم عربی را فرا گرفت... در همان زمان نبوغ ایشان در ادبیات عرب بر همه آشکار شد، پس از درگذشت عمویشان درحالی که چهارده سال بیشتر نداشتند مسند تدریس را بر عهده گرفتند.

در سال ۱۹۰۸ میلادی پدرش از ظلم و ستم فرانسوی‌ها به مدینه‌ی منوره هجرت کرد، و محمد بشیر در سال ۱۹۱۱ به ایشان پیوست. او در مسیر مدینه‌ی منوره سه ماه در قاهره توقف نمود و با علما و رهبران فکری و ادبی مصر از جمله: سلیم البشیری و محمد بخیت دیدار کرد و در مدرسه‌ی دعوت و ارشاد که توسط علامه رشید رضا نویسنده‌ی تفسیر المنار تأسیس شده بود دروس علمی را فرا گرفت، همچنین با دو شاعر بزرگ مصر احمد شوقی و حافظ ابراهیم دیدار کرد، پس از آن از طریق دریا به حیفا و از آنجا با قطار به مدینه‌ی منوره رفت.

در مدینه منوره ملازم و همراه شیخ عبدالعزیز الوزیر تونسوی و شیخ حسین احمد فیض آبادی هندی بود و بیشتر اوقات خود را در کتابخانه شیخ الاسلام عارف حکمت مشغول مطالعه و تحقیق و تدریس بود. در سال ۱۹۱۳ میلادی در مدینه‌ی منوره محمد بشیر ابراهیمی با علامه عبدالحمید بن بادیس و شیخ طیب العقبی که قبل از او به مدینه‌ی منوره هجرت کرده بودند ملاقات کرد، نتیجه‌ی این ملاقات‌ها پس از هفده سال، تأسیس جمعیت علمای مسلمین بود، جمعیت علمای مسلمین الجزایر آنگونه که خود ابراهیمی در

مقدمه‌ای که بر کتاب عقاید اسلامی علامه ابن بادیس -رحمه الله- نوشته است، یک جمعیت سلفی بود که مهمترین هدف آن مبارزه با خرافات‌ها و بدعت‌های موجود در الجزایر و همچنین رویارویی با استعمارگران بود.

پس از انقلاب عربی به رهبری شریف حسین در سال ۱۹۱۷هـ دولت عثمانی که از تأمین غذا برای ارتش و ساکنان مدینه ناتوان شده بود خواستار کوچ ساکنان این شهر به دمشق شد، و خانواده‌ی ابراهیمی نیز به ناچار مدینه را ترک نموده، راهی دمشق شدند. در دمشق علامه ابراهیمی با تعداد زیادی از علمای شام از جمله علامه‌ی شام شیخ بهجت بیطار آشنا شد، و در مسجد جامع اموی به موعظه و ارشاد پرداخت و تدریس در مدرسه‌ی سلطانیه را آغاز کرد. تعداد زیادی از اندیشمندان شام مانند دکتر جمیل صلیبا و دکتر عدنان اتاسی در این مدت نزد او دانش آموختند. علامه محمد بشیر ابراهیمی با مشارکت در همایش‌ها،



کنگره‌ها و سمینارهای مختلف گام‌های مهمی در نهضت اصلاحی آن دوران برای متحد کردن مسلمانان برداشت.

زمانی که امیر فیصل وارد دمشق شد از ابراهیمی خواست به مدینه بازگشته و مسئولیت اداره‌ی معارف را بر عهده بگیرد، اما ابراهیمی بازگشت به سرزمین خود الجزایر را ترجیح داد.

درنگ دوم

در سال ۱۹۲۰ میلادی ابراهیمی در حالی به میهن خود الجزایر بازگشت که این کشور زیر یوغ استعمار فرانسه بود. ایشان با نوشته‌های خود مردم را نسبت به جرایم استعمارگران آگاه می‌کرد و می‌فرمود: استعمار فرانسه مانند یک بیماری وارد این سرزمین شده و با خود مرگ و اسباب مرگ به همراه آورده است... استعمار همچون بیماری سل است که مقاومت بدن را هدف می‌گیرد، استعمارگران می‌خواهند در این سرزمین با احکام اسلامی مبارزه کرده و حرمت‌های الهی را به بازی بگیرند و با الحاد و خداناباوری به مبارزه‌ی با ایمان، و با رذالت‌ها به مبارزه‌ی با فضایل و ارزش‌ها، و با بی‌سوادی به مبارزه با آموزش، و با این بلبله‌ای «زبان فرانسوی» که هیچ بیان و اندیشه‌ای با خود ندارد به مبارزه با زبان عربی برخیزند.

همچنین می‌گوید: استعمار برای آلوده ساختن الجزایر با شمشیر و صلیب آمده است، و تعداد زیادی از کشیش‌ها و معلم‌ها و پزشکان را با خود آورده است، کشیش‌هایشان به نشر عقیده‌ی نصرانیت پرداخته و در عقیده‌ی مسلمانان تشکیک ایجاد می‌کنند، و معلم‌هایشان عقل جوانان را فاسد کرده و امت را از زبانشان دور می‌کنند و تاریخ را تحریف نموده و آن‌ها را از دین دور می‌سازند، و پزشکشان یک درد را با چندین درد دیگر درمان می‌کند و یک میکروب را با چندین میکروب از بین می‌برد. پس از بازگشت به الجزایر، ابراهیمی پروژه اصلاحی خود در نشر علوم دینی و زبان عربی را طبق آنچه در جلسات خود

در مدینه‌ی منوره با علامه ابن بادیس به توافق رسیده بودند آغاز کرد، ابراهیمی در شهر «سطیف» مشغول به تدریس شد و دیدارهایی ماهیانه با علامه ابن بادیس برای پیگیری اخبار فعالیت‌های اصلاحی و تأثیر آن بر جامعه داشت، وی می‌گوید: «در این دیدارها فعالیت‌های خودمان و تأثیر آن بر جامعه را عادلانه می‌سنجیدیم، و پس از آن تصمیمات لازم را اتخاذ می‌کردیم، و بگونه‌ای برنامه‌ی آینده‌ی خود را طراحی می‌کردیم که با هیچ اختلالی روبرو نشویم. حوادث را خوب مطالعه می‌کردیم و برای پیشامدها آماده می‌شدیم، و این ده سال مقدمه‌ای بود برای تأسیس جمعیت علمای الجزایر». وی همچنین می‌گوید: «نتایج بررسی‌های پیاپی جامعه‌ی الجزایر میان من و ابن بادیس از زمان نخستین نشستمان در مدینه‌ی منوره در سال ۱۳۳۱ هجری قمری برابر با ۱۹۱۳ میلادی این بود که بلایی که بر سر این ملت آمده از دو جهت است که با هم همکاری گسترده دارند، و یا بعبارت دیگر دو استعمارگر مشترک خون این ملت را می‌مکند و دسترنجش را به یغما برده و دین و دنیایش را فاسد کرده است:

– استعمار مادی که استعماری فرانسوی است و از آهن و آتش بهره می‌برد.

– استعمار معنوی یعنی استعمار مشایخ طرق صوفیه که دین را به بهای ارزان فروخته و با رضایت کامل با استعمارگران همکاری می‌کنند.

لذا من و ابن بادیس به این نتیجه رسیدیم که جمعیت علما بایستی مبارزه با استعمارگران دومی را آغاز کند».

همه‌ی این‌ها نشان می‌دهد ابن بادیس و ابراهیمی از بالاترین مهارت‌های برنامه‌ریزی راهبردی برخوردار بودند، و همراه با هر طرحی یک طرح جایگزین نیز آماده می‌کردند، فعالیت آن‌ها نه یک واکنش عاطفی، بلکه یک اقدام حساب شده بود، لذا می‌گوید: «حکومت فرانسه در آن زمان قدرت علمای مسلمان را دست کم می‌گرفت و تصور می‌کرد ما قادر به انجام کارهای بزرگ نیستیم، اما ما موفق شدیم ظن و گمانشان را به ناامیدی تبدیل کنیم»، پس از عهده‌دار شدن ریاست جمعیت علما این منهج راهبردی و آینده‌نگری علامه ابراهیمی را با وضوح بیشتری خواهیم دید.

در سال ۱۹۲۴ میلادی علامه ابن بادیس ایشان را برای تأسیس جمعیت «برادری علمی» تشویق کرد، گرچه تأسیس این جمعیت یک تجربه‌ی ناموفق در کارنامه‌ی ابراهیمی محسوب می‌شود اما تجربه‌ای بود که ابراهیمی چند سال بعد از آن برای وضع قوانین جمعیت علمای مسلمان که در سال ۱۹۳۱ میلادی همزمان با جشن فرانسوی‌ها بمناسبت صدمین سالگرد اشغال الجزایر تأسیس شد استفاده کرد، علامه ابن بادیس بعنوان رئیس جمعیت و ابراهیمی بعنوان نایب رئیس آن انتخاب شدند، و مسئولیت نظارت بر فعالیت‌های جمعیت در غرب الجزایر به ابراهیمی واگذار شد، لذا ایشان به شهر تاریخی تلمسان منتقل شده و در آنجا سکونت گزیدند.

مرحله‌ی (۱۹۳۱-۱۹۴۰) از عمر جمعیت علمای الجزایر را می‌توان مرحله‌ی پایه‌گذاری انقلاب این کشور علیه استعمارگران فرانسوی دانست. گرچه جمعیت علمای الجزایر

خود را از سیاست دور نگه داشته بود، اما اهداف حقیقی جمعیت بنابه تعبیر خود ابراهیمی «نیمه‌ای از استقلال» بود.



در تلمسان ابراهیمی دارالحديث را راه‌اندازی کرد، در کنار این مرکز علمی یک مسجد و یک سالن کنفرانس و بخش‌هایی ویژه‌ی دانشجویان و طلاب علم وجود داشت، و اولین مدرسه‌ی جمعیت علما محسوب می‌شد که ساختمان آن اجاره‌ای نبود، این مرکز به سبک معماری اندلسی ساخته شد و در مراسم افتتاحیه‌ی آن ۳۰۰۰ نفر از جمله ۷۰۰ میهمان از خارج شهر تلمسان از جمله عبدالحمید بن بادیس حضور یافتند.

ابراهیمی روزانه در این مرکز ده درس ایراد می‌کرد و بعد از نماز عشاء در یکی از مراکز پیرامون تاریخ اسلام سخنرانی می‌کرد، او شیوه‌ی آموزش و پرورش را اینگونه فهمیده بود.

ایشان به شدت از سوی اشغالگران فرانسوی مورد فشار قرار

گرفتند، لذا تصمیم گرفت چنان وانمود کند که به بازرگانی مشغول است تا دید فرانسوی‌ها را از دروس و شاگردانشان دور کند.



دارالحدیث در تلمسان

زمانی که بر شیپور جنگ جهانی دوم دمیده شد، ابراهیمی می‌گوید: در منزلم در تلمسان با ابن بادیس دیداری داشتم، با هم گفتگو کردیم که اگر جنگ رخ داد چه کنیم، تصمیم گرفتیم هر کدام از ما از دنیا رفت دیگری جانشینش شود، و همه‌ی احتمالات را در نظر گرفتیم و از آنچه به توافق رسیده بودیم دو نسخه یادداشت کردیم.

در سال ۱۹۴۰ زمانی که جنگ جهانی دوم رخ داد، ابن بادیس به اجبار در حصر خانگی قرار گرفت، و ابراهیمی از آنجایی که حاضر نبود در رادیو به سود فرانسوی‌ها سخنرانی کند به صحرای جنوبی الجزایر در روستای آفلو تبعید شد، از آنجایی که ابن بادیس

و ابراهیمی این روزها را پیش بینی می‌کردند در سال ۱۹۳۹ میلادی روزنامه‌های جمعیت علما و روزنامه‌ی شهاب متعلق به ابن بادیس را متوقف کردند تا اینکه مبادا از سوی فرانسوی‌ها برای نشر اباطیل و اکاذیب تحت فشار قرار بگیرند، و معتقد بودند «تعطیل بهتر است از نشر اباطیل».

زمانی که ابن بادیس از تبعید ابراهیمی باخبر شد نامه‌ای به این مضمون برایش ارسال کرد:

برادر عزیزم استاد بشیرالابراهیمی - سلمه الله - السلام علیکم
ورحمة الله وبرکاته

از موضع شجاعانه و عدالت‌خواهانه‌ی شما باخبر شدم و می‌گویم: «الآن ای عمر».

از علم و دین محافظت کردی، خداوند از تو محافظت کند، و دین خدا را بزرگ داشتی، خداوند قدر و منزلت تو را در دنیا و آخرت بزرگ دارد، مایه‌ی عزت دین و علم شدی، خداوند تو را در مقابل تاریخ صادق عزت دهد، آن دو را روسفید کردی، خداوند در روز دیدارش تو را روسفید بگرداند، و تو را بر راه راست استوار بگرداند، هر آنچه نیاز داشتی مرا از آن باخبر کن خداوند خود یاری‌گر است.

درود خدا بر شما؛ از سوی برادرت عبدالحمید بن بادیس.
یک هفته پس از تبعید ابراهیمی، علامه ابن بادیس چشم از جهان فرو بست، و اعضای جمعیت در غیاب ابراهیمی او را بعنوان رئیس جمعیت علما انتخاب کردند چرا که منزلت و جایگاه ایشان را بخوبی می‌دانستند، همچنان که در آغاز تأسیس جمعیت علما بدون آگاهی علامه ابن بادیس ایشان را بعنوان ریاست جمعیت

انتخاب کردند، استاد ابراهیمی بمدت سه سال از محل تبعید خود جمعیت را با نامه نگاری اداره می کرد تا اینکه در سال ۱۹۴۳ آزاد شد.

یکی از اعضای جمعیت علما به نام شیخ تبسی نامه ای به ابراهیمی نوشت و درگذشت ابن بادیس را خدمت ایشان تسلیت عرض کرد و او را از انتخابش به عنوان رئیس جمعیت علما باخبر ساخت، در این نامه آمده است: «... برادران شما در شورای اداری جمعیت علما در شهر قسنطینه ریاست جمعیت را به شما واگذار کرده و جایگاه برادر راحلتان علامه ابن بادیس را به شما می سپارند، و همانگونه که او بر تمام فعالیت های علمی و اداری جمعیت نظارت می کرد شما نیز خواهید کرد...»، این نامه بیانگر جایگاه ابراهیمی نزد شورای اداری جمعیت علما و احترام اعضای جمعیت به بزرگانشان بود.

حتی در تبعید هم ابراهیمی از تعلیم و آموزش مردم دست برنداشت، و تا جایی که اجازه داشت برای مردم سخنرانی می کرد. نتیجه و دستاورد این سخنان آثار ارزشمندی بود که برخی از آنها تاکنون به زیور طبع آراسته نشده است مانند: دیوان اشعار ۸۸۱ بیتی، دیوان شعر حماسی ۳۶ هزار بیتی، و رساله ی سوسمار.

درنگ سوم

ابراهیمی از زمان آزادی در سال ۱۹۴۳ تا پایان جنگ جهانی به شدت تحت کنترل بود، سپس به پایتخت الجزایر آمد تا بطور مستقیم مدیریت جمعیت علما را بر عهده بگیرد و بر فعالیت مدارس و مساجد و مراکز و روزنامه ها و مجلات وابسته به آن نظارت کند.

ایشان پس از انتقال به پایتخت و مدیریت مستقیم جمعیت تصمیم گرفتند مدارس جدیدی راه اندازی کنند، لذا با حمایت مردمی ۷۳ مدرسه را با یک طراحی راه اندازی کردند تا به نسل‌های آینده بگویند همه‌ی این مدارس نتیجه‌ی یک اندیشه است، این روند ادامه داشت تا اینکه تعداد مدارس وابسته به جمعیت علما به ۴۰۰ مدرسه رسید و صدها هزار دختر و پسر دانشجو در آن مشغول تحصیل و هزار و دویست معلم در آن مشغول تدریس شدند. بودجه‌ی مدارس جمعیت علما در سال ۱۹۵۲ میلادی صد میلیون فرانک فرانسه بود.

چند سالی از پایان تبعید ابراهیمی نمی‌گذشت که بار دیگر ایشان زندانی شدند، و همراه با ایشان ۷۰ هزار الجزایری دیگر که بیشتر آنان اعضای جمعیت علما بودند به زندان افتادند. شصت هزار الجزایری در سال ۱۹۴۵ توسط رژیم فرانسه کشته شدند، ابراهیمی یک سال را در زندان سپری کرد و در آن جا با سختی‌های بسیاری روبرو شد و چندین بار ایشان را به بیمارستان منتقل کردند.

او با عزمی راسخ از زندان خارج شد و بار دیگر مدارس و همایش‌ها و مجلات جمعیت علما و فرع آن در پاریس را فعال کرد و اداره‌ی مجله‌ی بصائر را بر عهده گرفت و بر اساس منش و روش علامه رشید رضا در مجله‌ی المنار پیش رفت. وی با وجود سفرهای متعددی که داشت کلیه‌ی کارهای مجله را خود انجام می‌داد، تا جایی که چند شب می‌گذشت و چشمانش خواب را تجربه نمی‌کرد.

ابراهیمی برای برنامه‌ریزی منهج آموزشی مدارس جمعیت

علما «کمیت‌های آموزش عالی» را راه‌اندازی کرد، و نتیجه‌ی این تلاش‌ها فراهم شدن زمینه‌ی ادامه‌ی تحصیل برای ده‌ها هزار دانش‌آموزی بود که مرحله‌ی ابتدایی را به پایان رسانده بودند و می‌خواستند تحصیلات خود را کامل کنند. جمعیت علما در سال ۱۹۴۸ میلادی در شهر قسنطینه دبیرستان علامه ابن بادیس را راه‌اندازی کرد، و تا قبل از آن دانش‌آموزان برای تحصیل در مقطع دبیرستان به شهرهای زیتونه در تونس و قرویین در فاس مغرب مسافرت می‌کردند، و برای اولین بار دانش‌آموخته‌هایی از الجزایر و از دبیرستان علامه ابن بادیس برای تحصیل در مقاطع دانشگاهی به کشورهای مشرق عربی فرستاده شدند.

در نخستین سال تأسیس دبیرستان علامه ابن بادیس بیش از هزار دانش‌آموز از مناطق مختلف الجزایر در این مدرسه ثبت نام کردند. خوابگاه دبیرستان تنها گنجایش هفتصد نفر را داشت و این خوابگاه‌ها مجهز به تخت، کمد، آشپزخانه، و سرویس بهداشتی بود.

ابراهیمی حمایت از این دبیرستان در مقابل اشغالگران فرانسوی را بسیار ضروری می‌دانست لذا از شیخ مسجد جامع زیتونه علامه طاهر بن عاشور خواست تا دبیرستان ابن بادیس تابع مسجد زیتونه باشد. علامه ابن عاشور نیز با این طرح موافقت کرد، و خطابی رسمی در این زمینه مرقوم داشتند.

این هماهنگی با شیخ مسجد جامع زیتونه توسط جمعیت دانشجویان جزایری در زیتونه انجام شد، دانشجویانی که از سوی جمعیت علما برای ادامه تحصیل به زیتونه فرستاده شده بودند. این را می‌توان از دیگر فعالیت‌های جمعیت علما و شخص

ابراهیمی دانست، ایشان دانشجویانی را به شهرهای مختلف می‌فرستاد و آنان را تشویق می‌کرد تا هیئت‌ها و سازمان‌ها و مؤسساتی تشکیل دهند که مایه‌ی تقویت آنان شود.

همچنین ابراهیمی بر مراکز جمعیت و نمایندگی‌های آن در فرانسه که اولین مرکز اسلامی در کل اروپا بود نظارت می‌کرد. در جنگ جهانی این مرکز متوقف شد، و در سال ۱۹۴۷م استاد ابراهیمی، شیخ سعید صالحی بازرس کل جمعیت را به فرانسه فرستاد تا وضعیت این مرکز را بررسی کند و زمینه‌ی بازسازی و فعال کردن مجدد آن را فراهم کند، در نتیجه این مرکز بار دیگر گشایش یافت و نه تنها کارگران الجزایری مقیم فرانسه، بلکه دانشجویان الجزایری که در دانشکده‌های مختلف فرانسوی مشغول به تحصیل بودند با این مرکز ارتباط برقرار کردند.

فعالیت‌های ابراهیمی در الجزایر او را از توجه به قضایای مسلمانان بازداشت، لذا در سال ۱۹۴۸م ایشان همراه با برخی سران الجزایر به عضویت کمیته‌ی کمک به فلسطین درآمدند، و کمک‌های مالی فراوانی برای فلسطین اشغالی جمع آوری کرده و ۱۰۰ مجاهد را به این کشور اعزام کردند، همچنین ایشان پیام‌های زیادی برای نهادهای بین‌المللی و عربی نوشته و مظلومیت ملت فلسطین را به آن‌ها یادآور شدند، و مقالات زیادی در این رابطه مرقوم داشتند.

توطئه‌های فرانسه علیه جمعیت علما متوقف نشد، ابراهیمی در سال ۱۹۵۰ برای پاسخگویی درباره‌ی دو قضیه‌ی مهم به پاریس فراخوانده شد:

اول: خواسته‌ی ابراهیمی از دولت فرانسه مبنی بر عدم دخالت

در قضایای دینی و آزادی آموزش زبان عربی برای الجزایری‌ها، زیرا فرانسه رژیم می‌است که ندای سکولاریسم سر می‌دهد، اما نماز، حج، فتوا، وقف و همه‌ی امور دینی الجزایر را زیر سلطه‌ی خود دارد. دوم: ابراهیمی معتقد بود الجزایری‌های مقیم فرانسه حق دارند مسائل دینی و زبان مادری خود را در کلیه‌ی نمایندگی‌های جمعیت علما در فرانسه که در سال ۱۹۳۶ توسط علامه ابن بادیس تأسیس شده بود فرا گیرند.



ابراهیمی برای بار دوم در سال ۱۹۵۲ جهت مشارکت در ششمین دوره‌ی مجمع عمومی سازمان ملل متحد به فرانسه سفر کرد و با هیئت‌های کشورهای مختلف دیدار و در مقر نمایندگی جمعیت علما در پاریس سران هیئت‌های کشورها را به ضیافت شام میهمان کرده و بحران انسانی الجزایر را برای آن‌ها شرح داد. علامه ابراهیمی توجه زیادی به نمایندگی جمعیت علما در پاریس داشت، لذا شیخ ربیع بوشامه را برای اداره‌ی این مرکز روانه‌ی فرانسه کرد، چرا که ایشان سابقه‌ی فعالیت در نمایندگی جمعیت علما در پاریس را داشتند.

استاد محمد بشیر ابراهیمی یک شخصیت عمل‌گرای طراز اول بود، متوجه ضرورت جستجوی آینده‌ای برای تأمین آینده‌ی جمعیت علما و محافظت از صدها مدرسه‌ای که هزاران دانش‌آموز در آن تحصیل می‌کردند بود. این مدارس نیازمند هزینه‌های مالی هنگفتی بود که مردم الجزایر به تنهایی قادر به تأمین آن نبودند، لذا ابراهیمی می‌دانست اشغالگران منتظر روزی هستند که جمعیت علما به ناتوانی مالی برخورد کند و پروژه‌ی اصلاحی‌اش متوقف شود.

ابراهیمی و همراهانش معتقد بودند الجزایر طی پنج سال آینده به حداقل ۱۵۰ مدرسه در هر سال نیاز دارند تا اینکه مجموع مدارس جمعیت به هزار مدرسه برسد، علاوه بر سه دبیرستان پسرانه و یک مرکز تربیت معلم برای آقایان و بانوان؛ اما در سطح آموزش عالی دانشجویان را برای تحصیل به کشورهای دیگر اعزام می‌کردند. ابراهیمی و همراهانش به این نتیجه رسیدند که از کشورهای عربی درخواست کمک نموده و از آن‌ها بخواهند الجزایر را برای تحصیل در کشورهاشان بپذیرند، لذا ایشان برای طرح مشکلات الجزایر در سال ۱۹۵۲ یک سفر طولانی را آغاز کرد و طی سه سال پیاپی از مصر، عربستان سعودی، کویت، عراق، و اردن بازدید کرد، و از آنجایی که ایشان از قبل برای همه شناخته شده بود در هر کدام از این کشورها مورد استقبال گرم قرار می‌گرفت. نتیجه‌ی این سفرها چند هزار لیره‌ی مصری بود که نمی‌شد با آن حتی یک مدرسه را ساخت، و صد بورسیه‌ی تحصیلی بدون صرف مخارج زندگی که ابراهیمی سالانه هزاران لیره از طرف جمعیت برایشان هزینه می‌کرد.

ابراهیمی در مسافرت بود که انقلاب الجزایر شروع شد و وی نتوانست به الجزایر بازگردد، لذا در قاهره مستقر شد و از دفتر جمعیت علما در قاهره حرکت را رهبری کرد، و جوانان الجزایری را برای تحصیل به کشورهای مختلف اعزام می‌کرد. منزل او در محله‌ی مصر جدید در قاهره مبدل به محلی برای دیدار علما و ادبا و دانشجویان و جوانان انقلابی الجزایر شد.

ابراهیمی مورد احترام اقشار مختلف جامعه بود، در سال ۱۹۵۴م هنگامی که اختلافات میان جماعت اخوان المسلمین و جمال عبدالناصر به اوج خود رسید، ایشان تلاش کردند با میانجیگری به این اختلافات پایان دهند، اما موفق نشدند.



درنگ چهارم

با خیزش مردمی الجزایر علیه فرانسه در تاریخ ۱۹۵۴/۱۱/۱ میلادی ابراهیمی حمایت از این انقلاب را وظیفه‌ی خود می‌دید لذا اولین شخصیت علمی الجزایر بود که این انقلاب را تأیید کرد و فتوای جهاد با مال و نفس و فرزند را صادر

کرد و از نخستین کسانی بود که پیمان جبهه‌ی آزادی الجزایر را امضا کرد، چرا که ابراهیمی بر این باور بود که این انقلاب دستاورد طبیعی تلاش‌های سی‌ساله‌ی جمعیت علما در پرورش نسلی آزادی‌خواه است، لذا به جرأت می‌توان علامه محمد بشیر ابراهیمی را «روح انقلاب» الجزایر دانست.

دکتر فاضل الجمالی رئیس وقت هیئت عراق در سازمان ملل می‌گوید: ابراهیمی به مناسبت استقلال لیبی در سال ۱۹۵۱م سخنرانی کرد و گفت: «الجزایر بزودی شما را با قهرمانانش و قربانی‌هایی که در راه استقلال و ابراز هویت عربی و اسلامی خود می‌دهد شگفت‌زده خواهد کرد»، او در هر لحظه منتظر قیام مردمی بود. ابراهیمی در افتتاح دفتر مغرب عربی جمعیت علما در قاهره که کشورهای تونس، مغرب و الجزایر را در برمی‌گرفت نقش اساسی داشت، و در این دفتر سه کشور تونس، مغرب، و الجزایر را برای مبارزه با استعمار فرانسه فرا می‌خواند، همچنین ایشان در مصر رادیو صدای الجزایر را راه اندازی کرد. اولین پیامی که از این رادیو پخش شد صدای ابراهیمی بود که می‌گفت: «نشونوم که عقب نشینی کرده‌اید»، علامه محمد بشیر ابراهیمی زبان انقلاب مردمی در کنفرانس‌های مطبوعاتی، دیدارهای تلویزیونی و گفتگوهای رادیویی شده بود، برای دفاع از انقلاب الجزایر به کشورهای مختلف سفر کرد، و با پادشاهان و علما و اندیشمندان مختلف دیدار کرد. در سفر پاکستان با سانحه‌ی رانندگی روبرو شد و در نتیجه‌ی شکستن ستون فقراتش چند ماه را در بستر بیماری سپری کرد، اما نخواست خبر این حادثه منتشر شود تا مبادا فرانسوی‌ها از این خبر برای تضعیف انقلاب مردم الجزایر

سوء استفاده کنند.

از آنجایی که جمعیت علما نقش محوری و اساسی در انقلاب الجزایر داشت، اعضای جمعیت پایه‌گذاران ارتش آزادیبخش این کشور بودند، جمعیت علما در بیانیه‌ای که در مجله‌ی بصائر بتاريخ ۱۹۵۶/۱/۷ م منتشر کرد رسماً از خیزش مردمی الجزایر حمایت کرد، که در نتیجه‌ی آن استعمارگران فرانسوی جمعیت علما را منحل کرده و پرونده‌ی فعالیت آن را باطل کردند. اما نمایندگی جمعیت در پاریس همچنان به حمایت از انقلاب مردمی الجزایر ادامه می‌داد و الجزایری‌های مقیم این کشور را به حمایت از این خیزش و موضع‌گیری علیه استعمارگران فرا می‌خواند. ابراهیمی تا زمان استقلال الجزایر در مصر ماند و در سال ۱۹۶۲ م به کشور بازگشت، وی در مصر پرچم دفاع از اسلام و الجزایر را برافراشت، و بطور هفتگی همراه با دیگر علما و اندیشمندان در همایش‌ها و سمینارهایی که برای دفاع از الجزایر برگزار می‌شد مشهور به «همایش برگزیدگان» مشارکت می‌کرد. در سال ۱۹۶۱ از ایشان بعنوان عضو فعال مجمع جهانی زبان عربی در قاهره تقدیر شد، او پیش‌تر در سال ۱۹۴۵ میلادی فرستاده‌ی ویژه‌ی مجمع جهانی زبان عربی بود، و در سال ۱۹۴۱ فرستاده‌ی ویژه‌ی مجمع در دمشق بود.

اما عناوین مهمی که علامه محمد بشیر ابراهیمی زندگی خود را وقف دفاع از آن کرده بود عبارت بودند از: دین، زبان، میهن. و برای دفاع از این سه عنوان با استعمارگران اشغالگر و صوفی‌هایی که آنان را همراهی می‌کردند و غرب زده‌ها به مبارزه برخاست.

درنگ پنجم

پس از پیروزی انقلاب مردمی الجزایر و اعلام استقلال این کشور، ابراهیمی به میهن بازگشت، و اولین خطبه‌ی جمعه را در مسجد جامع «کتشاه» در پایتخت ایراد کرد. مسجدی که استعمارگران فرانسه در راستای سیاست‌های اسلام ستیزانه‌ی خود در روز جمعه به آن یورش برده آن را تبدیل به کلیسا کرده بودند. خطبه‌ی ابراهیمی در این مسجد اعلام پایان مسیحی‌سازی ملت الجزایر بود، گرچه پروژه‌ی مسیحی‌سازی مردم الجزایر با شکست روبرو شد اما درگیری‌های میان جمعیت علمای مسلمین به رهبری بشیر ابراهیمی و سران جبهه‌ی آزادی بخش الجزایر پیرامون هویت این کشور و جایگاه اسلام در قانون اساسی الجزایر همچنان ادامه پیدا کرد.

پس از پیروزی خیزش مردمی الجزایر اختلافات زیادی میان سران سیاسی این کشور رخ داد، و این اختلافات جز با گرایش هواری بومدین رئیس ستاد مشترک ارتش کشور به آقای احمد بن بلا و تعیین ایشان بعنوان رئیس جمهور الجزایر خاتمه نیافت. اینجا بود که ابراهیمی بطور کلی رابطه‌ی خود با جبهه‌ی آزادی بخش الجزایر را قطع کرد چرا که بن بلا متأثر از اندیشه‌های اشتراکی چپی بود. ابراهیمی بن بلا را به نادیده گرفتن اسلام در تصمیمات کشوری متهم می‌کرد و نقش اسلام و اسلامگراها در آزادسازی کشور از استعمارگران را به او یادآور می‌شد. این اختلاف‌ها سبب شد ابراهیمی در حصر خانگی قرار بگیرد و حقوق ماهیانه‌ی او قطع شود و تا زمان وفاتش در حصر بماند.

حصر خانگی ابراهیمی باعث نشد دیدار هیئت‌های مختلف با ایشان متوقف شود. ایشان در سال ۱۹۶۴ م به مناسبت اختلافات سیاسی سران کشور و انحراف از ارزش‌های اسلامی پیام‌هایی به سران الجزایر نوشت به این مضمون:

بسم الله الرحمن الرحيم

خداوند چنان مقدر کرد که تا استقلال الجزایر زنده بمانم. در آن روز می‌توانستم آسوده خاطر به استقبال مرگ بروم چون تصور می‌کردم مشعل جهاد در راه دفاع از اسلام و زبان عربی - جهادی که بخاطرش زندگی می‌کردم - را به سردمداران کشور تقدیم کرده‌ام، لذا سکوت اختیار کردم.

اما امروز که بیست و چهار سال از درگشت شیخ عبد الحمید بن بادیس - رحمه الله - می‌گذرد، لازم می‌بینم سکوت خود را بشکنم، چرا که می‌بینم کشور بسوی یک جنگ داخلی خانمان‌سوز پیش می‌رود، و با یک بحران روحی بی‌نظیر روبرو شده است، و از مشکلات اقتصادی دشواری رنج می‌برد. ظاهراً مسئولین ما نمی‌دانند که ملت قبل از همه چیز خواهان وحدت و صلح و رفاه هستند، و پایه‌ی تصمیماتی که اتخاذ می‌کنند باید برگرفته از ریشه‌های عربی و اسلامی ما باشد نه از مذاهب بیگانه. وقت آن رسیده است که مسئولین پاکدستی خود را برای ملت ثابت نموده و به هیچ چیزی جز فداکاری و مبارزه فکر نکنند، و این که منافع عمومی برایشان اولویت داشته باشد. وقت آن فرارسیده است که واژه رنگ باخته‌ی برادری به مفهوم حقیقی‌اش باز گردد، و به شورایی بازگردیم که پیامبر صلی الله علیه وسلم بر آن حریص بودند. وقت آن فرا رسیده است که فرزندان الجزایر سرزمینی

بسازند که عدالت و آزادی در آن حکمفرما شود، سرزمینی بر اساس تقوا و رضایت الهی.

درگذشت ابراهیمی

علامه محمد بشیر ابراهیمی در روز جمعه ۲۰ محرم سال ۱۳۸۵ هجری قمری برابر با ۲۱ مه ۱۹۶۵ میلادی در حالیکه ۷۶ سال سن داشت در الجزایر چشم از جهان فرو بست و پس از تشییع جنازه‌ای باشکوه در مقبره‌ی «سیدی احمد» دفن شد.

آثار علمی ابراهیمی: از ابراهیمی بیش از پانزده اثر در زبان و ادبیات عرب و امور دینی بجا مانده است که بیشتر آن مفقود است. خود او و برخی شاگردان و دوستدارانش آثار او را در چهار جلد جمع آوری کرده‌اند، از جمله کتاب عیون البصائر که عبارت است از سرمقاله‌های ابراهیمی در روزنامه‌ی البصائر.

برخی سخنان علامه ابراهیمی

- مسلمانان چگونه بدبخت می‌شوند مادامی که قرآنی دارند که سلف و پیشینیان آن‌ها را خوشبخت کرد؟ چگونه متفرق و گمراه می‌شوند در حالی که کتابی دارند که سلف و پیشینیان آن‌ها را بر تقوا جمع کرد؟ اگر آن‌ها از قرآن پیروی می‌کردند و قرآن را در زندگی خود پیاده می‌کردند خوار و ذلیل نمی‌شدند، اما سلف و پیشینیان به آن ایمان آوردند و آن را در زندگی خود پیاده ساختند و در نتیجه به مقامات رفیع دست یافتند، و ما به قرآن ایمانی ناقص داریم و پیروی ما از آن نیز دارای خلل و اشکال است، و هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت.

- تدبر در قرآن و پیروی از آن فرق میان اول امت و آخر امت است، و به راستی چه فرق بزرگی است. عدم تدبر در قرآن میان ما و علم و دانش فاصله انداخته و ما از این مشکل رهایی نمی‌یابیم جز با بازگشت به قرآن و پیروی از آن، و به رستگاری نمی‌رسیم جز با ایمان و عمل صالح.

فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ [الأعراف: ۱۵۷]

«پس کسانی که به او ایمان آوردند، و او را گرامی داشتند، و او را یاری دادند، و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنانند که رستگارند».

- بدترین ویژگی دعوتگران بسوی فرهنگ غربی جهالت و نادانی مطلق آن‌ها به حقیقت اسلام است، و بدترین ویژگی دعوتگران بسوی فرهنگ اسلامی جهالت و نادانی مطلق آن‌ها به مشکلات عصر است.

- میهن بدن‌ها را جمع می‌کند، گویش، زبان‌ها را جمع می‌کند، اما آنچه دل‌ها را جمع می‌کند و میانشان الفت ایجاد می‌کند دین است، لذا در افق‌های تنگ به دنبال وحدت نباشید، بلکه آن را در دین و قرآن بجوئید، در افق‌هایی گسترده.

- اگر اسلام عبارت است از دین و سیاست، جمعیت علمای مسلمین یک جمعیت دینی و سیاسی است. جمعیت علما بر این باور است که عالمی که سیاست نداند عالم نیست، و اگر علمای دین از سیاست کناره‌گیری کنند چه کسی سیاست کشور را اداره کند؟

- از برخی نادانان و بیماردلان می‌شنویم که می‌گویند: مشارکت علما در همایش‌ها و نشست‌های سیاسی چه معنایی دارد؟ گویا این عده می‌خواهند ما را از این غول وهمی «غول سیاست» بترسانند، و با این سخنان پوچ فرصت‌ها را از ما بگیرند، چه بسیار سخنان پوچی که فرصت‌ها را تباه کرده است.



رهبر مسلمانان الجزایر در حال استراحت بر حصیری زیر درخت

برای اطلاع بیشتر از زندگی علامه محمد بشیر ال‌ابراهیمی رحمه الله مراجعه کنید به:

- ۱- فی قلب المعركة، محمد البشير الإبراهيمي، شركة دار الأمة، الجزائر، ط ۱، ۲۰۰۷.
- ۲- الإبراهيمي ونضال الكلمة، د. محمد زمران، دار الأعلام، الأردن، ط ۱، ۲۰۱۰.
- ۳- الشيخ محمد البشير الإبراهيمي بأقلام معاصريه، شركة دار الأمة، الجزائر، ط ۲، ۲۰۰۷.
- ۴- البشير الإبراهيمي نضاله وأدبه، محمد مهداوي، دار الفكر، سورية، ط ۱، ۱۹۸۸.
- ۵- من سير الخالدين بأقلامهم، حسن سويدان، دار القادري، سورية، ط ۱، ۱۹۹۸.



علامه طيب العقبى

١٣٠٧-١٣٩١ هـ / ١٨٩٠-١٩٦١ م

پیش درآمد

شیخ طیب العُقبی از ارکان اصلاح و از ستون‌های اصلی جمعیت علمای مسلمان در الجزایر بودند. موضع‌گیری‌هایی ایشان علیه شرک و بدعت و خرافات در الجزایر چنان قوی بود که صوفیان مبتدع، دعوت‌گران موحد را “عُقبی‌ای” می‌نامیدند.

تولد و رشد عُقبی

طیب بن محمد بن ابراهیم در شوال سال ۱۳۰۷ هجری قمری برابر با ۱۸۹۰ میلادی در حومه شهر “سیدی عُقبه” چشم به جهان گشود و به همین دلیل او را عقبی می‌خوانند.

او در سال ۱۳۱۳ هجری قمری زمانی که کودکی بیش نبود همراه با خانواده‌اش برای ادای مناسک حج به حجاز رفت و یک سال پس از آن، وقتی استعمارگران فرانسوی جوانان الجزایر را برای سربازی به خدمت می‌گرفتند، خانواده عقبی برای نجات از این برنامه به مدینه منوره مهاجرت کردند و تا امروز برخی از اعضای این خاندان در عربستان سعودی زندگی می‌کنند و تابعیت این کشور را دارند. پدر، مادر، عمو، عمه پدر، خواهر و بسیاری از اعضای خانواده او در مدینه منوره از دنیا رفتند و در قبرستان بقیع دفن شدند. زمانی که سیزده ساله بود پدرش از دنیا رفت و به این ترتیب در دامن مادر پرورش یافت.

از آنجایی که برادر کوچکتر طیب نیازهای خانه را برآورده می‌کرد، او توانست به کسب علم و دانش بپردازد. قرآن را به روایت حفص از قاریان مصری فراگرفت، سپس در حضور علمای مشهور

حرم نبوی مانند شیخ محمد بن عبدالله زیدان شنقیطی ادبیات عرب و سیرت نبوی را آموخت و همچنین از محضر شیخ حمدان الونیسی که از مطرح‌ترین علمای سلفی الجزایر و مربی عبد الحمید بن بادیس بود و در آن زمان به مدینه هجرت کرده بود، کسب علم نمود. حضور شیخ حمدان الونیسی در مدینه منوره سبب شد سه رهبر مردم الجزایر یعنی ابن بادیس، بشیر الابراهیمی و طیب العقبی در مدینه دور هم جمع شوند و تصمیم بگیرند به طور مشترک اصلاحات سلفی را در الجزایر آغاز کنند.

هرچند عقبی در مراکز بزرگ جهانی تحصیل نکرده بود اما نبوغ زیادی داشت و استعدادش در سرودن شعر همگان را شگفت زده می‌کرد. او پس از مدتی به تدریس پرداخت و مسیر اصلاحی خود را با نوشتن مقالاتی در جراید حجازی آغاز کرد. مقالات او با استقبال گرم مسلمانان در سراسر جهان روبه‌رو شد و سبب شد برخی مصلحان مشهور جهان اسلام مانند شکیب ارسلان و محب الدین خطیب با وی ارتباط برقرار کنند. طیب العقبی از بزرگانی بود که از اندیشه «جامعه اسلامی» سلطان عبد الحمید برای مبارزه با استعمارگران و قوم‌گرایان حزب اتحاد و ترقی حمایت کرد و به همین دلیل آوازه منهج سلفی اصلاحی او بین مصلحان و آزادی‌خواهان پیچید.

حزب ترکان جوان او را به خاطر برنامه‌های روشن‌گرانه‌اش پس از کودتای شریف حسین و عدم همکاری با آنان به مدت دو سال به شبه جزیره‌ای در ترکیه تبعید کردند و خانواده‌اش نیز پس از ویرانی مدینه به او ملحق شدند. پس از پایان جنگ جهانی اول، عقبی به مکه مکرمه بازگشت و با استقبال گرم شریف حسین روبه‌رو شد.



او در مکه مکرمه سردبیری مجله "القبلة" و مدیریت چاپ خانه امیری مکه را پس از محب الدین خطیب بر عهده گرفت. در آن جا با دعوت سلفیت نجد، "دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب"، بیشتر آشنا شد تا جایی که در الجزایر او را به خاطر فعالیتی که در نشر دعوت سلفی و مبارزه با شرک داشت "وهابی" می خواندند.

جالب اینجاست که او نیز همانند امام محمد بن عبدالوهاب هنگام بازگشت به سرزمینش با دشمنی و ستیز مردمش روبه‌رو شد. عقبی دعوت و منهج خود را در چند بیت شعر عربی خلاصه می کند که معنایش این است:

"سنت در این سرزمین مرده است و علم دفن شده و جهالت و نادانی همه جا را فرا گرفته است

ای کسی که از من در مورد باورهایم می پرسی و می خواهی بدانی چه در قلبم می گذرد

من نه مبتدع هستم و نه خارجی ستیزه‌گر

منهج و روش من همان روش پیامبر مصطفی صلی الله علیه وسلم و اعتقاد من سلفی است

گرداگرد قبری طواف نمی کنم و از هیچ جمادی امید اجابت خواسته‌هایم را ندارم

هیچ مرده‌ای را به فریاد نمی طلبم و به او نمی گویم "تو قطب

هستی“ “تو فریادرسی“
حیوانی را برای قربانی کردن نزد قبرها نمی‌برم، کاری که
بسیاری از مردم می‌کنند.”
و می‌گوید:
”مذهب من شریعت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و
اعتقاد من سلفی است
برنامه من علم و اندیشه و نگرش در هستی و تحقیق و اجتهاد است
راه حق نزد من یکی است و مشرب من نزدیک کردن مردم
نه دور کردن آنهاست.“

بازگشت به الجزایر

در سال ۱۹۲۰ میلادی طیب العقبی برای جلوگیری از
تعرضی که به املاک خانوادگی‌شان شده بود و همچنین در پی
درگیری میان شریف حسین و ملک عبدالعزیز آل سعود در حجاز
و ناآرام شدن این منطقه برای مدت کوتاهی به الجزایر بازگشت
اما تقدیر این بود که در آن جا بماند. عقبی در الجزایر با برخورد
بسیار بد و اهانت آمیز فرانسوی‌ها روبه‌رو و به مدت دو سال زندانی
شد و در این مدت تحت بازجویی قرار گرفت. او پس از آزادی
با حملات گسترده صوفیان خرافی روبه‌رو شد و در نتیجه این
حملات، کنج خلوت گزید و از نوشتن در روزنامه‌ها فاصله گرفت
و پس از چند سال که بار دیگر نوشتن را آغاز کرد، خشک مغزان
مجددا علیه او موضع‌گیری کردند.

عقبی با یک شخصیت حجازی، با پوششی حجازی و
اندیشه‌های حجازی به الجزایر بازگشت و همیشه شوق بازگشت

به حجاز داشت. امام عبدالحمید بن بادیس در سفری که با کشتی در سال ۱۹۳۶ میلادی همراه با عقبی ضمن هیئت کنگره اسلامی به پاریس داشتند، شوق عقبی به بازگشت به حجاز را اینگونه توصیف می‌کند:

”زمانی که کشتی بر روی موج‌ها در حرکت بود و نسیم می‌وزید، عقبی از خواب برخاست و گوش‌های ما را با اشعارش به وجد آورد، گاهی با نغمه حجازی‌اش به شوقمان می‌آورد و گاهی با نغمه‌های نجدی، دوبیتی و سه بیتی می‌گفت. آنچنان شوق حجاز در دل داشت که اگر سکان کشتی را به او می‌سپردند مسیر را به سوی جده تغییر می‌داد. مردی که اینگونه شوق حجاز در دل دارد اما بر بلای الجزایر و ستمکاری مردم در حقش صبر می‌کند، در واقع یک فداکار حقیقی در راه آزادی الجزایر است.”

عقبی در مورد حجاز می‌سراید:

”سلام بر سرزمین حجاز! سلام!... کسی مرا به خاطر عشقی که به حجاز دارم سرزنش نکند!

سلام و درود بر خاندان و یارانی که با آن‌ها زندگی کردم!
گرچه هم‌اکنون از آن‌ها دورم.”

آغاز فعالیت‌های دعوی

عقبی هنگام بازگشت به الجزایر در منطقه سکره اقامت گزید و در مسجد "بکار" که خارج از کنترل صوفیان تیجانی بود، تدریس دروس علمی و موعظه برای دانشجویان و عموم مردم را آغاز کرد. او کتاب‌های "الجواهر المکنون" و "قطر الندی" در نحو و بخش‌هایی از تفسیر "المنار" را در این مسجد تدریس می‌کرد و با حضور ادبا و فرهنگیانمانند "امین العمودی" و "محمد العید آل خلیفه"، محافلی ادبی برگزار می‌نمود. عقبی به خاطر این فعالیت‌هایش به مدت یک ماه توسط فرانسوی‌ها بازداشت شد اما پس از آزادی، قوی‌تر از گذشته در میدان دعوت به سوی توحید و اخلاق گام نهاد و در مساجد و روزنامه‌ها و مجلات به مبارزه با فرقه‌های صوفی خرافی پرداخت و در همین راستا مقالاتی در مجلات "المنتقد" و "الشهاب" که با نظارت و اشراف علامه ابن بادیس منتشر می‌شد، می‌نوشت که از مهمترین مقالات آن مجلات محسوب می‌شدند. صوفیان خرافی از پدر ابن بادیس خواستند از وی بخواهد نشر این مقالات را متوقف کند، ابن بادیس هم موافقت نمود و بیانیه‌ای با عنوان "در راه وفاق" منتشر کرد و از عقبی و دیگر نویسندگان خواست به مواضع دیگری بپردازند. در این مقاله آمده بود: "از آن جایی که در این موضوع به اندازه کافی بحث شده است، این مجله از خوانندگان بابت بستن موضوع پوزش می‌طلبد... و از نویسندگان محترم می‌خواهد در موضوعات دیگری قلم‌فرسایی نکنند، موضوعات بسیاری وجود دارد که پرداختن به آن‌ها به نفع جامعه است...". عقبی این تصمیم را

نپذیرفت و آن را سازشی با صوفی‌ها قلمداد کرد و بنابراین از نوشتن به طور کلی انصراف داد. ابن بادیس نزد او در سکره رفت و از وی خواست دوباره برای مجلات المنتقد و الشهاب بنویسد، نتیجه این دیدار این بود که عبدالحمید ابن بادیس از موضع خود در توقف مقالات علیه صوفیان عقب نشینی کرد و بار دیگر نشر مقالات علیه صوفی‌های خرافی را آغاز نمود.

برخی پژوهشگران بر این باورند که اختلاف فضایی که ابن بادیس و عقبی در آن رشد کرده بودند عامل اصلی این اختلاف رأی و دیدگاه بود. عقبی در یک فضای حجازی بیگانه با خرافات و بدعت‌ها و شرکیات رشد کرده بود و غارت اموال مردم توسط مشایخ صوفی گمراه را ندیده بود. او ندیده بود که مشایخ صوفی چگونه مردم ساده را مانند گله حیوانات تصور می‌کنند و مهم‌تر از این چگونه از زندگی در زیر چکمه‌های استعمارگران لذت می‌برند، در حالی که عبدالحمید بن بادیس در قسنطینه رشد کرده بود و از سطح فکری الجزایری‌ها آگاهی بیشتری داشت. به همین دلیل طبیعت عقبی صراحت و ترک مجامله در برخورد با مخالفان، به ویژه در قضایای دینی بود اما ابن بادیس گاهی با مخالفان از در سازش در می‌آمد و اولویت خود را نشر علم و دانش و تربیت کودکان و نوجوانان می‌دانست. توجه عقبی بر نشر اصلاح و نهادینه کردن آن میان همه مردم بود. سلاح ابن بادیس مخفی و تأثیر آن کند بود اما سلاح عقبی ظاهر و تأثیر آن سریع بود. در پی این اختلاف، عقبی تصمیم گرفت در شهر سکره مجله‌ای برای خود و همفکرانش راه‌اندازی کند. او در دسامبر ۱۹۲۵ میلادی روزنامه "صدی الصحراء" و در هشتم دسامبر ۱۹۲۷



میلادی روزنامه "الاصلاح" را منتشر کرد. از این روزنامه ۱۴ شماره به چاپ رسید اما فرانسوی هادر سال ۱۹۲۸ میلادی آن را توقیف کردند.

زمانی که عقبی اصلاح را تأسیس کرد "چاپ خانه اسلامی" در قسنطینه از چاپ و نشر آن

خودداری کرد، در نتیجه عقبی آن را در تونس به چاپ رساند و سپس تصمیم گرفت چاپخانه‌ای تأسیس کند، بنابراین همراه با همفکرانش "المطبعة العلمیه" را تأسیس نمود اما تأسیس چاپخانه سه سال به طول انجامید و شماره دوم مجله در سال سوم تأسیس آن چاپ و نشر شد. این خود بیانگر اراده فولادین عقبی و منهج استوار او در چاره‌جویی و مبارزه با چالش‌ها است.

توجه عقبی به روزنامه‌نگاری به سبب فهم عمیق او از تأثیر رسانه‌ها در بیدارگری بود، او در شماره پنجم روزنامه المنتقد می‌نویسد: "در زمان حاضر جراید مبدأ و اساس بیدارگری امت‌ها و مهمترین عامل پیشرفت آن‌ها و ریسمانی محکم برای ارتباط افراد جامعه و نخستین سبب در پیشرفت و ترقی آن‌ها هستند. روزنامه یک مدرسه همراه و یک موعظه‌گر سخنور است، خطیبی است خوش‌بیان و هشدارگری است برای تنبلان و بیکاران، روزنامه اسلحه ملت ضعیف علیه قدرتمندان است و یاری‌گر کسانی‌ست که یاری ندارند، روزنامه حق را از ظالمان می‌گیرد و به مظلومان می‌رساند، روزنامه یک وکیل توانمند در دفاع از هر قضیه حقی‌ست."

مشارکت عُقبی در تأسیس جمعیت علمای مسلمان

از آن جایی که عقبی نقش مهمی در دعوت اصلاحی و توحیدی در الجزایر داشت، به عنوان عضو شورای اداری جمعیت علمای مسلمان الجزایر و عضو هیئت بنیانگذاران این جمعیت انتخاب شد. او همچنین نماینده جمعیت در پایتخت الجزایر بود و مسئولیت سردبیری روزنامه‌های جمعیت یعنی «السنة»، «الشريعة»، «الصراط» و سپس سردبیری روزنامه «البصائر» از زمان چاپ نخستین شماره آن در ۲۷ سپتامبر ۱۹۳۵ میلادی تا شماره ۸۳ در تاریخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۳۷ میلادی که اداره آن به قسنطینه منتقل شد را بر عهده داشت. عقبی شجاعانه علیه روزنامه‌های متعلق به صوفیان منحرف یعنی «الاخلاص»، «المعیار» و «البلاغ الجزائری» که مورد حمایت استعمارگران فرانسه بود، مقاله می‌نوشت. از جمله مسئولیت‌های دیگر او در جمعیت علما، نظارت و سرپرستی مدرسه اسلامی «شبیبه» بود و همچنین سازمان «جوانان موحد» به پیشنهاد ایشان راه‌اندازی شد.



از راست: عُقبی، بن بادیس و ابراهیمی

عقبی برنامه‌های دعوی دیگری خارج از جمعیت علمای مسلمان الجزایر نیز داشت. او رئیس “سازمان خیریه اسلامی” و سخنران دائمی “انجمن ترقی” از سال حضورش در پایتخت الجزایر پس از تأسیس جمعیت علمای مسلمان در سال ۱۹۳۱ میلادی بود و تا زمان بیماری‌اش در سال ۱۹۵۸ میلادی این مسئولیت را بر عهده داشت. علت انتخاب او به عنوان سخنران دائمی انجمن ترقی این بود که اعضای انجمن در جستجوی عالم و دانشمندی بودند تا برایشان سخنرانی کند و به تدریس علوم بپردازد، زمانی که عقبی در نخستین نشست جمعیت علمای مسلمان حضور یافت، سخنانی ایراد کرد که در دل همه نشست و همه را به تحسین واداشت، بنابراین اعضای انجمن او را برای تصدی این مهم مناسب دیدند و از او خواستند به پایتخت نقل مکان کند. عقبی در مساجد پایتخت از جمله “مسجد جدید” و “مسجد بزرگ” دروسی مانند تفسیر، عقیده و فقه را تدریس می‌کرد و آثار این دروس بر همه مردم هویدا بود.

دشمنی فرانسوی‌ها با عقبی

فعالیت‌های گسترده و تأثیرگذار عقبی در پایتخت الجزایر ترس و وحشت فرانسوی‌ها را برانگیخت زیرا او مردم را به قیام علیه استعمارگران فرا می‌خواند. تأثیر عقبی بر مردم الجزایر چنان بود که باده‌نوشی و قماربازی را کنار گذاشتند و به مساجد روی آوردند در حالی که فرانسوی‌ها مانند همه استعمارگران دیگر، واردات مشروبات الکلی به الجزایر را تسهیل می‌کردند همانگونه که بریتانیایی‌ها چین را مملو از مواد مخدر کردند.

شیخ احمد حمانی می‌گوید: ”مردم الجزایر به عقبی روی آوردند و او تأثیر بسیار شگفتی بر آن‌ها داشت، آمار فساد و مستی و جنایت که در آن زمان در پایتخت منتشر بود کاهش یافت، عقل‌ها و خرده‌ها باز شد و بسیاری از خرافات و بدعت‌ها از بین رفت. بسیاری از مردم از جمله کارگران و جوانان به او پیوستند، شیخ عقبی آنان را ”ارتش آبی“ می‌خواند زیرا کارگران در آن زمان لباس آبی می‌پوشیدند.“

فرانسوی‌ها تصمیم گرفتند عقبی را به سوی خود بکشانند و بنابراین منصب ”مفتی“ را به او پیشنهاد دادند اما عقبی از پذیرش آن خودداری کرد، پس از آن فرانسوی‌ها با صوفی‌ها علیه عقبی هم‌پیمان شدند؛ در سال ۱۹۳۳ میلادی ”میشال“ فرماندار فرانسوی‌ها در الجزایر دستور منع عقبی از تدریس را به‌اتهام نشر ”مذهب وهابی“ صادر کرد و این نشان از هم‌پیمانی صوفی‌ها با فرانسوی‌ها علیه دعوت عقبی داشت اما تظاهرات مردم پایتخت و نمایندگان مردم، فرانسه را وا داشت که از دستور خود عقب‌نشینی کند. زمانی که فرانسوی‌ها دیدند این حيله کارساز نیست و اینگونه نمی‌توانند مانع دعوت عقبی شوند علیه او توطئه‌ای اندیشیدند و او را به اتهام کشتن ”شیخ محمود بن دالی کحول“ مفتی پایتخت که از صوفیان غالی و از مخالفان سرسخت جمعیت علمای مسلمان بود بازداشت کردند؛ هدف از این اقدام ناکام گذاشتن نتایج کنگره اسلامی‌ای بود که در فرانسه با حضور عقبی، ابراهیمی و ابن بادیس برگزار شده بود و در آن نشست، عقبی نقش بسیار مهمی در رویارویی با استعمارگران فرانسوی ایفا کرد اما فرانسه موفق شد با ایجاد آشوب و اختلاف افکنی میان

علمای شرکت کننده در این کنگره و حامیان آن، کنگره را با شکست روبرو کند. این قضیه سبب شد که بعدها جمعیت علمای مسلمان الجزایر پس از نبرد آزادی از صحنه سیاسی کنار گذاشته شود و سکولارها قدرت را قبضه کنند.

کحول، مفتی پایتخت الجزایر، نوکر و دست نشانده فرانسوی‌ها و از مخالفان برگزاری کنگره اسلامی بود. فرانسوی‌ها برای این که از مرگ او بیش از زندگی‌اش بهره‌برداری کنند به یکی از عوامل خود به نام "عکاشه" دستور دادند او را به قتل برسانند، سپس عقبی را به قتل او متهم کردند. عکاشه مدعی بود که از عقبی یک خنجر و مبلغ ۳۰۰۰۰ فرانک دریافت کرده است، عقبی به همراه یکی از یارانش بازداشت شد، فرانسوی‌ها به طور تحقیق‌آمیزی او را در مقر انجمن ترقی دستگیر کردند و سربرهنه و دستبند به دست، در حالی که سرباز سنگالی به خدمت گرفته شده توسط فرانسوی‌ها به او دشنام می‌داد، او را روانه زندان کردند. پسر عقبی می‌گوید: "هنگام خروج شیخ از مقر انجمن ترقی، سربازان فرانسوی عبای او را با پای خود لگدمال می‌کردند و با اسلوبي بسیار تند و الفاظی زشت و زننده او را مخاطب قرار می‌دادند و شیخ از این بابت بسیار اندوهگین شد." پس از این حادثه، انجمن ترقی تعطیل شد و فشار علیه اعضای جمعیت علمای مسلمان در پایتخت الجزایر شدت یافت. بازداشت عقبی و یکی از همراهانش با واکنش مردم الجزایر روبه‌رو شد و اگر حضور فوری امام عبدالحمید بن بادیس و علامه محمد بشیر ابراهیمی در میان مردم و دعوت آن‌ها به آرامش و صبر نبود، فتنه‌ای بزرگ رخ می‌داد. این آرامش

نقشه‌های استعمارگران برای انحلال جمعیت علمای مسلمان به بهانه ایجاد آشوب را خنثی کرد. عقبی شش روز در زندان بربروس ماند، قبل از این که عکاشه اتهامات خود را پس بگیرد، او به طور موقت آزاد شد اما از او تعهد گرفتند از پایتخت خارج نشود. عقبی به شدت از سوی فرانسوی‌ها تحت کنترل بود، حکم پایانی در رابطه با پرونده او به مدت یک سال و نیم به تأخیر انداخته شد، عقبی بیگناه شناخته شد اما فرانسوی‌ها نسبت به این حکم اعتراض کرده و سبب شدند این پرونده سه سال همچنان باز بماند تا اینکه در نهایت حکم نهایی صادر شد و عقبی و همراه او آزاد شدند و سه شخص دیگر به اتهام ترور کحول بازداشت شدند که دو تن از آنان به حبس ابد و شخص سوم به بیست سال حبس محکوم شدند.

در این سه سال (۱۹۳۶-۱۹۳۹) عقبی با وجود همه فشارها و نگرانی‌هایی که در مورد حکم احتمالی اعدام یا زندان علیه خود داشت، به تدریس در انجمن ترقی ادامه داد زیرا می‌دانست که آزمایش و امتحان از سنت‌های الهی است. او می‌گفت: "این آزمایش خداوند است و او ایمان و صداقت ما را می‌آزماید. این سنت پروردگار در رابطه با پیامبران و بزرگان است." علامه بشیر ابراهیمی در رابطه با پیامدهای مثبت توطئه فرانسوی‌ها علیه شیخ طیب العقبی می‌گوید: "از پیامدهای مثبت این رویداد این بود که آوازه شیخ عقبی به همه جا و حتی خارج از الجزایر رسید، در روز بازداشت او همه دل‌ها با او بودند و روزی که او آزاد شد همه مردم شاد و خوشحال بودند".^۱ آن چه

۱- آثار العلامة محمد بشیر الإبراهیمی (۲۷۹/۱)

سخنان ابراهیمی در مورد نقش عقبی در الجزایر و حمایت مردم و علما از او را تأیید می‌کند این است که امام ابن بادیس برای حضور در جلسه محاکمه عقبی درسش را متوقف کرد در حالیکه در زمان وفات تنها پسرش که ۱۷ سال سن داشت، درسش را متوقف نکرده بود.

اختلاف عقبی با اعضای جمعیت علما در رابطه با حمایت از فرانسه در جنگ جهانی

در اثنای محاکمه عقبی، جنگ جهانی دوم آغاز شد. فرانسوی‌ها عقبی را طلبیده و از وی خواستند در تلگرافی امضا شده حمایت خود از فرانسه را اعلام کند و عقبی نیز با خواسته آن‌ها موافقت کرد اما فرانسوی‌ها خواستند امضای رئیس جمعیت علمای مسلمان یعنی امام ابن بادیس را هم در حمایت از فرانسه بگیرند، ابن بادیس به شدت با این قضیه مخالفت کرد اما پس از پافشاری عقبی قضیه را به اداره جمعیت محول کرد. اعضای جمعیت پیرامون ارسال تلگراف حمایت از فرانسه به پاریس رأی گیری کردند، ۱۲ رأی مخالف که همراه ابن بادیس بودند و ۴ رأی موافق که با عقبی همراه بودند، در نتیجه هیچ تلگرافی به پاریس فرستاده نشد. توجیه عقبی این بود که ملت الجزایر آمادگی مبارزه با اشغالگران فرانسوی را ندارند و جمعیت در این برهه نباید وارد قضایای سیاسی شود و به مصلحت جمعیت نیست که در این شرایط فرانسه را با خود دشمن کند. گفته می‌شود عقبی به امام ابن بادیس گفت: ”تو هیچ فرزندی نداری اما من مسئولیت ۸ فرزند را بر عهده دارم“ و امام ابن بادیس پاسخ داد:

”من ۸ میلیون فرزند دارم (تعداد مردم الجزایر)“. می‌گویند پس از استعفای عقبی از اداره جمعیت علما، فرانسوی‌ها از او خواستند تلگرافی به نام خود در حمایت از فرانسه به پاریس ارسال کند اما او نپذیرفت و این نشان می‌دهد مصلحت جمعیت برای او مهم‌تر از مصلحت شخصی‌اش بود.

”شیخ عبدالرحمن شیبیان“ رئیس کنونی جمعیت علما داستانی واقعی در رابطه با موضع عقبی در حمایت از فرانسه در جنگ جهانی نقل می‌کند: ”در آغاز جنگ جهانی دوم - ۱۹۳۹/۱۹۴۵- من در یکی از پادگان‌های نظامی شهر بلیده سرباز بودم، ما را برای مشارکت در جشنواره‌ای سینمایی که برای تشویق به مبارزه با آلمان‌ها راه‌اندازی شده بود، بردند. لحظاتی نگذشته بود که دیدم مصلح بزرگ الجزایر شیخ طیب العقبی به بالای سن رفت، تصور کردم از الجزایری‌های نظامی و غیر نظامی می‌خواهد از فرانسه و هم‌پیمانانش در دفاع از آزادی و عدالت و دموکراسی حمایت کنند اما او سخنان خود را با گذری بر تاریخ جهان عرب و جهان اسلام و شرحی از سیاست‌های استعمارگران اشغالگر از جمله فرانسه و بریتانیا در مشرق و مغرب آغاز کرد و خیانت آنان به وعده‌هایی که به ملت‌های استعمار زده در سال ۱۹۱۸ میلادی دادند را برای همه تبیین نمود. مقدمه سخنان عقبی برای نظامیان و غیر نظامیانی که این جشنواره را راه‌اندازی کرده بودند ناامید کننده بود بنابراین تصمیم گرفتند برق جشنواره را قطع کنند، چراغ‌ها خاموش و صدای شیخ قطع شد و مردم متفرق شدند. الجزایری‌ها شادمان بودند و استعمارگران خشمگین“

در آن زمان برخی تلاش کردند حمایت عقبی از فرانسوی‌ها در جنگ جهانی دوم را به محاکمه او ربط دهند و چنین می‌پنداشتند که فرانسه در مقابل حمایت عقبی از این کشور حاضر شده است در مجازات او تخفیف قائل شود. این سخنان در دل عقبی آثار تلخی داشت تا جایی که سرود:

برای آداب و اخلاق و ذوق سالم و آراسته تأسف می‌خورم
برای برخی از دوستانم تأسف می‌خورم که اخلاق را از دست داده‌اند

تا جایی که به یاد دارم به اخلاق آراسته بودند اما هم‌اکنون
انسان‌هایی بی‌اخلاق‌اند

اندک توجهی به دوستان ندارند اگرچه حال دوستان موجب
ارفاق و ترحم باشد
تنها به خود توجه دارند درحالی که ایثار و فداکاری را از مکارم
اخلاق می‌دانند

رهبری را در ظاهر شدن می‌دانند اما خبر ندارند که ظاهر شدن
وسیله افتادن است

کسی که حق دوستش را ادا نکند سروری نخواهد یافت
و کسی که خود را فدای دوستانش نمی‌کند به رهبری نخواهد
رسید

به‌همین سبب عقبی در ماه دسامبر سال ۱۹۳۷ میلادی از مدیریت روزنامه البصائر استعفا داد و سپس برای اینکه مایه دامن زدن به اختلافات در درون جمعیت علمای مسلمان الجزایر نشود از عضویت در شورای اداری جمعیت کناره‌گیری کرد اما همچنان به عنوان یک عضو عادی در جمعیت ماند.

- "تحمل تعطیل شدن روزنامه را نداشتم... تمام تلاش خود را کردم تا آن را به نشست عمومی جمعیت برسانم و از همه توانم برای افزایش بودجه آن استفاده کردم اما موفق نشدم. مشغله‌های زیادی دارم که مرا سست و ضعیف کرده است و بنابراین دیگر به تنهایی قادر نیستم کار یک گروه را انجام دهم..."

- "جمعیت علما تنها به عنوان یک تشکل علمی و دینی تأسیس شد اما دشمنانش بسیار بودند و نیرنگ‌های زیادی علیه آن در سر می‌پروراندند که هدف همه آن‌ها یکی بود و آن‌هم از بین بردن جمعیت. کارهایی را انجام دادند که هیچ ارتباطی با اهداف تأسیس جمعیت نداشت و من همواره با آن مخالف بودم. تصور می‌کنم بلایی که امروز جمعیت علما به آن مبتلا شده است به دلیل برخی اقدامات نادرست است و چقدر با دیدن این اقدامات غمگین شدم، چقدر به آن‌ها هشدار می‌دادم زیرا از چیزهایی باخبر بودم که آن‌ها از آن مطلع نبودند اما چون آن‌ها اکثریت بودند به رغم خواسته‌های من برنامه‌های مورد نظر خود را انجام می‌دادند...". (مراد او فعالیت‌های سیاسی است).

- "به همه برادرانم اعلام می‌کنم که این موضع من تأثیر پذیرفته از خواسته‌های حکومت نیست، خدایی که از سر نهان دل‌ها آگاه است شاهد است که تنها نگرانی من اداره جمعیت است و دلم برای ثمرهای باقی مانده از این امت می‌سوزد و با وجود شرایط نابسامان کنونی نسبت به منافع عمومی حریص هستم؛ همه این‌ها سبب شده است به ندای درونم پاسخ دهم و

توجهی نداشته باشم که دیگران چه می‌گویند.“

- ”با خودم عهد بسته‌ام تا زنده‌ام به عنوان کادر مدیریتی جمعیت فعالیت نکنم، با وجود این که ایمان دارم اصولی که این جمعیت بر اساس آن بنا نهاده شده همان اصول حقه اسلام است و اعضای جمعیت، برادران من در حرکت اصلاحی و اصول حقه‌ای هستند که با خدای خود در عمل به آن و همبستگی تا پایان عمرمان عهد بستیم. بگذار چشمانشان به دوری عقبی از اداره این جمعیتی که استاد ابن بادیس، رحمه الله، آن را قوی و دوست داشتنی به من واگذار نمود روشن شود، او تمام تلاش خود را کرد تا اسباب دوستی و الفت و محبت و نزدیکی در میان ما باشد...“

- ”ابن بادیس از دنیا رفت و دفن شد، برایش گریستیم و به خاطر از دست دادنش تأسفها خوردیم؛ بگذارید کینه‌ها و کدورت‌هایی که اهداف شخصی و مقاصد پلید آنان که در پی ماهی گرفتن از آب‌های گل آلود هستند نیز بمیرد. برادرانی که هم اکنون بیش از پیش نیاز به اتحاد و همدلی دارند تقوای خدا را پیشه سازند و بدانند که کشور ما به شدت نیازمند انسان‌های عملگرا است؛ هرگاه مردی از مردان اندک این سرزمین چشم از جهان فرو می‌بندد بخشی از کمال از بین می‌رود که جبران آن امکان پذیر نیست و جای خالی‌اش را کسی نمی‌تواند پر کند. پس از این، کسانی که در شهرها و روستاها کارشکنی می‌کنند بدانند که ما و آن‌ها همه از دنیا می‌رویم و به سوی خدا باز می‌گردیم...“

علامه عقبی این سخنان را در رابطه با عدم حضور خود در تشییع پیکر دوست و همراه و هم‌رزمش امام ابن بادیس ایراد کردند:

- "عده‌ای از مردم به یاوه‌گویی می‌پردازند و به اختلافات میان من و شیخ عبدالحمید دامن می‌زنند. سخنان مردم پایانی ندارد مادامی که بنده خود و خواسته‌هایشان هستند..."

- "خبر درگذشت رئیس جمعیت علمای مسلمان الجزایر استاد بزرگوار شیخ عبدالحمید بن بادیس در قسنطینه را تلفنی دریافت کردیم، مرگ او برای ما ناگوار و فقدان او برای ما دردناک است به ویژه در این برهه که ما بیش از هر زمان دیگری نیاز به علم و دانش علما و اصلاح مصلحانی داریم که کل دارایی خود را فدای حرکت اصلاحی کرده‌اند... پس از ابن بادیس چه کسی راهنما و راهگشای علما خواهد شد؟ چه کسی جای خالی او را در مسجد جامع الاخضر پر می‌کند؟ خدا می‌داند که جای خالی او را هیچ کسی نمی‌تواند پر کند، او با پر کشیدن خود میان علما و مصلحان دلهره‌ای ایجاد کرد که هم‌اکنون هیچ مونس و همراهی جز خدا ندارند و انا لله و انا الیه راجعون..."

در واقع اختلاف میان عقبی و ابن بادیس آن گونه بود که شاگرد ارشد وی محمد العید آل خلیفه می‌سراید:
دو مخالف که هر دو برای آنچه مصلحت امت است با هم اختلاف داشتند،

برحذر باش

که از شأن و مقام یکی از آن دو کم کنی!
هر دوی آن‌ها در راه خدا تلاش کردند، نه این را سرزنش کن و نه آن را.

روحیه همکاری و دوستی میان عقبی و رهبران جمعیت علما باقی ماند، علامه بشیر ال‌ابراهیمی جانشین امام ابن بادیس و

رئیس جمعیت علمای مسلمان، چاپ هفته‌نامه «الاصلاح» را به شیخ طیب العقبی تبریک گفت و عقبی و ابراهیمی در کنار هم عضو کمیته عالی کمک به فلسطین بودند. ابراهیمی رئیس این کمیته و عقبی دبیر مالی آن بود و ابراهیمی، عقبی را بنیان‌گذار حقیقی این تشکل می‌دانست. عقبی همچنین در کنار اعضای جمعیت در فعالیت‌های دیگری مانند تقاضای آزادی مساجد و بازگشایی آن برای علمای آزاده مشارکت نمود.

عقبی پس از استعفا از اداره جمعیت

پس از استعفای عقبی از اداره جمعیت، فعالیت‌های دعوی و اصلاحی او متوقف نشد. او در تاریخ ۲۸ دسامبر ۱۹۳۹ میلادی بار دیگر هفته‌نامه اصلاح را چاپ و نشر کرد. این هفته‌نامه تا شماره ۷۳ در تاریخ ۳ مارس ۱۹۴۸ میلادی چاپ و نشر شد. عقبی در سال ۱۹۴۷ میلادی در انجمن ترقی «کمیته دفاع از فلسطین» را تشکیل داد که پس از پیشرفت به «هیئت عالی امداد رسانی به فلسطین» تغییر نام یافت. این هیئت تشکلی الجزایری بود که در سال ۱۹۴۸ میلادی با مشارکت نهادهای مختلف الجزایری تأسیس شد و توانست از میان مردم الجزایر ۸ میلیون فرانک کمک مالی برای مردم فلسطین جمع‌آوری کند. عقبی در سال ۱۹۵۰ میلادی در رأس هیئتی برای رساندن این کمک‌ها و دیدار با پناهندگان فلسطینی به اردن رفت.

شیخ طیب العقبی در سال‌های ۱۹۵۰ - ۱۹۵۲ برای نشر دعوت سلفی و امر به معروف و نهی از منکر سازمان «جوانان موحد» را تشکیل داد و نشریاتی مانند «الداعی»، «القبس»، «المنار» و «اللواء»

را به چاپ رساند. سردبیر این مجلات در آن زمان شیخ ابوبکر جزایری-رحمه الله- بود.

عقبی در مقالاتش خواستار آزادی، آموزش عربی و مقاومت در مقابل فرانسوی سازی جامعه الجزایر بود. او با وجود ابتلا به بیماری دیابت در سال ۱۹۵۳ میلادی از دعوت نایستاد تا اینکه در سال ۱۹۵۸ بر اثر شدت بیماری زمین گیر و خانه نشین شد.

میراث شیخ طیب العقبی و شاگردان وی

شیخ طیب العقبی میراث مکتوب پراکنده‌ای دارد که اگر جمع آوری شود چند جلد خواهد شد زیرا بیشتر آن‌ها به صورت مقالات در روزنامه‌ها و مجلات چاپ و نشر شده‌اند.

از مشهورترین شاگردان او می‌توان به شیخ فرحات بن الدراجی (۱۹۰۹ - ۱۹۵۱)، شیخ عمر بن البسکری (۱۸۸۹ - ۱۹۶۸)، محمد العید آل خلیفه (۱۹۰۴ - ۱۹۷۹) و شیخ ابوبکر الجزایری (۱۹۲۱ - ۲۰۱۸) مدرس پیشین مسجد النبوی در مدینه منوره اشاره کرد.

اقوال علما در مورد او

- امام عبدالحمید بن بادیس-رحمه الله- دوست و همراه و هم‌رزم او می‌گوید: ”هرگاه یادی از شیخ طیب العقبی می‌شود چه کسی است که در ذهنش علم صحیح، عقل پاک، حق‌گویی، استواری در دین، التزام به سنت، مبارزه با بدعت، خوش اخلاقی و هم‌صحبتی خوب تداعی نشود؟“

- شیخ محمد بشیر ابراهیمی می‌گوید: ”او متعهدترین عضو جمعیت به مرام‌نامه آن بود و بلکه مشهورترین عضو آن در عالم

اصلاح دینی و از مؤثرترین دعوتگران عضو جمعیت بود... عقبی،
حقگو و امرکننده به معروف و بازدارنده از منکر و درنگ کننده در
حدود دین بود. شدت و تندی او در حق، از بیان حق و عدم مدارا
در آن و بی توجهی با مخالفان حق فراتر نمی رفت.

- شیخ مبارک المیلی می گوید: "سیل به دشت‌ها سرازیر شد و
روستاها را ویران کرد. شماره هشتم مجله دربردارنده قصیده‌ای
بود با عنوان "الی الدین الخالص" سروده برادر ایمانی و دعوتگرم،
مصلح و خطیب مصلحان شیخ طیب العقبی که خدا عمرش را دراز
کند. این قصیده اولین کلنگ مؤثری بود که کیان هیکل
مقدسات صوفیان خرافاتی را در هم شکست و کسی نمی تواند اثر
این قصیده و واکنش‌های صوفیان به آن را درک کند مگر کسی
که خوب این عصر را بشناسد و به خوبی از خشک مغزی و خرافات
پروری در این عصر مطلع شود"

- شیخ احمد توفیق المدنی می گوید: "عقبی از خطبای
سخنوری بود که توده مردم را به شگفتی واداشت، صدایی
رسا داشت، بسیار کوبنده سخن می گفت و بدون ترتیب و مقدمه
و باب بندی و خاتمه. بیشترین موضوعاتی که به آن می پرداخت
پالایش دین و مبارزه با گروه‌های صوفی و خرافات آنان بود."
- شیخ ابویعلی الزواوی ایشان را چنین وصف می کند: "علامه
سلفی صالح و دعوتگر اصلاح دینی".

- علامه شکیب ارسلان می گوید: "میلی، ابن بادیس، عقبی و
زاهری چهار حامل عرش ادبیات الجزایر هستند."

- شیخ محمد تقی الدین هلالی او را چنین توصیف می کند:
"استاد سلفی و دعوتگر تیزهوش شیخ طیب العقبی."

درگذشت علامه طیب العُقبی

علامه طیب العقبی در زمان زندگی و مرگش یک دعوتگر بود، او وصیت کرد جنازه‌اش طبق سنت و به دور از بدعت‌های رایج در آن زمان تشییع شود. در تشییع پیکر او اذکار جهری و قصیده برده و حتی قرآن خوانده نشود و هیچ کس حق ندارد قبل و بعد از دفن در حق او مرثیه سرایی کند.

شیخ طیب العقبی رحمه الله تعالی در ۲۱ مه ۱۹۶۱ میلادی چشم از جهان فروبست و در مقبره "میرامار" در "رایس حمیدو" که بر اثر دعوت عُقبی خالی از شرکیات و بدعت‌های صوفیان قبوری بود دفن شد. بیش از پنج هزار شخص در تشییع جنازه او شرکت کردند.

جهت اطلاع بیشتر از شرح حال علامه طیب العقبی مراجعه شود به:
- بیوگرافی علامه طیب العقبی به قلم خود ایشان که در جلد اول کتاب "شعراى معاصر الجزائر" نوشته ادیب بزرگ الجزائر استاد محمد هادی سنونی زاهری نشر شده است.

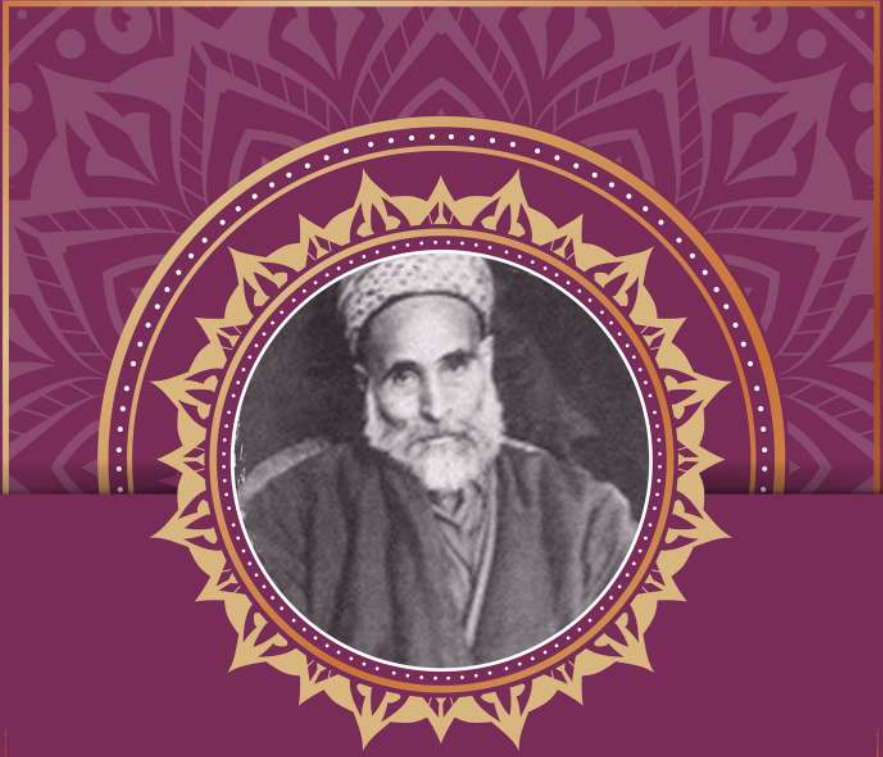
- مجموعه مقالات مختلفی در رابطه با زندگانی طیب العقبی که در وبسایت ایشان وجود دارد.



پرحمدالکرم حضرت اصلاحی سلفی معاصر دہشام

- ◆ علامہ طاہر الجزائیری «رحمہ اللہ»
- ◆ علامہ جمال الدین قاسمی «رحمہ اللہ»
- ◆ علامہ محمد بہجت البیطار «رحمہ اللہ»
- ◆ امام مجاہد عزالدین قسام «رحمہ اللہ»
- ◆ علامہ محدث ناصرالدین آلبنانی «رحمہ اللہ»
- ◆ دکتہ عمر الاشقر «رحمہ اللہ»
- ◆ دکتہ محمد عبدالرؤف القاسم «رحمہ اللہ»





علامه طاهر الجزائري

١٩٢٠-١٨٥٢م / ١٢٦٨-١٣٣٨هـ



پیش درآمد

شیخ طاهر الجزایری از شخصیت‌های محوری است که در قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم میلادی نقش بسیار مهمی در نهضت بیداری اسلامی داشت. ایشان علاوه بر این که استاد و راهنمای بسیاری از اصلاحگران عصر خود بود، پرچمدار راه‌اندازی مؤسسات فرهنگی و آموزشی در جهان اسلام محسوب می‌شد. ایشان بر خلاف کسانی که به دنبال تبعیت کامل از تمدن غرب بودند، خواستار پایبندی به عقیده و هویت اسلامی و افتخار به میراث پیشینیان در کنار استفاده از دستاوردهای نوین بشری بودند. علت اینکه ایشان به شهرت و آوازه‌ی هم‌عصران خود مانند سیدجمال الدین اسدآبادی و محمد عبده دست نیافت را می‌توان فضای جهل آلود و خفقان حاکم بر سرزمین شام دانست، بر خلاف قاهره که آن بزرگان در آن زندگی می‌کردند. دلایل دیگری نیز چون سلفی بودن، چاپ‌نشدن آثار، رویکرد علمی، تمایل به گوشه‌نشینی و در دست نبودن اطلاعات کافی از زندگانی ایشان از جمله عوامل دیگری است که مانع از شهرت یافتن ایشان شده است.

میلاد علامه طاهر الجزایری

علامه طاهر الجزایری اصالتاً اهل الجزایر است. پدرش شیخ صالح بن احمد بن حسین بن موسی بن ابوالقاسم است که گفته می‌شود نسب وی به امام حسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما می‌رسد. شیخ صالح و خانواده‌اش برای نجات از دست

استعمارگران فرانسوی در سال ۱۲۶۳ هجری قمری برابر با ۱۸۴۶ میلادی ضمن هجرت اول الجزایری‌ها که ۵۰۰ خانواده را شامل می‌شد، به شام مهاجرت کردند و طاهر در سال ۱۲۶۸هـ/ ۱۸۵۲ میلادی در دمشق دیده به جهان گشود.

رشد علمی و اساتید او

طاهر در کودکی علوم شرعی و ادبیات عرب را از پدر بزرگوارش فرا گرفت که از علمای سرشناس الجزایر و فقیه نام‌آور و مفتی مالکی‌ها در دمشق بود و در مسجد جامع اموی دمشق درس صحیح بخاری را برای شیخ احمد مسلم کزبری قرائت می‌کرد و این جایگاه در نزد علمای دمشق بسیار مهم شمرده می‌شد. وی همچنین ستاره‌شناس مشهوری بود که در این زمینه تألیفاتی دارد و شناخت بسیاری به علوم طبیعی و ریاضیات داشت.

طاهر در کودکی وارد مدرسه ابتدایی «رشدیه» شد و پس از مدتی به مدرسه «جقمقیه» پیوست و از شیخ عبدالرحمن بوسنوی کسب علم نمود و از وی ادبیات عرب، زبان فارسی و ترکی را فرا گرفت و در علوم شریعت تبحر یافت. شیخ عبدالرحمن بوسنوی تأثیر بسیار زیادی در شکل‌گیری شخصیت طاهر الجزایری داشت. پس از آن در محضر شیخ عبدالغنی الغنیمی الميدانی کسب علم کرد تا این که او در سال ۱۲۹۸ هـ/ ۱۸۸۱ میلادی چشم از جهان فرو بست، شیخ عبدالغنی از نوادر عصر خود و مشهور به تقوا و پرهیزگاری بود. ایشان همچنین از تعصبات مذهبی آزاد بود و بجای تقلید کورکورانه، پیرو دلیل بود و ذهنش را برای پژوهش و اجتهاد باز کرده بود.

پدرش صوفی و از پیروان فرقه خلوتیه بود. او در سال ۱۲۸۵ هـ/ ۱۸۶۸ م یعنی زمانی که طاهر ۱۴ ساله بود از دنیا رفت و در نتیجه این امکان برای طاهر فراهم شد که خود را از تصوف برهاند و توسط شیخ و استادش المیدانی که خود نیز زمانی صوفی بود و بعدها به منهج پیروی از کتاب و سنت گرایش پیدا کرده بود به سلفیت بگردد. به سبب این تعلیم و تربیت روش مند، طاهر از همان ابتدا توجه ویژه‌ای به خریداری کتاب و نسخه‌های خطی و مطالعه آنها نشان داد و کتابخانه او به صورت گنجینه‌ای از کتب و نسخه‌های خطی درآمد. اطلاعات وسیع، تبحر در علوم مختلف، تلاش برای راه‌اندازی کتابخانه‌های عمومی، جمع‌آوری کتب و نسخه‌های خطی و تشویق ثروتمندان و زمامداران برای چاپ و نشر کتاب نیز از ثمرات همین تعلیم و تربیت بود.

سطح علمی علامه طاهر الجزایری

شاید محقق سرشناس شام استاد محمد کرد علی و استاد محمد سعید البانی که از نزدیکترین شاگردان علامه طاهر الجزایری بودند بهتر از دیگران سطح علمی شیخ و استاد خود را توصیف کرده باشند. استاد محمد کرد علی می‌گوید: «علامه طاهر الجزایری مجموعه‌ای گرانبها از علوم و کتابخانه‌ای سیار بود. او مفسر، محدث، اصولی، فقیه، فیلسوف، ادیب، زبان‌شناس، نویسنده، شاعر، مورخ، باستان‌شناس، فیزیکدان، ریاضیدان، ستاره‌شناس، جامعه‌شناس و استاد اخلاق بود ... او بر علوم عربی مسلط بود و رخدادهای تاریخ را از حفظ داشت و در علوم دین و دنیا متبحر بود».

محمد سعید البانی نیز می‌گوید: «در میان هم‌عصران علامه طاهر الجزایری کمتر کسی را می‌توان یافت که گستره‌ی علمش همانند او باشد، او علوم عقلی و نقلی را جمع کرده و قدیم و جدید را به هم پیوند داده بود و اساس و خلاصه همه‌ی علوم را دریافت کرده بود. وی یک دایره‌المعارف کامل و کلید علوم و حل‌کننده‌ی مصطلحات فنون و قاموس اعلام بود. علامه طاهر الجزایری در تمام معارف قدیم و نوین عصر خود تبحر داشت. وی علاوه بر تسلط به علوم شرعی و زبان عربی، به زبان‌های دیگر مانند ترکی، فارسی، سریانی، عبری، حبشی، بربری، و فرانسوی نیز مسلط بود. آشنایی او با زبان‌های مختلف و خط‌های قدیمی، این امکان را به وی داد که از فرهنگ‌های مختلف قدیم و جدید استفاده کند و از هم‌عصران خود در تحقیق پیشی بگیرد. همین امر سبب شد که بسیاری از علمای جهان اسلام و حتی خاورشناسان غربی در تحقیق نسخه‌های خطی از نظرات وی بهره‌مند شوند.»

او هنگام مطالعه‌ی کتاب، چنانچه نکته‌ای به ذهنش می‌رسید آن را در ورقه‌ای کوچک یادداشت می‌کرد، و اخیراً همه‌ی این یادداشت‌ها در دو جلد بزرگ بعنوان «تذکره طاهر الجزایری» چاپ و نشر شده است.

ایشان در کسب علوم و معارف دنیوی از پدرش تأثیر پذیرفته بودند و تبحر زیادی در علوم تاریخ، جغرافی، باستان‌شناسی، ریاضیات، فیزیک، سیاست بین‌الملل، و آشنایی با اوضاع شرق و غرب داشت و از مشکلات جوامع و اسباب آن بخوبی آگاه بود. هنگامی که برخی دوستان وی از کودتای جمعیت اتحاد و ترقی

علیه سلطان عبدالحمید دوم در سال ۱۳۲۷ هجری قمری برابر با ۱۹۰۹ میلادی شاد شدند، او با وجود اینکه بخاطر برخی شایعات، از مخالفان سلطان عبدالحمید محسوب می‌شد بابت این خبر شاد نشد، یاران او به دمشق بازگشتند اما وی در استانبول باقی ماند و بر این باور بود که با قدرت گرفتن جمعیت اتحاد و



جمال پاشا معروف به قصاب

ترقی وضعیت جهان اسلام آشفته‌تر خواهد شد چرا که آنها از دریچه‌ی تنگ قوم‌گرایی ترکی به قضایا می‌نگرند و هیچ توجهی به اصول و ارزش‌های دینی ندارند. دیری نپایید که دوران‌دیشی وی بر همگان ثابت شد و در تاریخ ۶ مه ۱۹۱۶ میلادی جمال پاشا والی خونریز جمعیت اتحاد و ترقی بسیاری از شاگردان او را به دار آویخت.

در سال ۱۹۱۴ میلادی زمانی که ولیعهد اتریش در سرايوو

بوسنی ترور شد او به اطرافیان‌ش گفت: «بدون شک اروپایی‌ها جنگ گسترده‌ای را آغاز خواهند کرد»، و آنگونه که او پیش بینی کرده بود این حادثه بهانه‌ای برای جنگ جهانی اول شد.

صفات و اخلاق ایشان

ایشان شخصیتی با قامتی متوسط، رنگ گندمی، موها و چشمان سیاه، پیشانی عریض و محاسنی پرپشت، و تند مزاج بود، در راه رفتن گام‌های بلند بر می‌داشت.

انسانی بسیار پارسا و پرهیزگار بود که از تساهل در احکام دین اجتناب می‌کرد، لباس‌هایی بسیار ساده بر تن می‌کرد، تا آخر عمرش مجرد ماند و ازدواج نکرد، هیچ کمکی از کسی نمی‌پذیرفت، سال‌ها در مصر با فروش کتاب و نسخه‌های خطی ارتزاق می‌کرد و با وجود تنگدستی و فقر از فقرا غافل نمی‌شد و به آن‌ها کمک می‌کرد.

نسبت به وقتش که آنرا صرف تعلیم و تعلّم و مطالعه و پژوهش می‌کرد بسیار حریص بود تا جایی که در بستر خوابش کتاب، اوراق، دوات و قلم او را دربر گرفته بود.

در چهل سال آخر عمرش بعد از نماز صبح می‌خوابید و شب‌ها همراه با دوستان و یارانش در مدرسه‌ی عبدالله پاشای بزرگ به مطالعه مشغول می‌شد.

از ویژگی‌های مهم علامه طاهر الجزایری که به آن مشهور بود توجه ایشان به همه‌ی گروه‌های جامعه بود. وی یک دایره‌المعارف بسیار بزرگی بود که همه‌ی بخش‌های جامعه از وی استفاده می‌کردند و حتی با یهودیان، نصرانیان، صابئیان و خاورشناسان رابطه‌ی بسیار خوبی داشت و از این روابط برای خدمت به اسلام و کاهش دشمنی آنان با این دین بزرگ استفاده می‌کرد.

علامه طاهر الجزایری علاقه‌ی ویژه‌ای به مسافرت داشت. ایشان با پای پیاده به بسیاری از شهرها و روستاهای سوریه سفر کرد و پیاده‌روی را بسیار دوست می‌داشت، همچنین سفرهایی به لبنان، فلسطین، مصر، حجاز، ترکیه، و فرانسه داشتند و در سفرهای خود در جست و جوی کتاب و نسخه‌های خطی و دیدار با علما و فرهنگیان بر می‌آمدند.

منهج علامه طاهر الجزایری

منهج ایشان بر اساس نشر علم و تربیت جامعه بود و می‌گفت: «هر آنچه برایتان امکان دارد بیاموزید و لو زبان اهل مالت باشد، چه بسا زمانی بیاید که به آن نیاز داشته باشید، بر حذر باشید از اینکه بگویید: ربطی به تخصص ما ندارد، همه‌ی علوم سودمند هستند، و انسان باید هر چه زندگی را نیکو می‌سازد، بیاموزد».

وی همچنین می‌گفت: «هر نوع اصلاحی بایستی بطور تدریجی و طبق سنت‌های طبیعی صورت بگیرد، آنچه سریع رخ می‌دهد بسرعت هم از بین می‌رود».

شاگردش استاد محمد کرد علی منهج و روش دعوی ایشان را اینگونه معرفی می‌کند: «برنامه‌ی او بر اساس اخلاص و تلاش برای بیداری امت اسلامی از طریق نشر علم و دانش در میان مسلمانان بود. انقلاب او یک انقلاب فکری بود نه مادی. می‌گفت این راه طولانی و پر از مشکلات و دشواری‌هاست، اما حتما نتیجه خواهد داد. او تلاش می‌کرد شهرنشینان و روستائیان و توانگران و مستمندان همه از دعوت او بهره‌مند شوند.»

شیخ طاهر الجزایری تلاش می کرد به آرامی با مخالفان خود گفتگو کند. در مجالس سخنانش شیخ الاسلام ابن تیمیه را بدون ذکر نام ایشان نقل می کرد تا اینکه مخالفان بهتر بتوانند آنها را بپذیرند و زمانی که منبع سخنان را از وی می پرسیدند می گفت آنها را از کتب ابن تیمیه گرفته است. این روش سبب شد که بسیاری از آنها دیگر نسبت به نام ابن تیمیه حساسیت نشان ندهند. ایشان از برخی رسائل ابن تیمیه، ابن قیم، ابوشامه‌ی مقدسی و امثالهم نسخه برداری می کرد و با هزینه‌ای بسیار ارزان در بازار می فروخت تا مردم از آن استفاده کنند.

استاد کرد علی می گوید ایشان بارها می گفت: «اگر می خواهی خانه‌های انسان‌های ثروتمند و صاحب منصب و پرنفوذ و اعیان را اصلاح کنی سعی کن از هر خانه یک نفر را آموزش دهی، زیرا آن فرد کل خانواده را متحول و دگرگون می کند. او همیشه می گفت: از درون خانه‌های ثروتمندان فرزندان را بیرون می آوریم که با سلاح تربیت درست با آنان مبارزه کنند».

زمانی که در بستر وفات بود به کسانی که به زیارتش آمده بودند نصیحتی کرد که خلاصه‌ی تجربه‌ی او در زندگی است، به آنها گفت: «مردانتان را آماده کنید، از اشتباهاتشان چشم‌پوشی کنید، آنان را نگه دارید تا امت از آنان بهره‌مند شود، آنان را از خود نرانید تا از خدمت به شما اجتناب نکنند».

نقش اصلاحگرانه‌ی علامه طاهر الجزایری

علامه طاهر الجزایری در دورانی زندگی می‌کرد که سرزمین‌های اسلامی بر اثر انحطاط ناشی از جهل و خرافات و همچنین ضعف امپراطوری عثمانی، به اشغال استعمارگران و اشغالگران غربی درآمده بود، لذا تلاش می‌کرد وضعیت امت اسلامی و راه‌های اصلاح آن را بطور دقیق مورد بررسی قرار دهد. وی به این نتیجه رسیده بود که علم و دانش کلید بیداری امت است، بویژه علم شرعی درست که روح و قلب امت را زنده نگه می‌دارد و علوم دنیوی و نوین که از جسم و اعضای امت محافظت می‌کند.

می‌توان اصلاحگری علامه طاهر الجزایری را در موارد زیر خلاصه کرد:

اول: در بخش آموزش

۱- نقش بسیار پررنگ ایشان در قانع کردن پدران به ضرورت آموزش دیدن فرزندان‌شان در مدارس، که تأثیر بسیار زیادی در نهضت علمی سوریه داشت. این فراخوان او با واکنش برخی انسان‌های نادان و بی‌سوادی که پست‌های آموزشی را در انحصار خود و خانواده و فرزندان‌شان می‌دیدند روبرو شد.

۲- عهده‌دار شدن تدریس در مدرسه‌ی ابتدایی ظاهریه در دمشق در سال ۱۲۹۴هـ برابر با ۱۸۷۸م. وی از این طریق، اندیشه‌های اصلاحی خود را میان دانش‌آموزان ترویج می‌کرد و به همین منظور با وجود گستره علم و دانشی که داشت برای تشویق معلمان آن دوران، تدریس دانش‌آموزان ابتدایی را بر عهده گرفت.

شیخ علی طنطاوی می‌گوید: «در آن زمان آموزش در دمشق در قالب مکتبخانه‌ها برای کودکان و حلقه‌های تدریس مسجد برای بزرگسالان بود، و شیخ طاهر الجزایری از بزرگ‌ترین کسانی بود که برای راه‌اندازی مدارس مدرن و نوین تلاش کرد».

۳- تأسیس «سازمان خیریه‌ی اسلامی» با همکاری شیخ علاء‌الدین عابدین، و بهاء بک منشی والی دمشق. تأسیس این سازمان برای مبارزه با فعالیت‌های تبشیری بیگانگان صورت گرفت که تلاش می‌کرد دانش‌آموزان مسلمان و غیر مسلمان را جذب برنامه‌های خود کرده و به خدمت نشر و تبلیغ اندیشه‌های خود در آورد، و آن‌ها را بگونه‌ای تربیت کند که در آینده عهده‌دار پست‌های مهم شده و برنامه‌های آنان را پیش ببرند. علامه طاهر الجزایری تلاش کرد مدارس ملی برای نشر علم و دانش راه‌اندازی کند تا دانش‌آموزان را در مقابل تهاجم فرهنگی غرب حفظ کند و رهبرانی ملی و دانش‌آموخته تربیت نماید.

این خود نشان می‌دهد که ایشان تا چه اندازه به اهمیت فعالیت سازمان یافته و گروهی در اصلاح جامعه باور داشتند و می‌دانستند که هرچند افراد بسیار توانمند باشند، باز هم فعالیت گروهی نتیجه‌ای خواهد داد که فعالیت‌های فردی نخواهند داشت.

ایشان موفق شد با همکاری و حمایت مدحت پاشا والی وقت دمشق، هشت مدرسه برای پسران و دو مدرسه برای دختران راه‌اندازی کند. شیخ طاهر و دوستانش توجه زیادی به آموزش دختران بعنوان مادران نسل آینده داشتند.

سازمان خیریه‌ی اسلامی در سال ۱۲۹۵ هجری برابر با ۱۸۷۹

میلادی به «دیوان معارف» (چیزی شبیه وزارت آموزش و پرورش) تغییر نام داد و علامه طاهر الجزایری بعنوان بازرس مدارس ابتدایی انتخاب شد. او از این فرصت برای آشنایی بیشتر با اوضاع شام و انتشار اندیشه‌های خود در میان معلمان و راهنمایی آن‌ها استفاده کرد و در این دوره، تأثیر ایشان گسترش بیشتری یافت.

۴- از آن جایی که در دمشق آن‌روز کتاب‌های قدیمی و نامتناسب با سطح دانش نسل جدید تدریس می‌شد، شیخ طاهر الجزایری بسیاری از کتاب‌های درسی ابتدایی مانند علوم شرعی، ریاضیات و علوم طبیعی را تألیف کردند.

۵- تلاش‌های علامه طاهر الجزایری برای راه‌اندازی یک چاپخانه‌ی دولتی برای چاپ کتاب‌های عمومی و کتاب‌های درسی نتیجه داد.

۶- شیخ طاهر الجزایری تا آخر عمرش به تربیت و آموزش دانش‌آموزان ادامه داد. وی با وجود اینکه بعدها از کار اخراج شد و از دمشق گریخت، اما از ارائه‌ی راهنمایی‌های لازم برای بهتر شدن سیستم آموزشی در دمشق دریغ نمی‌کرد و بعدها که شاگرد او استاد محمد کرد علی وزیر معارف سوریه شد نامه‌نگاری میان آن‌ها متوقف نشد و کرد علی همیشه از استاد خود راهنمایی می‌خواست. او در کتابش «گنج‌های پدران» درباره‌ی پیشنهاد طاهر الجزایری در رابطه با آموزش صنایع به دانش‌آموزان ابتدایی، و آغاز این پروژه در یک مدرسه، و نصایح ایشان در مورد توجه به رفتارهای دانش‌آموزان و عدم اکتفا به آموزش آنان توضیح داده است.

دوم: در بخش کتابخانه‌های عمومی

۱- پس از اینکه علامه طاهر الجزایری از یک سو بی‌توجهی ناظران بر کتابخانه‌های وقفی در مساجد و مدارس و از سوی دیگر بی‌رغبتی و بی‌میلی مردم دمشق به گنجینه‌های علمی کتابخانه‌های خانگی را مشاهده کرد تصمیم گرفت به‌مراه برخی از دوستانش به نزد مدحت پاشا والی وقت دمشق برود تا از او بخواهند کتابخانه‌ای عمومی برای جمع‌آوری کتابهای خطی نادر در یک مکان راه‌اندازی کند. در سال ۱۲۹۶ هجری قمری برابر با ۱۸۸۰ میلادی این امر محقق شد و کتاب‌خانه‌ی ظاهریه بعنوان نخستین کتابخانه‌ی عمومی در تاریخ معاصر دمشق در مدرسه‌ی ظاهریه راه‌اندازی شد. بعدها این کتاب‌خانه مبدل به یکی از



علامه طاهر الجزایری در کنار ورودی کتابخانه‌ی ظاهریه‌ی دمشق

مهمترین کتاب‌خانه‌های جهان اسلام شد که در بردارنده‌ی نسخه‌های خطی بسیار نفیس و گران بها بود و شیخ ابوالفتح خطیب یکی از اعیان دمشق و پدر علامه محب‌الدین خطیب صاحب کتابخانه و چاپخانه‌ی سلفیت به عنوان مسئول این کتاب‌خانه انتخاب شد.

این تلاش‌های علامه طاهر الجزایری با واکنش شدید دزدان و سارقان کتاب‌ها و کتاب‌فروش‌ها روبرو شد تا جایی که او را به قتل تهدید کردند.

۲- شیخ طاهر الجزایری هر کتاب و نسخه‌ی خطی ارزشمند که به دستش می‌رسید به کتابخانه‌ی ظاهریه می‌برد و از مردم نیز می‌خواست کتاب‌هایی را خریداری و به کتابخانه اهدا کنند.

۳- فهم و شناخت زودهنگام ایشان از بیبلوگرافی و بانک اطلاعات سبب شد فهرستی از کتاب‌های کتابخانه‌ی ظاهریه چاپ کند که سبب شهرت این کتاب‌خانه گردید و علما و دانشجویان و خاورشناسان از جمله گلدزیهر خاورشناس مشهور غربی، از سراسر دنیا برای استفاده از گنجینه‌های علمی آن به دمشق می‌آمدند و یا با علامه طاهر الجزایری نامه‌نگاری می‌کردند.

۴- شیخ طاهر الجزایری تلاش می‌کرد برای همه‌ی شهرها کتاب‌خانه‌ی عمومی راه‌اندازی کند لذا سفرهایی به حمص، حماه، طرابلس و دیگر شهرها داشت و مردم را برای راه‌اندازی کتابخانه‌های عمومی و مدارس تشویق می‌کرد.

بسبب توجه و عنایتی که به کتابخانه‌های عمومی داشت در سال ۱۸۸۰ میلادی بعنوان بازرس کتابخانه‌های سوریه و قدس تعیین شد، و در سفر به شهر قدس از شیخ راغب الخالدی خواست کتاب‌خانه‌ی خالدیه را راه‌اندازی کند و به او در فهرست بندی کتاب‌ها کمک کرد.

۵- استاد کرد علی در کتاب «گنجینه‌های پدران» درباره نامه‌ای از سوی شیخ طاهر الجزایری سخن می‌گوید که در آن به ایشان پیشنهاد کرده بود یک کتابخانه‌ی عمومی در شهر آستانه راه‌اندازی کند و کتاب‌های خطی نادر را از کتاب‌خانه‌های عمومی مساجد و مدارس جمع‌آوری کرده و در آن قرار دهد، سپس

فهرستی از آن تهیه نموده و در اختیار همه‌ی کتابخانه‌ها قرار دهد، بدینصورت هم مساجد و مدارس خالی از کتاب نمی‌مانند و هم عموم مردم که نیازی به این کتاب‌ها ندارند زیان نمی‌بینند و هم از این کتاب‌های گرانبها بخوبی محافظت می‌شود.

سوم: در زمینه‌ی علما و جوانان آینده‌دار

از مهمترین نتایج فعالیت‌های شیخ طاهر الجزایری تربیت نسلی بود که بعدها پرچمدار نهضت بیداری اسلامی و مایه‌ی تحول در جامعه شدند، مانند: محمد سعید البانی، محمد کرد علی، محب الدین خطیب و... که خود نشانگر موفقیت شیوه‌های دعوی او و اثری است که در میان جوانان بر جای گذاشته بود. شیخ طاهر الجزایری هر هفته پس از نماز جمعه در منزل رفیق العظم جلساتی علمی برگزار می‌کرد که به «حلقه‌ی درس طاهر الجزایری» معروف بود و علمای بزرگ و سرشناس دمشق مانند: شیخ عبدالرزاق بیطار، شیخ جمال الدین قاسمی، شیخ سلیم البخاری، شیخ ابوالخیر عابدین، شیخ عبدالقادر بدران، و تعدادی از جوانان آینده دار مانند: محمد علی مسلم، رفیق العظم، محمد کرد علی، احمد النویلانی، شکری العسلی، سلیم الجزایری، فارس الخوری، محب الدین خطیب، عبدالحمید الزهراوی در آن شرکت داشتند و قضایای علمی و اوضاع جهان اسلام را مورد بررسی قرار می‌دادند. این نشست‌ها حتی پس از سفر شیخ طاهر الجزایری به مصر ادامه داشت.

نتیجه این نشست‌ها یافتن راه حل برای برخی قضایای علمی و مشکلاتی بود که در جهان عرب بوجود می‌آمد، کما اینکه در این

نشست‌ها دعوت بسوی اجتهاد و تحقیق و بررسی و پژوهش و بازگشت به قرآن و سنت و مبارزه با نادانی و خرافات و بدعت‌ها نهادینه می‌شد و سرکوب و استبداد و سوء مدیریت‌ها محکوم و آزادی و عدالت و مدیریت درست مطالبه می‌شد.

شیخ طاهر الجزایری در دفتر خود در مدرسه‌ی عبدالله پاشا دانش‌آموزان را می‌پذیرفت و آن‌ها را راهنمایی می‌کرد. او همچنین در «مکتب عنبر» که نخستین دبیرستان دمشق بود و رهبران آینده‌ی شام از این مدرسه فارغ‌التحصیل شدند به تدریس مشغول بود و تلاش می‌کرد عقل‌ها و دل‌های دانش‌آموزان را به دست بیاورد.

از نمونه‌های توجه او به شاگردانش می‌توان به رفتار او با محب الدین خطیب پس از درگذشت پدرش و انصراف او از تحصیل در «مکتب عنبر» اشاره کرد. علامه طاهر الجزایری او را بجای پدرش که درگذشته بود مسئول «کتابخانه‌ی ظاهریه» کرد اما از آنجا که محب الدین خطیب کودکی بیش نبود کسی را به نیابت از او تعیین کرد تا این که محب الدین به سن رشد برسد، و طی این مدت محب الدین خطیب به تحصیل در «مکتب عنبر» بازگشت. شیخ طاهر الجزایری نسخه‌های خطی کتاب‌های شیخ الاسلام ابن تیمیه را انتخاب می‌کرد و برای نسخه‌برداری آنرا به محب الدین خطیب می‌سپرد. اینگونه بود که سطح علمی محب الدین خطیب توسعه یافت و از کتب شیخ الاسلام ابن تیمیه و مدرسه سلفیت او بهره‌مند شد و از دستمزد نسخه‌برداری نیز استفاده می‌کرد. خود محب الدین خطیب در این باره می‌گوید: «عربیت و اسلام خود را از این شیخ حکیم آموختم».

استاد محمد کرد علی می گوید: «استاد بزرگم شیخ طاهر الجزایری بزرگترین مشوق من به سوی دعوت دینی و اصلاح اجتماعی و تألیف و نشر کتاب بود. او بود که محبت پیشینیان و اثرپذیری از آنان و محافظت از آثارشان را در وجودم نهادینه کرد. همواره ملازم و همراه او بودم تا اینکه در سال ۱۳۳۸ هجری قمری به دیدار پروردگارش شتافت در حالی که آثار نیکی از خود بر جای گذاشته بود».

شیخ طاهر الجزایری نخبگان جامعه را به راه اندازی روزنامه‌ها و مجلات سیاسی، اجتماعی، علمی و ادبی و مطالعه‌ی روزنامه‌ها و مجلات مفید تشویق می کرد.

در رابطه با راهنمایی معلمان در نحوه برخورد با شاگردانشان نقل شده است که ایشان گفتند: «اگر کسی نزد شما آمد که می خواست در سه روز علم نحو را فراگیرد نگویند این محال است، بلکه به او نحو بیاموزید چه بسا مشغول شدن او به نحو در این سه روز، آنرا نزدش محبوب کند».

چهارم: در زمینه‌ی تألیف

گفتیم که شیخ طاهر الجزایری برای بهبود سطح آموزشی مدارس شام بسیاری از کتاب‌های درسی آن دوره را خود به رشته‌ی تحریر در آورد و نقش بسیار مهمی در نشر میراث علمی شیخ الاسلام ابن تیمیه در میان دانش‌آموزان داشتند.

شیخ طاهر الجزایری همچنین نقش بسیار مهمی در بازچاپ و نشر کامل و یا خلاصه‌ای از کتابهای مهمی داشت که زبان عربی و اخلاق را در وجود خوانندگان نهادینه می کرد و آن‌ها را به

پژوهش و تحقیق و ترک جمود و تعصب و می‌داشت، مانند کتاب‌های «تفصیل النشأتین و تحصیل السعادتین» تألیف راغب اصفهانی، کتاب «الأدب والمروءة» و کتاب «الادب الكبير» و «الادب الصغير» تألیف ابن المقفع، و کتاب «روضة العقلاء» تألیف ابن حبان که آن را به طور کامل منتشر کرد یا کتاب‌هایی مثل «ادب الکاتب» نوشته‌ی ابن قتیبه، و «البيان والتبيين» نوشته‌ی جاحظ و کتاب «امثال الميدانی» که مختصری از آن را چاپ و نشر کرد.



ایشان برای تقریب و تحقیق برخی مسائل به دور از حاشیه و تکرار کتاب‌هایی مانند: «التبیان لبعض المباحث المتعلقة بالقرآن علی طریق الاتقان» و کتاب «توجیه النظر إلى أصول الأثر» و کتاب «الجواهر الكلامية فی إيضاح العقيدة الإسلامية» «التقريب لأصول التعريب» و «تمهيد العروض فی فن العروض» را به رشته‌ی تحریر در آورد.

وی همچنین کتاب‌هایی در زمینه‌ی علوم طبیعی تألیف نمود مانند کتاب مشهورش «دائرة فی معرفة الأوقات والأیام» که از مراجع علم گاه‌شماری است.

شیخ طاهر الجزایری مسئولین را به چاپ و نشر کتاب تشویق می‌کرد. می‌گویند وزارت معارف مصر بودجه‌ای به مبلغ ده هزار

جنيه را برای چاپ و نشر کتاب‌های نادر تعیین کرده بود، اما شیخ احمد زکی به بهانه‌ی تحقیق و بررسی بیشتر این کار را به تأخیر انداخته بود تا اینکه وزیر معارف عوض شده و بودجه نیز الغا شده بود. شیخ طاهر الجزایری، شیخ احمد زکی را به خاطر این تأخیر مورد سرزنش قرار داده و به او گفته بود: «با تأخیری که در چاپ این کتاب‌ها کردی به جهان عرب ضربه زدی، ادعا کردی که می‌خواهی آن را سالم و بدون اشتباه و با توجه به نسخه‌های مختلف و حواشی آن نشر کنی، کمال دست یافتنی نیست، کافی بود مردم از آن چه هست بهره‌مند می‌شدند». او از دست احمد زکی پاشا همیشه خشمگین بود و به سختی با او حرف می‌زد!!

سفر به مصر

در سال ۱۸۸۶ میلادی دولت عثمانی شیخ طاهر الجزایری را بخاطر اندیشه‌های اصلاحی‌اش از مسئولیت نظارت بر مدارس ابتدایی برکنار کرد، ولی این قضیه مانع ادامه‌ی فعالیت‌های دعوی او نشد، بلکه این فعالیت‌ها افزایش یافت. وی تدریس در مدارس دولتی را نیز رها کرد و از آن روز هر پیشنهادی برای پذیرش پست‌های دولتی را رد می‌کرد. او به شهرهای مختلف سوریه سفر می‌کرد و در مساجد و منازل به تدریس علوم شرعی می‌پرداخت. در سال ۱۹۰۷ میلادی زمانی که ایشان خارج از خانه بود نیروهای امنیتی عثمانی خانه‌ی او را برای یافتن اعلامیه‌های سیاسی علیه دولت عثمانی مورد بازرسی قرار دادند، زیرا شایعاتی دروغین در رابطه با ارتباط شیخ طاهر الجزایری با برخی

گروه‌های مخالف دولت عثمانی که خواهان دولتی نامتمرکز بودند منتشر شده بود و همچنین شایعه شده بود که شیخ طاهر الجزایری خواستار اصلاحات سیاسی و اداری مغایر با امنیت و ثبات امپراطوری عثمانی است.

پس از این فشارها، شیخ طاهر الجزایری تصمیم گرفت به مصر نزد شاگردان و دوستانش مانند: محب الدین خطیب، محمد کرد علی، رفیق العظم، محمود الجزایری، حقی العظم، و رشید رضا که بر منهج و روش او بودند بروند و در آنجا برخی کتاب‌هایش را به‌رشته‌ی تحریر در آورد و مقالاتی در مجله‌ی «الموید» به چاپ ساند. در مصر از پذیرش هدایا و پست‌های دولتی خودداری می‌کرد و همچون زمانی که در دمشق از مناصب حکومتی کنار گذاشته شد، از فروش برخی کتاب‌هایش و نسخه‌های خطی ارتزاق می‌کرد. مجرد بودن، تاثیر فراوانی بر قناعت و پارسایی او داشت. او کتاب‌هایش را تنها به کسانی که ارزش آنرا می‌دانستند یعنی علما و پژوهشگران و کتابخانه‌های عمومی با قیمتی ارزان می‌فروخت در حالیکه خاورشناسان و تاجران نسخه‌ی خطی حاضر بودند کتاب‌های وی و نسخه‌های خطی‌اش را به بهای گزاف خریداری کنند، و این خود نشان از اخلاص وی برای امتش بود که نمی‌خواست این کتاب‌ها از جهان عرب و جهان اسلام خارج شود.

بزرگان و فرهنگیان مصر مانند: شیخ علی یوسف، احمد زکی پاشا، احمد تیمور پاشا، و شیخ احمد شاکر محدث مصر بسرعت موقعیت و جایگاه شیخ طاهر الجزایری را دریافتند و به حلقه‌ی شاگردی او درآمدند.



امیر عباس خدیوی

امیر عباس خدیوی حاکم مصر که دریافته بود شیخ طاهر الجزایری مرد فعالیت‌های مؤسساتی است از وی خواست مدرسه‌ای برای آموزش زبان عربی راه‌اندازی کند، که دانش آموزان سراسر جهان اسلام برای فراگرفتن زبان عربی و ادبیات عرب آهنگ این مدرسه کنند، و نیز یک مرکز

دارالترجمه و یک چاپخانه برای چاپ و نشر کتاب‌های ترجمه شده راه‌اندازی کند. همه اینها نشان از بینش عمیق شیخ طاهر الجزایری و تلاش او برای انتشار زبان عربی و استفاده از علوم نوین داشت. خدیوی از وی در رابطه با مشکلات مصر پرسید و او پاسخ داد: «دو چیز، اول: ناتمام گذاشتن کارها، دوم: کم پنداشتن کارهای جزئی؛ کارهای کلی زمانی تکمیل می‌شود که آن را از نزدیک‌ترین وجه انجام دهی». این توصیف بیانگر درک الجزایری نسبت به آفات جوامع اسلامی بود و شاید این دو ایراد همچنان مهمترین عامل ضعف مصر و دیگر کشورهای عربی هستند.

بازگشت علامه طاهر الجزایری به دمشق و درگذشت ایشان

در سال ۱۹۱۸ میلادی، زمانی که خبر دخول ارتش عربی به فرماندهی فیصل بن حسین به دمشق و پایان حکمرانی جمعیت اتحاد و ترقی بر این شهر به گوش شیخ طاهر الجزایری رسید تصمیم گرفت به دمشق بازگردد، اما بیمار شد و تا

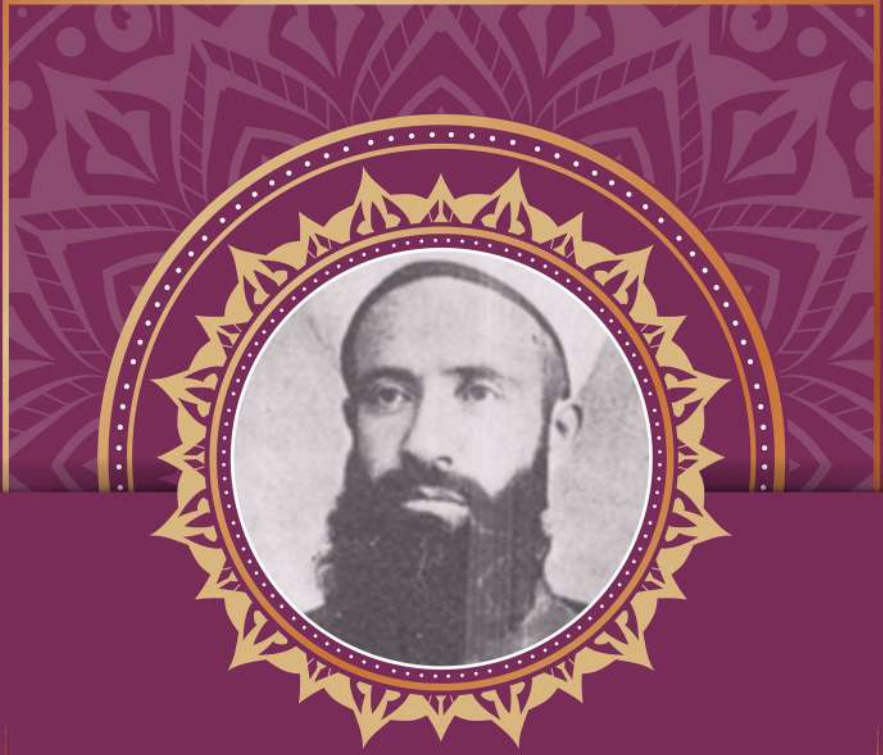
نیمه‌های سال ۱۹۱۹ میلادی موفق به این سفر نشد.
به پاسداشت تلاش‌های او و نقشی که در نهضت و بیداری
جامعه‌ی اسلامی ایفا کرده بود، دولت عربی که تازه روی کار
آمده بود ایشان را به عنوان مدیرکل کتابخانه‌ی ظاهریه که
خود قبل از چهل سال آن راه‌اندازی کرده بود تعیین
کردند. همچنین نخستین مجمع علمی عربی که به ریاست
شاگردش محمد کرد علی برگزار شد شیخ طاهر الجزایری را
بعنوان عضو دائمی مجمع برگزید.

اقامت شیخ طاهر الجزایری در دمشق به درازا نکشید و او پس
از مدتی بیمار شد و در روز دوشنبه چهاردهم ربیع الآخر ۱۳۳۸
هجری قمری برابر با پنجم دسامبر ۱۹۲۰ میلادی چشم از جهان
فرو بست و بنابر وصیتی که کرده بود در بلندی‌های کوه قاسیون
دفن شد، خدایش رحمت کند و بابت خدمتی که به اسلام و
مسلمانان نموده به او بهترین پاداش‌ها را عنایت کند.

جهت اطلاع بیشتر از شرح حال علامه طاهر الجزایری مراجعه شود به:
- الشيخ طاهر الجزائري، رائد التَّجديد الدِّيني في بلاد الشَّام في العصر
الحديث، تأليف: حازم زكريا محيي الدِّين، سال چاپ: ۲۰۱ م.
- كنوز الأجداد، تأليف: محمد كرد علي، چاپ انتشارات: أضواء السلف،
سال چاپ: ۲۰۱۰ م.

- النهضة الإسلامية في سير أعلامها المعاصرين، تأليف: د. محمد رجب
بيومي، چاپ انتشارات: دار القلم، سال چاپ: ۱۹۹۹ م.

- علماء الشام في القرن العشرين، تأليف: محمد حامد الناصر، چاپ
انتشارات: دار المعالي، سال چاپ: ۲۰۰۳ م.



علامہ شام جمال الدین قاسمی

۱۳۳۲-۱۲۸۳ھ ق / ۱۸۶۶-۱۹۱۴م ✓



پیش درآمد

ابوالفرج محمد جمال الدین القاسمی گیلانی حسنی دمشقی، از نوادگان امام عبدالقادر گیلانی و از سادات حسنی بود که در دوران خود امام اهل شام محسوب می‌شد. او تربیتی صوفیانه داشت اما بعدها منهج سلفی را برگزید و از پرچمداران مبارزه با جهل و خرافات شد و کل عمر خود را وقف کسب علم و دانش و آموزش کرد و هرچند از دشمنانش بسیار آزار دید اما هرگز از مسیر میانه‌روی خارج نشد.

جمال‌الدین قاسمی از پرچمداران اصلاح در پایان دولت عثمانی به شمار می‌رفت و مکاتبات زیادی با علما و دانشمندان عصر خود داشت. به لبنان، مصر، فلسطین، اردن و مدینه‌ی منوره سفر کرد و در ۴۹ سال عمر مبارک خود بیش از ۱۰۰ اثر علمی بر جای گذاشت.

علامه رشید رضا منهج اصلاحی علامه جمال‌الدین قاسمی و استادش علامه طاهر الجزائری را اینگونه خلاصه می‌کند: «علامه الجزائرای و قاسمی موجب افزایش اطلاعات علمی مردم شدند، الجزائری احاطه‌ی بیشتری بر کتب علمی داشت و قاسمی در مسیر اصلاح‌گری و خدمت به عموم مسلمانان پیشرو بود».

علامه قاسمی پس از وفاتش شاگردان زیادی به جا گذاشت که بعدها پرچمدار نهضت علمی و اصلاحی شام شدند.

جمال‌الدین قاسمی در سال ۱۲۸۲ هجری قمری برابر با ۱۸۶۶ میلادی در خانواده‌ای دیندار به دنیا آمد. پدر و پدربزرگ او از علمای مطرح شام بودند. در آن زمان فرزندان پست‌های دینی مانند امامت و خطابت و افتا و قضاوت را از پدرانشان به ارث می‌بردند و این سبب شده بود عده‌ای بی‌سواد و نادان و نالایق به مجرد انتساب به یک خانواده، عهده‌دار پست‌های دینی شوند و در نتیجه، نادانی و تعصب و دین‌گریزی در جامعه شایع شده بود و در بسیاری از شهرها و روستاها، کسی یافت نمی‌شد که خواندن و نوشتن بداند. کار به جایی رسیده بود که در شهرهای عربی، مردم زبان عربی را از شیخی ترکی فرا می‌گرفتند. عهده‌داران مناصب و پست‌های دینی برای بقای نفوذ و قدرت خود در انتشار جهل و نادانی تلاش می‌کردند و با هر مصلحتی از در ستیز درمی‌آمدند.

علامه قاسمی علوم شرعی را در آغاز از پدرش شیخ محمد سعید القاسمی فرا گرفت، پس از آن وارد مدرسه‌ی ظاهریه شد و در درس‌های شیخ سلیم العطار و شیخ بکری العطار شرکت کرد و از شیخ محمد الخانی طریقه‌ی نقشبندی - که بعدها آن را رها کرد - را فرا گرفت.

او روزهای کودکی خود را به مطالعه می‌گذراند و از بازی با هم‌سالانش خودداری می‌کرد، همین سبب شد در ۱۵ سالگی دفاتری به نام «سفینه» منتشر کند. او علاقه‌ی ویژه‌ای به مطالعه‌ی نسخه‌های خطی داشت و بیشتر وقتش را در مطالعه

می‌گذراند. او می‌گوید: «در چهل روز کل صحیح مسلم را با روایت و درایتش مطالعه کردم، همچنین سنن ابن ماجه را در ۲۱ روز و موطأ امام مالک را در ۱۹ روز خواندم، تنبلی را رها کن و وقت گران‌بهایت را به کسب دانش و عمل نیک بگذران».

علامه قاسمی بیشتر کتاب‌هایی که در عصر او چاپ و نشر شده بود را خریداری و مطالعه می‌کرد. بیش از ۲۰۰۰ جلد کتاب نیز از پدر بزرگ و پدرش برای او به ارث رسیده بود که برای نگهداری از این میراث بزرگ، اتاق ویژه‌ای اختصاص داده و همه کتاب‌های آن را فهرست‌بندی کرده بود. کتابخانه‌ی قاسمی به تنوع موضوعات و عناوین شهره بود و علاوه بر کتاب‌های دینی، کتب ویژه تخصص‌های دیگر نیز در آن وجود داشت این کتاب‌خانه تا امروز وقف پژوهشگران است و نوادگان علامه قاسمی بر آن نظارت دارند.

او در زمان حیات پدر، زمانی که تنها ۱۴ سال داشت، قبل از درس مغرب پدرش، برخی مقدمات علوم را برای دانش پژوهان شرح می‌داد.

فعالیت‌های دعوی و علمی علامه قاسمی

زمانی که علامه قاسمی ۲۱ ساله بود، در سال ۱۳۰۳ هجری قمری، برخی از مردم از پدرش خواستند او را برای امامت نمازهای پنجگانه و برپا کردن درس‌های علمی به مسجد آنها بفرستند و به این ترتیب فعالیت‌های دعوی او با امامت در مسجد و درس‌های پس از نماز صبح و بین مغرب و عشا آغاز شد.



مدرسه عبدالله پاشای بزرگ

پس از مدتی به عنوان مدرس در مدرسه‌ی عبدالله پاشا که از قلعه‌های دعوت و اصلاح در دمشق بود انتخاب شد. علامه محب‌الدین خطیب که خود از دانش‌آموختگان در این مدرسه بوده می‌گوید: «علامه طاهر الجزائری و علامه جمال الدین قاسمی، هر کدام کلاس ویژه‌ای داشتند که شاگردان در آن به کسب علوم شرعی می‌پرداختند».

در سال ۱۳۰۹ هجری قمری از سوی والی شام برای ارائه‌ی دروس علمی در اطراف سوریه انتخاب شد. به وادی عجم رفت و خاطرات این سفر را در کتاب «بذل الهمم فی موعظة أهل وادی العجم» به رشته‌ی تحریر در آورد. سال بعد روانه‌ی منطقه‌ی «النبک» شد و خاطرات این سفر را در کتاب «حسن السبک فی الرحلة إلی قضاء النبک» ثبت کرد. سال‌های بعد او بعلبک را به عنوان مقصد دعوی خود انتخاب نمود، اما به علت کارشکنی‌ها و فراق‌کنی‌های ملاهای سودجو و منفعت طلب، دولت این سفرها را متوقف کرد. علامه قاسمی در این رابطه می‌گوید: «این سفرها

لغو شد در حالی که منفعتش عمومی بود. کسی که می‌تواند، این راه را ادامه دهد». آن چه آشکار است، در این سفرها حجم جهالت و خرافات و ظلم و ستم در سرزمین‌های اسلامی بر جمال‌الدین قاسمی روشن شد.

در سال ۱۳۱۷ هجری قمری پدر علامه قاسمی چشم از جهان فرو بست و او را با دنیایی از اندوه به جا گذاشت. علامه عبد الرزاق البیطار و علامه طاهر الجزایری همراه او عازم شام شدند تا او را به عنوان جانشین پدرش در منصب امامت و خطابت و تدریس در مسجد سنانیه که در گذشته پدر و پدربزرگش در آن فعالیت داشتند، معرفی کنند. او طی سال‌های ۱۳۱۷ - ۱۳۲۹ هـ در این مسجد، تفسیر معروفش «محاسن التأویل» را به‌رشته‌ی تحریر در آورد.

انتخاب «منهج سلفی» و تحمل مشکلات پس از آن

جمال‌الدین قاسمی مانند هم‌عصران خود در شام بر مذهب شافعی و عقیده‌ی اشعری و طریقه‌ی نقشبندی رشد کرد، اما از آنجایی که بسیار تیزهوش بود و اهل مطالعه، به آسانی راه و روش نادرستی که بر آن بود را دریافت و دانست که باید از قرآن و سنت و پیشینیان امت پیروی کند. درباره‌ی این تحول بزرگ در زندگی جمال‌الدین قاسمی نوشته‌ای از خود او در دست نیست و بنابر آنچه رشید رضا از خود او نقل می‌کند، به نظر می‌رسد طبیعت ناآرام و فضای امنیتی محیطی که او در آن زندگی می‌کرد سبب عدم تدوین این تحول شده است. در آن دوره همه‌ی کتاب‌ها و نامه‌ها از سوی نیروهای امنیتی کنترل می‌شد و خانه‌های علما

مورد تفتیش و بازرسی قرار می‌گرفت، تا جایی که علامه جمال‌الدین قاسمی هنگام نامه نگاری با محمد کرد علی از او با عنوان «صاحب اسم مفعول اقتبس» یاد می‌کرد که اشاره‌ای بود به مجله‌ی «المقتبس».

از اسباب گرایش جمال‌الدین قاسمی به منهج «سلفی» می‌توان به ارتباط او با شیخ طاهر الجزایری اشاره کرد، شخصیتی که کتب شیخ الاسلام ابن تیمیه را برای ناسخان می‌فرستاد و از آنها می‌خواست این کتاب‌ها را به بهای ارزان بفروشند. جمال‌الدین قاسمی علاوه بر این که در مدرسه‌ی عبدالله پاشا همکار طاهر الجزایری بود، در درس‌های علمی او نیز شرکت می‌کرد و پس از درگذشت پدر جمال‌الدین قاسمی، این علامه طاهر الجزایری بود که او را به عنوان جانشین پدرش معرفی کرد. در سال ۱۳۲۳ هجری قمری، جمال‌الدین قاسمی علامه طاهر الجزایری را در سفر به مصر همراهی کرد و همچنین در نگارش و ویرایش کتاب «قواعد التحذیر» علامه جزایری به او کمک می‌کرد.



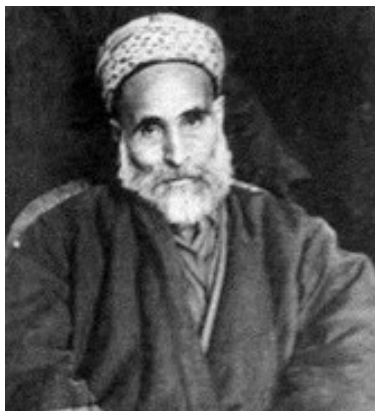
شیخ عبدالرزاق البيطار

بر کسی پوشیده نیست که در آن دوره، شیخ عبدالرزاق البيطار مشهورترین و بزرگ‌ترین عالم شام محسوب می‌شد و با اینکه ایشان ۳۰ سال از جمال‌الدین قاسمی بزرگ‌تر بود، رابطه‌ای بسیار دوستانه با هم داشتند. شیخ عبدالرزاق بیطار هم مانند

جمال‌الدین قاسمی در آغاز منشی صوفیانه داشت اما بعدها، هر چند با تأخیر منهج «سلفی» را برگزید. او خطاب به جمال‌الدین قاسمی می‌گوید: «ای جمال!... خدا را سپاس بگو که حق را در روزگار جوانی‌ات دریافتی... زمانی که هنوز محاسنت سیاه است و می‌توانی از عقل و خرد خود بهترین بهره را ببری و فضیلت را منتشر سازی».

علامه عبدالرزاق بیطار رابطه‌ی بسیار نزدیکی با علامه طاهر الجزایری نیز داشت و به نظر می‌رسد هم عبدالرزاق بیطار و هم جمال‌الدین قاسمی در تحول خود به «منهج سلفی» از ایشان تأثیر پذیرفته باشند. گرچه از جمال‌الدین قاسمی به عنوان ناشر سلفیت در سرزمین شام پس از ابن تیمیه و ابن قیم یاد می‌شود، اما به جرأت می‌توان علامه طاهر الجزایری را عامل اصلی انتشار این اندیشه دانست با این تفاوت که جزایری عالم خواص بود و قاسمی عالم توده‌ی مردم.

تاریخ دقیقی از تحول جمال‌الدین قاسمی به سلفیت در دست نیست اما قرائنی وجود دارد که این قضیه را روشن می‌کند؛ جمال‌الدین قاسمی در سال ۱۳۰۶ هجری قمری در پایان یکی از کتاب‌هایش می‌نویسد: «این کتاب توسط ابوالفرج جمال‌الدین قاسمی اشعری دمشقی نقشبندی خالدی شافعی مختصر شد»، از این جمله مشخص می‌شود که تاریخ تحول جمال‌الدین قاسمی از تصوف به سلفیت پس از این زمان بوده است. در سال ۱۳۱۱ هجری قمری، علامه طاهر الجزایری از محب‌الدین خطیب نه ساله می‌خواهد در کلاس درس استاد احمد النویلانی و علامه جمال‌الدین قاسمی در مدرسه‌ی عبدالله



شیخ طاهر الجزایری

پاشا حاضر شود و در سال ۱۳۱۳ هجری قمری، قاسمی و بیطار با محنتی که از آن به «حادثه‌ی مجتهدان» یاد می‌شود روبه‌رو شدند و برخی از حسودان، آن دو بزرگوار را به «مدعی مجتهد بودن» متهم کردند، تهمتی که در دوران جمود و تعصب و تحجر منتشر بود. علامه جمال‌الدین قاسمی در

نامه‌ای که در سال ۱۳۱۶ هجری قمری به علامه نعمان آلوسی نوشته می‌گوید: «به درگاه خدا می‌نالیم از گروهی که آثار نبوی را رها نموده و مذهب سلف را به فراموشی سپرده‌اند و جز عده‌ای از دوستان بر این عقیده و منش نیستند. این سلفی‌ها گردن‌بند گران‌بهای شام هستند و سه سال است که از محنت ما می‌گذرد». این نامه در پاسخ به نامه‌ای نوشته شده که در آن علامه آلوسی به قاسمی اجازه‌ی اجتهاد داده و او و همراهانش را به تبعیت از منهج سلف و استواری بر آن توصیه کرده و گفته است: «ضمن دادن اجازه‌ی اجتهاد به قاسمی، او را به پیروی از مذهب سلف که بهترین و استوارترین و محکمترین شیوه است، توصیه می‌کنم». این نامه‌ها نشان می‌دهد علامه جمال‌الدین قاسمی نه تنها خود از تصوف به سلفیت متحول شده بود، بلکه گروهی از سلفی‌ها نیز گرد او جمع شده بودند و علامه قاسمی در بیوگرافی پدرشان «بیت القصید فی ترجمه‌ی الوالد سعید»، تصریح می‌کند که پدر او در آخر عمرش مذهب سلف را اختیار کرده است.

در سال ۱۳۱۳ هجری قمری وقتی که مفتی وقت در «حادثه‌ی مجتهدان» او را از تدریس و خطابت و امامت منع کرد، پدر و برادرش از او حمایت کردند و این خود نشان می‌دهد که آن‌ها با اندیشه‌های جمال‌الدین قاسمی موافق بودند و پدر جمال‌الدین قاسمی در درس‌های پسرش شرکت می‌کرد. بنابراین می‌توان ادعا کرد تحول جمال‌الدین قاسمی از تصوف به سلفیت از سال ۱۳۱۰ هجری قمری یا اندکی پیش از آن شروع شده و تا سال ۱۳۲۰ ادامه داشته است؛ زمانی که با صراحت می‌گوید از نوشته‌های پیش از این سال راضی نیست.

پس از اشاره به تاریخ‌گرایی قاسمی به سلفیت، خوب است مشکلات و سختی‌هایی که او در این راستا متحمل شد را نیز بیان کنیم؛ در نامه‌ای که علامه قاسمی به رشید رضا نوشته، آمده است که در سال ۱۳۱۳ هـ او و برخی از دوستان سلفی‌اش بازداشت شدند. نخستین اتهام قاسمی و همراهانش و شیخ عبدالرزاق البیطار اجتهاد و تلاش برای مطالعه‌ی کتب تفسیر، حدیث و اصول فقه بود و وهابیت اتهامی بود که بعدها به آنها نسبت داده شد. آنها در جلسات اجتهادی خود کتاب «کشف الغمه» تألیف شعرانی صوفی را نیز مطالعه می‌کردند و این نشان می‌دهد که تحول آنها از تصوف به سلفیت به طور تدریجی شکل گرفته است.



شیخ عبدالحمید الزهراوی

در سال ۱۳۱۸ هجری قمری، سید عبدالحمید زهراوی بازداشت شد و موجی از نگرانی را میان دوستان و همراهانش از جمله قاسمی برانگیخت. نیروهای امنیتی شبانه به خانه قاسمی آمدند و از او خواستند نسخه‌ای از کتاب زهراوی را که در اختیار دارد به آنها بدهد. این

قضیه بیانگر حمله‌ی شدید حکومت به اندیشه‌های اصلاحی در آن زمان است. در سال ۱۳۲۲ هجری قمری، احمد الحسینی از وکلای مشهور مصر که یک سال قبل در قاهره با قاسمی آشنا شده بود، وارد دمشق شد و قاسمی برای خوش‌آمدگویی به دیدار او رفت. اندکی بعد قاسمی از سوی والی دمشق فراخوانده شد و پیرامون دیدارش با حسینی بازجویی شد و به او دستور دادند رابطه‌ی خود با حسینی را قطع کند زیرا شایعه شده بود که حسینی از دعوت‌گران به اجتهاد است. در سال ۱۳۲۴ شیخ عبدالرزاق البیطار و شاگردانش به داشتن گرایش وهابی متهم شدند و مورد بازجویی قرار گرفتند. قاسمی هم به داشتن عقاید وهابی متهم شد اما مسافرت او به صیدا در معیت شیخ طاهر الجزایری او را از این بازجویی‌ها رها کرد. او دو ماه در صیدا ماند تا اینکه آنها از آسیاب بیفتند.

در رمضان سال ۱۳۲۴ هجری قمری قاسمی کتاب «مجمع الاصول» را نگاشت و برخی رسائل درباره‌ی اجتهاد از جمله

«رساله‌ی ابن عربی» را در آن گنجانند. او با گفته‌های رموز تصوف با صوفیان به مبارزه برمی‌خاست و همین سبب شد متعصبان و خشک مغزان به شدت علیه او موضع‌گیری کنند و با حضور در مسجد اموی از عصر تا شب او را تهدید نمایند و اگر پادرمیانی برخی بزرگان نمی‌بود چه بسا تهدیدهای خود را عملی می‌کردند. قاسمی در آن دوران روزهای سختی را سپری کرد و خودش در این باره می‌گوید: «در آن روزها با خود می‌اندیشیدم که حال صحابه و اهل بیت چگونه بوده است؟»

در سال ۱۳۲۶ هجری قمری خانه‌ی او برای یافتن کتب ممنوعه و نامه‌ها مورد بازرسی قرار گرفت و سه بسته کتاب چاپ شده و خطی مصادره شد. این کتاب‌ها دو ماه نزد آنها ماند و وقتی خواستند کتاب‌ها را به قاسمی بازگردانند با اعتراض شدید خشک مغزان متعصب روبه‌رو شدند و بنابراین کتاب‌ها را برای بررسی به دادگاه فرستادند که در نهایت قاضی حکم به برائت قاسمی داد. قاسمی می‌گوید: «خدا می‌داند حال خانواده در این روزها چگونه بود». در ماه رمضان همین سال محمد رشید رضا وارد دمشق شد و درسی در مسجد اموی برگزار کرد، خشک مغزان متعصب بر او شوریدند و او را به وهابیت متهم کردند تا جایی که مجبور شد دمشق را ترک کند و به دنبال آن قاسمی سه ماه و بیطار ۱۳۰ روز خانه نشین شدند. همه‌ی این حوادث به ما نشان می‌دهد که قاسمی و همراهانش در چه محیطی زندگی می‌کردند و چه آزارهایی از سوی متحجران و متعصبان خشک مغز مخالف اجتهاد متحمل شدند.

اما در رابطه با آزارهایی که قاسمی و همراهانش در دوران

حکومت سلطان عبدالحمید دوم و حکومت اتحاد و ترقی دیدند سخن بسیار است. در سال ۱۳۲۷ هجری قمری، قاسمی و بیطار به تأسیس جمعیت نهضت سوریه در مخالفت با حکم اتحادی‌ها و استقلال‌طلبی و تلاش برای برپایی یک حکومت عربی و ارتباط داشتن با امرای نجد متهم شدند. ریاست جمعیت نهضت سوریه برعهده‌ی محب‌الدین خطیب بود و صلاح قاسمی، برادر علامه قاسمی، منشی جمعیت بود. قاسمی داشتن هر گونه ارتباط با این جمعیت را رد کرد.

نقش اصلاحی جمال‌الدین قاسمی

با وجود اینکه جمال‌الدین قاسمی تنها ۴۹ سال عمر کرد، از او به عنوان علامه‌ی شام یاد می‌کنند. او از کودکی مسیر کسب علم و دانش را در پیش گرفت و به علت ذکاوت و تیزهوشی‌اش در سن جوانی منهج سلفی را انتخاب کرد. می‌توان نقش اصلاح‌گرایانه جمال‌الدین قاسمی را در سه محور خلاصه کرد:

نشر کتب علما و تألیف کتابهای مورد نیاز آن دوران

جمال‌الدین قاسمی در نامه‌ای که به شیخ محمد نصیف از بزرگان شهر جده نوشته است، دیدگاه خود در رابطه با نقش مراکز نشر کتاب در نهضت بیدارگری امت را این گونه بیان می‌کند: «بر شما پوشیده نیست که امروزه بزرگترین وسیله برای نشر مذهب سلفی چاپ کتاب است، یک کتاب که در میان مردم دست به دست شود برایشان از صد دعوتگر و خطیب بهتر است، زیرا کتاب می‌ماند و موافق و مخالف از آن بهره می‌برند. بسیاری

از انسان های متحجر و متعصب را می شناسم که به وسیله ی کتاب هایی که چاپ و نشر کرده ایم، مسیر هدایت را در پیش گرفته اند.»

لازم به ذکر است که تحول خود علامه جمال الدین قاسمی به مذهب سلف به خاطر کتاب هایی بود که علامه طاهر الجزایری چاپ و نشر می کرد.



شیخ محمد نصیف

می توان توجه علامه قاسمی به کتاب را در نکات زیر بیان داشت:
الف: توجه ویژه ی او به چاپ و نشر کتاب های شیخ الاسلام ابن تیمیه و شاگردش امام ابن قیم و رسائل علامه آلوسی؛ علامه آلوسی از قاسمی خواست در رابطه با چاپ و نشر آثار شیخ الاسلام ابن تیمیه با شیخ محمد نصیف در جده مکاتبه کند. ایشان در نامه ای که در سال ۱۳۲۷ هجری قمری به شیخ محمد نصیف نوشته می گوید: «بر شما پوشیده نیست که شیخ الاسلام ابن تیمیه در دمشق چشم از جهان فرو بست و بیشتر کتاب ها و

رساله‌های او اکنون در دمشق و کتابخانه‌ی ظاهریه نگهداری می‌شود، اگر چه مقداری از این کتاب‌ها از شام خارج شده اما در کتابخانه‌ی علامه جزائری مقدار زیادی از آثار ابن تیمیه موجود است، اگر کمک کنید تا از آثار شیخ الاسلام ابن تیمیه در شام نسخه‌برداری کنیم، بزرگترین کار نیک را انجام داده‌اید».

ب: ایشان از امرا و پادشاهان می‌خواست کتاب‌هایی را چاپ و نشر نموده و میان علما و دانشجویان توزیع کنند و در دیدار پادشاه مراکش از دمشق، از او نیز چنین درخواستی داشت.

ج: علامه قاسمی حریص بود کتاب‌های برخی ائمه‌ی مورد احترام مقلدان و متعصبان مذهبی را چاپ و نشر کند، او در نامه‌ای که در سال ۱۳۲۸ هجری قمری به یکی از دوستانش نوشته می‌گوید: «یک نسخه‌ی بسیار مهم از رساله‌ی امام برکوی را یافته‌ایم که در آن به شدت از شیخ الاسلام ابن تیمیه و امام ابن قیم دفاع می‌کند و در تصحیح آن سختی‌ها کشیدم زیرا اصل چاپ شده‌ی کتاب را تحریف کرده‌اند». این رساله حتی بیش از کتب شیخ الاسلام و شاگردش ابن‌قیم بر مقلدان و متعصبان مذهبی و جهمی‌ها تاثیر داشت زیرا آنها تا پیش از این تصور می‌کردند که آنچه ابن تیمیه و ابن‌قیم می‌گویند از شدوذات فقه حنبلی است اما اینکه یک عالم و دانشمند حنفی و ترک، درست همان سخنان را تکرار کند، برایشان غیر قابل انتظار بود. د: کتب تألیف شده توسط خود قاسمی از مرز صد کتاب می‌گذرد و بیشتر کتاب‌هایی که به رشته‌ی تحریر در آورد برای پر کردن خلئی بود که در آن دوره احساس می‌شد. از جمله کتاب‌های علامه قاسمی می‌توان به این کتاب‌ها اشاره کرد:

- «منتخب التوسلات» و «الاوراد المأثوره»: این دو کتاب را زمانی نوشت که مردم به اوراد فلان قطب صوفی و فلان ولی صوفی روی آورده بودند و ادعیه و اذکار وارد شده در قرآن و سنت را رها کرده بودند. خود قاسمی می گوید: «چه خوب است روزی را ببینیم که مردم جز ادعیه و اوراد وارد شده در کتاب و سنت را نمی خوانند و جز به حق گردن نمی نهند و آوردن چنین روزی برای خداوند دشوار نیست» و امروز در رسانه‌ها جز اوراد و ادعیه‌ی وارد شده در کتاب و سنت پخش نمی‌شود و پاداش آن در ترازوی حسنات انسان‌هایی چون جمال‌الدین قاسمی است.

- «دلائل التوحید»: در سال ۱۳۲۶ هجری قمری در پاسخ به مقاله‌ای که در روزنامه‌ی «المؤید» چاپ شده بود و نویسنده‌ی آن ضمن ارائه‌ی شبهاتی در رابطه با اسلام، وجود خداوند را نیز منکر شده بود، این کتاب را به رشته‌ی تحریر در آورد. این در حالی بود که یکی از بزرگترین علمای شام از نوشتن نقد بر این مقاله که هزاران نسخه‌ی آن منتشر شده بود خودداری نمود و تنها به رد مختصری در مسجد اموی دمشق بسنده کرد. امروز نیز بسیاری از علما همین سیاست را دنبال می‌کنند اما قاسمی تصمیم گرفت به گونه‌ای دیگر پاسخ این مقاله را بدهد، با نوشتن کتابی که هزاران نسخه از آن چاپ و میان مردم توزیع شد.

- «قواعد التحدیث»: علامه قاسمی این کتاب را در سال ۱۳۲۰ به رشته‌ی تحریر در آورد و همراه با علامه طاهر الجزایری در سال ۱۳۲۴ آن را بازبینی کرد، اما این کتاب در سال ۱۳۵۲ هجری قمری درست بیست سال پس از درگذشت او به زیور طبع آراسته شد. در این کتاب سخنان علمای پیشین جمع آوری شده بود.

گرچه استاد محمد کرد علی از این اقدام علامه قاسمی انتقاد می‌کرد اما پاسخ قاسمی محکم و قاطع بود. او می‌خواست با متحجران خشک مغزی که با پالایش احادیث به شدت مخالف بودند، از طریق گفته‌های ائمه‌ای که مدعی پیروی از آنها هستند، سخن بگوید.

- «شذرة من السيرة النبوية»: رساله‌ی کوچکی است که هنگام سفر به قاهره در سال ۱۳۲۱ هجری قمری آن را به رشته‌ی تحریر در آورد و در چاپخانه‌ی المنار به چاپ رساند، هدف از نگارش این کتاب جایگزین کردن آن با کتاب‌های مولودخوانی پر از خرافات و بدعت‌ها بود. این رساله دو فصل دارد: «اعجاز قرآن» و «وصایای نبوی». در پایان کتاب چهار نکته‌ی علمی در رابطه با اصل داستان مولود خوانی، تحذیر از بدعت‌های خواندن داستان مولود، حکم برخاستن و قیام هنگام ذکر میلاد پیامبر صلی الله علیه و سلم و پایه گذاران مولود خوانی ذکر شده است.

- «اصلاح المساجد من البدع والعوائد»: علامه قاسمی می‌گوید هدف از تألیف این کتاب مبارزه با بدعت‌هایی بود که در آن زمان در مساجد شایع شده بود.

- «موعظة المؤمنین من إحياء علوم الدین»: در سال ۱۳۲۱ هجری قمری زمانی که علامه جمال الدین قاسمی در معیت شیخ عبدالرزاق بیطار وارد مصر شد با شیخ محمد عبده دیدار کرد و در درس‌های او حضور یافت. در این سفر دیدارهایی با محمد عبده در خانه‌ی او داشت و از این رو ارتباط بسیار عمیقی میان آن دو شکل گرفت، آنگونه که شیخ عبدالرزاق بیطار از پیش روابطی بسیار محکم با شیخ محمد عبده داشت. در این سفر شیخ

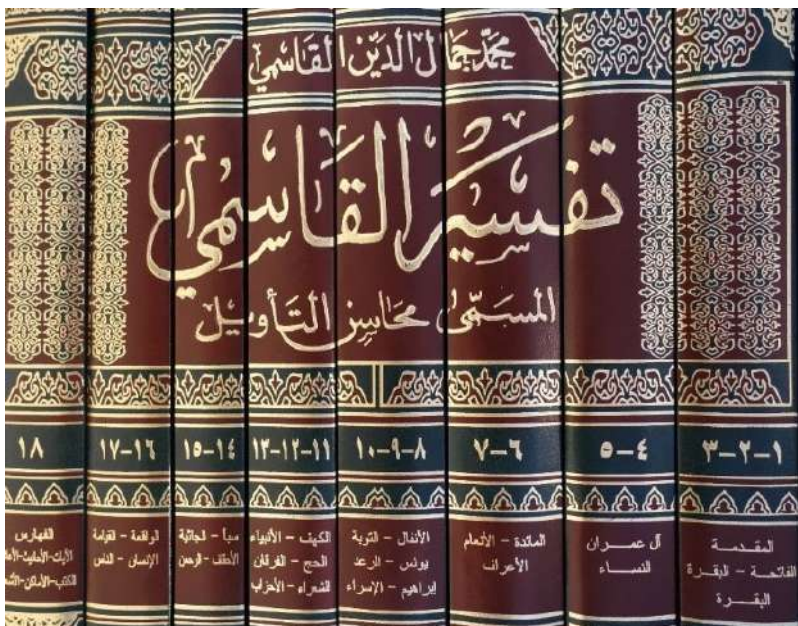
جمال‌الدین قاسمی از محمد عبده پرسید آیا کتابی هست که تدریس آن را برای توده‌ی مردم توصیه کند؟ عبده گفت: «سودمندترین کتابی که تدریس آن برای توده‌ی مردم سفارش می‌شود کتاب‌های غزالی است، مشروط بر اینکه پالایش شود». این جمله‌ی شیخ محمد عبده به دل قاسمی نشست و دو سال پس از بازگشت به دمشق اختصار و پالایش کتاب «احیاء علوم دین» غزالی را آغاز و آن را با عنوان «موعظة المؤمنین من إحياء علوم الدین» منتشر کرد.

- «قاموس الصناعات الشامیة»: شیخ جمال‌الدین قاسمی در اواخر زندگی پدرش به او پیشنهاد کرد کتابی درباره‌ی صنایع و پیشه‌های اهل شام بنویسد، پدر پرسید: «چگونه این کار را انجام دهم؟» پسر گفت: «حیوانی کرایه کن و به محل کارگران برو و عناوین پیشه‌ها را یادداشت کن سپس آن را مورد بررسی قرار بده»، پدر نیز چنین کرد اما وقتی به حرف «سین» رسید چشم از جهان فرو بست. سپس علامه جمال‌الدین قاسمی و برادرش شیخ خلیل آن را تکمیل کردند. این کتاب در موضوع خود بی‌نظیر است و نشان از گستره‌ی افق دید قاسمی و توجه او به زندگی مردم و نهضت صنعتی شام و علم تاریخ و جامعه‌شناسی دارد. این کتاب مورد توجه پژوهشگران عربی و غربی قرار گرفته است.

- «ارشاد الخلق للعمل بخبر البرق»: علامه جمال‌الدین قاسمی این کتاب را در سال ۱۳۲۹ هجری قمری به پیشنهاد علامه طاهر الجزایری برای اثبات جواز استفاده از تکنولوژی نوین در ارتباطات و ثبوت فرا رسیدن ماه مبارک رمضان و عید به رشته‌ی تحریر در آورد که بیانگر هم‌سوئی او با مدرنیته است.

- «الاستئناس لتصحيح أنكحة الناس»: این کتاب را در بیان عدم وقوع طلاق با یک لفظ تألیف کرد.

- «محاسن التاویل»: کتاب تفسیر ارزشمندی است که که در طول چهارده سال به نگارش در آمده اما چهل سال پس از وفات ایشان به زیور طبع آراسته شد. خانواده‌ی قاسمی این کتار را یک گنج به شمار می‌آوردند و هنگامی که محله‌ی آنها در سال ۱۹۲۵ زیر بمباران فرانسوی‌ها قرار گرفت آنان چیزی را با خود برنداشتند جز تفسیر پدرشان که در دوازده جلد و با خط خود علامه قاسمی بود و نسخه‌ی دیگری نداشت! قاسمی در این تفسیر خود را ملزم نموده که هر سخنی از شیخ الاسلام ابن تیمیه و ابن قیم را که در زمینه‌ی تفسیر قرآن یافته است در موضع آن قرار دهد.



کتاب‌های جمال‌الدین قاسمی بسیار است که ما تنها به برخی از آن اشاره کردیم و این نشان از گستره‌ی افق دید او و همزیستی او با احوال امت در آن دوران و توجه و عنایتش به نهضت امت از طریق تألیف دارد. آن زمان مانند امروز نبود که بسیاری از نویسندگان در نگارش کتاب‌های خود اهداف دنیوی و مادی محض داشته باشند، او در نامه‌ای که به شیخ محمد نصیف نوشته می‌گوید: «و خداوند خود می‌داند اگر می‌توانستم با هزینه‌های شخصی خود کتابی را چاپ کنم هر آنچه در دست دارم را بی‌درنگ چاپ می‌کردم، اما برای فقیری چون من همین کافیست که بنویسد و جمع‌آوری کند».

ه: علامه جمال‌الدین قاسمی برخی نسخه‌های کتبی که در دست داشت را به شاگردانش می‌سپرد و در مقابل نسخه‌برداری از آنها، برایشان پاداشی تعیین می‌کرد تا مبادا با گرفتن زکات و صدقه خود را ذلیل کنند و شاگردانش را به تألیف کتاب تشویق می‌کرد. به طور مثال شاگردش شیخ بهجت البیطار را به نوشتن برخی کتاب‌هایش تشویق کرد و نوشته‌های او را ستودنی خواند.

پرورش شاگردان و تربیت دعوتگران

علامه جمال‌الدین قاسمی توجه ویژه‌ای به شاگردانش داشت و همین سبب شد آنها پس از وفات او به منهج و روش شیخ‌شان وفادار باشند. از مهمترین نشانه‌های توجه قاسمی به شاگردانش می‌توان موارد زیر را ذکر کرد:

الف: قاسمی در هر زمان و هر مکان به تدریس مشغول می‌شد؛

در مسجد، در خانه‌ی خودش، در خانه‌ی دوستانش، در سفرهایش و در تفریح‌هایش... و خانه‌اش روزانه از صبح تا شب پذیرای دانش‌پژوهان بود. برادرش صلاح‌الدین در رثای او می‌گوید:
شب و روزش را با تدریس می‌گذراند و سحرگاه را به یاد خدا زنده نگه می‌داشت

زندگی‌اش را در بحث و تحقیق و پژوهش ذوب کرده بود
ب: قاسمی برای همه‌ی طبقات مردم تدریس می‌کرد؛ توده‌ی مردم، خواص، دانشجویان علوم شرعی، دانشجویان علوم عصری و توجه ویژه‌ای به تیزهوشان داشت.

ج: او رابطه‌ای بسیار نزدیک و دوستانه با شاگردانش داشت تا جایی که در اجازه‌ای که برای یکی از شاگردانش نوشته می‌گوید: «دوست و رفیق ما شیخ حامد التقی این اجازه را از من درخواست کرد».

د: ایشان شاگردانش را به مناقشه و گفتگو با خودش تشویق می‌کرد و به آن‌ها می‌گفت: «شما باید ابتدا به اندیشه‌های مخالفان سلفیت پی ببرید و شبهات آن‌ها را برای من بیاورید تا بدان پاسخ گویم».

ه: شاگردانش را به گونه‌ای تربیت می‌کرد که رهبرانی برای جامعه باشند؛ زمانی که یکی از شاگردانش نزد او شکایت برد که مردم تدریس و موعظه‌ی او را نمی‌پذیرند و می‌خواهد نزد شیخ برگردد، شیخ به او نوشت: «من سال‌ها تو را آموزش دادم تا خدمت تو به علم و دانش را در این سرزمین تشنه به آگاهی ببینم، در مسئولیتی که به تو سپرده شده ثابت قدم بمان».

و: قاسمی عنایت ویژه‌ای به ادب و اخلاق و نیز تیزهوشی و

ذکات و شاگردانش داشت و می‌دانست این خصوصیات تنها در سایه‌ی همراهی شاگردان با استادشان محقق خواهد شد، بنابراین این به یکی از شاگردانش می‌گوید: «علمی مانده که نمی‌توانم به تو آموزش بدهم و آن هم این است که در پژوهش‌های تیزهوش و زیرک باشی».

ز: به شاگردانش این فرصت را می‌داد تا با علما و دانشمندان و مصلحانی که به زیارت او می‌آیند دیدار کنند و از علم و دانش و شیوه‌های آنان بهره‌مند شود و اسیر اسلوب و روش شیخ‌شان نباشند.

ح: قاسمی خود الگویی در طلب علم و دانش بود، زمانی که عبدالوهاب انگلیسی و صادق نقشبندی که فارغ‌التحصیل مدارس عصری بودند نزد او آمدند تا علوم شرعی را فرا بگیرند، قاسمی از آنها خواست علوم دنیوی را به او بیاموزند و نزد آنها - با وجود اینکه از شاگردانش بودند - جغرافی و ریاضیات را خواند.

ط: نتیجه توجه علامه قاسمی به شاگردانش این بود که نسلی از علما و دعوتگران را تربیت کرد که مسیر اصلاحی شیخشان را ادامه دادند و مجمع‌های فرهنگی و علمی را پایه‌گذاری کردند و نهضتی اصلاحی به وجود آوردند که بعدها حافظ اسد، بعثی خون‌آشام آن را سرکوب کرد و امروزه مردم شام در حسرت این نهضت هستند.

ی: آنچه اهمیت داشتن شاگرد برای فرد مصلح را مشخص می‌کند این گفته‌ی علامه قاسمی است که: «اخیرا برای من یک نکته مبرهن شد و آن این که هر کس در رابطه با افراد کتاب می‌نویسد جز درباره‌ی آنان که از خود اثری بر جای گذاشتند

نویسد و آنان دو گروه‌اند؛ گروه نخست آنان که نوشته‌اند و اختراع و ابداع کرده‌اند و گروه دوم آنان که انسان ساخته‌اند و شاگردانی در فنون و علوم مختلف تربیت کرده‌اند» و قاسمی هر دوی این‌ها را با هم داشت.

شاگردان علامه جمال الدین قاسمی

ادیب مشهور «حسنی کنعان» می‌گوید: «شاگردان شیخ جمال الدین قاسمی در دمشق بسیارند و از نخبه‌های شام و بزرگواران آن محسوب می‌شوند». شاگردان علامه قاسمی را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

آن دسته از شاگردانی که بعدها علمای شام شدند مانند:



علامه محمد بهجت البیطار

۱- علامه محمد بهجت البیطار: ایشان نوهی علامه عبدالرزاق البیطار، دوست و رفیق شیخ جمال الدین قاسمی است. علامه محمد بهجت البیطار از بارزترین و بزرگ‌ترین شاگردان شیخ جمال الدین قاسمی محسوب می‌شود که به مدت چهار سال نزد او علم و دانش آموخت و بعدها به دستور

پدر بزرگش علامه عبدالرزاق البیطار متولی خطابت و تدریس در مسجد دقاق شد. او در مدارس دولتی و خصوصی به تدریس می‌پرداخت و به زبان‌های عربی و فرانسوی تسلط داشت و عضو مجمع زبان عربی در دمشق بود. نخستین فعالیت علامه بهجت در

مجمع، ایراد یک سخنرانی درباره‌ی زندگی شیخ‌الاسلام ابن تیمیه رحمه‌الله بود. در سال ۱۳۴۴ هجری قمری ملک عبدالعزیز بن عبدالرحمن آل سعود بنیانگذار عربستان سعودی از او خواست مدیریت معهد علمی مکه‌ی مکرمه را بر عهده بگیرد، علامه بیطار سال‌ها در مکه زندگی کرد و طی این مدت در حرمین شریفین به تدریس علوم شرعی پرداخت و علاوه بر آن عضو دادرسی مکه‌ی مکرمه بود. در آینده به طور مفصل به زندگی ایشان خواهیم پرداخت. ظافر بن جمال‌الدین قاسمی در مورد ایشان می‌گوید: «علامه بهجت البیطار از نزدیک‌ترین شاگردان پدرم بود، اگر نگوییم مطلقاً نزدیکترین آنها بود». عاصم البیطار فرزند علامه محمد بهجت البیطار در مورد رابطه‌ی پدرش با علامه جمال‌الدین قاسمی می‌گوید: «علامه جمال‌الدین قاسمی در وجود پدرم محبت سلفیت و عقیده‌ی زلال و دوری گزیدن از تزویر، و استفاده‌ی بهینه از وقت را کاشت». علامه محمد بهجت البیطار در مورد شیخش علامه جمال‌الدین قاسمی می‌گوید: «اگر ایشان عمری بلندی میداشتند آثار بیشتری از ایشان همانند دیگر تألیفات نفیس‌شان مشاهده می‌کردیم زیرا استاد ما در تجدد مستمر بود و این تجدید را از علوم عصر و حقایق آن استنباط می‌کرد و موفق شد بسیاری از اسرار شریعت و خفایای پنهان آن را کشف کند». او از استاد خود به نیکی و با عنوان «استاد و امام ما، عالم شام و بزرگ بزرگان» یاد می‌کرد و همواره بر او درود می‌فرستاد و شاگردش ظافر القاسمی، فرزند استادش جمال‌الدین قاسمی را به نشر آثار پدرش و به ویژه کتاب‌های «قواعد التحدیث» و «محاسن التأویل» تشویق کرد.

۲- شیخ حامد التقی: از خویشاوندان علامه جمال الدین قاسمی و از بزرگسالترین شاگردان او محسوب می‌شود که ۱۷ سال همراه و همگام استاد خود بود. شیخ حامد التقی رسالت و پیام اصلاحی شیخش را با تدریس و خطابت در مساجد و مدارس ادامه داد و همواره شیخش را می‌ستود. شخصی از او پرسید: «آیا در دمشق عالمی جز شیخ شما، جمال الدین قاسمی، یافت نمی‌شود؟» او پاسخ داد: «در دمشق علمای بسیاری هستند اما هیچکدام از آنها تلاشی مانند شیخ و استاد ما نداشته‌اند. او هم مدرس و واعظ بود و هم خطیب و راهنما و هم مصلح و مؤلف... در مسجد برای عموم مردم تدریس می‌کرد و در خانه برای خانواده و شاگردان خاصش، حلقه‌های درسی که در خانه برگزار می‌کرد شخصیت‌هایی در آن شرکت می‌کردند که بعدها ستاره‌های علم و دانش در جهان اسلام شدند مانند شکیب ارسلان، شیخ طاهر الجزایری، شیخ عبدالرحمن شهبندر، استاد محمد کرد علی، و شیخ جمیل الشطی».

۳- شیخ توفیق برزه: او از بارزترین شاگردان علامه جمال الدین قاسمی محسوب می‌شود و علامه قاسمی در بسیاری از مسائل و قضایا با او مشورت می‌کرد. شیخ توفیق برزه علاوه بر علامه قاسمی نزد شیخ «کامل القصاب» رفیق و همراه «عزالدین قسام» که به دفاع از اسلام در مقابل شبهه‌های خاورشناسان و منحرفان شهره بود، دانش آموخت.

- شیخ عبدالفتاح الامام: او مدتی طولانی همراه علامه جمال الدین قاسمی بود و بعدها حامل و مروج اندیشه‌های اصلاحی شیخ خود شد. عبدالفتاح الامام در سادگی و تواضع و

از دواج نکردن و توجه به قضایای عمومی و تأسیس مؤسسات علمی همانند علامه طاهر الجزایری بود و از بنیان گذاران «مؤسسه‌ی تمدن اسلامی» محسوب می‌شود که مقالات علمی بسیار قوی‌ای در مجله‌ی تمدن اسلامی منتشر ساخت و همچنین نقشی فعال در تأسیس «مجمع انصار الفضیله» و «مجمع جوانان مسلمان» داشت و بعدها به ریاست آن برگزیده شد. او بسیاری از وقت خود را به نوشتن و تألیف و نشر کتاب اختصاص داده بود و به دفاع از اسلام در آن دوره که جهان اسلام با تهاجم فکری غرب روبه‌رو بود، توجه ویژه‌ای داشت.

۵- شیخ محمد جمیل شطی: او مدت‌ها همراه علامه جمال الدین قاسمی بود و بعدها مفتی حنابله در عصر خود شد. شیخ محمد جمیل شطی در رثای استاد و شیخش جمال الدین قاسمی سروده است:

ای دشمنان مصلحان اندکی درنگ... من با شما سازش نخواهم کرد

ما یاران هدایت در کمین شما هستیم و هر مزاحمی را به مبارزه می‌طلبیم

اگر قاسمی از میان ما رفت شما هر روز در میان ما قاسمی‌ها خواهید یافت

ما از راه او پاسبانی می‌کنیم و به پیمان او وفاداریم و در بیان حق از سرزنش هیچ کسی واهمه نداریم.

آن دسته از شاگردانی که بعدها علمای مطرح سرزمین‌های خود شدند مانند:

۱- شیخ محمد بخیت المطیعی: مفتی مصر، او زمانی که علامه

جمال‌الدین قاسمی در قاهره به سر می‌برد نزد علامه قاسمی حضور می‌یافت و از او علم و دانش می‌آموخت.

۲- علامه احمد شاکر: محدث مصر، زمانی که قاسمی در قاهره بود همراه و ملازم او بود. می‌گوید: «من از جمله دانشجویانی بودم که با استادمان قاسمی رحمه‌الله ارتباط داشتم و ملازم و همراه او بودم و از نصایح و رهنمودهایش بهره‌های زیادی بردم».

۳- شیخ عبدالعزیز السنانی: از علمای نجد که برای کسب علم و دانش از جمال‌الدین قاسمی به شام آمد و مدتی با او همراه بود و بعدها پس از بازگشت به نجد همچنان با او در ارتباط بود.

۴- شیخ محمد بن عبدالعزیز بن مانع: از علمای نجد که مدتی را در دمشق همراه علامه قاسمی بود و از او علم و دانش آموخت.

کسانی که از دعوت علامه جمال‌الدین قاسمی و تألیفات او متأثر شده‌اند:

علامه جمال‌الدین قاسمی نشست‌هایی عمومی با حضور جوانان نخبه‌ای که در مدارس دولتی و برخی مدارس تبشیری غربی که چندان توجهی به علوم شرعی نداشتند، برگزار می‌کرد. بسیاری از این جوانان متأثر از دعوت اصلاحی جمال‌الدین قاسمی و مؤلفات او شده بودند و خود قاسمی اهمیت جذب این جوانان و استفاده از آنها در برابر خرافات و نادانی و غرب‌زدگی را به خوبی میدانست. ارتباط جمال‌الدین قاسمی با این جوانان منحصر به آموزش دینی آن‌ها نبود، بلکه آن‌ها را تشویق می‌کرد تا بنویسند و خود نوشته‌های آنها را بازبینی می‌کرد. قاسمی در خاطراتش می‌نویسد: «پس از نماز عشا سلیم افندی جزایری و اسعد افندی

دوستانشان نزد آمدند و اصلاحات انجام شده در مقاله‌ی «معیار تعقل» و عبارت‌هایی که به حذف آن اشاره کرده بودم را به آنها نشان دادم، نمی‌دانم این اصلاحات را انجام خواهد داد یا خیر! از خداوند می‌خواهم نویسندگان ما را حامی دین قرار دهد». از بارزترین این شاگردان می‌توان به افراد زیر اشاره کرد:



محب الدین الخطیب

۱- علامه محب‌الدین خطیب: مالک انتشارات و کتابخانه سلفیت که نقش بسیار زیادی در بیداری اسلامی معاصر داشته است. محب‌الدین خطیب دوست صمیمی صلاح‌الدین قاسمی، برادر کوچکتر علامه جمال‌الدین قاسمی بود، زمانی که خطیب «مؤسسه‌ی جمعیت نهضت» را راه‌اندازی کرد

صلاح‌الدین قاسمی را به عنوان دبیر امور محرمانه‌ی آن انتخاب نمود. مشارکت برادر کوچک علامه جمال‌الدین قاسمی که در آن دوره سنش از ۲۰ سال تجاوز نمی‌کرد در تأسیس جمعیت نهضت، باعث شد وزارت دادگستری وقت از برادر بزرگتر بازجویی نماید و او را مسئول حقیقی و محرک اصلی جمعیت نهضت بداند، گرچه علامه قاسمی این اتهام را رد کرد اما از عملکرد جمعیت رضایت کامل داشت و حمایت او از فعالیت‌های سیاسی برادرش در زمان اعلام قانون اساسی در سال ۱۳۲۶ هجری قمری و پیوستن او به برخی احزاب سیاسی این قضیه را آشکار می‌کند. محب‌الدین خطیب همچنین همراه با علامه قاسمی در

درس‌های شیخ طاهر الجزایری شرکت می‌کرد و به مدرسه‌ی عبدالله پاشا که علامه قاسمی در آن تدریس می‌کرد نیز رفت و آمد داشت، علاوه بر آن در روزهای تعطیلی مدارس و دانشگاه‌ها از استانبول به دمشق می‌آمد و در خانه‌ی علامه جمال‌الدین قاسمی از او علم و دانش می‌آموخت.

محب‌الدین خطیب در پیام تسلیتی به صلاح‌الدین قاسمی به مناسبت درگذشت برادرش علامه جمال‌الدین قاسمی می‌نویسد: «آن شب زیبا را به یاد می‌آوری که من و تو با دوستان ایمانی‌مان در مسجد سنانیه در حلقه‌ی درس فقیه اصلاح، جمال‌الدین بودیم و او با سخنان حکیمانه‌اش روح ما را صیقل می‌داد و قفل دل‌هایمان را می‌گشود و ایمان و یقینی که معلم‌ان نادان ما ویران کرده بودند، او از نو می‌ساخت؟ خداوند بهترین پاداشی که به اولیای خود می‌دهد به او بدهد». او در رابطه با حقی که علامه قاسمی برگردنش دارد می‌گوید: «اگر خداوند ما را مشمول رحمت خود نمی‌کرد و پدرانی معنوی در مسیر ما قرار نمی‌داد که ما را در این فضای پر از اختناق نجات دهند، ما در وادی سرگردانی بودیم. نزدیک‌ترین آنها، برادر دوستم صلاح‌الدین، یعنی علامه‌ی شام، جمال‌الدین قاسمی و همراهانش بودند که در حلقات نورانی شیخ طاهر الجزایری از وجودشان بهره می‌بردیم.»

محب‌الدین خطیب در رابطه با نقش علامه جمال‌الدین قاسمی در بیداری اسلامی می‌گوید: «استاد جمال‌الدین قاسمی رحمه‌الله چراغی از چراغ‌های اصلاح اسلامی بود که بر تاریکی‌های زندگی ما در یک سوم نخست قرن چهاردهم

روشنایی افکند و خداوند به وسیله‌ی علم و عمل ایشان به هر کسی خواست، سود رساند. سپس در حالی چشم از دنیا فرو بست که آثاری علمی از خود به جای گذاشت که هیچ کتابخانه‌ای در جهان اسلام بی‌بهره از آن نیست».



خیرالدین زرکلی

۲- استاد خیرالدین زرکلی:
مورخ مشهور و نویسنده‌ی کتاب «الاعلام»، او از طریق کتاب‌های علامه جمال‌الدین قاسمی و به ویژه کتاب گران‌سنگ «دلائل التوحید» با ایشان آشنا شد، سپس با او دیدار کرد و از محضر علامه قاسمی استفاده‌ها برد. استاد زرکلی در کتاب خود به شرح حال

علامه قاسمی نیز پرداخته و در مورد او می‌گوید: «امام شام در عصر خود، از مشاهیر دیانت و ادب و دارای اندیشه‌ها و باورهای سلفی بود، حسودان او را به تأسیس مذهبی جدید به نام «مذهب جمالی» متهم کردند که در نتیجه‌ی آن، حکومت وقت در سال ۱۳۱۳ هجری قمری او را بازداشت و مورد بازجویی قرار داد، اما در نهایت تبرئه شد و والی دمشق از او عذرخواهی کرد».

لیست شاگردان علامه قاسمی بسیار طولانی است و در نهایت تنها به چند مورد دیگر اشاره خواهیم کرد:

«دکتر عبدالرحمن شهبندر» که در سال ۱۹۲۰ میلادی به عنوان وزیر امور خارجه‌ی سوریه تعیین شد. استاد «شکری العسلی» که بعدها در دولت عثمانی به عنوان نماینده‌ی مجلس

مبعوثان انتخاب شد و از کسانی بود که در سال ۱۹۱۶ میلادی توسط جمال پاشای خونریز در دمشق اعدام شد. «فارس خوری مسیحی» که از مؤسسان مجلس علمی دمشق بود و بعدها به عنوان وزیر و نماینده‌ی سوریه در سازمان ملل انتخاب شد و مدتی نیز نخست‌وزیر سوریه بود و یک میهن‌دوست تمام عیار بود. «محمد کرد علی»، زبان‌شناس معروف و دیگر مصلحانی که از علم و دانش و منهج علامه جمال الدین قاسمی استفاده کردند.

فتح باب اجتهاد و همسویی با قضایای عصر و ارائه‌ی راه‌حل برای مشکلات آن دوره:

این مسئله سومین محور از محورهای اصلاحی جمال الدین قاسمی است. اجتهاد و شکستن زنجیرهای تحجر و تقلید و حل مشکلات عصر در روش و منش ایشان نمایان بود. خود را از زندگی روزمره‌ی مردم و قضایای آنها دور نمی‌کرد و خوب می‌دانست که وظیفه‌ی یک عالم هدایت و راهنمایی مردم است و مسئولیت دعوت‌گران راهنمایی مردم و در پیش آن‌ها گام برداشتن است، نه از پشت سر آنها دویدن. در مورد این محور اصلاحی علامه جمال الدین قاسمی می‌توان به نکات زیر اشاره کرد:

۱- همسویی با علوم روز: علامه قاسمی توجه ویژه‌ای به مطالعه‌ی مجلات و روزنامه‌ها و اخبار مخترعان و مبتکران عصر داشت و میگفت: «اسباب پیشرفت جامعه انتشار این سه چیز است: چاپ خانه‌ها، روزنامه‌ها و مدارس اگر به درستی مدیریت شوند». از این جمله می‌توان به داستان او و فواید تلفن اشاره

کرد، زمانی که در سال ۱۳۲۱ هجری قمری برابر با ۱۹۰۴ میلادی بدون هماهنگی قبلی به زیارت مفتی وقت مصر، شیخ محمد عبده در قاهره رفت اما او را در خانه نیافت و برای از دست رفتن وقتش تأسف خورد، درحالی که دوست او با منزل شیخ محمد عبده تماس گرفت و از عدم حضور او باخبر شد و به آن جا رفت. علامه قاسمی در سفرنامه‌ی خود به مصر می‌نویسد: «هم هزینه‌ای که من پرداخت کردم را نداد و هم وقتی که من ضایع کردم را از دست نداد و این ثمرات علوم نوین است که فواید بی‌شماری برای انسان به ارمغان آورده است».

علامه جمال‌الدین قاسمی درباره‌ی اختراع تلگراف می‌گوید: «آنچه درباره‌ی تلگراف برای ما آشکار شده است، قطره‌ای از دریای اختراعات و اکتشافاتی است که آینده از آن پرده بر می‌دارد» و خداوند می‌آفریند آن چه شما از آن نمی‌دانید» اختراعاتی که بشریت از آن بهره‌مند می‌شود و طبقات مختلف جامعه از آن استفاده می‌برند». علاقه قاسمی با بصیرت قرآنی‌اش این‌گونه در آسمان علم و پیشرفت پرواز می‌کند.

۲- علامه قاسمی - همان‌طور که به‌خوبی از باورهای اهل بدعت اطلاع کافی داشت - از اندیشه‌های نوین در سیاست و اقتصاد نیز آگاه بود. او در مورد دیدگاه متحجران نسبت به مصلحان می‌گوید: «اگر کسی مردم را به انفاق در راه خدا فرا بخواند و توانگران را به نیکی در حق مستمندان تشویق کند او را سوسیالیست می‌خوانند!» این جمله نشان می‌دهد علامه قاسمی در آن زمان خوب از مفهوم سوسیالیسم آگاه بوده است. او در کتاب «جوامع الآداب» بخشی را به آداب نمایندگان

مجلس مبعوثان عثمانی اختصاص داده و می‌گوید: «نماینده‌ی مجلس قانون‌گذار است، بنابراین نخستین چیزی که باید بداند علم حقوق و سازوکار مجالس شورا نزد ملل پیشرفته است، ضمن این که باید از تاریخ امت و جامعه‌ی خود به خوبی آگاه باشد و نسبت به روابط کشورش با کشورهای اروپایی و معاهدات و پیمان‌های انجام شده با این کشورها و امتیازاتی که به این کشورها داده شده اطلاع کافی داشته باشد و بتواند فواید علمی را از کتب سیاسی، حقوقی، اداری که به زبانهای خارجی نوشته شده استخراج کند». این جمله نشان از فهم عمیق ایشان از دموکراسی و سازوکار آن دارد.

۳- روش و منش علامه قاسمی در اصلاح دین و دنیای مردم همان روش پیامبران بود، او تنها به آموزش قضایای دینی و موعظه برای مسلمانان اکتفا نمی‌کرد، بلکه می‌کوشید با استفاده از وسایل مدرن و نوین در جهت اصلاح دین و دنیای مردم گام بردارد و در همین راستا کتاب «ارشاد الخلق للعمل بخبر البرق» و کتاب «فتاوی‌الأشراف بالعمل بالتلغراف» را به رشته‌ی تحریر در آورد. او همچنین مدافع استفاده از کود شیمیایی و ابزار آلات نوین کشاورزی و استفاده از سم پاشی برای از بین بردن آفت‌های کشاورزی جهت توسعه‌ی کشاورزی و آبادی در سرزمین شام بود، به همین جهت پدرش را تشویق کرد کتاب «قاموس الصناعات الشامیه» را بنویسد که تا امروز از کتاب‌های بی‌نظیر در باب خود محسوب می‌شود.

در رابطه با سفر خود به مدینه‌ی منوره می‌گوید: «مدینه‌ی منوره امروز نیازمند یک مصلح واقعی و یک امیر و والی غیور

است که راه‌هایش را چراغانی کند و در جهت عمران و آبادانی این شهر و پیشرفت مادی و ادبی‌اش بکوشد».

۴- علامه قاسمی مدافع وضع قانون اساسی دولت عثمانی و تعیین مسئولیت‌ها و حقوق مردم و حکومت و سلطان بود و در سال ۱۳۲۶ هجری قمری برابر با ۱۹۰۸ میلادی زمانی که بحث قانون اساسی عثمانی مطرح شد به شدت از آن دفاع و مخالفانش را به باد انتقاد گرفت و آنان را مزدور ابوالهدی صیادی دانست که تلاش می‌کردند این قانون اساسی را مخالف شریعت جلوه دهند. علامه جمال‌الدین قاسمی به مبارزه با آنها پرداخت و اظهار داشت که این قانون اساسی برگرفته از کتب فقهی و مستنبط از متون قرآن و سنت و قیاس و اجماع است.

جمال‌الدین قاسمی در محفلی که به مناسبت وضع قوانین حزب آزادگان برگزار شد مشارکت کرد و برادرش صلاح القاسمی در این محفل سخنانی با عنوان «جایگاه قانون در دین» ایراد کرد که نسخه‌ای از این سخنرانی به خط جمال‌الدین نزد فرزند ایشان ظافر وجود داشت.

علامه قاسمی از بین رفتن ترس و وحشت و انتشار آزادی پژوهش و تحقیق علمی و دعوت را به فال نیک می‌گرفت، درست همانند امروز ما که با اندکی آزادی برای دعوتگران شاد می‌شویم. از خداوند می‌خواهیم ما را از خفقان جدید و نیرنگ فاسدان داخلی که با تحریک بیگانگان و غفلت مسلمانان می‌کوشند به جامعه ضربه بزنند مصون بدارد، دقیقاً چیزی که بعدها در سایه‌ی حکم اتحادی‌ها رخ داد و مردم قدر و منزلت سلطان عبدالحمید را دانستند و بر وی درود فرستادند.

۵- علامه جمال‌الدین قاسمی مصلحان را به پذیرش پست‌ها و مناصب کلیدی جهت حمایت از نهضت اصلاحی و عدم ترک این مجال برای مفسدان تشویق می‌کرد، او در نامه‌ای یکی از دوستانش را به صبر و ماندن در پستش تشویق نموده و می‌گوید: «دوست ندارم از پست خود استعفا دهی... این دیدگاه من و نصیحتم به همه‌ی دوستانی است که در رابطه با استعفا دادن با من مشورت می‌کنند، بودن آنها در این مسئولیتها رحمت است و چه بسا کسی متولی این مسئولیت‌ها شود که شایستگی نداشته باشد. بی‌تردید استعفای انسان مصلح و باتقوا مصیبتی است غیر قابل جبران. این انسان‌ها در پستهای دولتی با ترس و پارسایی و مهرورزی و نیک رفتاری با مردم، کمال انسانی را به نمایش می‌گذارند... خدا را سپاس می‌گوییم که توفیق داد انسانهایی را دریابیم که با رفتار و عملکرد خود الگویی برای دیگران‌اند». گویا سخن او با اسلامگرایانی است که امروزه به قدرت رسیده‌اند، آنها باید از خداوند بترسند و به بندگان خدا نیکی کنند و اجر امانت در ادای تخصصی مسئولیت و اجر دعوت را با هم داشته باشند.

روزی علامه قاسمی بر شیخ و استادش بکری العطار وارد شد و او را بابت بدرفتاری یک کارمند دولتی در دادگاه شرعی که از وی طلب رشوه کرده بود ناراحت و نگران یافت و از او شنید که می‌گفت: «اگر من - شیخ علمای دمشق - نمی‌توانم بدون رشوه کارهایم را پیش ببرم وضعیت عموم مردم چگونه خواهد بود؟!» علامه قاسمی از سخنان ایشان بر آشفت و گفت: «خداوند تو را مجازات می‌کند زیرا همواره در درس‌های مردم را از پذیرفتن

مسئولیت در دادگاه‌های شرعی بر حذر می‌داشتی و می‌گفتی: «دادگاه‌های امروز خندق‌های دوزخ‌اند!» اگر انسان‌های خداترس و مسئولیت‌پذیر این پست‌ها را برعهده نگیرند، امثال این شخص که از او شکوه می‌کنی عهده‌دار پست‌های مهم می‌شوند». شیخش گفت: «راست می‌گویی، ما در رابطه با نپذیرفتن این پست‌ها مقصر هستیم».

۶- علامه جمال‌الدین قاسمی استفاده از مال زکات برای هزینه‌های عمومی مسلمانان را روا و آن را شامل گزینه‌ی «فی سبیل الله»، یکی از هشت مورد یاد شده برای مصارف زکات می‌دانست و در همین مورد نقدی بر رشید رضا که مخالف این فتوا بود نوشت. او خطاب به رشید رضا می‌گوید: «مراد از «فی سبیل الله» هر کاری است که تقرب به خداوند در آن باشد، اگر انسان از مال خود برای ساخت مدارس، راه‌سازی، راه‌اندازی یک پروژه‌ی خیریه، چاپ کتاب، خرید نیازهای مستمندان و غیره استفاده کند، همه‌ی این موارد مصداق «فی سبیل الله» است و می‌توان آن را از زکات مال پرداخت کرد. این فتوای شما به توانگران این تصور را می‌دهد که اموالی که هزینه می‌کنند ضمن زکات مالشان حساب نمی‌شود و بنابراین پروژه‌ها را ناقص رها می‌کنند یا با کراهت آن را پرداخت می‌کنند».

۷- در اوایل قرن بیستم میلادی، ژاپن اعلام کرد در وضعیت دینی کشور بازنگری خواهد کرد و در پی دینی خواهد بود که نیازهای ملت ژاپن که به واسطه‌ی پیشرفت علمی، باورهایشان به بوداییت و بت‌پرستی سست شده و به سرعت به سوی صنعت و پیشرفت گام بر می‌دارند را بر آورده سازد. این قضیه ذهن علامه

قاسمی و تعداد زیادی از علما را به خود مشغول کرد، او در خاطرانش می‌نویسد: «در منزل شیخ عبدالله الخانی پیرامون اسلام در ژاپن گفتگو کردیم و اینکه باید افرادی شایسته و نخبه را از شهرهای مهم جهان اسلام انتخاب کرد تا پیرامون مزایای دین اسلام مقالاتی بنویسند و به شبهات مطرح شده در گذشته و حال پاسخ دهند، زیرا وجود افراد اندکی که در این زمینه فعالیت می‌کنند پاسخگوی حجم حملات علیه اسلام نیست». این نشان از احساس مسئولیت علامه قاسمی برای انتشار اسلام در دنیا دارد. او در نامه‌ای که به یکی از دوستانش نوشته می‌گوید: «هنگامی که تصمیم گرفتم نقدی بر کتاب یکی از خدانا باوران ژاپنی بنویسم، دریافتم کتاب‌هایی که دارم پاسخگوی این شبهات نیست، زیرا این کتاب‌ها در دوره‌های متفاوت و در سرزمین‌هایی متفاوت نوشته شده‌اند، پس تصمیم گرفتم به بحث و بررسی بپردازم تا اینکه به این شبهات پاسخ دهم». نتیجه‌ی این تحقیقات علامه قاسمی کتاب گرانسنگ «دلایل التوحید» بود.

۸- آنچه علامه جمال‌الدین قاسمی را از سایر فقهای عصرش متمایز می‌سازد ارتباط گسترده‌ی او با مردم و شناخت نیازهای آنان و تلاش برای آسان‌سازی فتوا و ترک جمود و تاجر و تعصبات فقهی بی‌دلیل و روی آوردن به فتواهای آسان مستند به دلایل شرعی بود. او در کتاب «المسح علی الجوربین» به آثار و پیامدهای منفی و زیان‌های جلوگیری به ناحق از مسح بر خفین بر دانش‌آموزان مدارس اشاره کرده و می‌گوید: «برخی از اساتید از مشکلات دختران و پسران دانش‌آموز در فصل زمستان

هنگام وضو گرفتن شکایت کرده‌اند، اگر اینها از رخصت شرعی مطلع بودند برایشان آسان می‌شد و با سختی روبه‌رو نمی‌شدند و هیچ بهانه‌ای نیز برای ترک نمازی که از بزرگترین ستون‌های اسلام و مهمترین شعار آن است نمی‌داشتند». شاید خیلی‌ها ندانند که در زمان حکمفرمایی تعصبات مذهبی بر جامعه، بسیاری از مفتیان فتوای بطلان نماز کسی که بر خفین مسح می‌کند را صادر می‌کردند که در نتیجه آن بسیاری از مردم، ترک نماز را بر وضوی با آب سرد در فصل زمستان ترجیح می‌دادند.

۹- زندگی علامه قاسمی با مردم و حضور در بطن جامعه، به او فهماند که سیستم قضایی مبتنی بر تعصبات مذهبی و مخالف با اجتهاد، نمی‌تواند حل‌کننده‌ی مشکلات جامعه باشد زیرا به جای تمسک به نصوص وحی، به اقوال و فتاوی‌ای افراد چسبیده است، بنابراین او خواستار اصلاح سیستم قضایی شد و در همین رابطه کتاب «أوام في إصلاح القضاء الشرعي في تنفيذ بعض العقود على مذهب الشافعية وغيرهم» را به رشته تحریر درآورد و خواستار اجتهاد قاضی و اعتماد بر دلیل صحیح و تعصب نورزیدن به مذاهب و پذیرش آرای قضایی مذاهب چهارگانه‌ی اهل سنت به جای اکتفا به مذهب حنفی شد که این خواسته‌ی او با استقبال دولت عثمانی روبه‌رو شد.

در رابطه با نقش اصلاح‌گرایانه‌ی علامه جمال‌الدین قاسمی به همین اندازه بسنده می‌کنیم.

درگذشت علامه جمال الدین قاسمی

علامه جمال الدین قاسمی پس از یک بیماری چند ماهه در ۲۳ جمادی الاول سال ۱۳۳۲ هجری قمری برابر با ۱۸ آوریل ۱۹۱۴ میلادی در سن ۴۹ سالگی چشم از جهان فرو بست و پس از تشییعی بسیار باشکوه در مقبره‌ی «باب الصغیر» در دمشق دفن شد. علما و اندیشمندان دمشق، بیروت، مصر و عراق درگذشت او را تسلیت گفتند. در این مجال تنها به پیام تسلیت علامه شکری آلوسی به شیخ رشید رضا به مناسبت درگذشت علامه قاسمی اشاره می‌کنیم. ایشان می‌گوید: «اما بعد؛ روزنامه‌های شام خبر درگذشت علامه جمال الدین قاسمی - قدس الله روحه الزکیه - را منتشر کردند. این خبر، قلم را تکان داد و وجودم را به لرزه درآورد و دلم را جریحه‌دار کرد. می‌دانم که آن فقید از نزدیک‌ترین و بهترین دوستان شما بود، ضمن اینکه موافقان و مخالفان همه به فضل و بزرگواری و ادب و تقوا و پارسایی و نسب شریف و حمایت او از شریعت و قوت ایمان و یقینش و مبارزه‌ای که با ملحدین داشت، گواه‌اند. خداوند به وسیله‌ی او شریعتش را زنده نگه داشت و شعایر اسلام را برپا نمود، از این خبر بسیار متأثر شدم و اشک از گونه‌هایم سرازیر است، انا لله و انا الیه راجعون».

جهت اطلاع بیشتر از زندگینامه‌ی علامه جمال‌الدین قاسمی به منابع زیر مراجعه کنید:

- أباطه، نزار. جمال‌الدین القاسمی أحد علماء الإصلاح الحديث في الشام.
- دبدوب، علی. القاسمی وآراؤه الإعتقادیه.
- العجمی، محمد. إمام الشام في عصره جمال‌الدین القاسمی سیره ذاتیه بقلمه.
- العجمی، محمد. آل القاسمی ونبوغهم في العلم والتحصيل.
- الفریضی، سامی. الشیخ جمال‌الدین القاسمی واختیاراته الفقهیه.
- القاسمی، ظافر. جمال‌الدین القاسمی وعصره.



عالم شام محمد بهجت البيطار

١٣٩٦-١٣١١هـ / ١٨٩٤-١٩٧٦م



پیش درآمد

علامه محمد بهجت البيطار (۱۳۹۶ - ۱۳۱۱ هـ / ۱۸۹۴ - ۱۹۷۶ م) از بارزترین و مشهورترین شاگردان علامه جمال‌الدین قاسمی و یکی از پرچمداران نهضت اصلاح دینی و تربوی در شام و شبه جزیره عربی محسوب می‌شود. او فقیه، پژوهشگر، محقق، مورخ و زبان‌شناس وارسته‌ای بود اما با این وجود، به خوبی معرفی نشده و تنها کتابی که در شرح حال ایشان نگاشته شده کتاب دکتر عدنان الخطیب است.

تولد و رشد محمد بهجت البيطار

محمد بهجت البيطار در سال ۱۸۹۴ میلادی در دمشق در خانواده‌ای اصالتاً الجزایری به دنیا آمد. خانواده او اهل علم و ادب و تقوا بودند و ۲۰۰ سال پیش از تولد محمد بهجت به شام هجرت کرده بودند. پدرش شیخ محمد بهاء‌الدین بن عبدالغنی حسن ابراهیم معروف به ابن بیطار از سران تصوف در عصر خود بود. پدر بزرگش نیز از علمای مشهور شام و از ائمه و خطبای سرشناس شام بود و مادرش دختر عموی پدرش، شیخ عبدالرزاق بن حسن البيطار، دوست و همراه دو علامه شام، طاهر الجزایری و جمال‌الدین قاسمی بود.

علامه بهجت در آغاز، اصول دین و زبان عربی را از پدر بزرگوارش فراگرفت، سپس وارد مدرسه ابتدایی ریحانیه شد. دبیرستان را در مدرسه کاملیه دمشق که توسط شیخ کامل قصاب هم‌رزم شیخ مجاهد عزالدین قسام راه‌اندازی شده بود به پایان رساند. در

مدرسه العیزریه که متعلق به مسیحیان بود، زبان فرانسوی را نزد موسیو موریس فراگرفت، موسیو موریس بعدها توسط او به اسلام گروید و به استاد عبدالله ریحانی تغییر نام داد.

تحول بهجت البیطار به منهج سلفی و ذکر برخی اساتید او

محمد بهجت البیطار - آنگونه که خود در شرح حال پدر بزرگش آورده است - در عصری که تعصب بر میراث گذشتگان و تسلیم در مقابل آن بدون هیچ تحقیق و بررسی و تلاشی برای پالایش صحیح از ضعیف رایج بود، رشد کرد. پدرش از صوفیان غالی بود که همانند ابن عربی، ابن سبعین و حلاج معتقد به «وحدت الوجود» بود. او نیز بر روش و منش پدرش رشد یافت اما توسط پدر بزرگ مادری اش، شیخ عبدالرزاق البیطار، تعصب مذهبی و تصوف غالی را رها کرد. آن گونه که بهجت البیطار در بیوگرافی پدر بزرگش که در مجله المنار و سپس مقدمه تحقیق کتاب پدر بزرگش «حلیة البشر فی تاریخ القرن الثالث عشر» آورده است، پدرش در سال ۱۹۱۰ در حالی که بهجت ۱۶ سال سن داشت، چشم از جهان فروبست و سرپرستی او را پدر بزرگش بر عهده گرفت، در نتیجه او تعصب و پیروی از خرافات و بدعت‌ها و احادیث ضعیف را رها کرد و در مسیر طلب علم همراه با دلیل گام نهاد. بهجت البیطار علوم دینی و عربی را نزد پدر بزرگ مادری اش، شیخ عبدالرزاق البیطار و دوست او شیخ جمال الدین قاسمی فراگرفت و در سه سال آخر عمر علامه قاسمی، پیوسته همراه و ملازم او بود. قاسمی در سال ۱۳۳۲ هجری قمری برابر با ۱۹۱۴ میلادی چشم از جهان فروبست و در نتیجه می توان گفت بهجت

البيطار در ۱۶ - ۱۷ سالگی به منهج سلفی گروید. سه سالی که او همراه علامه جمال الدين قاسمی بود تأثیر بسیار زیادی در شکل گیری شخصیت او داشت. پسرش عاصم البيطار می گوید: «پدرم پیوسته همراه و ملازم شيخ جمال الدين قاسمی بود و وابستگی عجیبی به ایشان داشت و شيخ جمال الدين - رحمه الله - نقش بسیار زیادی در نهادینه کردن محبت سلف و عقیده راستین به دور از جعل و پوسته و استفاده از وقت و پایداری بر عقیده و صبر بر سختی ها، در وجود پدرم داشت. او هرگاه یادی از استادش شيخ جمال الدين قاسمی می کرد، می گریست».

بهجت البيطار همچنین از شيخ محمد بدر الحسينی، محدث شام و شيخ محمد خضر حسين تونسسی که بعدها شيخ الازهر شد، کسب علم نمود. محمد خضر حسين اندکی پیش از وفات علامه قاسمی به دمشق آمد و خداوند فقدان علامه قاسمی را با وجود او برای اهل دمشق جبران کرد. علامه بهجت البيطار در این باره می گوید: «استاد بزرگوار ما شيخ محمد خضر حسين یکی از چهره های سرشناس جهان اسلام در زمان دو علامه شام یعنی پدر بزرگم، شيخ عبدالرزاق البيطار و استادم، شيخ جمال الدين قاسمی، به دمشق سفر کرد و با ایشان دیدار نمود. او از دیدار با دو عالم شام مسرور و آن ها نیز از دیدار با او مسرور شدند. همراه با پدر بزرگ و استادم به ملاقات او می رفتیم و در مجالسش شرکت می کردیم، در میان ما روابطی دوستانه همراه با الفت و محبت شکل گرفت، زمانی که استاد ما شيخ جمال الدين قاسمی در اوایل سال ۱۳۳۲ هجری چشم از جهان فرو بست، ما دانش آموزان کسی را محبوب تر از شيخ خضر

نیافتیم که از محضر ایشان کسب علم کنیم، ایشان عالمی وارسته و متواضع و مهربان و خوش طبع و نیکوکار و مصداق بارزی از این گفته شاعر بودند:

«گویی تو ترکیبی از همه خوبی‌ها هستی و محبوب همه دل‌ها»
خوشه‌های علم و ادب را از بوستان او می‌چیدیم و از جام اخلاقی جرعه‌نوش سلسبیل هدایت و تقوا بودیم. دانشجویان عالی‌دمشق برای حضور در دروس او و بزرگداشت شخصیتش و شگفت‌زدگی از اخلاقی کم‌شوق‌تر از ما نبودند، همه شیفته او شده بودند و گرد این ماه تابان می‌گردیدند. علوم عقلی و نقلی، فروع و اصول و برخی کتاب‌هایی که در باب خود بی‌نظیر بود را نزد ایشان فراگرفتیم، کتاب‌هایی که نشان از حسن انتخاب و ذوق سالم و قوت علمی و حرص ایشان برای رشد و ترقی شاگردانش و آماده ساختن آنها برای بیداری امت می‌داد. در ابیاتی این کتاب‌ها و شیوه تدریس استاد را بیان کرده‌ام، باشد که یادگاری گردد از خاطرات تحصیل نزد ایشان برای خود و هم‌شاگردی‌هایم:

ای کسی که از من در رابطه با درس سرور ما امام ابن حسین
تونسی محمد الخضر می‌پرسی

از او در رابطه با «مستصفی» در علم اصول نوشته شیر میدان
غزالی حکیم و بزرگ متکلمین بپرس

در علم خلاف از او در رابطه با «بدایه المجتهد» ابن رشد
قهرمان فلاسفه سؤال کن

همچنین از صحیح ابوالحسین مسلم دانشمند دوران، و «مغنی»
ابن هشام شیخ نحویان

از او در رابطه با کتاب ابویزید بن المبرد بپرس و درس‌هایی

که مانند خورشید، جهان تاریک را روشن می‌کرد
همه علوم را برایت نزدیک می‌کرد و حقایق را به تو بازگو می‌نمود
خداوند او را جایگزین شیخ ما و شیخ شام «جمال‌الدین قاسمی»
کرد و او رحمتی برای مردم بود.»

این گونه بود که مسیر علمی بهجت البیطار پس از وفات پدرش و
تحول پدر بزرگش و همراهی و ملازمت استادش جمال‌الدین قاسمی
و حضور نزد خضر الحسین تغییر کرد و بعدها به توفیق خداوند و
سپس با تلاش و پشتکارش مبدل به عالم شام محمد بهجت البیطار شد.



مسیر علمی، دعوی، تربوی علامه محمد بهجت البیطار

۱. محمد بهجت البیطار پس از درگذشت پدرش در سال ۱۹۱۰ میلادی، درست زمانی که تنها ۱۶ سال سن داشت، خطابت و تدریس در مسجد جامع القاعه در منطقه میدان را به جای پدرش برعهده گرفت و در سال ۱۹۱۷ میلادی پس از وفات دایی‌اش، در مسجد جامع کریم‌الدین، مشهور به دقاق به خطابت و تدریس مشغول شد و تا آخر عمرش به خطابت و تدریس در

این مسجد ادامه داد. مسجد دقاق در منطقه‌ای است که خاندان بیطار در آن ساکن هستند و خانواده بیطار به مدت ۱۰۰ سال، خطابت در این مسجد را بر عهده داشته‌اند.

۲. در این دوره، محمد بهجت البیطار با تعداد زیادی از مصلحان و رهبران دینی و متفکران و اندیشمندان آشنا شد، علامه جمال‌الدین قاسمی و پدربزرگش شیخ عبدالرزاق البیطار به او این فرصت را می‌دادند که با دانشمندانی که از دمشق بازدید می‌کردند دیدار کند و از اخبار آن‌ها و نامه‌نگاری و ارتباطاتشان با



هم‌عصران خود اطلاع حاصل می‌کرد، جمال‌الدین قاسمی در نامه‌ای به شیخ محمد نصیف می‌نویسد: «آنچه خدمتتان عرضه می‌کنیم کتاب «نقد عین المیزان» است، نوشته شیخ محمد بهجت البیطار از ملازمان شبانه روزی درس‌های ماست و او از کسانی است که ان شاء الله، آینده‌ای نیکو در انتظار اوست»، علامه

ألوسی در نامه‌ای که به علامه جمال‌الدین قاسمی نوشته است، از کتاب بهجت البیطار تمجید نموده و می‌گوید: «به شما تبریک عرض می‌کنم که در میان شاگردانتان نابغه‌ای مانند علامه بهجت البیطار دارید. خداوند او را مبارک گرداند، به خوبی پاسخ یابوهرایی‌های این رافضی را داد». این کتاب در سال ۱۳۳۱ هجری قمری زمانی که بهجت البیطار تنها ۲۰ سال سن داشت به

چاپ رسید. خوب به تشویق قاسمی و آلوسی و تمجید آن‌ها از کتاب بیطار بنگرید! این شیوه‌ای است که امروزه بسیاری از اساتید و مربیان در تعامل با شاگردانشان، نیازمند آن هستند.

این رد، با رضایت استاد و شیخ جمال‌الدین قاسمی نوشته شد و این خطابات نشان از شناخت جمال‌الدین قاسمی از انحرافات شیعه داشت. قاسمی در سال ۱۳۳۰ هجری قمری رساله «میزان الجرح والتعديل» را به رشته تحریر در آورد و در آن با اسلوبی همراه با مدارا و نرمی، شیعیان را خطاب قرار داد تا جایی که مورد انتقاد بسیاری از هم‌عصرانش قرار گرفت، اما شیعیان حملات گسترده و ظالمانه‌ای علیه او آغاز کردند و این سبب شد محمد بهجت البیطار در سال ۱۳۳۱ هـ در حالی که تنها ۲۰ سال سن داشت کتاب «نقد عین المیزان» را جهت دفاع از شیخ و استادش به رشته تحریر در آورد. دیری نپایید که علامه جمال‌الدین قاسمی در سال ۱۳۳۲ هجری قمری چشم از جهان فروبست.

۳. به سبب توجه اساتید بیطار به او و معرفی او به دیگر مصلحان و اندیشمندان، علامه رشید رضا در سال ۱۳۳۸ هجری قمری برابر با ۱۹۲۰ میلادی طی توافقی با امیر فیصل بن حسین، از علامه بهجت البیطار می‌خواهد نزد ملک عبدالعزیز آل سعود برود و از او برای «تحکیم همکاری و تفاهم و اتحاد امرای شبه جزیره عربی برای رویارویی با حملات بیگانگان» دعوت به عمل آورد. سلفی بودن بهجت البیطار عامل اصلی این انتخاب بود زیرا احتمال پذیرش آن نزد ملک عبدالعزیز را بیش‌تر می‌کرد. این نخستین مأموریت بیطار برای خدمت به

اسلام از سوی کسی است که او را «سرور و امام ما» می خواند، یعنی رشید رضا. او این خاطرات را در کتابش «الرحلة الحجازية النجدية، صور من حياة البادية ۱۳۳۸هـ - ۱۹۲۰م» به رشته تحریر در آورده است که نشانه توجه زودهنگام بیطار به جامعه شناسی و عمران دارد و بعدها در زندگی او نمود بیشتری یافت.

رشید رضا در مقاله ای که با عنوان «العبرة بسيرة الملك فيصل رحمه الله تعالى» به چاپ رسانده است می گوید: «به ملک عبد العزیز آل سعود گفتم که پیام خود را همراه با استاد شیخ محمد بهجت البیطار که انسانی وارسته و مورد اعتماد و دانشمندی مصلح است، ارسال می کنم، در آنچه از ما نقل می کند به او اعتماد داشته باشید، اگر چه او در سیاست تجارب چندانی ندارد اما من موارد مورد نیاز را به او بازگو کرده ام».

شیخ بهجت البیطار تا آخر عمرش با سیاست بیگانه ماند. شیخ علی طنطاوی ادیب شام و شاگرد شیخ بهجت داستانی از فریب خوردن او در سفر روسیه نقل می کند: «اکثر مشایخ و اساتیدی که به روسیه سفر کرده اند در آن جا فریب خورده اند، حتی شیخ و استاد ما شیخ بهجت؛ شبی از شبها در مسجد جامع دمشق پیرامون باورهای کمونیستی سخن می گفتم که شیخ ما وارد مسجد شد، خوشحال شدم و گفتم: بفرما سرورم، خیلی خوش آمدید، برای حاضران از خاطرات خودت در روسیه بگویند. از جمله سخنان او این بود که: «در آن جا هیچ عورتی را آشکار و هیچ بازویی را برهنه ندیدم، آنچه دیدم حجاب کامل بود»، از سخنانش بهت زده شدم و با خود گفتم هر آنچه من از روسیه برای شاگردانم گفتم را بر سرم ویران کرد، برای این که

توجه شاگردان را جلب کنم گفتم: سرورم درجه حرارت چند بود؟ گفت: بیست درجه زیر صفر! و اینگونه به آن‌ها فهماندم که این پوشش برای گرم شدن در مقابل سرما بوده نه حرص و توجه به فضیلت». البته این داستان از شأن و مقام شیخ بهجت البیطار نمی‌کاهد، خداوند برای او درهای گسترده علم و تربیت را باز کرده بود و از آنجایی که در امور سیاسی آگاهی چندانی نداشت وارد آن میدان هم نشد، اما توجه زیادی به جامعه‌شناسی و شناخت اسرار ملت‌ها و عمران و آبادانی داشت و مقالاتی در این زمینه نگاشت که در مجله المنار و دیگر مجلات به چاپ رسید.

۴. علامه محمد بهجت البیطار در مدرسه کاملیه و دیگر مدارس غیر دولتی دمشق تدریس می‌کرد، در سال ۱۹۲۱ میلادی زمانی که علامه محمد کرد علی مدیریت آموزش و پرورش دمشق را بر عهده داشت از او خواست در مدارس ابتدایی میدان و خالد بن الولید به تدریس علوم دینی، زبان‌های عربی و فرانسوی بپردازد و از آن جایی که شیخ بهجت اهمیت این مسئولیت را می‌دانست آن را با کمال میل قبول کرد.

شیخ علی طنطاوی دیدگاه مردم آن زمان به آموزش ابتدایی را چنین بیان می‌کند: «کسانی که با من کار می‌کردند و یا من با آن‌ها در مدارس ابتدایی کار می‌کردم همه از مشایخ و اساتید ما و یا از هم‌شاگردی‌های ما بودند، آن‌ها همه علمای بزرگ و ادبای مشهوری بودند، کافی است بدانید در میان آن‌ها شیخ و استاد ما، شیخ محمد بهجت البیطار، شیخ حامد التقی و پزشک معروف شیخ رفیق السباعی وجود داشت. بسیاری از ما فقط خود را معلم و مسئول در مقابل وزارت معارف نمی‌دانستیم که تنها

مجری برنامه‌های درسی باشیم، بلکه ما خود را برای پاسخ دادن به پیشگاه الهی آماده می‌کردیم، با تربیت کودکان بر اساس آنچه رضایت خداوند در آن است بر اساس شریعت خاتم پیامبران، با تربیت نسلی که خالصانه و بدون شرک آشکار و پنهان به خدا ایمان داشته باشد، نسلی که از خدا بترسد و جز او از کسی بیم نداشته باشد. ما عقیده سالم و زلال را به آن‌ها آموزش می‌دادیم و آن‌ها را از ریاکاری برحذر می‌داشتیم، آن‌ها را به گونه‌ای تربیت می‌کردیم که محبوب دل مردم شده و منفور خدای مردم نشوند». راز محبوبت شیخ بیطار نزد دانش آموزان را می‌توان در نصیحت او به پسرش عاصم هنگام فارغ‌التحصیلی از دانشگاه دمشق در سال ۱۹۵۲ میلادی و تصمیم او برای تدریس فهمید؛ او خطاب به پسرش می‌گوید: «قضیه‌ای هست که باید به آن توجه ویژه داشته باشی و آن هم به دست آوردن دل‌های شاگردانت است، باید آن‌ها را به گونه‌ای تربیت کنی که دوست داشته باشند و به تو احترام بگذارند، اگر در این قضیه موفق بودی توانسته‌ای به وظیفه خود به نحو احسن عمل کنی زیرا اگر دانش‌آموزان و دانشجویان دوستت داشته باشند، ماده‌ای که تدریس می‌کنی را هم دوست خواهند داشت و از علم و نصیحت تو بهره‌مند می‌شوند».

۵. در سال ۱۳۴۴ هجری قمری برابر با ۱۹۲۶ میلادی از او خواسته شد به نمایندگی از سوریه در نخستین کنگره اسلامی که به درخواست ملک عبدالعزیز آل سعود، پادشاه عربستان سعودی برای بررسی قضایای جهان اسلام پس از الغای خلافت عثمانی و در شهر مکه برگزار می‌شد شرکت کند، پس از پایان کنگره، ملک



ملک عبدالعزیز پادشاه عربستان

عبدالعزیز بنا بر سفارش شیخ کامل القصاب که در آن زمان مسئولیت اداره معارف حجاز را برعهده داشت از علامه بهجت البیطار خواست در مکه مکرمه بماند و به شکوفایی نهضت علمی حجاز کمک کند، به ویژه این که بیطار در کتاب «الرحلة الحجازية النجدية» از

بازدید خود از مدارس مدینه منوره، احوال معلمان و نیاز برنامه‌های درسی مدارس حجاز به تغییر گفته بود، همچنین ایشان کتاب‌هایی در رابطه با بادیه‌نشینانی نوشته بود که خود را به دعوت سلفی امام محمد بن عبدالوهاب نسبت می‌دهند اما از حقیقت دعوت ایشان آگاه نیستند و رفتارها و عادات بدوی قدیم مخالف با شریعت را با دعوت امام محمد بن عبدالوهاب مخلوط کرده‌اند و نتیجه آن، رفتارهای نامناسبی شده است که شریعت اسلام و دعوت امام محمد بن عبدالوهاب از آن مبرا هستند. شیخ بهجت البیطار به خاطر این اندیشه‌هایش از گذر در شهرها و بادیه‌های آنان واهمه داشت و می‌ترسید او را به قتل برسانند اما از سوی دیگر باور داشت که بایستی علما و دعوت‌گرانی در میان آن‌ها فعالیت داشته باشند.

۶. استاد کامل القصاب مسئولیت تأسیس و اداره معهد علمی مکه مکرمه که نخستین مدرسه دولتی در این شهر بود را به علامه بهجت البیطار واگذار کرد، او پنج سال مدیریت معهد را برعهده

داشت و طی این سال‌ها در مسجد الحرام تدریس می‌کرد و در سال ۱۳۴۵ هجری قمری امامت نماز ظهر در مسجد الحرام را به نیابت قبول کرد و زمانی که از مسجد نبوی زیارت کرد، مدتی در حرم نبوی به تدریس علوم شرعی پرداخت.

در سال ۱۳۴۶ هجری قمری علامه بیطار به عنوان عضو دادسرای بزرگ شرعی مکه مکرمه و نایب رئیس هیئت نظارت بر سیستم قضایی این شهر تعیین شد. او از پذیرش دستمزد قضا خودداری و به حقوقی که از آموزش می‌گرفت بسنده می‌کرد، هرچند در آن دوره حقوق و دستمزد یک معلم نصف دستمزد قاضی بود و این نشان از بی‌توجهی بیطار به زرق و برق دنیا داشت. در سال ۱۳۴۷ هجری قمری او به عنوان بازرس علوم دینی در مدارس حجاز و استاد توحید و تربیت علمی و عضو شورای معارف حجاز تعیین شد.

۷. پس از پنج سال، در سال ۱۹۳۱ میلادی، وقتی شیخ بهجت البیطار به دمشق بازگشت، پست و وظیفه او را به شخص دیگری سپرده بودند و ده سال از بازنشستگی او نیز می‌گذشت. همه این‌ها در دعوت او تأثیری نگذاشت، بلکه او به مسجد دقاق بازگشت و تدریس و امامت در آن را از سر گرفت. خطبه‌های شیخ بر محور بازگشت به قرآن و سنت و اجتهاد، ترک تعصب، دوری از بدعت‌ها، خرافات و شرکیات بود و تحول بزرگی در میان مردم دمشق ایجاد کرد. از جمله کسانی که از این خطبه‌ها تأثیر پذیرفت شیخ علی طنطاوی بود که شیوه خطابت بیطار را متفاوت با هم‌عصرانش دانسته و می‌گوید: «خطبه‌های او مانند دیگر خطبا از روی کتاب‌های قدیمی نبود، مانند کسانی نبود که از روی برگه‌ای

خطبه می خوانند و سرشان را از روی آن بلند نمی کنند، بلکه خطبه هایش را از بر می گفت. سخنان او خسته کننده و ملال آور نبود در آن روزها شیفته او شده بودم اما با او مخالف بودم. آنچه او بیان می کرد تمام باورهایی که بر اساس آن تربیت شده بودم را منهدم می نمود، در عقاید بر منهج اشاعره و ماتریدیه بودم که از دور یا نزدیک مرتبط با فلسفه یونان است و به آنچه به ما می گفتند که طریقه سلف سالم تر و طریقه خلف قوی تر و محکم تر است یقین و باور داشتم اما شیخ بهجت آمد و به ما گفت: «آنچه سلف گفته اند هم سالم تر است و هم قوی تر و محکم تر». در آغاز از ابن تیمیه متنفر بودم و از او می گریختم و بلکه به شدت از او بدم می آمد اما شیخ بهجت او را برایم محبوب گرداند، یک حنفی متعصب و خشک مغز بودم و او از من می خواست مرزهای تعصب را پشت سر بگذارم و به جای گفتار دیگران به دلیل اعتماد کنم.

از او متأثر شدم و با گذر زمان به آنچه باور داشتم معتقد شدم، اما این تحول ساده و آسان نبود. من کسی نبودم که زود قانع شوم و باوری را بپذیرم، برای دفاع از اندیشه هایم بسیار مبارزه کردم، ده ها جلسه برگزار کردم، شب ها را با مجادله و مناظره گذراندم، من با تعصب و خشونت و شیخ بهجت با سعه صدر و آرامی و علم گسترده و قوت دلیل و حجتش، پس از آن بود که یک سلفی پیرو دلیل شدم.»

در آن دوره مرسوم بود که خطیب جمعه پس از ادای نماز، در خانه اش از مردم پذیرایی می کرد، عاصم البیطار فرزند شیخ بهجت این خاطرات را این گونه ثبت کرده است: «هر هفته در خانه پدرم بعد از نماز جمعه تا نماز عصر نشست هایی برگزار می شد،

ارکان این نشست‌ها و حضار دائمی آن، جوانان اساتیدی چون عزالدین تنوخی، شیخ علی طنطاوی، شاعر شام استاد انور العطار و استاد ما افغانی رحمهم الله بودند. نماز جمعه را در مسجد جامع کریم‌الدین که پدرم بیش از شصت سال امام و خطیب آن بود ادا می‌کردند و پس از ادای نماز به ما افتخار می‌دادند و به خانه می‌آمدند و با ما نهار می‌خوردند، سپس نشست‌های علمی که باغی از باغ‌های معرفت بود آغاز می‌شد، جالب اینجاست که آن‌ها شرط می‌گذاشتند که همیشه یک نمونه غذا درست شود و آن هم غذایی که «کوسا» نامیده می‌شد، بسیار می‌شنیدم که استاد طنطاوی می‌گفت: «نماز را نخوانید مگر در دقاق و غذایی نخورید جز کوسا...». در واقع شیخ طنطاوی محرک و برگزار کننده این نشست‌ها بود که سال‌ها ادامه داشت، چقدر حسرت می‌خورم که در آن زمان امکانات ضبط وجود نداشت و اگر آن چه در آن نشست‌ها رد و بدل می‌شد ضبط می‌گردید ما با گنجینه‌ای از علوم و معارف روبه‌رو بودیم. آوازه این نشست‌های هفتگی از مرزها عبور کرد و به گوش دوستان پدرم در جهان عرب و جهان اسلام رسید و بسیاری از علمای بزرگ جهان اسلام که به دمشق می‌آمدند در مجالس پدرم شرکت می‌کردند، برخی از آن‌ها را به یاد دارم مانند: استاد سخن شکیب ارسلان، شیخ محمد نصیف از شخصیت‌های سرشناس جده، علامه بزرگوار ابوالحسن ندوی، شیخ بشیر الابراهیمی، نایب رئیس جمعیت علمای مسلمان الجزایر در آن دوره و رئیس جمعیت پس از وفات شیخ عبدالحمید بن بادیس که فرانسوی‌ها او را به دمشق تبعید کرده بودند».

شیخ علی طنطاوی درباره خطبه‌های بیطار و نشست‌های او پس از نماز جمعه در خانه‌اش و تأثیر آن بر جوانانی مانند او چنین می‌گوید: «هر گاه در خطبه او حضور می‌یافتم، پس از نماز عده‌ای از مردم به خانه او می‌رفتند و غذا را آماده می‌یافتند. هر جمعه شیخ بهجت میهمانی ترتیب می‌داد، حاضران با او سخن می‌گفتند و سخناش را می‌شنیدند و از محضر او استفاده می‌کردند تا اینکه اذان عصر می‌شد و برای نماز به مسجد می‌رفتند. من در آن دوره هر کسی که در ذهنش نسبت به اسلام شبهه‌ای داشت و یا سخنانی از غیر مسلمانان شنیده و از آن متأثر شده بود را با خود نزد شیخ بهجت می‌بردم و او آن شبهه‌ها را بر طرف می‌کرد». شیخ طنطاوی در جای دیگر می‌گوید: «بیش از یک سوم قرن در خطبه‌های جمعه شیخ بهجت البیطار شرکت کرده‌ام، عادت همیشگی بیطار این بود: میهمان نوازی و آموزش!»

۸. در سال ۱۳۵۳ هجری قمری برابر با ۱۹۳۴ میلادی مؤسسه خیریه «المقاصد» از او خواست در دانشکده‌های دخترانه و پسرانه خیریه این مؤسسه در بیروت علوم شرعی را تدریس کند، در همان سال وزارت معارف سوریه از او خواسته بود در دبیرستان دخترانه و مرکز تربیت معلم دمشق تدریس کند، شیخ بهجت البیطار عصر هر جمعه به بیروت می‌رفت و شامگاه سه‌شنبه به دمشق بازمی‌گشت، در آن دوره مراجعه کتاب «قواعد التحذیث» استادش علامه جمال‌الدین قاسمی را بنا بر درخواست پسر او ظافر آغاز کرده بود. او از زمان سوار بودنش بر ماشین و قطار در مسیر بیروت و دمشق برای بازبینی و اصلاحات این کتاب استفاده می‌کرد.

۹. در سال ۱۳۶۱ هجری قمری شیخ بهجت به عنوان استاد در دانشکده شرعی دمشق تعیین شد و در سال ۱۹۴۲ میلادی به تفسیر قرآن در مرکز تربیت معلم دمشق مشغول گشت. بیطار در تدریس، نمونه بود تا جایی که یکی از شاگردانش می‌سراید:

استاد ما بهجت البیطار نادره شام در تفسیر قرآن است
معانی قرآن را بسیار زیبا و شیرین شرح می‌دهد و سینه‌هایمان
را فراخ می‌کند
در میان ما همت شیران را زنده می‌کند. نگو که او پیر است، گویا
در عنفوان جوانی است.

۱۰. به علت عملکرد مثبت او در تأسیس معهد علمی مکه، در سال ۱۳۶۳ هجری قمری برابر با ۱۹۴۳ میلادی ملک عبدالعزیز آل سعود بار دیگر شیخ بهجت البیطار را به حجاز فراخواند و از او خواست مدرسه توحید در طائف را راه‌اندازی کند تا مرکزی باشد برای تربیت قاضیان و مفتیان و دعوتگران. شیخ بهجت سه سال در طائف ماند و در این مدت مدرسه توحید را راه‌اندازی کرد و سپس آن را به یک دبیرستان بزرگ تبدیل نمود. پسرانش یسار و عاصم او را در این مهم همراهی می‌کردند، شیخ بهجت البیطار ارتباط بسیار نزدیکی با ملک عبدالعزیز پادشاه و بنیانگذار عربستان سعودی داشت تا جایی که شیخ علی طنطاوی را تشویق کرد با ملک عبدالعزیز ارتباط برقرار کند و با او نامه‌نگاری داشته باشد. از قضایای بسیار مهمی که نیاز به پژوهش و بررسی دارد حمایت بی‌دریغ علمای سلفی از دولت عربستان سعودی در دوره تأسیس آن است، سیاست ملک عبدالعزیز بنیانگذار عربستان

سعودی این بود که علمای سلفی از شام و مصر و دیگر اماکن را برای راه‌اندازی مؤسسات و نهادهای علمی، دعوی، آموزشی، رسانه‌ای و سیاسی فرا می‌خواند که از میان آن‌ها می‌توان شخصیت‌های برجسته‌ای مانند: استاد کامل القصاب، علامه محمد بهجت البيطار، استاد خيرالدين زرکلی، شیخ حامد الفقی، علامه عبدالظاهر ابوالسمح، شیخ تقی الدین الهلالی را نام برد، همچنین علامه رشید رضا نقش بسیار پررنگی در تبلیغات برای دولت عربستان سعودی و منهج آن داشت.



مدرسه دارالتوحید در طائف

۱۱. پس از سه سال زندگی در طائف، شیخ بهجت البيطار به دمشق بازگشت و دانشگاه دمشق در سال ۱۹۴۷ میلادی تدریس ماده‌های تفسیر و حدیث در دانشکده آداب را به او سپرد. او در سال ۱۹۵۳ میلادی بازنشسته شد.

۱۲. شیخ بهجت البيطار پس از بازنشستگی، تا آخر عمر به تدریس تفسیر در دانشکده شریعت و تدریس و خطابت در مسجد دقاق و ایراد سخنرانی‌های دینی و اجتماعی در رادیو سوریه و

فعالیت در مجمع علمی عربی و ایراد سخنرانی در آن و نظارت بر مجله و مطبوعاتش ادامه داد. او در سال ۱۹۲۳ میلادی به عنوان عضو فعال مجمع علمی عربی انتخاب شده بود و در سال ۱۹۵۴ میلادی به عنوان فرستاده ویژه مجمع علمی عراق انتخاب شد. او همچنین عضو جمعیت علما و سپس اتحادیه علمای شام بودند. شیخ بهجت البیطار از سال ۱۹۳۳ میلادی نوشتن در مجله مجمع علمی عربی را آغاز کرد و مقالات زیادی در معرفی کتاب‌ها و به ویژه تألیفات معاصر داشت. بر اساس جدولی که دکتر عدنان خطیب از مقالات بیطار تهیه نموده می‌توان به معرفی کتاب‌هایی از جمله: «شیطان پرستان» تألیف عبدالرزاق الحسینی، «خلافت» تألیف توماس آرنولد، «صحنه‌هایی از جغرافیا» نوشته رشید عابری، «وحدت اسلامی میان اخذ و رد» تألیف محمود ملاح، «خاطرات گردشگری در مشرق عربی» نوشته ابوالحسن ندوی، «توضیح الکافیة الشافیة» تألیف عبدالرحمن سعدی، «رسائل الایمان» با تحقیق شیخ ناصر الدین آلبانی اشاره کرد که خود نشان از گستره دانش و تنوع زمینه‌های مطالعاتی او دارد. ۱۳. در سال ۱۹۶۱ میلادی، ملک سعود بن عبدالعزیز آل سعود، پادشاه عربستان سعودی، جهت پاسداشت از جایگاه و موقعیت تربوی شیخ بهجت البیطار، از او برای شرکت در نشست مشورتی تأسیس دانشگاه اسلامی مدینه منوره دعوت کرد. او در این نشست پیشنهادات خود را برای تأسیس هرچه بهتر این دانشگاه ارائه نمود و یک سال بعد از آن از مدینه و دانشگاه بازدید کرد و نسبت به روند فعالیت‌های آن اطلاع حاصل نمود و سخنانی برای دانشجویان دانشگاه ایراد کرد.

۱۴. شیخ بهجت البیطار بارها به حجاز سفر کرد، او همچنین سفرهای زیادی به عراق، کویت، مصر، فلسطین، اردن، پاکستان، هند، روسیه، آمریکا و کانادا برای شرکت در کنفرانس‌ها و سمینارهای مختلف داشتند.

۱۵. علامه بهجت البیطار با وجود ارتباط بسیار نزدیک و تنگاتنگی که با پادشاهان و رؤسای جمهور کشورهای اسلامی داشت همواره پارسا بود. در مکه از پذیرش حقوق قضاوت امتناع می‌کرد و با دستمزد معلمی که نصف حقوق یک قاضی بود زندگی می‌کرد. زمانی که ملک عبدالعزیز یک خودرو به او هدیه داد آن را به مدرسه دار التوحید در طائف بخشید و زمانی که مجمع علمی روسیه خواست ده هزار لیره به او بدهد، از پذیرش آن خودداری کرد. پس از بازگشت از حجاز در سال ۱۹۳۱ میلادی، همراه با عده‌ای از دوستانش در راه‌اندازی یک مدرسه غیرانتفاعی شریک شد، اما این تجربه ناموفق بود و برای حفظ روابط دوستی خود با شرکایش، کلیه خسارت‌های ناشی از آن را خود پرداخت کرد و تقاضای هیچ مبلغی از آنان نکرد.

۱۶. امر به معروف و نهی از منکر در زندگی شیخ بهجت البیطار از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود و او با حکمت و موعظه نیکو به امر به معروف و نهی از منکر می‌پرداخت و در این رابطه همه بخش‌های جامعه را در نظر می‌گرفت. در مراسم یادبود محدث شام شیخ بدرالدین حسینی، پسر او تاج‌الدین حسینی که در آن زمان رئیس جمهور سوریه بود همراه با نخست وزیر سوریه و کابینه دولت حضور داشتند، شیخ بهجت البیطار پس از برشمردن مناقب و فضایل شیخ بدرالدین حسینی رو به رئیس جمهور،

نخست وزیر و کابینه دولت کرد و خطاب به آنها گفت: «فقید ما هرگاه با مسئولین روبه‌رو می‌شد به آنها می‌گفت: «ای رؤسا، ای وزرا، ای امراء، ای ثروتمندان! خداوند شما را در زمین جانشین قرار داده، بنگرید چه می‌گویید... اگر در میان مردم عدالت پیشه کردید خداوند شما را با نیکان در بهشتی که نهرها در آن روان است قرار می‌دهد... اما اگر از راه راست منحرف شدید شما را وارد آتشی می‌کند که مردم و سنگ‌ها هیزم آن هستند...» سپس بهجت البیطار رو به مردم کرد و گفت: شیخ و استاد ما بدرالدین - خدایش رحمت کند - اینگونه می‌گفت.»

۱۷. شیخ بهجت البیطار روابط تنگاتنگی با مؤسسات سلفی خارج از سوریه داشت، او نخستین کسی بود که مسئولیت فتوا دادن در صفحات مجله «الهدی النبوی» که توسط جماعت «انصار السنه المحمدیه» در مصر چاپ و نشر می‌شد را در نخستین شماره آن بر عهده داشت. شیخ بهجت از طریق شیخ عبدالرزاق عفیفی که در مدرسه دارالتوحید که توسط خود او تأسیس شده بود تدریس می‌کرد با جماعت انصار السنه المحمدیه در مصر آشنا شد.

در سال ۱۹۵۱ میلادی علامه بهجت البیطار به عنوان رئیس افتخاری جمعیت علمای الجزایر انتخاب شد، این سمت به او و برخی همفکرانش که نقش بسیار مهمی در توسعه فعالیت‌های رسانه‌ای جمعیت و پایان دادن به اشغال این کشور توسط فرانسوی‌ها داشتند اعطاء شد، افرادی مانند: «محمد تقی الدین الهلالی» از عراق، «محمد عبداللطیف دراز» از مصر، «محمد امین الحسینی» از فلسطین، «محمد بن العربی العلوی» از مراکش،

«عبدالقادر المغربي» از سوریه، «عبدالعزیز جعیط» از تونس، «مسعود ندوی» از پاکستان، «احمد بن محمد التیجانی» از مغرب، «محمد نصیف» از حجاز.

در سال ۱۹۱۶ میلادی زمانی که شیخ بشیر الابرهمی نایب رئیس وقت جمعیت علمای الجزایر به شام تبعید شد علامه بهجت البیطار ارتباطی عمیق با او برقرار کرد و این ارتباط تا قبل از بازگشت ابراهیمی به الجزایر ادامه داشت.

۱۸. نتیجه سال‌ها دعوت و تدریس علامه بهجت البیطار ستارگانی از علما در تخصص‌های مختلف علمی بودند که از آن میان می‌توان به افراد زیر اشاره کرد:

فرزندانش یسار و عاصم که در علم و اخلاق زبانزد بودند، عاصم از بهترین اساتید نحو در عربستان سعودی و شام محسوب می‌شد، ادیب نام‌آور شام شیخ علی طنطاوی، استاد عزالدین تنوخی رئیس مجمع زبان عربی، شیخ عبدالقادر ارناؤوط، شیخ محمد نسیب الرفاعی و محدث عصر شیخ ناصر الدین آل‌بانی، لازم به ذکر است که علامه بهجت البیطار به شیخ ناصرالدین آل‌بانی پیشنهاد کرد احادیث کتاب «منار السبیل» که از مهمترین کتب فقهی حنبلی‌ها به شمار می‌رود را تخریج کند و شیخ آل‌بانی در اجابت به این خواسته او کتاب «ارواء الغلیل فی تخریج احادیث منار السبیل» را نوشت.

شیخ مسلم الغنیمی در رابطه با شاگردان شیخ بهجت البیطار می‌گوید: «خانواده من تلاش می‌کردند از حضور من در درس شیخ عبدالرحمن السعدی جلوگیری کنند زیرا او با علامه بهجت البیطار ارتباط عمیق داشت، از نظر آن‌ها کسب علم و دانش نزد

کسی که با شیخ بهجت البیطار ارتباط دارد، مایه شرمندگی و سرافکندگی بود. آن‌ها امروز کجایند ببینند که شاگردان او به شاگردی‌اش افتخار می‌کنند، پادشاهان، شاهزادگان، رؤسای جمهور، وزرا، دکترها، اساتید دانشگاه در محضر او کسب علم کردند، این تفاوت بزرگ میان گذشته تاریک و حال روشن شده با نور علم و عرفان است. جهاد و مبارزه او با مغرضان و عالم نمایان نادان بود، او دعوت اسلامی را در مسیری پیش می‌برد که خداوند برای پیامبرش ترسیم کرده بود: «مردم را با حکمت و پند نیکو به سوی راه پروردگارت فرا خوان»، دعوت اسلام در آغاز با دشمنی و رویگردانی آغاز شد و در پایان با دخول گروه گروه مردم به دین روبه‌رو شد.

۱۹. علامه بهجت البیطار در تاریخ ۳۰ جمادی الاول ۱۳۹۶ هجری قمری برابر با ۲۹ مه ۱۹۷۶ میلادی بر اثر بیماری، چشم از جهان فرو بست و در مسجد دقاق دمشق که بیش از شصت سال امام و خطیبش بود بر وی نماز گزارده شد. جمعیت انبوهی از توده مردم، وزرا، علما، اغنیا و فقرا در تشییع پیکر او شرکت کردند. ۲۰. بسیاری از علمای جهان اسلام از او تمجید کرده‌اند، علامه

بشیر ابراهیمی می‌گوید: «علامه بهجت البیطار از نام‌آوران اسلام و امامی از ائمه سلفیت حقیقی بود که فهم بسیار دقیقی از اسرار کتاب و سنت داشت، او اطلاع بسیار زیادی از آرای مفسرین و محدثان داشت و در سنجش آرا و ترجیح میان آن‌ها گرایشی اصولی داشت و نظر خود را به صراحت می‌گفت... استاد بیطار مجموعه‌ای از فضایی بود که امکان دارد در یک دانشمند مسلمان جمع شود، هر خصلت نیکی در او جمع شده

بود... او اندیشمندی بود با اندیشه‌های عمیق». علامه محمد بهجت اثری عراقی در رثای ایشان می‌سراید: نامداری که بر فراز قله‌ها قرار گرفته و همانند درخشش نور بلند است
علم و دانش از وجودش می‌بارد و عقل و خرد در پشت زبانش جای گرفته
فصاحت در زبانش نقش آفرینی می‌کند آنگونه که ماه در آسمان خودنمایی می‌کند
از هوای نفس به دور است به در هر گوشه چشم او دانشی نهفته است

چراغ او فرقانی است که راه را برای سالکان روشن می‌کند آنچه از پیامبر و یارانش بزرگوارش فهمیده را در پیش می‌گیرد و راه هدایت را برای دیگران می‌نماید
چه بسیار اسلام را از بدعت‌های زشت و پلیدی که شیطان و کفر آن را منتشر کرده بودند پاک نمود.

۲۱. علامه بهجت البیطار ۱۵ کتاب و تحقیق از خود بر جای گذاشت که برخی از آن‌ها کتاب‌های اساتید اوست و از روی وفاداری به آن‌ها کتاب‌هایشان را تصحیح و تحقیق می‌کرد، او همچنین پژوهش‌های زیادی در روزنامه‌ها و مجلات مختلف سوریه، سعودی، مصر، و عراق منتشر کرد که برخی از آن‌ها به طور مستقل چاپ شده و برخی دیگر در دل مجلات مانده است. تألیفات او جدا از پژوهش‌های دیگر اوست و می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- کتاب «قواعد التحديث من فنون مصطلح الحديث تأليف

جمال الدین قاسمی: آن را تحقیق و احادیش را تخریح کرده است.

- «تفسیر سوره یوسف»: تفسیری که رشید رضا آغاز کرده بود را ادامه داد و بر آن مقدمه نوشت.

- «معاملات در اسلام و پژوهشی در رابطه با ربا»: این کتاب را رشید رضا آغاز کرده بود و بهجت البیطار آن را تکمیل کرد و بر آن مقدمه نوشت.

- «حلیة البشر فی تاریخ قرن الثالث عشر» یا «زیور انسانها در بیان تاریخ قرن سیزدهم»: نوشته پدر بزرگش شیخ عبدالرزاق البیطار که با تصحیح و تحقیق او چاپ و نشر شد.

- رساله «اسلام و صحابه میان اهل سنت و شیعه»

- پژوهش «انجیل و قرآن در دو کفه ترازو»

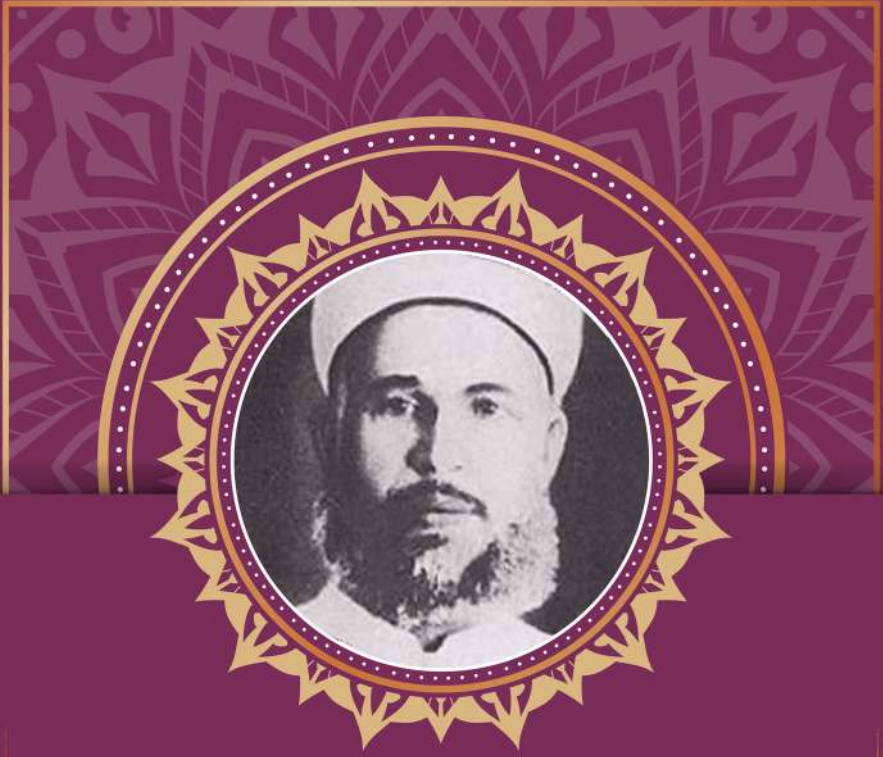
جهت اطلاع بیشتر از شرح حال علامه بهجت البیطار مراجعه شود به: بیوگرافی بیطار به قلم خود ایشان که بر جلد کتاب «الرحله الحجازیه» چاپ و نشر شده است.

شرح حال محمد بهجت البیطار نوشته دکتر عدنان الخطیب

«رجال من التاریخ» نوشته ادیب شام شیخ علی طنطاوی

«رجال فقدناهم» نوشته مجد مکی

«تاریخ علمای دمشق» نوشته محمد الحافظ و نزار اباطه.



شيخ مجاهد عز الدين قسام

١٩٣٥-١٨٨٣م / ١٣٥٤-١٣٠٠هـ ✓



پیش درآمد

اگر امروز بسیاری از مسلمانان نسبت به شخصیت مجاهد قهرمان، عزالدین قسام، آشنایی ندارند به این دلیل است که او شرح حال خود را به رشته تحریر در نیاورد بلکه از خود منهجی بر جای گذاشت که نسل‌های آینده امت به آن اقتدا کنند.

عجیب این است که دو گروه به شرح حال و زندگی قسام پرداخته‌اند و بیشتر کسانی که در رابطه با قسام نوشته‌اند، چپی‌های فلسطینی امثال عبدالقادر یاسین هستند که تلاش می‌کنند از قسام به عنوان یک مبارز سوسیالیست که از دل توده مردم برای پیکار علیه بورژوازی و نظام سرمایه‌داری برخاسته بود تا دولتی بر پایه نظام سوسیالیستی بنا کند یاد کنند! و اسلام و دین را به‌طور کلی در منهج قسام نادیده گیرند.

در مقابل، گروهی دیگر از اسلام‌گرایی قسام و سلفی بودن او در دایره‌ای بسیار محدود دفاع می‌کنند و قسام و جهادش را در قالبی تنگ بر اساس دیدگاه سیاسی خود تفسیر می‌کنند. برای مثال استاد محمد حسن شراب بر این باور است که شیخ کامل قصاب مهره نفوذی انگلیس بوده و قسام از روی ناچاری با او همکاری می‌کرده است و مشارکت قسام با او در نوشتن کتاب «النقد والبيان» صرفاً نمادین است و روابط میان قسام و حاج امین حسینی به خاطر مردد بودن حسینی در ملی‌گرایی‌اش تیره بود! در حالی که چنین تفاسیری صحت ندارد و سبب این آراء و اندیشه‌های نادرست تحلیل رویدادهای سیاسی بر اساس چشم انداز مایل به حزب التحریر است و گرنه کسانی همانند شیخ علی

طنطاوی و شیخ زهیر شاولیش که از هم‌عصران قصاب و حسینی بوده‌اند دیدگاهی کاملاً متفاوت در رابطه با ملی‌گرایی این دو شخصیت دارند.

به دلیل نبود منابع اصیل در رابطه با زندگی قسام است، ذکر این ملاحظه را لازم دیدم.

میلااد و رشد او

نامش عزالدین عبدالقادر مصطفی یوسف محمد القسام است. پیرامون سال تولد او اختلافات زیادی وجود دارد اما قول راجح این است که ایشان در سال ۱۳۰۰ هجری قمری برابر با ۱۸۸۳ میلادی در شهر جبله، واقع در استان لاذقیه سوریه به دنیا آمد. پدرش عبدالقادر بن محمود القسام و پدربزرگش از شیوخ صوفی طریقت قادریه بودند. پدربزرگش از عراق به جبله مهاجرت کرده بود، بنابراین برخی مریدان فرقه قادریه در عراق قبر پدر و پدربزرگش در جبله را زیارت می‌کردند.

قسام در خانواده‌ای دیندار با گرایش تصوف رشد کرد. قرائت قرآن، خواندن، نوشتن و حساب را نزد پدرش فرا گرفت و سپس نزد شیخ سلیم طیاره و شیخ احمد الاورادی علوم شرعی را آموخت. در سال ۱۸۹۶ میلادی، زمانی که پدرش متوجه شوق و علاقه‌اش شد، او را در حالی که ۱۴ سال سن داشت برای ادامه تحصیل به دانشگاه الازهر مصر فرستاد. این تنها اطلاعاتی است که ما از کودکی قسام داریم.

در دانشگاه الازهر

تاریخ‌نویسان در مورد مدت اقامت قسام در مصر اختلاف دارند، اما آنچه مشخص است، این مدت میان هفت تا ده سال بوده است. مورخان در مورد تفصیل زندگی او در مصر یا علمایی که با آنها دیدار داشته و یا از آنان کسب علم کرده است، چیزی ننوخته‌اند اما او زمانی به الازهر پیوست که شیخ آن محمد عبده بود و اصلاحاتی را در الازهر آغاز کرده بود.

مصر در آن دوره شاهد درگیری‌های شدیدی میان اسلام‌گراها به رهبری جمال‌الدین افغانی، محمد عبده، محمد رشید رضا و سکولارهای وابسته به اشغالگران بیگانه مانند فرح انطون و لطفی السید بود و پس از شکست انقلاب احمد عرابی در سال ۱۸۸۲ میلادی و واگذاری رهبری مبارزه با اشغالگران به مصطفی کامل، درگیری‌های سیاسی با انگلیسی‌ها به اوج رسیده بود. تنها داستانی که از دوران تحصیل قسام در الازهر برای ما مانده



عزالدین تنوخی

است قصه قطع شدن هزینه‌های تحصیل او و دوستش عزالدین تنوخی از سوی خانواده‌هایشان است که در نتیجه قسام به دوستش پیشنهاد می‌کند هر سه (حلیم - هلیم) بپزند و به دانشجویان بفروشند. تنوخی به او می‌گوید من خجالت می‌کشم برای جلب مشتری داد بزنم! قسام

می‌گویید من داد می‌زنم و مشتری جذب می‌کنم! او این‌گونه توانست تحصیلش را در الازهر به پایان برساند.

روزی از روزها پدر تنوخی به قاهره آمد و دید پسرش در کنار قسام حلیم می‌فروشد. پرسید این چیست؟ تنوخی در گوش پدرش گفت پیشنهاد قسام بوده و او به من حلیم فروختن آموخته است. تنوخی وقتی پاسخ پدرش را شنید غافلگیر شد، پدرش به او گفت قسام به تو زندگی یاد داده است. این داستان نشان از شخصیت قسام در مبارزه با چالش‌ها و یافتن راه حل برای بحران‌ها دارد و همین روحیه بعدها سبب شد نخستین گروه نظامی جهادی را در فلسطین تشکیل دهد.

بازگشت از الازهر

با توجه به اختلافی که در مورد مدت اقامت قسام در مصر وجود دارد، تاریخ‌نویسان در مورد بازگشت او از الازهر نیز اختلاف دارند. برخی بر این باورند او در سال ۱۹۰۳ به جبله بازگشته است و برخی دیگر سال ۱۹۰۶ میلادی را سال بازگشتش می‌دانند، اما آنچه مهم است تأثیری است که الازهر بر روی این جوان گذاشته بود. قسام هنگام ورود به جبله، آنچنان که در میان مردم مرسوم بود، به زیارت قصر افندی حاکم در آن منطقه رفت و اعلام کرد که شخص مسافر و میهمان سزاوار زیارت هست نه شخصی که در شهر اقامت داشته است و پدرش را دل‌جویی داد که به سبب قدرت علم و ایمانی که من با خود دارم افندی نمی‌تواند به تو گزند برساند. این نشان از عمق آگاهی و بیداری این جوان دانش‌آموخته در رویارویی با متنفذان دارد.

پس از آن قسام به استانبول سفر کرد و از مساجد آن جا بازدید نمود و با شیوه‌های تدریس و خطبه جمعه در آن جا آگاه شد و سپس به شهر خود بازگشت و آموزش و تدریس در مساجد و مدارس و محل تجمع کارگران و همه جا را آغاز کرد.

در رابطه با تلاش‌های قسام می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- آموزش، خطابت و امامت

قسام در حجره‌ی درسی پدرش به تدریس مشغول شد. او به آموزش کودکان بسنده نمی‌کرد و حتی به بزرگسالان و کارگران و دختران آموزش می‌داد و نه تنها قرآن، بلکه خواندن و نوشتن و علوم اولیه را نیز به آن‌ها می‌آموخت.

وی پس از مدتی در مسجد جامع سلطان به تدریس مشغول شد و در مسجد جامع منصوری با شیوه‌ای متفاوت از خطبه‌های سنتی رایج به خطبه پرداخت. دعوت او منتشر شد و موجی از بیداری در میان مردم برای آموزش علم و دانش و ادای فرایض شرعی به وجود آمد.

قسام تا آخر عمرش به تدریس مشغول بود و قبل از این که در سال ۱۹۱۲ میلادی مدرسه جبله راه‌اندازی شود، در شهرهای بانیاس و لاذقیه تدریس می‌کرد.

در سال ۱۹۲۰ میلادی زمانی که به فلسطین مهاجرت کرد، باز هم تدریس را رها نکرد و در مدرسه اسلامی دختران و مدرسه اسلامی برج ویژه پسران که وابسته به جمعیت اسلامی در شهر حیفا بودند به تدریس پرداخت. او توجه ویژه‌ای به دانش‌آموزانش داشت و آن‌ها را برای استفاده بهتر از توانمندی‌هایشان برای ساخت آینده‌شان تشویق می‌کرد.



مسجد استقلال در حیفا اشغالی

قسام پس از مهاجرت به فلسطین مسئولیت امامت و خطابت و تدریس در مسجد استقلال حیفا را بر عهده گرفت که بعدها مناره علم و بیدارگری در حیفا و اطراف آن شد. خطبه‌ها و دروس او شامل همه امور دینی و دنیوی می‌شد و در آن به ضرورت علم، جنبش و جهاد و محافظت مسلمانان از ایمان و زندگی‌اش در مقابل اطماع بریتانیایی‌های اشغالگر و یهودیان تأکید می‌کرد. او در یکی از خطبه‌هایش سلاحی که در زیر لباسش پنهان کرده بود را بیرون آورد و گفت: «هر کس از شما که به خدا و روز قیامت ایمان دارد مثل این برای خودش تهیه کند». او پس از این خطبه بلافاصله راهی زندان شد، مردم برای آزادی او تظاهرات کردند و اعتصاب عمومی راه انداختند.

یوسف الشایب که شنونده آخرین خطبه جمعه قسام بود نقل می‌کند که او در خطبه خود گفت: «ای مردم!... امر دین را به شما یاد دادم تا جایی که هر کدام از شما به خوبی به آن آگاه شدید و امور کشورتان را برای شما بیان کردم تا جایی که جهاد را برای

همه واجب دانستم، آیا گواه هستید؟ خدایا تو گواه من باش!
بشتابید به سوی جهاد ای مسلمانان!»

قسام در شهر حیفا مدرسه‌ای برای سوادآموزی به کارگران تأسیس کرد و از آن‌ها رهبرانی ساخت که سال‌ها پس از او پرچم مبارزه در فلسطین را حمل کردند.

قسام مسئولیت ثبت ازدواج مردم را بر عهده گرفت تا بهتر بتواند میان آن‌ها رفت و آمد کند و زمینه‌های آموزش و تدریس را افزایش دهد. کسانی که به مسجد نمی‌آمدند به ناچار هنگام ازدواج نزد قسام می‌رفتند و او از مراسم عروسی، برای نشر دعوت و آموزش و ارتباط با مردم استفاده می‌کرد.

در سال ۱۹۲۸ میلادی زمانی که نمایندگی‌های جمعیت جوانان مسلمان که یک سال قبل اساس آن در مصر توسط نخبه‌های سلفی مانند محب‌الدین خطیب و احمد تیمور پاشا گذاشته شده بود، در فلسطین راه‌اندازی شد، عزالدین قسام به عنوان رئیس نمایندگی حیفا تعیین شد. در سال ۱۹۳۲ میلادی قسام به عنوان رئیس موقت کنگره عمومی نمایندگی‌های جمعیت جوانان مسلمان در فلسطین تعیین شد. او از برنامه‌های جمعیت برای نشر علم و دعوت و جهاد در فلسطین و آماده کردن جوانان برای جهاد از طریق برنامه‌های پیشاهنگی تابع این جمعیت استفاده کرد.

مسیر طولانی تعلیم و بیدارگری و توجه به بخش‌های مختلف جامعه و پیوستن به جمعیت‌ها و مؤسسات مختلف، تأکیدی است بر ارتباط میان قسام و شیخ رشید رضا؛ چه ارتباط مستقیم و چه ارتباط غیر مستقیم از طریق پیگیری مجله «المنار» که اساس اندیشه‌های قسام در طول زندگی‌اش بود.

۲- سلفیت قسام



النقد والبيان تأليف عزالدین قسام
و محمد كامل القصاب

قسام که در آغاز همانند پدر و پدربزرگش بر منهج تصوف قادریه بود، پس از بازگشت از مصر، پایبند به قرآن و سنت و منهج صحابه شد. این نشان از تأثیرپذیری او از فضای اصلاحی سلفی مصر در آن زمان دارد. او مانع زیارت قبر پدر و پدربزرگش توسط قادری‌های عراق می‌شد.

زیرا سفر به قصد زیارت قبور از امور مخالف شریعت اسلامی است. **او با بسیاری از خرافات و بدعت‌هایی که در آن زمان میان مردم رواج داشت مبارزه کرد از جمله:**

- زیارت زنان از مزار خضر بر فراز کوه کرمل و قربانی کردن حیوانات نزد آن مزار.

- بدعت‌هایی که پس از اذان و نماز انجام می‌شد.

- خواندن مولودی همراه با موسیقی و بیان مطالبی از سیرت پیامبر صلی الله علیه وسلم که به ثبوت نرسیده؛ او از مردم می‌خواست به شمایل پیامبر صلی الله علیه وسلم توجه داشته باشند و به سنت عملی او پایبند باشند و از سیرت او برای خود الگو بگیرند. - او مبارزات زیادی علیه بهایی‌ها و قادیانی‌هایی که در حیفا و عکا بودند داشت و علیه کسانی که در تشیع جنازه عباس بهایی حضور داشتند موضع‌گیری کرد.

- با صدای بلند «لا اله الا الله» و «الله اكبر» گفتن هنگام تشییع جنازه از جمله بدعت‌هایی بود که در آن دوره رواج داشت. این بدعت تا جایی برای او سنگین بود که همراه با دوستش شیخ کامل القصاب تنها کتابش «النقد والبيان في دفع أوهام خزيران، والدفاع عن سنة خير الأنام فيما يتعلق بالسنة، والبدعة، والمولد، وآداب قراءة القرآن، والصياح والنياح في الجنائز، والمآتم و المقابر» را نوشت.

سطوری از این کتاب که سلفی بودن این دو شخصیت را اثبات می‌کند:

- در رابطه با کتاب «الاعتصام» شاطبی می‌گویند: «دوست داشتیم استاد جزار و شاگردش را به استفاده از این کتاب که در نوع خود همتایی ندارد راهنمایی می‌کردیم، اما ترسیدیم مؤلفش را به وهابیت متهم کنند که تنها حجت انسان در مانده‌ای است که در ترویج باطل خود و تباه کردن دین ناتوان مانده است. فاصله زمانی پانصد ساله میان امام شاطبی و محمد بن عبدالوهاب توجیهی ندارد جز اینکه آن‌ها بگویند شاطبی متقدم، از محمد بن عبدالوهاب متأخر آموخته است.

- و می‌گویند: مشخص است که آن بی‌سواد عمل به سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم را انحراف می‌داند و پناه بر خداوند. - در رابطه با پیروی‌شان از سنت نبوی می‌گویند: «بزرگترین دلیل بر تمسک ما به سنت پیامبرمان و سنت شیخین پس از او، نهی ما از مخالفت با سنت خلفای راشدین در صدا بلند کردن هنگام تشییع جنازه است».



شیخ محمد کامل قصاب

از دیگر دلایل سلفی بودن قسام همکاری او با شیخ کامل قصاب در انقلاب سوریه و انقلاب فلسطین است. شیخ کامل قصاب از رهبران سلفی در شام و از جمله شخصیت‌هایی است که ملک عبدالعزیز آل سعود، بنیان گذار عربستان سعودی، تأسیس اداره معارف مکه را به او سپرد.

یکی دیگر از دلایل سلفی بودن او، تأیید و مدح و ثنای علمای بزرگ سلفی آن عصر از او و شیخ کامل قصاب برای کتاب «النقد والبيان» است. این نشان می‌دهد که میان او و دیگر علما روابط نزدیکی وجود داشته است، چه این روابط مستقیم بوده و یا از طریق شیخ کامل قصاب، از بین آن مشایخ می‌توان به شیخ محمد بهجت البیطار، شیخ عبدالقادر بدران، شیخ محمد جمیل الشطی در شام، علامه محمد بهجت الاثری در عراق و علامه محمد بخت المطیعی مفتی وقت مصر اشاره کرد.

از نشانه‌های مهم تلاش قسام برای ترسیخ سلفیت در میان شاگردانش داستانی است که استاد زهیر شواپیش از التزام یکی از شاگردان قسام و فرمانده گردان او یعنی ابوابراهیم الصغیر برای حضور در درس شیخ آلبانی نقل می‌کند. جالب اینجاست که شیخ آلبانی همراه با برخی اساتید مجمع علمی شام، مانند عزالدین تنوخی، رفیق حلیم فروش قسام در الازهر، در درس

شیخ محمد بهجت البیطار حضور می‌یافتند و کتاب «الحماسه» تألیف ابوتمام را از او فرامی‌گرفتند.

۳- مشارکت‌های جهادی قسام در لیبی و سوریه

بسیاری از مردم تصور می‌کنند قسام تنها در فلسطین علیه انگلیسی‌ها و صهیونیست‌ها جهاد می‌کرده، در حالیکه چنین نیست؛ نخستین مشارکت جهادی او در سال ۱۹۱۱ میلادی بود که مردم را برای قیام علیه ایتالیایی‌ها در طرابلس لیبی فراخواند. او در شهرش جبله یک تظاهرات برگزار کرد و در آن تظاهرات فریاد می‌زد: «ای رحیم و ای رحمان، نصرت بده مولای ما سلطان، و ایتالیایی‌های دشمن ما را نابود کن».

قسام طی هماهنگی با امپراتوری عثمانی ۲۵۰ داوطلب برای جهاد علیه ایتالیایی‌ها انتخاب کرد و برای آن‌ها کمک مالی جمع‌آوری نمود. او از آن‌ها خواست به اسکندرونه بیایند تا از آنجا روانه طرابلس لیبی شوند، اما آن‌ها ۴۰ روز بی‌فایده در اسکندرونه ماندند و سپس از آن‌ها خواست که بازگردند. گفته شده است اموالی که قسام برای ارسال مجاهدین جمع‌آوری کرده بود را از طریق افراد قابل اعتماد به طرابلس فرستاد و همچنین گفته شده قسام به طور مخفیانه به لیبی سفر نمود و در دیداری که با شیخ مجاهدین عمر المختار داشت، این اموال را به او سپرد و نیز گفته شده با آن، مدرسه‌ای در جبله بنا کرد.

زمانی که فرانسه بر اساس توافق‌نامه سایکس پیکو سوریه را به اشغال خود در آورد، قسام از نخستین مخالفان و مجاهدان علیه آن در شمال سوریه بود. او بود که در کوه‌های صهیون انقلاب علیه

فرانسوی‌ها را مدیریت می‌کرد و در این زمینه با شیخ عمر البیطار همکاری می‌نمود. پس از این که مساجد و مدارس مملو از داوطلبانی شد که می‌خواستند علیه فرانسه قیام کنند قسام خانه‌اش را فروخت تا با پول آن برای جهاد، اسلحه بخرد. قسام با توجه به تجربه نظامی خود که از دوره پیوستن به ارتش عثمانی، در زمان جنگ جهانی اول به دست آورده بود، شیوه استفاده از سلاح را به مردم آموزش می‌داد.

به سبب نقش مرکزی قسام در جهاد، فرانسوی‌ها یکی از نزدیکان و خویشاوندان او را برای مذاکره نزدش فرستادند و به او وعده پست قضاوت دادند. زمانی که قسام این پیشنهاد را رد کرد از دیوان عرفی علوی‌ها (نصیری‌ها) که خود آن را راه‌اندازی کرده بودند، خواستند حکم اعدام او را صادر کند و این یکی از رسوایی‌های علوی‌ها در تاریخ، و نشان از همکاری آن‌ها با اشغالگران علیه هموطنان‌شان است.



سربازان سوری در نبرد میلسون

پس از ناتوانی انقلاب سوریه از رویارویی با فرانسوی‌ها در شمال و حکم اعدام صادر شده در حق قسام، او تصمیم گرفت همراه با برخی از دوستان و همراهانش سوریه را به قصد فلسطین ترک کند. او ابتدا به دمشق نزد دوست قدیمی‌اش عزالدین تنوخی رفت و با او در نبرد میسلون مشارکت نمود و سپس مخفیانه به عکا رفت و پس از آن در حيفا مستقر شد.

۴. جهاد قسام در فلسطین

قسام و یارانش در سال ۱۹۲۱ میلادی در حالی وارد فلسطین شدند که جهاد علیه صهیونیست‌ها و انگلیس جدا از برنامه‌های او نبود. او شاگرد رشید رضا بود، نخستین کسی که نسبت به مهاجرت یهودی‌ها و برنامه‌های آنان هشدار داده بود. قسام تصمیم گرفت خود را به کارگران و فقرا نزدیک کند زیرا بر این باور بود که آن‌ها به خاطر سرشت پاکشان و به خدمت گرفته نشدن‌شان توسط اشغالگران، هسته جهاد را تشکیل می‌دهند، بنابراین تصمیم گرفت آن‌ها را آموزش دهد و عقیده جهاد را در دل آن‌ها زنده نماید و از آن‌ها مجاهدانی ساخت که طی سال‌های طولانی و حتی پس از شهادت او پرچمدار جهاد در فلسطین بودند. دیدگاه قسام نسبت به خطر صهیونیست‌ها برگرفته از شناخت عمیق و زودهنگامی بود که از نوشته‌های رشید رضا به آن دست یافته بود. او پس از تجربه مبارزه با فرانسوی‌ها به بیهوده بودن مبارزه مسالمت‌آمیز علیه اشغالگران معتقد بود. قسام جهاد را تنها راه حل مبارزه علیه صهیونیست‌ها می‌دانست و از فلسطینی‌ها می‌خواست قبل از اینکه یهودیان بیشتری موفق به

مهاجرت و اسکان در فلسطین شوند، جهاد را آغاز کنند. تاریخ‌نگاران بر این باورند که شاگردان قسام آغازگر جهاد در فلسطین بودند. در سال ۱۹۲۹ میلادی در پاسخ به تعدی یهویان به دیوار بُراق، انقلابی رخ داد که به «انقلاب بُراق» مشهور شد. در این خیزش تعداد زیادی از مردم شهید و زخمی شدند و سه قهرمان مشهور، «فؤاد حجازی»، «عطاء الزیر» و «محمد جمجوم» را به پای میز محاکمه کشانده و حکم اعدامشان را صادر کردند. در روز اعدام آن‌ها قسام در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود، خطبه‌ای آتشین ایراد کرد و گفت: «ای مردم حیف!... ای مسلمانان!... آیا فؤاد حجازی را می‌شناسید؟ مگر فؤاد حجازی و عطا الزیر و محمد جمجوم برادران شما نبودند؟ مگر همراه شما در دروس مسجد استقلال شرکت نمی‌کردند؟ آن‌ها اکنون بر چوبه‌های دار آویزان هستند».



انقلاب بُراق



محمد جمجوم



فؤاد حجازي



عطاء الزير



شهدای انقلاب براق

از میان شاگردان قسام که در انقلاب براق شرکت کردند می‌توان به عبدالله الاصبح از منطقه صفد و شیخ فرحان السعدی از منطقه جنین اشاره کرد.

شاگردان قسام طی سال‌های ۱۹۳۱ - ۱۹۳۵ میلادی عملیات‌های جهادی متعددی را مدیریت کردند، از جمله حمله به مستعمره یاجور در نزدیکی یافا و حمله به مستعمرات بلغوریا، کفار هاسیدیم، عتلیت، العفوله، نهلال و...

انگلیسی‌ها فعالیت‌های جهادی عزالدین قسان را زیر نظر

داشتند، بنابراین زمانی که حملات علیه انگلیسی‌ها در شمال فلسطین شدت یافت، قسام را به رهبری این حملات متهم کردند و او را برای بازجویی خواستند اما به سبب زیرکی قسام و تبحر او در مدیریت سری فعالیت‌هایش نتوانستند تهمتی علیه او ثابت کنند، اما قسام تصمیم گرفت برای مدتی حملاتش را متوقف کند.

گروه جهادی قسام

جهاد قسام بی‌هدف و بی‌برنامه نبود، بلکه جهاد او نتیجه برنامه‌ریزی‌های دقیق و فعالیت‌های مستمر و وقت‌گیر بود. او عناصر خود را از میان کسانی که در دروس و خطبه‌هایش حضور داشتند، انتخاب می‌کرد و جز کسانی که در وجودشان اخلاص و جدیت و فداکاری و رازنگهداری می‌دید، برای عملیات انتخاب نمی‌کرد. پس از انتخاب افراد، یک گروه سری پنج نفره تشکیل می‌داد و آن‌ها را از لحاظ علمی، معنوی، و نظامی برای جهاد آماده می‌کرد.

قسام موفق شد ۱۲ گروه تشکیل دهد که هیچکدام از آن‌ها نسبت به گروه دیگر اطلاعی نداشتند، سپس افراد هر گروه را به نه نفر افزایش داد.

او هیچ بخشی از جامعه را در گروهش مورد استثنا قرار نمی‌داد، تا جایی که حتی برخی دزدان و خرابکارانی که در وجودشان جرأت و شهامت می‌دید را برمی‌گزید و بر این باور بود که اگر در مسیر جهاد قدم بگذارند، اصلاح می‌شوند. قسام رفقای زیادی داشت از جمله حسن البایر که داستان خود را این‌گونه

تعریف می‌کند: «من از روستای برقین در حومه جنین بودم، قبلاً دزدی و خرابکاری می‌کردم و مرتکب کارهای حرام می‌شدم. عزالدین قسام دست مرا گرفت و به من نماز خواندن آموخت و به پرهیز از کارهای خلاف شرع و انجام اوامر الهی تشویق کرد. او مرا به یکی از کوه‌های برقین برد و در آنجا یک تفنگ به من داد، گفتم این چیست؟ گفت برای اینکه تمرین کنی و همراه با برادرانت در راه خدا جهاد کنی.»

این‌گونه بود که رهبری گروه شکل گرفت. همه اعضای گروه، ماهیانه مبلغ اندکی برای فعالیت‌های گروه می‌پرداختند. گروه قسام در ۱۳ شهر و منطقه فلسطین فعالیت می‌کرد و کمیته‌های مختلفی داشت از جمله: کمیته خریداری سلاح، کمیته تجسس در میان دشمنان، کمیته آموزش نظامی، کمیته ارتباطات سیاسی، کمیته مالی.

از آنجایی که قسام نامی بر گروه خود ننهاده بود، پس از شهادتش این گروه به قسامی‌ها مشهور شدند. در مورد تعداد اعضای این گروه در هنگام شهادت قسام اختلاف وجود دارد، برخی این عده را حصر بر فعالان حلقه‌ها می‌دانند و برخی دیگر معتقدند این تعداد ۱۰۰۰ قسامی بوده‌اند.

قسام با پیشنهاد برخی یارانش برای خیزش عمومی و فراگیر مخالف بود و اصرار داشت که خیزش عمومی تا کسب آمادگی‌های لازم و ذخیره اسلحه به اندازه کافی و تربیت افراد مورد نیاز به تأخیر انداخته شود. او خود را برای یک خیزش جهادی فراگیر و نه یک عملیات محدود آماده می‌کرد زیرا به خوبی از برنامه‌های صهیونیست‌ها آگاه بود و می‌دانست فعالیت‌های

جهادی محدود نتیجه چندانی نخواهد داشت. با افزایش اعضای گروه و شدت گرفتن مهاجرت یهودیان و وقوع انقلاب براق و افزایش بدبینی انگلیسی‌ها به فعالیت‌های قسام و کشف قاچاق اسلحه توسط یهودیان از طریق دریا، عزالدین قسام به برنامه‌های خود سرعت بخشید و طی آخرین خطبه‌ای که ایراد کرد، فعالیت‌های جهادی خود را علنی نمود و بلافاصله از حیفا خارج شد، وقتی سربازان انگلیسی برای بازداشت او آمدند او را نیافتند.

قسام در آغاز تصمیم گرفته بود آغازگر نبرد با انگلیسی‌ها و یهودیان نباشد، بلکه می‌خواست میان مردم رفت و آمد کند و آن‌ها را به جهاد و تهیه اسلحه فرا بخواند و برای مبارزه آماده‌شان کند، اما خداوند اراده دیگری داشت. درست زمانی که قسام دعوت جهادی را در برخی مناطق جنین منتشر می‌کرد، برخی از همراهان او به یک ماشین پلیس که تصور می‌کردند در جستجوی آن‌هاست شلیک کردند، این جا بود که انگلیس از وجود یک گروه مسلح آگاه شد و آن را با غیاب قسام مرتبط دانست. قسام از یارانش خواست در حومه روستای «یعبد» مخفی شوند، اما انگلیسی‌ها اعلام کردند برای یافتن «یک گروه جنایتکار که یک سرباز انگلیسی را به قتل رسانده» جایزه می‌دهند - همان ادعایی که امروز بشار اسد با گذشت ۷۵ سال از نخستین انقلاب مردم سوریه مطرح می‌کند - برخی از مردم فعالیت‌های قسام و یارانش را به انگلیسی‌ها گزارش کردند، در حالی که آن‌ها را نمی‌شناختند. در تاریخ ۲۰ نوامبر ۱۹۳۵ میلادی او و هشت تن از یارانش به محاصره انگلیسی‌ها در آمدند، با این

وجود قسام از یارانش خواست به سوی سربازان عربی که انگلیسی‌ها آن‌ها را در صف جلو قرار داده بودند شلیک نکنند و تنها به سوی انگلیسی‌ها شلیک کنند. قسام حاضر نشد تسلیم شود، در نتیجه همراه با سه تن از یارانش به شهادت رسید و دیگر یاران او زخمی و بازداشت شدند.

تأثر جهاد قسام بر قضیه فلسطین

گفتیم که قسام در آن دوره قصد نداشت به طور مستقیم وارد مبارزه مسلحانه علیه انگلیسی‌ها شود، از او نقل است که: «مهم نیست فلسطین را طی چند ماه آزاد کنیم، مهم این است که امت و نسل‌های بعد از ما درس‌هایی بیاموزند» و آنچه مقصود قسام بود با شهادت او و زنده شدن روحیه جهاد در قضیه فلسطین محقق شد.

نخستین علایم بیداری جهادی که قسام آن را به وجود آورده بود در تشییع پیکر او آشکار شد؛ انگلیسی‌ها ساعت ده صبح را موعد خروج جنازه او از خانه‌اش به سوی مقبره اعلام کردند و ادای نماز بر جنازه او در مسجد حیفا را ممنوع اعلام کردند، اما این تصمیم انگلیسی‌ها با مخالفت شدید مردم روبه‌رو شد. استاد اکرم زعیترا که خود از معدود سیاست‌مدارانی است که در تشییع پیکر قسام و یارانش شرکت کرده می‌گوید: «هزاران فلسطینی از اقصی نقاط این سرزمین برای تشییع پیکر قسام آمده بودند و آن تشییع جنازه مبدل به یک تظاهرات عمومی علیه اشغالگران انگلیسی شد. مردم پیکر قسام را به مرکز شهر حیفا بردند و در مسجد جامع جرینه بر آن نماز گزارند و شعارهای

انتقام‌جویانه سر دادند، اداره پلیس انگلیسی‌ها که برای جلوگیری از تظاهرات مردم آمده بود، با تشییع کنندگان درگیر شد اما در نتیجه مقاومت مردم عقب نشینی کرد. انگلیسی‌ها از مردم خواستند پیکر قسام را با ماشین به مقبره ببرند اما مردم با این طرح مخالفت کردند و پیکر او را تا مقبره‌ای که در پنج کیلومتری شهر بود بر دوش حمل کردند».

استاد اکرم زعیتز در رابطه با تأثیر شهادت قسام می‌نویسد: «هیچ راهی برای آزادی و رهایی جز جهادی خونین وجود ندارد. دری که قسام برای خود گشوده بود و ما نیز باید از آن در وارد شویم، دعوتی جدید است که بر زبان‌ها افتاده و نویسندگان از آن می‌گویند، نمی‌دانستیم که این دعوت، روحی در امت دمید که نسبت به آن آگاه نبود...». و می‌گوید: «پیش از امروز تو را خطیبی می‌دانستم که بر شمشیر تکیه می‌کنی و بر فراز منبر سخن‌وری می‌نمایی، اما امروز تو را خطیبی می‌بینم که بر دوش‌ها حمل می‌شوی و بر هیچ منبری نمی‌ایستی و لکن به خدا سوگند تو امروز پندآموزتر از زندگی‌ات هستی».

استاد عجاج نویهض می‌گوید: «قسام در حالی به سفر آخرت شتافت که گذرنامه‌اش نسخه قرآنی بود که در جیب و قلبش وجود داشت».

استاد حمدی الحسینی می‌گوید: «قسام بخش‌هایی از قضیه فلسطین که کج شده بود را راست کرد».

شیخ سلیمان التاجی می‌نویسد: «قسام قضیه فلسطین را از مرحله سخن وارد مرحله عمل کرد».

استاد فؤاد خطیب شاعر سرشناس شام در رثای او می‌سراید:

«عمامه تو از همه عمامه‌ها با ارزش‌تر بود حتی با ارزش‌تر از تاج‌ها رهبری در مسیر هول‌ناک با رهبری در مسیر کاملاً امن متفاوت است».

قسام در زمان زندگی و مرگش یک منهج جهادی جدید پدید آورد که به قضیه فلسطین ابعاد جدیدی بخشید که تا امروز - الحمدلله - نتیجه آن ادامه دارد.

قسامی‌ها در مسیر استادشان

گفتیم که روز شهادت قسام تنها هشت تن از یاران او همراهش بودند، زیرا برنامه قسام این بود که یارانش را در میان مردم منتشر می‌کرد تا آن‌ها را برای جهاد آماده کنند، یارانی که مسئولیت‌پذیر و امانت‌دار بودند.

استاد احمد الشقیری نخستین رئیس سازمان آزادیبخش فلسطین می‌گوید: «بر زبان آن‌ها واژه‌های نبرد مسلحانه و جنبش ملی و استعمار و صهیونیست جاری نمی‌شد؛ تعبیر آن‌ها بسیار ساده و برخاسته از سرچشمه ایمانشان بود، تعبیرشان چیزی نبود جز «ایمان و جهاد در راه خدا»، مؤمنانی بودند که ایمان آن‌ها را ساخته بود و درونی بی‌آلایش داشتند و اراده‌های‌شان به هم پیوند خورده بود و عزمی راسخ داشتند و می‌پنداشتند ریسمان آن‌ها به خدا وصل است و دروازه میان آن‌ها و خداوند باز شده است».



شیخ فرحان السعدی

پس از شهادت قسام، رهبری قسامی‌ها را شیخ مجاهد فرحان السعدی بر عهده گرفت و پس از پنج ماه از شهادت عزالدین قسام، انقلاب ۱۹۳۶ را کلید زد که این انقلاب تا سال ۱۹۳۹ میلادی ادامه داشت اما خود او در سال ۱۹۳۷ میلادی در حالی که هشتاد سال سن داشت، به خاطر جهاد علیه انگلیسی‌ها و یهودیان اعدام شد.

پس از اعدام فرحان السعدی، قسامی‌ها این راه را ادامه دادند و در هر بخشی از فلسطین و به ویژه در شمال این کشور، رهبران قسامی، جهاد علیه اشغالگران را مدیریت می‌کردند. آن‌ها در سال ۱۹۳۷ میلادی سر لوئیس اندروز، حاکم انگلیسی منطقه «الخلیل» را قتل رساندند و ابوابراهیم الکبیر، از بارزترین رهبران قسامی در آن دوره بود.

از آنجایی که قسامی‌ها حزب خاصی نداشتند فلسطین شناسان از آن‌ها به نام مشایخ‌شان یاد می‌کنند. برای مثال آقای محمد عزه دروزه، تاریخ‌شناس مشهور فلسطینی می‌نویسد: «بزرگترین دستاورد آن‌ها یکپارچه کردن رهبری جهاد در مناطق مختلف بود که هر کدام از این مناطق تحت مدیریت یکی از مشایخ بود و رهبری کل آن را ابوابراهیم الکبیر خلیل العیسی بر عهده داشت. از جمله این مشایخ می‌توان شیخ ابوابراهیم

الصغير، توفیق الابراهیم - که بعدها از شاگردان شیخ آلبانی شدند - ابوعلی سلیمان عبدالقادر، شیخ عطیه احمد، شیخ یوسف ابودره، و شیخ عبدالفتاح العبد را نام برد.»

پایان

زندگی قسام الگوی یک عالم مربی، دعوتگر مصلح و مجاهد صابر است و می‌توان از آن به عنوان یک تجربه کامل از ارتباط میان علم و عمل یاد کرد که مفهوم نبوی نقش عالم در میراث‌بری از انبیا، با پیاده کردن آن در واقع زندگی مردم با آموزش و تلفیق میان عمل و جهاد را به منصفه ظهور گذاشت. رحمت خداوند بر شیخ عزالدین قسام و یاران دیروز، امروز و آینده وی.



محدث عصر شيخ محمد ناصر الدين آل باني

١٤٢٠-١٣٣٣ هـ ق / ١٩١٤-١٩٩٩ م



پیش درآمد

محدث عصر، شیخ ناصرالدین آلبانی از مشهورترین مصلحان سلفی عصر حاضر است که تأثیر به‌سزایی در مسیر امت اسلامی داشت. تأثیر او محدود به یک سرزمین نبود بلکه به سراسر جهان رسید و هیچ پژوهشگری نمی‌تواند از دعوت اصلاحی معاصر سخن بگوید و تلاش‌های شیخ آلبانی و نقش محوری و اساسی او در بیداری اسلامی معاصر را نادیده بگیرد. شیخ آلبانی گرچه هیچ جماعت و یا مؤسسه‌ای تأسیس نکرد اما تنها تلاش او برای نشر سنت صحیح نبوی و دست یافتنش به مقامی که همه و حتی دشمنان و مخالفانش برای رسیدن به آن مسابقه می‌دادند، خود نشان پیشگامی شیخ بود.

میلااد و رشد علامه آلبانی

شیخ محمد ناصرالدین بن حاج نوح نجاتی آلبانی در سال ۱۳۳۳ هـ ق برابر با ۱۹۱۴ میلادی در شهر آشقودره (اشکودرا) پایتخت آن دوران کشور آلبانی، در خانواده‌ای فقیر اما دین‌دار و علم‌دوست دیده به جهان گشود. پدرش یکی از علمای مشهور حنفی - مذهب رسمی دولت عثمانی - بود. زمانی که خلافت اسلامی ضعیف شد، در سال ۱۹۱۲ میلادی آلبانی از امپراتوری عثمانی جدا شد، بخشی از آن به صربستان و مونته‌نگر و بخشی به مقدونیه سپرده شد و بخشی دیگر به نام آلبانی باقی ماند. اوضاع مسلمانان آلبانی در آن زمان بسیار آشفته بود و این کشور گویا تابع ایتالیا به رهبری موسولینی بود. احمد زاگو پادشاه آلبانی سیاست‌های دین‌ستیزانه آتاتورکی را در آلبانی

اعمال و زنان مسلمان را از پوشیدن حجاب منع می‌کرد. پدر شیخ آلبانی همانند بسیاری از آلبانیایی‌ها برای حفظ دین خود در سال ۱۹۲۳ میلادی راه هجرت را در پیش گرفت و در دمشق اقامت گزید. در دمشق، شیخ آلبانی در مدرسه خیریه اسعاف، مرحله ابتدایی را گذراند. او هیچ آشنایی‌ای با زبان عربی نداشت و از آن جایی که مدارس دولتی در آن زمان زیر نظر اشغال‌گران فرانسوی اداره می‌شدند، چندان توجهی به علوم شرعی نداشتند، بنابراین پدر شیخ علاقه چندانی به فرستادن او به مدارس دولتی نداشت و



شیخ سعید البرهانی

تصمیم گرفت خود، آموزش کودکش را آغاز کند؛ شیخ آلبانی قرآن کریم، تجوید، نحو، صرف و فقه حنفی را نزد پدرش فرا گرفت و کتاب‌های «مراقی الفلاح» در فقه حنفی و برخی کتب زبان عربی و بلاغت را نزد شیخ سعید البرهانی خواند.

او در کنار علوم شرعی از پدرش ساعت سازی را نیز یاد گرفت تا جایی که در این زمینه شهره شد و از این راه ارتزاق می‌کرد.

روی آوری به علم حدیث و توجه به آن

شیخ آلبانی در محیطی حنفی و متعصب رشد کرد و در آن محیط، تصوف و تقلید، منهج و روش غالب مردم بود. پدرش او را با خود به زیارت قبور ابن عربی و نابلسی می‌برد. فضای آن زمان به شدت علیه دعوت به سوی کتاب و سنت بود و از آن با عنوان

وهابیت یاد می‌کردند، اما خواست خداوند این بود که محمد ناصرالدین آلبانی در مسیر پیروی از قرآن و سنت و اجتهاد گام بردارد. او می‌گوید: «من همچنان بر روش پدرم بودم تا این که خداوند مرا به مسیر سنت راهنمایی کرد و دست از بسیاری کارها که از پدر آموخته بودم و او آنها را قربت و عبادت می‌پنداشت، کشیدم». تقدیر الهی این بود که پدر شیخ آلبانی به دمشق مهاجرت کند تا او با زبان عربی آشنا شود و کتاب‌های علمای سلفی را مورد مطالعه قرار دهد، به همین سبب شیخ آلبانی همیشه از پدر و مادرش بابت این هجرت قدردانی می‌کرد، گرچه پدرش به شدت با منهج سلفی مخالف بود و از شیخ آلبانی خواسته بود یا بر مذهب حنفی بماند و یا اینکه از خانه و محل کار او بیرون رود و شیخ آلبانی پیروی از دلیل صحیح قرآن و سنت را برگزید، در حالی که هنوز حتی به سی سالگی نرسیده بود. تحول شیخ آلبانی به منهج قرآن و سنت با مطالعه مجله المنار علامه محمد رشید رضا، درست زمانی که کمتر از بیست سال سن داشت، شروع شد. خود شیخ آلبانی می‌گوید: «اولین کتاب‌هایی که به مطالعه آن علاقمند شدم، داستان‌های عربی مانند ظاهر و عنتره، شاه سیف و ... بود، سپس به مطالعه داستان‌های پلیسی ترجمه شده به عربی مانند آرسن لوپن روی آوردم. روزی از روزها در میان کتاب‌هایی که فروخته می‌شد، بخشی از مجله المنار را یافتم که در آن رشید رضا مقاله‌ای در مورد کتاب احیاء علوم دین غزالی و ویژگی‌های آن نوشته بود و به بیان محاسن و معایب این کتاب پرداخته بود... برای اولین بار بود که چنین نقد علمی‌ای را می‌دیدم، بنابراین شیفته مطالعه کتاب احیاء شدم و

تصمیم گرفتم تخریج احادیث احیاء علوم دین توسط حافظ عراقی را مطالعه کنم. این کتاب را عاریه گرفتم چون هزینه خرید آن را نداشتم. هنگام مطالعه کتاب حافظ عراقی، شیفته تخریج او شدم و تصمیم گرفتم از کتاب او نسخه برداری کنم». این در واقع جرقه نخست روی آوردن شیخ آلبانی به علم حدیث بود و دلالتی است مهم بر نقش مجلات و روزنامه‌ها و رسانه‌های راستین در هدایت مسلمانان و سودرسانی به جوانان. روزنامه‌ها و مجلات از مهمترین اسباب نهضت بیداری اسلامی معاصر هستند، خداوند اراده کرده بود که یک مقاله سبب ظهور محدث عصر شود.



مجله تمدن اسلامی

زمان گذشت و شیخ آلبانی در سال ۱۳۷۲هـ.ق نوشتن مقالات علمی در رابطه با علوم حدیث و نشر آن در مجله «تمدن اسلامی» را آغاز کرد. این مقالات تأثیر بسیار زیادی بر علم حدیث و توجه به التزام و تعهد به سنت صحیح نبوی در داخل و خارج از سوریه داشت و آغازی بود برای مطرح شدن شیخ آلبانی در

جهان اسلام. دکتر احمد معبد در مورد این مقالات می‌گوید: «از خود می‌پرسیدم شیخ ناصر چگونه احادیث صحیح و ضعیف را از هم تشخیص می‌دهد؟ آیا او ساحر است؟» و سپس دکتر احمد معبد خودش از علمای بزرگ حدیث در جهان اسلام شد.



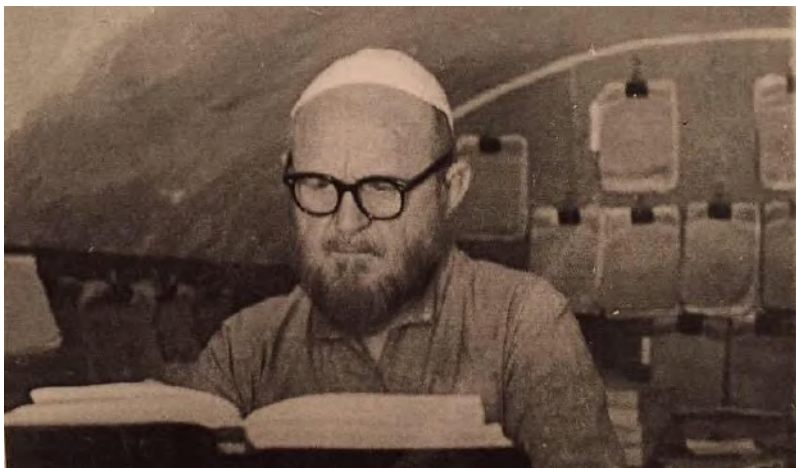
شیخ آلبانی مجله المنار را پی گیری و از پژوهش های آن و به ویژه تحقیقات رشید رضا در علوم حدیث استفاده می کرد. نخستین فعالیت حدیثی او نسخه برداری از کتاب «المغنی

عن حمل الأسفار فی تخریج ما فی الإحیاء من الأخبار» نوشته حافظ عراقی بود. البته کار شیخ آلبانی در مورد آن کتاب تنها نسخه برداری نبود، زمانی که او نصف یک جلد از کتاب را نسخه برداری کرد، تصمیم گرفت برخی واژه های نامأنوس را شرح دهد، بنابراین بار دیگر از این کتاب نسخه برداری کرد و این بار شرح واژه های نامأنوس را نیز نوشت تا جایی که حواشی او بر کتاب بیشتر از متن شد و تعداد صفحات آن به ۲۰۰۰ صفحه رسید. خود شیخ آلبانی در این رابطه می گوید: «تلاشی که آن روز انجام دادم مرا به ادامه مسیرم تشویق کرد». توجه به حدیث و علوم آن پیشه شیخ آلبانی شد تا جایی که در میان مجامع علمی دمشق به آن شهره شد و اداره کتابخانه ظاهریه دمشق، اتاقی ویژه برای او در نظر گرفت تا پژوهش های علمی مفید خود را در آنجا بنویسد و به او اجازه داد هر وقت می خواهد وارد آن شود. شیخ آلبانی همیشه فضل شیخ رشید رضا بر خودش را بر می شمرد و می گفت: «اگر امروز من در مسیر سلفیت هستم و احادیث صحیح و ضعیف را از هم تشخیص می دهم از فضل خداوند و سپس به وسیله رشید رضا رحمه الله و از طریق مجله المنار او بوده است که در آغاز مسیر کسب دانشم با آن برخورد کردم».



کتابخانه ظاهریه

جا دارد اینجابه اهمیت ارتباط میان دو نسل و تأثیر غیر مستقیم تلاش‌های مصلحان بر نسل پس از خود اشاره کنیم؛ رشید رضا مجله المنار را تأسیس می‌کند و دعوت اصلاحی خود در بزرگداشت سنت و فراخوان پالایش آن را منتشر می‌نماید، شیخ آلبانی این دعوت را اجابت و آن را مبدل به فکر و اندیشه‌ای می‌کند که در میان امت جاری می‌شود. شیخ طاهر الجزایری در سال ۱۲۹۶ هـ ق برابر با ۱۸۸۰ میلادی، کتاب خانه ظاهریه را تأسیس می‌کند و شیخ آلبانی پنجاه سال بعد، در جستجوی یک ورقه گمشده از نسخه خطی «ذم الملاحی» نوشته حافظ ابن ابی الدنيا، ده هزار نسخه خطی این کتابخانه را بررسی می‌کند! گاهی اوقات او درحالی که مشغول مطالعه بود، ساعت‌ها بر روی پله می‌ایستاد، در حالی که پزشک از او خواسته بود استراحت کند. جستجوی شیخ آلبانی برای یافتن این ورقه گمشده سبب شد تا نسخه‌های خطی کتابخانه ظاهریه را فهرست‌بندی کند.



شیخ آلبانی در کتابخانه ظاهریه

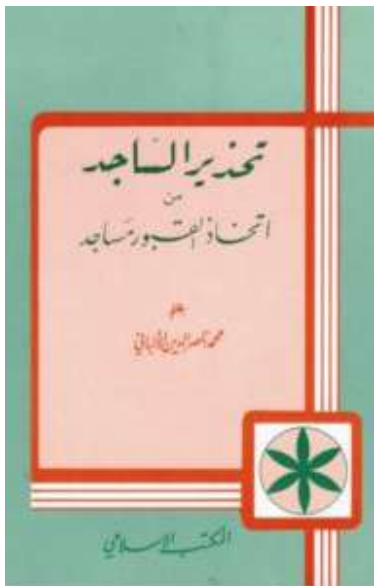
شیخ آلبانی هر کدام از کتاب‌های خطی کتابخانه ظاهریه را سه مرتبه خواند و نکات حدیثی آن را یادداشت کرد. بازدید از کتاب خانه‌هایی که از نسخه‌های خطی نگهداری می‌کردند و جمع‌آوری نکات حدیثی این کتاب‌ها از علاقمندی‌های ویژه شیخ آلبانی شد تا جایی که نکات نسخه‌های خطی کتابخانه ظاهریه دمشق، کتابخانه اوقاف حلی، کتابخانه محمودیه در مسجد نبوی، کتابخانه عارف حکمت در مدینه منوره و کتابخانه دانشگاه اسلامی مدینه منوره و دیگر کتابخانه‌های حاوی نسخه‌های خطی را جمع‌آوری کرد که تعدادشان چهل جلد بود. این چهل جلد کتاب، ثروت علمی حدیثی شیخ آلبانی بود که او را از دیگر هم‌عصرانش پیش انداخت. از آن جایی که او در مضیقه مالی بود، از برگه‌های تبلیغاتی که در راه جمع می‌کرد و یا با هزینه بسیار پایین خریداری می‌نمود برای یادداشت نکات علمی این نسخه‌ها استفاده می‌کرد. عجیب نیست شیخ آلبانی این همه

نسخه‌های خطی را مطالعه کند در حالی که همه اطرافیان او به همت والای او در مطالعه و پژوهش در دوران پیری‌اش و حتی پنجاه روز قبل از وفاتش گواهی می‌دهند، حال همت او در دوران جوانی چگونه بوده است؟ او زندگی‌اش را با نجاری آغاز کرد و در فصل زمستان به نجاری مشغول می‌شد. پدرش به او پیشنهاد کرد ساعت سازی بیاموزد و او از وقت فراغت خود برای آموزش ساعت سازی استفاده می‌کرد. پس از اینکه از پدرش جدا شد مغازه‌ای برای خودش باز کرد و روزانه یک یا دو عدد ساعت تعمیر می‌کرد، به اندازه‌ای که هزینه زندگی خود و خانواده‌اش را تأمین کند، سپس به کتاب‌خانه ظاهریه می‌رفت و ساعت‌ها در آن به مطالعه مشغول می‌شد. پس از مدتی توانست برای خود در اداره مغازه، دستیاری پیدا کند و تنها در روزهای سه‌شنبه و جمعه به مدت سه ساعت به مغازه می‌رفت و بقیه اوقاتش را در کتاب‌خانه ظاهریه می‌گذراند. شیخ آلبانی به سبب این تلاش و کوشش و پشتکار و همت والایش محدث عصر و یاری دهنده سنت شد. شعر چگونه می‌تواند مردی را توصیف کند که حتی دشمنانش او را ناصرالدین می‌خوانند

مطالعه کتاب‌های خطی کتابخانه ظاهریه از جمله کتاب‌های شیخ الاسلام ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم و دیگر ائمه بزرگ سلفی تأثیر زیادی در گرایش او به سلفیت داشت.

دعوت علامه آلبانی

مطالعه مجله المنار و پس از آن کتاب‌های خطی کتابخانه ظاهریه و علاوه بر آن، شخصیت قوی و شجاع آلبانی سبب شد او باورهای اصلاحی سلفی خود را در دمشق علنی کند. علنی کردن این اندیشه‌ها در جامعه آن روز دمشق چیز جدیدی بود، شاگردان شیخ جمال‌الدین قاسمی، امثال علامه بهجت البیطار، شیخ عبدالفتاح الامام، رئیس جمعیت جوانان مسلمان در سوریه و شیخ توفیق البزره افراد شناخته شده این نهضت بودند اما فعالیت آنها در میان شاگردان و طرفدارانشان بود در حالی که شیخ آلبانی دعوت خود را در میان توده مردم علنی و به شدت از آن دفاع می‌کرد و در این میان سختی‌های متعددی را متحمل شد و از این‌روست که بسیاری از پژوهشگران، سلفیت معاصر شام را با نام آلبانی پیوند می‌دهند.



شیخ آلبانی با پدر، شیخ و استادش برهانی و دیگر اساتیدش پیرامون قضایای توحید و شرک، مانند ادای نماز در مساجدی که در آن قبر وجود دارد، مناقشه و گفت‌وگو می‌کرد و نتیجه این بحث‌ها نوشتن کتاب «تحدیر الساجد من اتخاذ القبور مساجد» بود. این بحث و گفتگوها همچنان ادامه داشت تا این که پدر علامه

آلبانی او را به ادای نماز همراه با جماعت حنفی‌ها [نه دیگر مذاهب] مجبور کرد و هنگامی که شیخ آلبانی از این فرمان سرپیچید، پدر از پسرش خواست تا از او جدا شود. در آن زمان پیروان هر مذهب به سبب تعصبات مذهبی جداگانه نماز جماعت می‌خواندند و هر نماز چهار مرتبه بر اساس چهار مذهب اهل سنت اقامه می‌شد که با وحدت کلمه و همدلی امت در تعارض بود. شیخ آلبانی به شدت با این قضیه مخالف بود و با نخستین امام، از هر مذهبی که می‌بود^۱، نمازش را ادا می‌کرد. این جریان از نخستین قضایایی بود که آلبانی در آن با جمهور مخالفت کرد و بدین ترتیب به وهابیت و بی‌احترامی به مذاهب اهل سنت متهم شد و از او به حکومت وقت شکایت بردند. روزی از روزها یکی از ائمه جماعت متعصب او را دید و در مقابل مردم فریاد زد: «یالا برو بیرون... بیرون... بیرون!» اما شیخ از مسجد خارج نشد و با مداخله مردم غائله پایان یافت و امام نماز را اقامه کرد، پس از نماز او بر سر شیخ فریاد بر آورد و برخی از همفکرانش را فرستاد تا در خیابان به شیخ آسیب برسانند اما دوستان شیخ و برخی نمازگزاران مانع آن‌ها شدند.

شیخ آلبانی پس از آن از خطابت و تدریس در بسیاری از مساجد و شهرها منع شد و دو بار به زندان افتاد، حتی در اردن به علت شایعه پراکنی برخی غرض‌ورزان از این کشور اخراج شد اما با وساطت شیخ محمد ابراهیم شقره نزد ملک حسین پادشاه اردن، اجازه بازگشت به این کشور را یافت و تا آخر عمرش در آنجا

۱- پدر شیخ آلبانی در آخر حیاتشان نرم‌شد و به درست بودن برخی قضایایی که شیخ به آن دعوت می‌کرد اقرار کرد و رابطه‌ی بسیار خوبی با هم داشتند.

ماند، اما در آنجا هم از فشارهای رسمی و امنیتی در امان نبود. در آن زمان، بسیاری از شاگردان شیخ طاهر الجزایری، شیخ جمال‌الدین قاسمی و شیخ عبدالرزاق البیطار که در دمشق به علم و دیانت شهره بودند، شیخ‌آلبانی را به ادامه دعوتش تشویق کردند و شیخ از محبوبیت زیادی میان فرهنگیان و دانشجویان دانشگاه دمشق برخوردار شد. آن‌ها بر خلاف توده مردم که غرق در خرافات و تصوف بودند، ارزش دعوت شیخ را می‌دانستند.

تدریس شیخ از سال ۱۹۴۳ میلادی در مغازه‌اش آغاز شد و پس از آن به خانه برخی از دوستانش منتقل شد و سپس خانه‌ای را اجاره کردند و آن را مقر ویژه دروس شیخ قرار دادند و در سال ۱۹۴۹ میلادی برای نخستین بار نماز عید را در مصلی ادا کردند، نه در مسجد.

نباید تأثیر محیط بر شیخ را نادیده گرفت؛ پدرش برای حفاظت از دین خود از دست حکومت اسلام‌ستیز راه هجرت در پیش گرفته بود، بنابراین او زندگی مسلمانانه و اجرای احکام الهی را اساس دعوت خود می‌داند، همان طور که مطالعه مجله المنار شیخ رشید رضا نقش مهمی در شکل‌گیری شخصیت فرهنگی و دیدگاه‌های همه‌نگرانه او داشت و از این رو بود که کتاب «حقوق زنان در اسلام و بهره آن‌ها از اصلاح محمدی» نوشته رشید رضا را تحقیق و تصحیح کرد. شیخ‌آلبانی از پیشگامان تدریس بانوان مسلمان بود و برای آن‌ها کتاب «ادب المفرد» امام بخاری را تدریس می‌کرد.

وجود شیخ آلبانی در محیط باز سیاسی و همراهی با علمای بزرگ عصرش مانند علامه بهجت البیطار و اساتید دانشگاه سوریه سبب شد شیخ کتاب «شیوه حکومت‌داری در اسلام» تألیف محمد اسد خاورشناس مشهور یهودی که مسلمان شده بود را تدریس کند و جنبه سیاسی اندیشه‌های شیخ، زودهنگام آغاز شود.

شیخ آلبانی بیش از سی مرتبه حج کرد و بارها مناسک عمره را به جای آورد. این سفرهای شیخ مملو از دیدار با شخصیت‌های مختلف و گفتگو با آن‌ها و تدریس بود. او همچنین زودهنگام به اروپا و برخی کشورهای اسلامی سفر کرد. تدریس در دانشگاه اسلامی مدینه منوره این فرصت را به او داد تا با علمای بزرگی همچون علامه احمد شاکر، شیخ حامد الفقی، شیخ محمد عبدالرزاق حمزه، دکتر تقی‌الدین هلالی، استاد محب‌الدین خطیب و از مسئولان دانشگاه اسلامی با علامه محمد بن ابراهیم آل شیخ و پس از او با علامه ابن باز و اساتید و دانشجویانی که از سراسر جهان به این دانشگاه پیوسته بودند آشنا شود. همه این‌ها سبب شد شیخ از مشکلات و تجارب فعالیت‌های اسلامی آگاهی کسب کند و دیدگاه‌های خود در این رابطه و دعوتش را به کشورهای دیگر منتقل کند. او دیدگاه سلفیانه ویژه‌ای برای تغییر و اصلاح ارائه می‌کرد که می‌توان از آن به عنوان اساس اندیشه‌های سلفی دعوی حَرکی معاصر یاد کرد. این دیدارها و مسافرت‌ها سبب شد دعوت با وجود ضعف وسایل ارتباطی در آن دوران، به اماکن مختلف برسد.

مراحل دعوت آلبانی

دعوت شیخ آلبانی را می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد:

مرحله نخست: دعوت ایشان در سوریه

در این مرحله شخصیت شیخ آلبانی شکل گرفت. او در عنفوان جوانی و آغاز فعالیت‌های علمی و دعوی‌اش بود و هر هفته دو درس علمی ایراد می‌کرد که دانشجویان و برخی اساتید دانشگاه امثال راتب النفاخ و دکتر محمد رشاد سالم مصری، مصحح و محقق کتاب «منهاج السنه» نوشته شیخ الاسلام ابن تیمیه، در آن شرکت می‌کردند. از جمله کتاب‌هایی که در این حلقه‌های علمی تدریس می‌شد، می‌توان کتاب‌های زیر را نام برد:

- «فتح المجید در شرح کتاب توحید»، شرح عبدالرحمن بن حسن بن محمد بن عبدالوهاب بر کتاب توحید پدر بزرگش.
- «الروضه الندیه شرح الدرر البهیة»، شرح صدیق حسن خان بر کتاب «درر البهیة» نوشته امام شوکانی.
- «اصول الفقه» نوشته عبدالوهاب خلاف.
- «الباعث الحثیث» شرح مختصر علوم حدیث امام ابن کثیر نوشته شیخ احمد شاکر.

- «روش حکومتداری در اسلام» نوشته محمد اسد.
- «فقه السنه» نوشته سید سابق.

شیخ آلبانی بیست و چند سال بیشتر نداشت که برای مجلاتی مانند «تمدن اسلامی» که ریاست آن را استاد احمد العظمه بر عهده داشت و مجله «المسلمون» که ریاست آن با دکتر

مصطفی سباعی بود مقاله می نوشت. او همچنین گشت‌های دعوی ماهیانه و منظم به برخی استان‌های سوریه مانند حمص، حماه، ادلب، حلب، رقه و لاذقیه داشت و این گشت‌ها، نقش بسیار مهمی در نشر دعوت به کتاب و سنت و فهم سلف در میان مردم داشت. شیخ آلبانی در این مرحله از دعوتش رویکردی آرام با گروه‌های اسلامی داشت و برخی رهبران اخوان المسلمین مانند استاد عصام العطار و شیخ زهیر شاویش در حلقه‌های درس او شرکت می‌کردند. او همچنین دیدگاه‌های خود در رابطه با کتاب فقه السنه استاد سید سابق را برای چاپ به مجله اخوان المسلمین مصر فرستاد و استاد حسن البنا در نامه‌ای که به او نوشت از او خواست به نوشتن مقاله برای مجله اخوان المسلمین ادامه دهد. شیخ آلبانی در این مرحله همچنین با بسیاری از رهبران گروه‌های اسلامی مانند شیخ تقی‌الدین نبهانی، بنیانگذار حزب التحریر دیدار داشت و به شهرهای مختلف در داخل و خارج سوریه سفر می‌کرد. او با رهبران برخی فرقه‌های گمراه مانند عبدالله الحبشی نیز دیدار کرد و به باورهای انحرافی او پاسخ داد و دیدارهایی نیز با سران فرقه قادیانیه داشت.

در سال ۱۹۵۵ میلادی دانشکده شریعت دانشگاه دمشق از شیخ آلبانی خواست احادیث بیوع در دانشنامه فقهی‌ای که دانشگاه قصد داشت چاپ و نشر کند را تخریج نماید. او همچنین به عنوان عضو کمیته حدیثی که پس از اتحاد میان مصر و سوریه در سال‌های «۱۹۵۸-۱۹۶۱ م» برای نظارت بر چاپ و نشر کتب سنت تشکیل شده بود، انتخاب شد. شیخ آلبانی در این مرحله از دعوتش در انتشارات «المکتب الاسلامی» که شیخ زهیر شاویش

آن را برای تحقیق و تصحیح آثار اسلامی و نشر سنت راه‌اندازی کرده بود، مشغول به فعالیت شد. فعالیت شیخ در المکتب الاسلامی سبب شد آثار او و دعوتش در کشورهای مختلفی منتشر شود.

شیخ آلبانی در اوضاع بسیار آشفته و نابسامان سیاسی شام آن زمان زندگی می‌کرد، در آن زمان چه ظلم و ستم‌هایی که از سوی اشغالگران فرانسوی به مردم نمی‌شد، چه در دوره انقلاب مردمی علیه فرانسوی‌ها، چه در زمان روی کار آمدن حکومت‌های ملی‌گرا و چه مرحله کوتاهی پس از آن تا روی کار آمدن بعثی‌ها و قبضه کردن قدرت توسط نصیری‌ها به رهبری حافظ اسد در سال ۱۹۷۰ میلادی.

شیخ آلبانی همانند دیگر اصلاح‌گران با آزمایش‌های گوناگون مواجه شد؛ در این مرحله از زندگی‌اش دو مرتبه زندانی شد، ابتدا قبل از سال ۱۹۶۷ میلادی به مدت یک ماه در قلعه دمشق، درست همان قلعه‌ای که شیخ الاسلام ابن تیمیه در آن زندانی شده بود، محبوس شد. هنگامی که جنگ سال ۶۷ رخ داد، دولت سوریه تصمیم گرفت همه زندانیان سیاسی را آزاد کند، اما با شدت گرفتن جنگ و شایعه پراکنی‌های مغرضان، دولت بار دیگر شیخ را بازداشت کرد و او را به زندان حسکه در شمال شرق سوریه فرستاد. شیخ آلبانی هشت ماه از عمرش را در زندان حسکه سپری کرد و در زندان، اختصاری بر صحیح مسلم نوشت که از جمله کتاب‌های گم شده اوست. شیخ در زندان با شخصیت‌های بزرگی که زندانی شده بودند آشنا شد.

در سال ۱۹۸۰م شیخ آلبانی به اردن مهاجرت کرد و تا سال

۱۹۹۹ که از دنیا رفت در این کشور زندگی کرد.
از جمله شاگردان شیخ آلبانی در این مرحله می‌توان افراد زیر را
نام برد:

برادر بزرگش محمد ناجی ابواحمد که از حامیان بزرگ دعوت
شیخ بود، شیخ محمد عید عباسی، شیخ حمدی عبدالمجید
سلفی، استاد خیرالدین وانلی، شیخ علی خشان، شیخ عدنان
عرعور، شیخ محمد جمیل زینو، شیخ عبدالرحمن عبدالصمد،
استاد محمود مهدی استانبولی.

و از جمله کسانی که از محضر شیخ استفاده کردند و از منهج
ایشان متأثر شدند می‌توان به استاد زهیر شاپوش، استاد عصام
العطار و دکتر عبدالرحمن آلبانی اشاره کرد.

مرحله دوم: تدریس در دانشگاه اسلامی مدینه منوره

این مرحله از زندگی شیخ آلبانی با وجود اینکه سه سال
بیشتر نبود «۱۳۸۱-۱۳۸۳ هـ ق / ۱۹۶۱-۱۹۶۳ م» اما از مهم‌ترین
مراحل زندگی او محسوب می‌شود، زیرا در این مرحله از زندگی
خود شاگردانی یافت که دانش او را به کشورهای دیگر
برد و یا حتی شناختی در مورد آن نداشت منتقل کردند و دارای
مدرسه‌ای در علم حدیث شد که در سراسر جهان به او نسبت
داده می‌شود و نه تنها در سوریه. او منهج خود را در علم حدیث به
شکل آکادمیک برای دانشجویان تدریس کرد بلکه نوعی تحول
در انتشار این علم در سطح جهان به وجود آورد و آن را پس از اینکه
در انحصار افراد مشخصی بود، به توده مردم رساند. شیخ آلبانی
در این برهه از زندگی خود دیدگاه‌های دعوی خود را میان

سلفی‌ها منتشر کرد. او و شیخ محمد بن عبدالوهاب البنا برای دانشجویان دانشگاه اسلامی مدینه منوره گشت‌های هفتگی ترتیب می‌دادند که خود یک مدرسه دعوی و علمی بود و بسیاری از علما و دعوتگران را به جامعه اسلامی معرفی می‌کرد.

تمام کسانی که در مورد فعالیت‌های شیخ آلبانی در دانشگاه اسلامی مدینه منوره نوشته‌اند به تدریس ایشان در زنگ‌های تفریح اشاره کرده‌اند، اما جلسات و دیدارهای علمی او پس از وقت اداری دانشگاه، فرصتی بود که در آن به دانشجویان شیوه‌های گفتگو و مناظره و دلیل‌خواهی را یاد می‌داد. شیخ آلبانی در این جلسات با بسیاری از علما، دعوتگران، اساتید عربستانی و غیر عربستانی، سلفی و غیر سلفی آشنا شد.

شیخ آلبانی از سکونت در مدینه منوره ابراز رضایت می‌کرد و می‌فرمود: «در آنجا محیطی بسیار خوب یافتیم و استعدادهایی که آمادگی پذیرش دعوت را داشتند و منهجی که همخوان با فطرت بود و بر اساس آن رشد کرده بودم»، در سال ۱۳۸۸ هـ ق شیخ حسن بن عبدالله آل شیخ، وزیر وقت معارف عربستان سعودی از او خواست سرپرستی بخش آموزش عالی دانشگاه ام القرای مکه را بر عهده بگیرد اما به سبب برخی مشکلات این امر محقق نشد. او از سال‌های ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۸ هـ ق به عنوان عضو شورای عالی دانشگاه اسلامی مدینه منوره تعیین شد.

شیخ آلبانی برای قدردانی از دانشگاه اسلامی مدینه منوره و کتابخانه این دانشگاه، وصیت نمود کل کتاب‌های کتابخانه شخصی‌اش پس از وفات او وقف کتابخانه دانشگاه اسلامی مدینه منوره شود. در وصیتنامه او آمده است: «از زمانی که در این دانشگاه



وصیت‌نامه شیخ آلبانی مبنی بر اهدای کتابخانه‌اش به کتابخانه‌ی دانشگاه اسلامی مدینه‌ی منوره

تدریس می‌کردم، خاطرات خوبی از دعوت به کتاب و سنت و منهج سلف صالح دارم، امیدوارم باز دید کنندگان این کتاب‌خانه از این کتاب‌ها بهره‌مند شوند همانگونه که روزی دانشجویان دانشگاه از صاحب این کتاب‌ها بهره‌مند می‌شدند». شیخ آلبانی با این اقدام خود راه علامه طاهر الجزایری مؤسس کتابخانه ظاهریه را ادامه داد، اما دمشق و کتابخانه ظاهریه در آن دوره تحت سیطره نصیری‌ها و آل اسد بود و شیخ، خود همراه با خانواده‌اش ۳۰ سال قبل از آنجا گریخته بود و کتاب‌هایش را نیز با خود برده بود. از جمله شاگردان شیخ آلبانی در این مرحله می‌توان به افراد زیر اشاره کرد:

شیخ عبدالرحمن عبدالخالق، دکتر عمر الاشقر که در آن زمان مسئول کتابخانه دانشگاه مدینه منوره و همسایه شیخ بود، شیخ مقبل بن هادی الوادعی، شیخ ربیع بن هادی المدخلی.

مرحله سوم: اقامت در اردن

اقامت در اردن آخرین مرحله زندگی شیخ آلبانی است که از سال ۱۹۸۰ میلادی زمانی که ۶۶ سال داشت آغاز می‌شود و تا زمان وفات او در سال ۱۹۹۹ میلادی ادامه می‌یابد. خود شیخ



آلبانی در مورد مهاجرتش به اردن می‌گوید: «یکم رمضان ۱۴۰۰ هـ ق همراه با خانواده‌ام از دمشق به عمان، پایتخت اردن مهاجرت کردیم. تصمیم گرفتیم در آنجا برای خود خانه‌ای بنا کنیم و تا آخر عمر همانجا بمانم، از فضل و منت و کرم

الهی و پس از سختی‌ها و بیماری‌های زیادی که در پی بنای ساختمان به آن مبتلا شدم، آن خانه آماده شد و هنوز از بیماری‌های آن دوره اندکی رنج می‌برم».

شیخ آلبانی در اردن، فعالیت‌های علمی خود را بر فعالیت‌های دعوی اولویت مطلق داده بود، او می‌گوید: «برخی از برادران ما در اردن تصور می‌کنند من خانه نشین شده‌ام و می‌خواهند همانند گذشته به تدریس پردازم... اما من تصمیم گرفته‌ام بقیه عمر خود را به پایان رساندن پروژه‌های علمی‌ای که آغاز کرده‌ام بگذرانم»، این موضع شیخ می‌تواند اسباب متعددی داشته باشد از جمله: کهولت سن شیخ، آشفتگی‌های سیاسی در منطقه، رانده شدن شیخ از اردن به خاطر شایعه پراکنی مخالفان دعوت به سوی قرآن و سنت که خطر شیخ را احساس می‌کردند. شیخ آلبانی در گذشته برای دیدار دخترش که در عمان پایتخت اردن اقامت داشت به این کشور می‌آمد و درس‌هایی ایراد می‌کرد. برخی از این درس‌ها در مقر جماعت اخوان المسلمین در شهر زرقاء ایراد می‌شد. شیخ آلبانی در سال ۱۹۷۳ میلادی بنا بر دعوت جماعت اخوان المسلمین برای حل و فصل اختلافات

جماعت که در نتیجه جدایی گروهی از این جماعت که کل جامعه را تکفیر می‌کردند ایجاد شده بود، عازم اردن شد و توانست این فتنه را بخواباند.

این تغییر در زندگی شیخ و کم شدن فعالیت‌های دعوی او به خاطر اسبابی بود که ذکر شد، اما توجه شیخ به تألیف و ارتباط با توده مردم در محافل عمومی ادامه داشت. ارتباط تلفنی ایشان با علما نیز قطع نشد و مجموع این دیدارها و گفتگوها در بیش از هزار نوار کاست جمع آوری شده است. از جمله شاگردان شیخ آلبانی در اردن می‌توان افراد زیر را نام برد:

شیخ محمد ابراهیم شقره، شیخ علی حسن حلبی، شیخ مشهور بن حسن آل سلمان، شیخ محمد موسی نصر، شیخ حسن العوایشه، شیخ عصام هادی، و دیگران.

منهج شیخ آلبانی

دعوت عملی اسلامی اساس چشم‌انداز منهجی شیخ آلبانی در تغییر و اصلاح را تشکیل می‌دهد و شالوده اندیشه سلفی معاصر محسوب می‌شود. او ایمان دارد که این چشم‌انداز، جامعه را به برپایی حکومتی اسلامی خواهد رساند. او می‌گوید: «کسانی که مشغول دعوت هستند، همان‌ها برای برپایی حکومت اسلامی می‌کوشند، اما آن را به زبان نمی‌آورند و از احساسات و عواطف مردم سوء استفاده نمی‌کنند، آن‌ها در سکوت و آرامش برای تحقق چنین هدفی تلاش می‌کنند».

شیخ آلبانی خود را امتداد جنبش اصلاحی شام می‌دانست که

بدون داشتن یک تشکل منظم فعالیت می‌کرد. او می‌گفت: «دعوت ما این است... فرهنگ‌سازی کن، سپس تشکل ایجاد کن»، بر عکس دوستش شیخ محمد بن عبدالوهاب البنا که برای تحقق چشم‌انداز دعوی‌اش با قدرت‌های سیاسی هم‌پیمان شده بود.

شیخ آلبانی که در عصر پیدایش گروه‌های اسلامی می‌زیست، برای دعوت سلفی چهارچوبی مشخص کرد تا فهم آن برای نسل جدیدی که از سخنان انشائی و بلاغی گریزان بود و قضایا را در قالب نکات می‌فهمید، آسان‌تر شود. او پنج نکته را اساس منهج، دعوت و هدف خود که از آن به عنوان «دعوت ما» یاد می‌کنند تعیین کرد که عبارتند از:

۱- بازگشت به قرآن و سنت صحیح و فهم آن بر اساس منهج سلف صالح رضی الله عنهم.

۲- آشنا کردن مردم با دین حق و فرا خواندن آن‌ها به عمل کردن به آموزه‌های دین و احکام آن و آراسته شدن به آداب اسلامی که رضایت خدا را برایشان تضمین می‌کند و خوشبختی و شکوهشان را تحقق می‌بخشد.

۳- برحذر داشتن مردم از انواع شرک، بدعت و اندیشه‌های وارداتی و احادیث منکر و ساختگی که زیبایی اسلام را زشت جلوه داده و مانع پیشرفت مسلمانان شده است.

۴- زنده کردن اندیشه آزاد اسلامی در قواعد و اصول و از بین بردن جمود فکری ریشه دوانده در عقل بسیاری از مسلمانان که آن‌ها را از سرچشمه زلال دین دور کرده است.

۵- تلاش برای از سرگیری یک زندگی اسلامی و به وجود آوردن

یک جامعه اسلامی که احکام الهی را در زمین جاری کند. این است «دعوت ما» و ما از همه مسلمانان می‌خواهیم در حمل این امانتی که مایه بیداری امت خواهد بود ما را همراهی کنند.

راهکارهای علامه آل‌بانی

شیخ آل‌بانی برای تحقق اهداف یاد شده راهکاری مختلفی ارائه نمود که عبارت است از:

۱- پالایش و پرورش (التصفیة والتربیة): آغاز اصلاح در جهان اسلام و رفع عقب ماندگی آنان از دیدگاه شیخ آل‌بانی، پالایش جوانان از رسوبات عقاید باطل، خرافات، بدعت‌ها و گمراهی‌هایی است که طی قرون گذشته به جامعه تحمیل شده است، از جمله احادیث نادرست و ساختگی که وارد میراث علمی مسلمانان شده است... پالایش از دیدگاه شیخ آل‌بانی یعنی ارائه اسلام صحیحی که برای امت عزت و بزرگی به همراه آورد، اما زمانی که با بدعت‌ها و شرکیات آمیخته شد سبب عقب ماندگی مسلمانان در بین دیگر امت‌ها شد. شیخ بر این بخش تمرکز کرد و پروژه عمر خود را «نزدیک کردن سنت به امت» قرار داد و به توفیق الهی موفقیت‌های زیادی در این زمینه کسب کرد.

اما پرورش از دیدگاه شیخ آل‌بانی یعنی تربیت یک نسل بر مبنای اسلام صحیح از لحاظ اعتقادی، عبادی، رفتاری. شیخ در تفصیل اجرای این قضیه توضیحات بیشتری نداده و لذا بسیاری از پیروان شیخ آل‌بانی از عملیات پرورشی تنها عنوان آن را می‌فهمند!

۲- امروزه ترک سیاست عین سیاست است: شیخ آل‌بانی همواره تأکید می‌کند سیاست بخش مهمی از اسلام است،

اما معتقد است وقت آن فرا نرسیده که سلفی‌ها وارد فعالیت‌های سیاسی شوند، بلکه باید در مرحله بعدی در این زمینه قدم بگذارند. او در موضع خود در قبال سیاست می‌گوید: «ما به سیاست مشغول نمی‌شویم، نه از این روی که معتقد باشیم سیاست از اسلام نیست، خیر... سیاست بخشی از اسلام است، اما در این برهه از تاریخ به این نتیجه رسیدیم که ترک سیاست عین سیاست است. هدف این است که در این دوره به سیاست مشغول نشویم و گرنه چطور امکان دارد حکومتی اسلامی بدون سیاست‌ورزی برپا شود، اما باید علما و فقهای آگاه به کتاب و سنت و منهج سلف صالح به سیاست مشغول شوند و وظیفه نخست ما تربیت این نسل است».

شیخ آلبانی موضع خود را مرتبط به سیاست می‌داند و نه دین، امروزه ما می‌بینیم بسیاری از جنبش‌های اسلامی سیاسی بدون هیچ هدفی در بازی‌های سیاسی تصمیم به تحریم و یا مشارکت می‌گیرند. لب موضع شیخ در مشارکت سلفی‌ها در سیاست این است: زمانی که فضای سیاسی آماده مشارکت آن‌ها باشد و سلفی‌ها از قدرت فعالیت در عرصه سیاسی برخوردار باشند، به آن مشغول شوند.

۳- دعوت ما این است؛ فرهنگ سازی کن و سپس تشکل ایجاد کن:

شیخ آلبانی هم‌زمان با تشکل‌ها و جماعت‌های زیادی زندگی کرد؛ جماعت اخوان المسلمین، حزب التحریر، جماعت اسلامی هند، جماعت تبلیغ... و به خوبی از پیامدهای منفی و خطر جمع شدن بدون تربیت آگاه بود، بنابراین تفاوت میان دعوت سلفی و دیگر گروه‌های اسلامی را در این جمله خلاصه می‌کرد:

«دعوت ما این است: فرهنگ سازی کن سپس تشکل ایجاد کن و دعوت دیگران این است: تشکل ایجاد کن و بعد تلاش کن فرهنگ سازی کنی و سپس هیچ!»

نقش اصلاحی شیخ آلبانی

نقش اصلاحی شیخ آلبانی را می توان در دو محور خلاصه کرد؛ محور نخست، تولیدات علمی و محور دوم، اصلاح گری:



محور اول، تولیدات علمی: از

آنجایی که تولیدات علمی شیخ آلبانی ضمن پروژه بزرگ او «نزدیک کردن سنت به امت» محسوب میشود، با عبارتهای ساده نوشته شده است تا برای توده مردم قابل فهم باشد. بر خلاف آن چه در

آن دوران در اثر تحجر، جمود و تعصبات فقهی شایع بود، تولیدات علمی شیخ آلبانی نیازهای آنی جامعه را برآورده می کرد و منهج «کتاب و سنت بر فهم سلف امت» را نهادینه می کرد و علاوه بر آن به اختصار و ساده بودن مشهور است همان طور که در کتاب «الجامع الصغیر» این مسئله را به خوبی مشاهده می کنیم. کسی که خوب در تولیدات علمی شیخ یعنی ۲۳۰ تألیف، تخریج، حاشیه نویسی و فتاوی او، جدا از نوارهایش دقت کند می بیند که او در همه زمینه ها، اثری از خود بر جای گذاشته است، برای نمونه:

- شیخ در زمینه تصحیح باورهای مردم کتاب‌هایی نوشت و کتاب‌هایی را نیز تصحیح و تحقیق و تخریح نمود مانند: «هشدار به سجده کننده از قرار دادن قبرها به عنوان مسجد»، «توسل، احکام و انواع آن» «احتجاج به قدر» نوشته ابن تیمیه، «اصول سنت و عقاید دینی» نوشته الحمیدی، شرح عقیده طحاویه نوشته علامه ابن ابی العز حنفی.

- کتاب‌هایی در علوم قرآن مانند: «معالم التنزیل» نوشته امام بغوی، «در فراروی تلاوت»، «چگونه قرآن را تفسیر کنیم؟».

- کتاب‌هایی در عبادات و معاملات مانند: «روش نماز پیامبر صلی الله علیه وسلم» که آن را در سه حجم بزرگ، کوچک و مختصر نوشتند، «حج پیامبر صلی الله علیه وسلم»، «احکام جنایز»، «احکام گنجینه‌ها»، «حجاب زن مسلمان»، «حقیقت روزه»، «آداب زناشویی»، «مسح بر جوراب» و تصحیح و تحقیق کتاب «اصلاح المساجد» نوشته علامه جمال الدین قاسمی.

- کتاب‌هایی در سیرت مانند: «دفاع از حدیث نبوی و سیرت در پاسخ به اشتباهات دکتر بوطی در فقه السیره»، تحقیق و تخریح کتاب «فقه السیره» نوشته شیخ محمد غزالی.

- کتاب‌هایی در تخریح فقه حنبلی: کتاب «ارواء الغلیل فی تخریح احادیث منار السبیل» از نخستین کتاب‌های حدیثی ایشان در رابطه با مذهب حنبلی است و بعدها کتاب «الذب الاحمد عن مسند احمد» را در دفاع از مسند امام احمد نوشت.

- کتاب‌هایی در فقه دلیل و فقه مقارن مانند: «التعلیقات الرضیة علی الروضة الندیة»، «تمام المنة در تخریح احادیث فقه السنة نوشته سید سابق»، «الثمر المستطاب فی فقه السنة والکتاب».

- کتاب‌هایی در تخریج، تحقیق و تأسیل سنت نبوی مانند: «مختصر صحیح بخاری»، «مختصر صحیح مسلم»، «تخریج و تحقیق سنن اربعه»، «سلسله احادیث صحیح»، «سلسله احادیث ضعیف و ساختگی»، «بازگشت به سنت»، «حجیت استقلالی حدیث» و...

- کتاب‌هایی در علم حدیث مانند: تحقیق کتاب‌های «الاکمال فی اسماء الرجال» نوشته تبریزی، «الباعث الحثیث» نوشته شیخ احمد شاکر، «تاریخ دمشق» نوشته ابن عساکر.

- کتاب‌هایی در تصحیح مفاهیم مانند: تحقیق کتاب‌های «ارشاد ناقدان در آسان سازی اجتهاد» نوشته صنعانی، «حقوق زنان» نوشته رشید رضا، «اصطلاحات چهارگانه» نوشته مودودی و نگارش کتاب‌های «دعوت سلفی، اهداف آن و موضعش در مقابل مخالفان»، «فقه واقع».

- کتاب‌هایی در پالایش نفس مانند: «صحیح الكلم الطیب»، «ریاض الصالحین»، «إغاثة اللهفان من مصاید الشیطان» نوشته ابن قیم، «کلمة الإخلاص» نوشته ابن رجب، «لفتة الكبد فی تربية الولد» نوشته ابن جوزی، «مساوی الاخلاق» نوشته خرائطی.

- فهرست بندی کتب و کتاب‌خانه‌ها مانند: «اسامی کتاب‌های نسخه برداری شده در کتابخانه ظاهریه»، «بغیه الحازم فی فهارس مستدرک الحاکم»، «فهرست کتاب الکواکب الدراری» نوشته ابن عروه حنبلی، «فهرست نسخه‌های خطی کتب حدیث در کتابخانه اوقاف حلب»، «گزیده‌هایی از فهرست کتابخانه بریتانیا».

- کتاب‌هایی در نقد منحرفان مانند: پاسخ به کتاب «التعقیب الحثیث» نوشته حبشی، تحقیق کتاب «التنکیل بما فی تأنیب

الکوثری من الابطال» نوشته علامه معلمی، «پاسخ به ارشد سلفی»، «نقد کتاب مراجعات عبدالحسین شرف الدین رافضی». شیخ آلبانی به تکامل تلاش‌های دعوی به ویژه در زمینه فرهنگ سازی و تألیف باور داشت و بنابراین از نمونه‌های عملی اصل «پرورش» نزد او «همکاری در پالایش کتاب‌های مهم رموز دعوت اسلامی از احادیث ضعیف» بود چرا که این کتاب‌ها نقش مهمی در بیداری اسلام داشتند، مانند:

- حاشیه نویسی بر کتاب «حجاب» و تخریح احادیث کتاب «اصطلاحات چهارگانه» نوشته ابوالاعلی مودودی.

- کتاب «زن مسلمان» نوشته استاد حسن البنا، شیخ آلبانی این کتاب را بازنگری کرد و بر آن حاشیه نوشت و احادیثش را تخریح کرد.

- شیخ آلبانی کتابی مستقل با عنوان «غایه المرام در تخریح احادیث کتاب الحلال و الحرام» نوشت و در آن احادیث کتاب «حلال و حرام» دکتر قرضاوی را تخریح کرد^۱ و همچنین احادیث کتاب «فقر و راه‌های علاج آن» نوشته دیگر دکتر قرضاوی را نیز تخریح کرد.

- تخریح احادیث کتاب «فقه السیره» نوشته شیخ محمد غزالی.

- تخریح احادیث کتاب «فقه السنه» نوشته شیخ سید سابق که

آن را «تمام المنه» نامید.

۱- شیخ قرضاوی در این رابطه می‌گوید: تخریح علامه شیخ محمد ناصر الدین آلبانی بر احادیث کتاب حلال و حرام بنده تجلیل از کتاب و نویسنده آن است. علمای حدیث از دیر زمان کتاب‌های بوچ و بی‌محتوا را تخریح نمی‌کرده‌اند، بلکه کتاب‌هایی را تحقیق و تخریح می‌کرده‌اند که ارزش علمی دارد و من از اینکه محدث مشهوری چون شیخ آلبانی احادیث کتاب‌های من «حلال و حلال در اسلام»، «فقر و راه‌های درمان آن» را تخریح نموده است بسیار خوشحالم. به نقل از وب‌سایت دکتر قرضاوی (مترجم).

کسی که خوب در این کتاب‌ها اندیشه کند به وضوح در می‌یابد که این کتاب‌ها اهداف شیخ در تربیت مسلمانان بر اساس احکام شرعی صحیح و ایجاد جامعه‌ای اسلامی را که از آغاز برای آن تلاش می‌کرد محقق می‌سازد، هدفی که آن را اینگونه بیان کرده بود: «تلاش برای از سرگیری زندگی مسلمانانه و ایجاد یک جامعه اسلامی و اجرای حکم خداوند در زمین».

توجه شیخ به کتاب‌هایی که سران جماعت‌های غیر سلفی آن‌ها را به رشته تحریر در آورده بودند نشان از جدیت شیخ در همکاری میان جماعت‌ها در پرتو قرآن و سنت و منهج سلف امت دارد.

محور دوم: اصلاح‌گری (نهادینه کردن منهج تحقیق میراث سنت و فقه مقارن در جهان اسلام)

خداوند به شیخ آلبانی این توفیق را داد که منهج تحقیق میراث سنت نبوی را به گونه‌ای در جامعه نهادینه کند که مبدل به یک منهج آکادمیک و فراگیر شود و دیگر مردم هیچ حدیثی را بدون تحقیق و فهم درجه صحت آن نپذیرند. این منهج محدود به سلفی‌ها نیست، بلکه بسیاری از مخالفان سلفیت رو به تخریب و تحقیق احادیث آوردند، پس از آن که این علم در جهان اسلام، حتی در عربستان سعودی به فراموشی سپرده شده بود. شیخ ابن عثیمین در مورد نقش کتاب‌های شیخ آلبانی می‌گوید: «قبل از دعوت شیخ آلبانی بسیاری از علما و مشایخ احادیث صحیح و ضعیف را از هم تشخیص نمی‌دادند و بسیار می‌شد که فتاوی خود را بر اساس احادیث ضعیف و حتی جعلی و ساختگی

بنا می‌کردند. شیخ آمد و این علم را منتشر کرد و مردم را به آن آگاه نمود و احادیث صحیح و ضعیف را به آن‌ها معرفی کرد، خداوند به او بهترین پاداش‌ها را عنایت کند».

پژوهش‌های شیخ‌البنانی و بحث‌های فقهی او بر اساس پیروی از دلیل به گونه‌ای نهادینه شد که امروز تبدیل به یک منهج علمی شده است و در دانشگاه‌های جهان به اسم «فقه مقارن» تدریس می‌شود. شیخ‌البنانی نقش بسیار مهمی در نهادینه کردن این منهج از طریق بررسی احادیث صحیح و نشر سنن عملی مجهول برای بسیاری از فقها داشت تا جایی که استناد به آثار، رکنی از ارکان پژوهش‌های علمی معاصر شده است و کمتر پژوهش فقهی‌ای یافت می‌شود که به احکام شیخ‌البنانی بر احادیث و تخریج‌های او استناد نکرده باشد. این منهج مقارن مبتنی بر دلیل خواهی، گشاینده دروازه اجتهاد در عصر ما بود که به تحجر و جمود پایان داد و مسلمانان را از بسیاری فتاوی سخت گیرانه ناحق رهانید. مانند فتوای عدم طهارت شخص جنبی که دندان‌های خود را پر کرده است که شیخ‌البنانی در این مسئله با پدرش به شدت اختلاف داشت و در نهایت پدرش به رأی و نظر او قانع شد.

درگذشت شیخ ناصر الدین آلبنانی

شیخ ناصر الدین آلبنانی عصر روز شنبه ۲۲ جمادی الآخر ۱۴۲۰ هـ ق برابر با ۲ نوامبر ۱۹۹۹ م در حالی که ۸۵ سال داشت در شهر عمان پایتخت اردن چشم از جهان فرو بست و بنا بر وصیتی که کرده بود در همان شب توسط هزاران تن از دوست‌داران و

شاگردانش دفن شد.

شاید از بهترین جملات مختصری که در رابطه با شیخ آلبانی گفته شده سخنان شیخ عبدالرحمن عبدالخالق در دفاع از شیخ آلبانی و پاسخ به مجله المجتمع کویتی است. او می‌گوید: «ناصرالدین در کل زندگی خود به هیچ جماعت و گروهی نپیوست و با هیچ گروه و جماعتی از جماعت‌های اسلامی به دشمنی و ستیز بر نخاست، بلکه خیرخواه همه بود و آن‌ها را نصیحت و ارشاد می‌کرد. او از هیچ تلاشی برای تربیت جوانان از هر گروهی که بودند کوتاهی نمی‌کرد، با تمام توان علوم شرعی را در هر سویی منتشر می‌کرد و شاگردانی از همه جماعت‌ها و گروه‌های اسلامی داشت. او شاگردان و دوستانی از جماعت اخوان المسلمین، حزب التحریر، جماعت عباد الرحمن و سلفی‌ها داشت. شیخ آلبانی هیچ جماعت خاصی با قوانین خاص تأسیس نکرد، نه این که نمی‌توانست و یا این که چنین کاری را حرام می‌دانست، بلکه او نشر علم در میان مردم و همه جماعت‌ها را برای خود از اولویت‌ها می‌دانست و معتقد بود منهج سلفی از فهم دین می‌تواند مردم را از حیث عقیده، عبادت، تعامل و اخلاق، به دین حق بازگرداند».

برای اطلاع بیشتر از شرح حال شیخ آلبانی مراجعه شود به:
- حیاة الألبانی وآثاره وثناء العلماء علیه، تألیف: محمد إبراهیم الشیبانی.
- علماء الشام فی القرن العشرين، تألیف: محمد حامد الناصر.
- محدث العصر الإمام محمد ناصر الدین الألبانی كما عرفته، تألیف: عصام
موسی هادی.
- الألبانی بقلمه، تألیف: عصام هادی.
- الإمام الألبانی دروس ومواقف وعبر، تألیف: عبدالعزیز السدحان.
- محمد ناصر الدین الألبانی محدث العصر وناصر السنة، تألیف: إبراهیم
العلی.

- مقالات الألبانی، جمع آوری: نور الدین طالب.
- علماء ومفكرون عرفتهم، تألیف: محمد المجذوب.



شیخ عمر سلیمان الأشقر

اندیشمند عمل‌گرا و جهادگر

۱۴۳۳-۱۳۵۹هـ / ۱۹۴۰-۲۰۱۲م



پیش درآمد

شاید بتوان علامه‌ی عملگرا و مجاهد نستوه شیخ عَمَر الاشقر (رحمه الله) را از آخرین عالمان ربّانی معاصر دانست که در علم، اخلاق، عمل و نیز دعوت و اصلاح‌گری الگو و سرآمد بودند. درینجا که دیگر در میان ما نیستند و جان به جان‌آفرین تسلیم کردند. شیخ اشقر با وجود نقش مؤثری که در بیداری امت اسلامی داشت، همواره از رسانه‌ها گریزان بود چرا که نمی‌خواست گرفتار شهرت شود. به همین سبب بسیاری از مردم جایگاه او را در متن حوادث روزگار ما، به‌خوبی نشناخته‌اند.

بسیاری از مردم و به‌ویژه جوانان، با دیدن وقار و متانت شخصیت علامه اشقر، وی را یک عالم سنتی همچون دیگر علما تصور می‌کردند و نمی‌دانستند که در ورای ظاهر این شخص، روحیه‌ای آرمان‌گرا و شجاعتی شیرآیین نهفته است که از رویارویی با هیچ خطری نمی‌هراسد و با خردی پرورده به نبرد با دشمنان می‌رود و در معرکه‌های فکری، خنده بر لب دارد. دوستان، آشنایان، همسایه‌ها و شاگردان شیخ اشقر بسیار حیرت‌زده شدند وقتی فهمیدند که ایشان یکی از چهار مؤسس حرکت حماس بوده است؛ بسیاری از مردم نیز غافلگیر شدند وقتی روایت بزرگان را در خصوص موضع‌گیری‌های پنهان شیخ اشقر شنیدند؛ چرا که مواضع جدّی و قاطع ایشان، با تصور مردم از شیخ اشقر که فردی آرام و کم‌سخن بود، فاصله داشت.

حیات علمی شیخ اشقر به مدّت نیم‌قرن ادامه داشت و به یک شهر یا کشور خاص، محدود نبود. گرچه تمرکز ایشان در امر

اصلاح‌گری بر کشورهای فلسطین و کویت بود اما توانست در همه‌ی زمینه‌های نیکو و ارزنده، واجد اثر باشد و در میان مردم، به جایگاه عالمان مُجاهد و مجتهدان پارسا ارتقا یابد.

تولد و کودکی

علامه عُمَر الاشقر در سال ۱۹۴۰ میلادی در روستای برقه، واقع در استان نابلس کشور فلسطین در زمان قیمومیت بریتانیا بر این کشور چشم به جهان گشود. تولد شیخ اشقر مصادف با توطئه بریتانیا علیه مردم فلسطین و اعلام موجودیت رژیم اشغالگر اسرائیل بود. کسی از ستمگری بریتانیا در امان نبود؛ بسیاری از کودکان بر اثر جنایات ارتش این کشور جان خود را از دست دادند. منزل پدری اشقر - که آن هنگام کودکی شیرخواره بود - نیز مورد تعرض سربازان بریتانیا قرار گرفت؛ اما اراده‌ی خداوند بر آن بود که این کودک جان سالم به در برد.

شیخ عُمَر الاشقر در شرایطی چشم به جهان گشود و دوران کودکی را سپری نمود که ظلم و بیداد بر کشورش سایه افکنده بود. او شاهد نبرد پدرش علیه بریتانیا بود؛ وقتی فلسطینی‌ها در نبرد شکست خوردند رفتار پدرش توجّه او را جلب کرد. پدر تفنگش را برای روز مبادا در امن‌ترین نقطه‌ی خانه پنهان نمود. زندگی عُمَر با مرور نبردها و جان‌فشانی‌های فلسطینیان در برابر اشغالگران سپری می‌شد؛ او شاهد آوارگی هموطنانش در فاجعه ۱۹۴۸ میلادی بود. روز فاجعه و سیاه، روز به رسمیت شناخته شدن دولت نامشروع اسرائیل توسط سازمان ملل و کوچ اجباری بسیاری از مردم فلسطین از زادبوم‌شان بود.

نوجوانی

عُمر در سال ۱۹۵۳ میلادی، در حالی که ۱۳ سال سن داشت، به شهر ریاض پایتخت کشور عربستان سعودی مهاجرت کرد. او به تعدادی از برادرانش که ساکن آنجا بودند، ملحق شد. عُمر کوچک‌ترین پسر خانواده بود که به طور مادرزاد، بیماری ریه داشت. بیماری او سبب شده بود تا کمتر بتواند برای بازی و سرگرمی در جمع دوستانش حضور یابد؛ با این وصف پزشکان پیش‌بینی کرده بودند که بیماری او در سن ۱۸ سالگی رفع شده و سلامتی‌اش را باز خواهد یافت.

پدر عُمر، انسانی دلسوز و گشاده‌دست بود که رهگذران را به خانه دعوت می‌کرد و پذیرای آنان می‌شد. مادرش نیز بانوی پارسایی بود که همواره عُمر را به انتخاب مسیر صحیح، راهنمایی و تشویق می‌کرد. برخی از نصایح مادر عُمر برگرفته از دروس شیخ محمود -فرزند شیخ عبدالغنی اللبدی یکی از علمای سرشناس مذهب حنبلی- بود که آن‌ها را از ایام جوانی به یاد داشت و برای عُمر بازگو می‌کرد.

عُمر تحصیلات ابتدایی‌اش را در شهر نابلس به پایان رساند و همچون دیگر برادران و دوستانش پس از پایان هر سال تحصیلی، اوقات فراغت را با کار در زمین کشاورزی در کنار پدر سپری می‌نمود. عُمر در سنین کودکی با حزب تحریر اسلامی آشنا شد. تعدادی از اعضای این حزب در روستای او زندگی می‌کردند. عُمر با اندیشه‌های آنان همسو نبود و به رغم آن که با این افراد ارتباطی برقرار نکرد، اما بعدها او را به عضویت در حزب تحریر متهم کردند.

عمر در کودکی خواب دید که در میان کشتزارهای روستا راه می‌رود؛ ناگهان به یک دو راهی می‌رسد که یک راه آن رو به بلندی دارد و به قله کوه می‌انجامد و البته پیمودن آن بسیار دشوار است؛ و راه دیگر به دره‌ای منتهی می‌شود که پیمودن آن بسیار آسان است. او در انتخاب راه سرگردان می‌ماند که ناگهان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و سلم) و ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) را می‌بیند که از او می‌خواهند راه مرتفع را انتخاب کند. وقتی این خواب را برای خبرگان در تأویل، بازگو می‌کند، به او می‌گویند آن مسیر منتهی به کوه، مسیر دانایی و معرفت است که بهتر است آن را برگزینی.

عمر ساکن ریاض بود اما همواره به فلسطین رفت و آمد می‌کرد. این روند ادامه داشت تا آنکه پس از شکست اعراب در جنگ با رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۶۷ میلادی، به طور کلی از سفر به سرزمینش محروم شد و به ناچار، کویت را برای سکونت برگزید. او تا پیش از اشغال کویت توسط صدام در آنجا بود و بعد از حمله‌ی صدام، از کویت به اردن هجرت کرد.

سفر به ریاض

در سال ۱۹۵۳ میلادی، عمر الاشقر همراه با پدر و مادر برای دیدار با دو برادرش عبدالقادر و محمد - که از سال ۱۹۴۹ میلادی در ریاض زندگی می‌کردند - عازم ریاض شدند. آن‌ها در شرایط نابسامان سیاسی حاکم بر جهان عرب، ناچار بودند برای رسیدن به مقصد، بر وانتهای حمل کالا سوار شوند و از مسیر صحرا عبور کنند. در چنین شرایطی، فرو رفتن لاستیک‌های ماشین در

شن‌ها، ساعت‌ها آن‌ها را متوقف و معطل می‌کرد و این تنها یک نمونه از دشواری‌هایی است که مردم فلسطین در هجرت‌های اجباری‌شان با آن روبرو بودند.

عُمر در ریاض پیش برادرانش ماند اما پدر و مادرش به فلسطین بازگشتند. برادرش محمد که به علامه‌ی اصولی محمد الاشقر مشهور بود، عُمر را در مدرسه‌ی ابتدایی دینی و سپس دبیرستان ثبت نام کرد. دوره‌ی دبیرستان، پنج سال زمان می‌برد. عُمر گرچه مانند دیگر دانش‌آموزان هم‌دوره‌ی خویش تصور می‌کرد رفتن به مدرسه، بی‌فایده و فاقد دستاورد است و اگر به تجارت اشتغال ورزد یا به کشورهای غربی مهاجرت کند، پی‌آمدهای مالی بهتری خواهد داشت، اما با این وصف تحصیلات خود را در مقطع دبیرستان در شهر ریاض به پایان رساند.



شیخ مناع القطان

اراده‌ی خداوند بر آن بود که او با دوستانی صالح و دیانت‌پیشه آشنا شود و همین دوستان، او را به ادامه تحصیل تشویق کنند. او پس از مدتی با شیخ مناع القطان آشنا شد و پس از ارتباط و معاشرت فراوان، توانست توجه شیخ مناع را به خود جلب نماید. شیخ مناع همواره عُمر را در زمینه‌های

مختلف راهنمایی می‌کرد و عُمر نیز همیشه قدردان الطاف استاد خود بود و تا پایان عمر، از نیکی‌های شیخ مناع القطان یاد می‌نمود.

دیدگاه عمّر در اثر مصاحبت با انسان‌های صالح، در رأس آن‌ها شیخ مناع القطان، در خصوص تحصیل علم تغییر کرد و با شوق و علاقه به کسب دانش روی آورد. او با مدرک دانشسرای شرعی وارد دانشکده‌ی شریعت شد و در سال ۱۹۶۲ میلادی برای کسب مدرک دیپلم از وزارت معارف، اقدام نمود و پس از قبولی در امتحانات، به کسب این مدرک از دانشگاه ملک سعود توفیق یافت. عمّر در سال ۱۹۶۰ میلادی به فلسطین رفت و در آنجا ازدواج کرد. او در سفرهایش به فلسطین از دعوت به تعلیم دینی غافل نبود و همواره به نشر و ترویج علم در روستای خود و دیگر روستاهای همجوار در شهر نابلس و برخی اوقات در مسجد الاقصی همت می‌گماشت.



شیخ عبدالعزیز بن باز

در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۲ میلادی، عمّر همراه با برادرانش در مجالس درس علمای ریاض... به ویژه شیخ بن باز که تأثیر زیادی در زندگی عمّر داشت - حضور می‌یافتند. آن زمان عمّر سیزده ساله بود و شیخ بن باز چهل و دو سال داشت. شیخ با او همانند

فرزندانش رفتار می‌کرد. عمّر خاطرات زیادی از شیخ بن باز در آن دوران نقل می‌کند. برخی اوقات شیخ به خانه‌ی برادر عمّر ... یعنی محمد - می‌آمد و گاهی آن‌ها نزد او می‌رفتند. پاره‌ای اوقات نیز همراه با هم برای تفرج و گردش به یک مزرعه می‌رفتند. زمانی که دانشگاه اسلامی مدینه‌ی منوره تأسیس شد، ریاست

آن را شیخ محمد بن ابراهیم آل شیخ بر عهده داشت و شیخ بن باز نایب رئیس دانشگاه بود. ایشان از عُمَر خواست به مدینه‌ی منوره بیاید و در دانشگاه مشغول فعالیت شود. عمر از شیخ بن باز درخواست کرد او را مسئول کتابخانه‌ی دانشگاه نماید و شیخ نیز با درخواست او موافقت کرد. این موضوع از رابطه‌ی حسنه‌ی میان عُمَر و شیخ بن باز نایب رئیس دانشگاه حکایت می‌کند. عُمَر در آن زمان ۲۲ سال سن داشت و در دانشکده‌ی شریعت مشغول به تحصیل بود.

عُمَر همچنین با شیخ محمد بن ابراهیم، شیخ صالح بن حسین العلی عراقی، و شیخ عبدالرزاق عفیفی دیدار کرد. زمانی که همراه با دکتر عبدالله شاکر به عمان رفتیم تا با او در خانه‌اش دیدار کنیم، شیخ عمر متوجه شد که شیخ عبدالله شاکر ریاست جماعت انصار سنت محمدی را بر عهده دارد؛ لذا به نقل خاطرات خود با شیخ عبدالرزاق عفیفی یکی از رهبران جماعت انصار سنت محمدی و رئیس پیشین آن پرداخت. شیخ شاکر شگفت زده شد. شیخ عُمَر به او گفت: از دهه‌ی پنجاه میلادی شیخ عبدالرزاق عفیفی را می‌شناسد.



دکتر محمد الاشقر

محمد الاشقر در ریاض برای عُمَر، هم نقش استاد را داشت، هم نقش پدر، و هم نقش دوست؛ عُمَر در خانه‌ی برادرش زندگی می‌کرد و در کتابخانه‌ی او به مطالعه مشغول می‌شد و همراه با وی در مجالس علما شرکت می‌نمود و

حتی در دانشسرای علمی ریاض و دانشکده‌ی شریعت به عنوان شاگرد در برابر برادرش زانو می‌زد و به کتابخانه‌ی عمومی ریاض که مسئولیت آن بر عهده‌ی محمد بود رفت و آمد می‌کرد. همین رفت و آمد به کتابخانه‌ی ریاض بود که سبب شد پس از پیوستن به دانشگاه اسلامی مدینه‌ی منوره، از شیخ بن باز درخواست نماید که او مسئول کتابخانه‌ی دانشگاه نمایند. برخی تصور می‌کنند که عُمر الاشقر در دانشگاه اسلامی مدینه‌ی منوره تحصیل کرده است؛ اما ایشان مسئول کتابخانه‌ی دانشگاه بود و تحصیلات خود را به صورت غیر حضوری در دانشکده‌ی شریعت ریاض ادامه می‌داد. رابطه‌ی او با شیخ بن باز به قبل از تأسیس دانشگاه اسلامی باز می‌گردد.

اقامت در مدینه‌ی منوره

عُمر الاشقر به مدت چهار سال (۱۹۶۱-۱۹۶۵ میلادی) ساکن مدینه‌ی منوره بود. آن چهار سال برای او به اندازه‌ی چهل سال، حاوی تجربه بود. او جوانی‌اش را در مدینه آغاز کرد و ثمره‌ی تلاش‌های علمی‌اش را نیز در آنجا برداشت کرد و طی این سال‌ها با علمای بزرگ جهان اسلام از جمله شیخ آل‌بانی، شیخ شنقیطی و شخصیت‌های مختلف آشنا شد. عُمر در مدینه‌ی منوره به طور عملی وارد عرصه‌ی دعوت اسلامی شد و به شیخ عبدالرحمن عبدالخالق پیوست که دوستی‌شان تا پایان عُمر ادامه داشت.

عُمر الاشقر از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۴ میلادی به عنوان مسئول کتابخانه‌ی دانشگاه اسلامی مدینه منوره فعالیت داشت و پس از

فارغ‌التحصیلی از دانشکده‌ی ریاض، به مدت یک سال (۱۹۶۴ تا ۱۹۶۵ میلادی) در دبیرستان تحت نظر دانشگاه اسلامی مدینه‌ی منوره به عنوان معلم مشغول به فعالیت شد.



شیخ عُمَر از زندگی‌اش در مدینه منوره می‌گوید: «هر روز ابتدا به مسجد نبوی می‌رفتم و نماز صبح را در آنجا می‌گزاردم؛ سپس نزد یکی از علما می‌نشستم و به نصایح او گوش فرا می‌دادم؛ پس از آن به تلاوت و حفظ قرآن مشغول می‌شدم؛ زمان رفتن به دانشگاه

که فرا می‌رسید به آنجا می‌رفتم و تا پایان وقت اداری در دانشگاه می‌ماندم؛ آنگاه به خانه باز می‌گشتم و پیش از نماز عصر راهی مسجد نبوی می‌شدم تا نمازهای عصر، مغرب و عشا را در آنجا ادا کنم؛ در این میان در حلقه‌های درس برخی از مشایخ شرکت می‌کردم و نیز به دیدار علما می‌رفتم؛ برخی اوقات نیز به تدریس در حرم نبوی می‌پرداختم».

دفتر شیخ عُمَر در مجاورت دفتر شیخ بن باز در دانشگاه اسلامی مدینه منوره بود؛ لذا اغلب اوقات ایشان را جهت ادای نماز ظهر در مسجد دانشگاه همراهی می‌کرد. وی همچنین شیخ بن باز را در سفرهای مختلفی که در معیت مشایخ و دانشجویان به روستاهای اطراف مدینه‌ی منوره به منظور موعظه و ارشاد صورت می‌گرفت، همراهی می‌کرد. شیخ بن باز توانسته بود طی این رابطه‌ی مستمر و میدانی، محبت علم و دانش و نیز تلاش برای

دعوت و ارشاد و تزکیه را در دل عُمر پرورش دهد. عُمر الاشقر از طریق شیخ بن باز با بسیاری از علما و دعوتگران جهان اسلام آشنا شد؛ چه آنان که به عنوان میهمان به دانشگاه می‌آمدند و در کنفرانس‌ها و سمینارهای دانشگاه شرکت می‌کردند و چه اعضای هیئت امنای دانشگاه؛ در آنجا شیخ اشقر با وجود سن و سال پایین، با شخصیت‌های سرشناسی همچون شیخ ابوالحسن ندوی، شیخ ابوالاعلی مودودی، شیخ محمد محمود الصواف، حاج امین حسینی آشنا شد و این دیدارها ذهن او را برای درک چالش‌های متنوع جهان اسلام آماده کرد و از تفاوت شخصیت‌های علما و دعوتگران بر اساس محیطی که در آن رشد کرده بودند برای او چشم‌اندازی روشن ترسیم نمود. این دیدارها همچنین، الگوی عملی قابل توجهی از تعامل حسنه‌ی علما و بزرگان با یکدیگر برای شیخ عُمر به نمایش گذاشت که بعدها سبب رویش و ویژگی‌هایی در او گردید که اسباب تمایز او از دیگر هم‌عصرانش شد.

شیخ عمر الاشقر در مدینه‌ی منوره با شیخ آلبانی آشنا شد. آن‌ها همسایه بودند و این آشنایی به رابطه‌ای صمیمانه و الفتی عمیق انجامید؛ رابطه‌ای که فراتر از استاد و شاگردی بود. آلبانی، انسانی بی‌تکلف بود و از تجملاتی که برخی از شیوخ به آن مبتلا بودند، کناره می‌گرفت. او اشقر را فراتر از یک شاگرد می‌دید؛ تا حدی که درباره‌ی او می‌گفت: «در شخصیت‌اش خصایص علما وجود دارد».

اشقر از شیخ آلبانی، وارستگی ذهنی و فکری را در امر تحقیق و پژوهش فرا گرفت. آن‌ها به گفتگو با هم می‌نشستند. فروتنی در

علم و پذیرش خطا از دیگر ویژگی‌های آلبانی بود که توجّه اشقر را جلب کرد. برای نمونه شیخ آلبانی معتقد بود که نجاست مشروبات الکلی معنوی است و می‌توان از آن‌ها برای اهداف دیگر ... غیر از نوشیدن - استفاده کرد. در حالی که شیخ اشقر با این رأی موافق نبود و چون الکل را ماده‌ای مست‌کننده می‌دانست هر گونه استفاده از آن را نظیر خرید و فروش، روا نمی‌دید. شیخ آلبانی با شنیدن استدلال اشقر متقاعد شد و پس از آن از ادکلن‌های الکلی استفاده نکرد.



شیخ محمد امین شنقیطی

از دیگر چهره‌هایی که اشقر مصاحبت با آنها را مغتنم می‌شمرد می‌توان از شیخ محمد امین شنقیطی نویسنده‌ی اضواء البیان یاد کرد که تنها در ماه رمضان تدریس می‌کرد، و اشقر نسبت به حضور در درس ایشان بسیار مشتاق بود. با وجود اندک شمار

بودن این حلقه‌های درس، اشقر درحالی از دنیا رفت که ارادت بسیار عجیبی به شنقیطی داشت و در سال‌های پایانی عمر برای نگارش تفسیر خود بارها کتاب اضواء البیان شنقیطی را مطالعه کرد. بسیار او را می‌ستود و برای او دعای خیر می‌کرد.

وقتی اشقر به مدینه‌ی منوره آمد با مجموعه‌ای از دانشجویان آشنا شد که به شکل هفتگی به مساجد مختلف مدینه می‌رفتند و در آنجا با یکدیگر دیدار می‌کردند و یا به تدریس می‌پرداختند. این مجموعه بیش از سی نفر بودند که توسط شیخ

عبدالرحمن عبدالخالق هدایت می‌شدند. اشقر به این گروه پیوست و همراه با عبدالرحمن عبدالخالق رهبریت این گروه را بر عهده گرفت و از آن وقت محبتی بسیار عمیق میان این دو شخصیت شکل گرفت. پیوند عمیق میان این دو، انگار تکرار دیداری بود که چهل سال قبل، عبدالحمید بن بادیس با بشیر الابراهیمی در مدینه‌ی منوره داشتند.

این گروه پس از توسعه‌ی دامنه‌ی فعالیت‌هایشان از شیخ بن باز خواستند اردوهای ماهیانه‌ای به شهرهای واقع در بین مکه و مدینه ترتیب دهد. شیخ بن باز با آن‌ها همکاری کرد، حتی خود ایشان بارها همراه آن‌ها در اردوها حاضر می‌شد و برخی علمای دیگر مانند شیخ آلبانی - که بیشترین همراهی را در اردوها داشت - شیخ عطیه سالم، شیخ محمد بن عبدالوهاب البنای مصری نیز می‌آمدند. در این اردوها نشست‌های علمی میان شیخ بن باز و شیخ آلبانی برگزار می‌شد که زیباترین و تأثیرگذارترین مجالس علمی برای دانشجویان به شمار می‌رفت که در آنها علاوه بر توشه‌اندوزی فراوان علمی، شاهد اخلاق نیکو و وارسته و تعامل تحسین‌انگیز علما با یکدیگر بودند.

پس از مدتی طرح گشت‌وگذارها و اردوهای دعوت‌گرانه‌ی درون‌مرزی به اردوهای خارج از آن توسعه یافت، و شیخ عمر الاشقر به همراه شیخ عبدالرحمن عبدالخالق، شیخ محمد بن عبدالوهاب البنا، شیخ احمد صالح فلسطینی، شیخ ربیع مزمل، شیخ کمال‌الدین سودانی برای دعوت به سودان اعزام شدند و در مناطق مختلف این کشور به آموزش مردم و دعوت اسلامی همت گماشتند و با مسئولان جماعت انصار سنت محمدی در سودان

دیدار کردند. این سفرها به منظور فراگیری عملی دعوت اسلامی، برنامه‌ریزی، اجرا، فهم واقعیت‌های جامعه، آشنایی با فعالیتهای دعوتگران و علما بود. یک سال پس از آغاز اردوهای برون‌مرزی، اشقر به خاطر مشکلات اقامت نتوانست آن‌ها را همراهی کند و این اتفاق مایه‌ی حزن و اندوه گروه شد.

اشقر و عبدالرحمن عبدالخالق تأملات زیادی در مسیر دعوتگری داشتند و تلاش می‌کردند تصویری ملموس که دستمایه‌ی پرورش و تربیت باشد از این سفرها ارائه دهند. عبدالرحمن عبدالخالق از سودان برای اشقر گزارش‌هایی می‌فرستاد از دیدار با افراد مختلف و سنجش دعوتگران سلفی در سودان و اینکه کدامیک از آنها شایستگی رهبریت جماعت انصار سنت محمدی را دارد. اشقر و عبدالرحمن عبدالخالق تمرکز زیادی بر شناسایی شخصیت‌های داشتند که از توانایی لازم در تدریس برخوردارند. واکنش دانشجویان، اساتید، و علما به حبس اشقر و عبدالرحمن عبدالخالق نیازمند بررسی و تأملی عمیق به منظور سنجش آینده مسیر دعوی این شخصیت دارد.

در آن سال‌ها به‌دروغ شایعه شده بود که عمر الاشقر از اعضای حزب تحریر است، لذا همراه با عبدالرحمن عبدالخالق، مصطفی زربول و عبدالرحمن عبدالصمد به زندان افتاد. تابعیت شیخ عبدالرحمن عبدالخالق سلب شد و حکم اخراج بقیه پس از اتمام مدت حبسشان صادر شد. شیخ بن باز برای ملاقات با آن‌ها به زندان رفت و برای آزادی آن‌ها تلاش بسیار کرد، اما فایده‌ای نداشت. این تلاش‌ها و میانجیگری‌ها ادامه داشت تا اینکه توانست حکم ممنوعیت ورود آن‌ها به عربستان سعودی را در سال

۱۹۸۶م لغو کند. این اقدام نشان از روابط عمیق شیخ با آن‌ها حتی پس از گذشت ۲۰ سال از آن حادثه دارد.

در فرودگاه شیخ اشقر استادش شیخ محمد المجذوب را می‌بیند که برای خداحافظی با او آمده است. او در وداع با اشقر سرود:

با تو خداحافظی می‌کنیم در حالیکه قلب، سرشار از اندوه است و هیچ راهی جز نیایش به درگاه خدا نداریم...

آنچه در محنتی که ذکر آن رفت ما را به درد می‌آورد این است که می‌بینیم بی‌گناهان همانند جانیان مجازات می‌شوند. خداوند در هر حادثه‌ای حکمتی قرار داده و از دل تاریکی نورهایی را بر می‌انگیزد.

داستان شیخ اشقر و عربستان سعودی در حالی پایان یافت که او ۲۵ سال داشت و دوازده سال از عمر خود را در این کشور همراه با علمای بزرگی همچون شیخ بن باز سپری کرد. عمر اشقر از عربستان سعودی رفت تا صفحه جدیدی در زندگی خود آغاز کند.

بازگشت به فلسطین

اشقر به فلسطین بازگشت و پس از استراحتی کوتاه تصمیم گرفت برای دریافت مجوز تدریس و خطابه در مساجد به وزارت اوقاف برود. در آنجا او با شیخ عبدالحمید السائح روبرو شد، و شیخ عبدالحمید از ایشان خواست در دادگاه تجدید نظر قدس با دستمزدی بالا مشغول فعالیت شود؛ اما اشقر پاسخ داد: «اگر مشغول به قضا شدم از تدریس در مدارس باز می‌مانم»، و از ایشان خواست برای استخدام وی در وزارت معارف با او همکاری

کند که شیخ عبدالحمید السائح با آن مخالفت کرد. این قصه نشان می‌دهد که آموزش نزد اشقر یک مأموریت و هدف ارزشمند بود که طی چهل سال (۱۹۶۵-۲۰۰۵م) آن را رها نکرد. اشقر پس از آن به عمان پایتخت اردن سفر کرد و در آن جا با شاعر معروف استاد یوسف العظم دیدار نمود که با انتخاب ایشان به‌عنوان استاد در مدارس تحت نظر خود (مدارس اقصی) موافقت کرد.



شیخ عبدالرحمن الخالق

در این مدت شیخ عبدالرحمن عبدالخالق که تابعیت سعودی او سلب شده بود تصمیم گرفت همراه با شیخ محمد بن عبدالوهاب البنا نزد شیخ و استادش شیخ آلبانی در شام برود، اما تقدیر این بود که هواپیمای آن‌ها در کویت فرود بیاید، و در آنجا با اصرار برخی از

بزرگان و معتمدان کویت تصمیم می‌گیرد در این کشور بماند. عبدالرحمن عبدالخالق پس از اقامت گزیدن در کویت طی نامه‌ای به اشقر از بستر مناسب کویت برای دعوت اسلامی می‌نویسد و از او می‌خواهد به این کشور بیاید.

اشقر تصمیم می‌گیرد از فرصت تعطیلی مدارس استفاده کند و به قصد اطلاع و آشنایی سفری به کویت داشته باشد. این جا بود که وارد مرحله‌ی دیگری از زندگی می‌شود که می‌توان آن را پرثمرترین دوره‌ی زندگی اشقر دانست.

استقرار در کویت

شیخ عمر الاشقر در تاریخ ۱۹۶۵/۸/۲۷ م وارد کویت شد، و به لطف الهی اوضاع و تمهیدات لازم برای وی مهیا گشت. او در تاریخ ۱۹۶۵/۹/۱۵ م از سوی وزارت آموزش کویت به عنوان استاد در مدرسه‌ی متنبی انتخاب شد و خانه‌ای مشترک با شیخ عبدالرحمن عبدالخالق اجاره کردند. اشقر هنگامی که به کویت رسید ماشینی برای رفتن به آدرسی که عبدالرحمن به او داده بود کرایه کرد؛ زمانی که تاکسی به مسجدی که در آدرس آمده بود رسید، عمر گفت: این مسجد نیست، و پیاده اطراف را کاوید تا این که مسجد دیگری یافت و گفت: این همان مسجد است! چرا که عبدالرحمن عبدالخالق در خواب دیده بود که او امامت مسجدی با ویژگی‌های خاص را بر عهده می‌گیرد، وقتی عمر آن مسجد را دید فهمید همانی است که عبدالرحمن در خواب دیده بود. زمانی که اشقر و عبدالرحمن در کویت مستقر شدند اوضاع دعوت اسلامی در این کشور به علت حضور جماعت‌های اسلامی مختلف بسیار نامطلوب بود. جماعت اخوان المسلمین در آن جا حضور داشتند و جمعیت ارشاد را راه‌اندازی کرده بودند؛ تعدادی از سران تحریری نیز در کویت حضور داشتند اما به سبب بالا گرفتن اندیشه‌های ناصری از فعالیت‌های دینی بیمناک بودند. این دو جوان اما از عربستان سعودی آمده بودند که اندیشه‌های ناصری در آنجا وجود نداشت، و علاوه بر آن هیچ وابستگی به گروه یا جماعتی نداشتند که فعالیت‌هایشان را محدود کند؛ لذا همراه هم در مسیر دعوت قدم برداشتند. اشقر می‌گوید: «من

و شیخ عبدالرحمن عبدالخالق در دو مسیر قدم گذاشتیم: اول، آموزش اسلام به کودکان در مدارس؛ و دوم، تدریس در مساجد. ما هیچ پس‌زمینه‌ی حزبی نداشتیم که به ما امر و نهی کند. برخی از سران گروه‌های اسلامی از ما می‌خواستند فعالیت‌های خود را در مساجد متوقف کنیم». اما آن دو به راه خود ادامه دادند و آنگاه دیگران هم به آن‌ها پیوستند. شیخ عمر در خواب دید که همراه با شیخ عبدالرحمن عبدالخالق در کشتزارهای مختلفی قدم می‌گذارد و آن را به ثمرات دعوت اسلامی در کویت تعبیر کرد. می‌توان زندگی ۲۵ ساله اشقر در کویت و نقش اصلاحی ایشان به‌همراهی شیخ عبدالرحمن عبدالخالق را در نکات زیر خلاصه کرد:

۱. اشتغال به تدریس به عنوان یک رسالت و هدف مهم و توجه به جوانان و نشر دعوت اسلامی. اشقر از سال ۱۹۶۵م عهده‌دار تدریس به دانش‌آموزان مدرسه‌ی راهنمایی متنبی در کویت شد و شش سال در این مدرسه ماند و پس از آن به‌مدت دو سال به مدرسه‌ی راهنمایی خالد بن ولید رفت و در آن جا به تدریس پرداخت؛ سپس در سال ۱۹۷۲م به مدرسه‌ی عبدالله السالم و در سال ۱۹۷۷ به دانشسرای تربیت معلم بانوان منتقل شد، و در سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۸۰م در دانشکده‌ی شریعت دانشگاه کویت به تدریس اشتغال ورزید.

فعالیت‌های اشقر محدود به کلاس‌های درس نبود بلکه فعالیت‌های دیگری خارج از برنامه‌های درسی نیز داشت. او یک جماعت دینی در مدرسه‌ی متنبی راه انداخت و دانش‌آموزان را راهنمایی می‌کرد و آن‌ها را به اردو می‌برد. این جماعت‌های

مدرسه‌ای نسل‌هایی را ساخت که بعدها مسیر دعوت اسلامی را در کویت و خارج از آن ادامه دادند و از جمله‌ی این افراد استاد خالد مشعل و دیگر اعضای دفتر سیاسی حماس بودند که به آن خواهیم پرداخت.

در سال ۱۹۷۷م زمانی که شیخ وارد دانشسرای تربیت معلم بانوان شد یک دانشجوی محجبه وجود نداشت، اما به فضل الهی شیخ عمر الاشقر این دانشسرا را ترک نکرد مگر اینکه حجاب به شکل چشمگیری میان دانشجویان دختر گسترش یافت. اگرچه شیخ با مشکلات زیادی از سوی اداره‌ی دانشسرا و گروه‌های سکولار روبرو شد.

عمر اشقر در دانشگاه کویت نقش بسزایی در حمایت از گروه‌های اسلامی و نهادینه کردن فعالیت‌های اسلامی دانشجویان و مبارزه با سکولارها داشت و این شیوه را عالمانه و همراه با آرامش و در عین حال با صراحت و قوت دلیل دنبال می‌کرد.

شیخ اشقر و شیخ عبدالرحمن عبدالخالق در آن زمان در تدوین برنامه‌های درسی دانش‌آموزان مدارس مشارکت کردند. شیخ اشقر کتاب‌هایی به رشته‌ی تحریر در آورد که امروزه در دانشگاه‌های جهان تدریس می‌شود. کتاب‌هایی مانند «به‌سوی رهنگ اصیل اسلامی»، «پیش درآمدی بر شریعت و فقه اسلامی»، «الواضح در شرح قوانین احوال شخصی اردن»، «اسماء و صفات الهی در باور اهل سنت و جماعت» و ...

در آن دوره شیخ اشقر تصمیم گرفت تحصیلاتش را در قاهره ادامه دهد لذا در سال ۱۹۷۴م مدرک کارشناسی ارشد خود را از دانشگاه الازهر مصر دریافت کرد، اما به‌علت مشغله‌های

دعوت‌گرانه مدرک دکترای خود را با اندکی تأخیر دریافت نمود. او در سال ۱۹۸۰م خود را برای نوشتن پایان‌نامه‌ی دکترای فارغ کرد و موفق شد با رتبه‌ی عالی پایان‌نامه‌ی دکترای خود را با موضوع «اخلاص» در دانشگاه الازهر به پایان برساند.

۲. تدریس در مساجد و خطابه. اشقر در مساجد برای همه‌ی گروه‌های سنتی تدریس می‌کرد تا اینکه به تربیت یک نسل کامل توفیق یافت. او فعالیت‌های دعوت‌گرانه در مساجد از جمله درس‌های علمی، مسابقات، اردوها و... را راه‌اندازی کرد و وقتی جوانانی که در این حلقه‌ها بودند بزرگ می‌شدند از آنان در همایش‌ها و سمینارهایی که در داخل و خارج از کویت برگزار می‌شد پشتیبانی می‌کرد.

شیخ عمر الاشقر میهمان همیشگی انجمن‌های جوانان و سمینارها و همایش‌های علمی و دعوی بود. او در سال ۱۹۷۸ میلادی در همایش دانشجویی آمریکای شمالی، و در سال ۱۹۸۰م در همایش دانشجویی در بریتانیا، و در سال ۱۹۸۲م در همایش دانشجویان در پاکستان حضور یافت، و برای دعوت اسلامی به کشورهای زیادی در اروپا، آسیا، و آفریقا سفر کرد.

۳. تألیف کتاب. شیخ عمر الاشقر ذکر کرده است که در آغاز زندگی‌اش تعدادی داستان به رشته‌ی تحریر در آورده که پس از گام نهادن در مسیر هدایت و کسب علوم شرعی آن‌ها را از بین برده است. وی زمانی که در دانشسرای علمی و دانشکده‌ی شریعت ریاض مشغول به تحصیل بود مقالاتی برای روزنامه‌های دیواری می‌نوشت و از ایشان شنیدم که داستان‌های معلمان را در یک کتاب جمع‌آوری کرده اما پس از مدتی آن را از بین برده است

از ترس اینکه مبدا عمر الاشقر به این کتاب شناخته شود و همه بگویند عمر الاشقر همان نویسنده‌ی کتاب داستان‌های معلمان است. این قضیه نشان از بصیرت شیخ و توجه ایشان به پیامدها دارد؛ و چه خوب است جوانان در این زمینه به شیخ اقتدا کنند.

تألیف برای شیخ عمر الاشقر یک هدف نبود، بلکه وسیله‌ای بود برای دعوت. نخستین کتابی که ایشان به‌رشته‌ی تحریر در آورد کتاب «روزه در پرتو کتاب و سنت» بود، که به درخواست مدیر مدرسه‌ای که در آن اشتغال داشت برای تدریس به دانش‌آموزان نوشت و با تیراژی اندک چاپ شد، چرا که مدیر مدرسه تنها چند برگه می‌خواست نه یک کتاب!



سلسله عقیده

مشهورترین اثر شیخ عمر الاشقر «سلسله عقیده» است که در واقع پیش‌نویس درس‌هایی بود که برای جوانان آماده می‌کرد، اما یکی از ناشران از وی خواست آن را برای چاپ به او بسپارد و پس از چاپ مورد قبول عموم مسلمانان قرار گرفت.

بیشتر کتاب‌های شیخ که تعداد آن‌ها از پنجاه عنوان بیشتر است به همین روال شکل گرفته است و برای رفع نیاز نوشته

۱- این سلسله به فارسی نیز ترجمه شده و در وبسایت کتابخانه‌ی قلم «عقیده» به آدرس https://aqeedeh.com/writers/view?author_books#۵۴ «مترجم» زیر قابل دریافت است.

شده‌اند اما خداوند در آن برکت قرار داده و با اقبال عمومی روبرو شده‌اند و آوازه‌ی آن‌ها در میان مردم پیچیده است. برخی از این کتاب‌ها در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود و علما و دعوت‌گران زیادی آن‌ها را تدریس می‌کنند، و اینگونه، چندین برابر از کسانی که با شیخ ارتباط مستقیم داشتند از علم و دانش ایشان بهره‌مند شده و بر اساس اندیشه‌های ایشان تربیت یافتند. شاید زیباترین وصفی که در مورد کتاب‌های شیخ عمر الاشقر شده سخن شیخ محمد اسماعیل مقدم باشد. می‌گوید: «هرگاه اسم عمر الاشقر را بر کتابی دیدی آن را بخر؛ در هر موضوعی که باشد». شیوه‌ی شیخ در کتاب‌هایش به کارگیری عبارت‌های ساده و شیوه‌ای روشمند ویژه‌ی تدریس همراه با ذکر ادله و بررسی منصفانه‌ی اعتراضات است.

آخرین پروژه‌ی علمی شیخ تفسیر قرآن بود که تا جزء هجدهم را تکمیل کرد و ان شاء الله بزودی به چاپ می‌رسد.^۱ شیخ عمر الاشقر مقالات زیادی در مجله‌های مختلف از جمله مجله‌ی شهاب بیروت و مجله‌ی المجتمع کویت و دیگر مجلات داشت که مجموع این مقالات در یک کتاب گردآوری شده است. ۴. در نیمه‌های دهه‌ی هفتاد میلادی آثار دعوت شیخ عمر و شیخ عبدالرحمن نمایان می‌شد و نتایجش آشکار می‌گشت. شیخ عمر و شیخ عبدالرحمن نقش زیادی در پا گرفتن سلفی‌ها در کویت و انتشار اندیشه‌های سلفی داشتند. شیخ عبدالرحمن فعالیت‌های خود را با سلفی‌ها را تداوم می‌بخشید و شیخ عمر

۱- این تفسیر با عنوان «المعانى الحسان فى تفسير القرآن» در سال ۲۰۱۵م برای اولین بار توسط انتشارات دارالنفائس به زیور طبع آراسته شد. (مترجم)

مرجع شرعی آن‌ها در مسایل اعتقادی و... ماند، اگرچه از لحاظ تنظیمی به اخوان المسلمین پیوست. گفتنی است که فلسطینی‌ها حضور پررنگی در کویت داشتند.

شیخ عمر الاشقر به‌عنوان یک فرد عادی به جماعت اخوان المسلمین نپیوست بلکه به‌عنوان یک عالم سلفی وارد این جماعت شد. او ده‌سال قبل از پیدایش اخوان در کویت وارد این کشور شده بود. خودش می‌گوید: «در عنفوان جوانی بود که به کویت رفتم. در مدینه منوره حدی از علم و عمل آموخته و اندوخته بودم، سال‌ها در دانشگاه اسلامی مدینه‌ی منوره فعالیت کردم، با علمای بزرگی مانند استادمان شیخ بن باز، شیخ آل‌بانی، و علامه شنقیطی هم‌صحبت و همراه شدم... در مساجد مدینه به دعوت مشغول شدم، و این افتخار را داشتم که بر گشت‌هایی که دانشگاه به شهرهای مختلف و همچنین حج و عمره ترتیب می‌داد نظارت داشته باشم، به سودان سفر کردم، و با علمای بزرگی که به مدینه‌ی منوره رفت و آمد داشتند همانند شیخ ابوالاعلی مودودی، شیخ ابوالحسن ندوی، شیخ امین حسینی آشنا شدم، لذا وقتی وارد کویت شدم مسیرم را از صفر شروع نکردم، بلکه راه پربار گذشته‌ام را ادامه دادم، و به‌اندازه‌ای تجربه کسب کرده بودم که می‌توانستم امر دعوت را در پیش بگیرم.»



شیخ محمد نصیف

از دلایل دیگر روابط مستحکم شیخ عمر الاشقر با علما و بزرگان قبل از آمدن به کویت این است که شیخ محمد نصیف که از بزرگان جده بود و در سال ۱۹۷۱م زمانی که عُمر ۲۹ ساله بود با او ارتباط داشت و از وی

می‌خواست مطبوعات کویت را برای وی ارسال کند، و اشقر هرگاه به حج یا عمره می‌رفت سری به خانه‌ی او می‌زد. دکتر محسن صالح یکی از نزدیکان شیخ می‌گوید: «به‌شکل ناگهانی از شیخ خواسته شد وارد جماعت اخوان المسلمین شود. یکی از اعضای اخوان به نزد او آمد و نسبت به استفاده‌ی خود و جوانان اخوان از علم و دانش شیخ تأکید نموده و پیشنهاد کرد شیخ عمر به مدت سه سال وارد حلقات عمومی آن‌ها شود و بعد از گذشت سه سال تصمیم خواهند گرفت که با عضویت او در جماعت اخوان موافقت کنند یا خیر!! شیخ عمر به شدت با این پیشنهاد مخالفت کرد.

رهبران اخوان از اسلوب و شیوه‌ی رفتار آن عضو در ارتباط با شیخ بسیار ناراحت شدند، و استاد سلیمان عبدالقادر را برای دیدار با شیخ فرستادند. فرستاده‌ی جدید اخوان از شیخ خواست به دیدار شیخ سلیمان حمد رئیس جدید اخوانی‌های فلسطینی مقیم کویت برود. زمانی که شیخ به دیدار ایشان رفت، شیخ سلیمان بدون هیچ پیش شرطی از او خواست به جماعت اخوان بپیوندد و به او گفت: «شما شیخ و استاد ما هستید...»، شیخ عمر این پیشنهاد را پذیرفت اما مشروط بر اینکه مسئولیت‌های اداری به او سپرده نشود، و آن‌ها نیز در ابتدا با این شرط موافقت کردند، اما در سال ۱۹۷۸م برای قدردانی از ایشان و همچنین از سر نیاز به تجارب و حکمت شیخ اشقر وی را به‌عنوان عضو دفتر اداری اخوان در کویت انتخاب کردند. شیخ نیز با این تصمیم موافقت کرد اما تا آخر عمر همچنان از پست‌های اداری گریزان بود و حضور اداری ایشان به مشورت‌دهی محدود می‌شد. همچنین

شیخ نماینده‌ی اخوان کویت در شورای تنظیمی اخوان شام در اردن بود».

شیخ محمد عبدالعزیز - نزدیکترین شاگرد شیخ اشقر - می‌گوید: «او یک حزب‌گرا بمعنای وابسته‌ی شدید به جماعت» نبود، توجه به این مسئله برای آشنایی با نقش اشقر در اخوان بسیار مهم است، او همچنان سلفی ماند و تلاش می‌کرد سلفیت را در میان اخوان منتشر سازد، لذا می‌بینیم ایشان در کتاب «شناخت الله عزوجل» صراحتاً اعلام می‌کند استاد بنا در باب اسماء و صفات الهی به خطا رفته است؛ با وجود اینکه این کتاب در حلقه‌های اخوان المسلمین تدریس می‌شود.

۵. پیوستن شیخ عمر الاشقر به جماعت اخوان المسلمین برای تکمیل پروژه‌ی تربیت آن دسته از جوانان فلسطینی بود که آن‌ها را در مدارس و مساجد تربیت کرده بود، و نتیجه‌ی تربیت آن نسل شکل‌گیری جنبش حماس بود. شاگردان اشقر بعدها بیشترین اعضای دفتر سیاسی حماس را تشکیل دادند.

دکتر محسن صالح می‌گوید: «شیخ عمر الاشقر و شیخ سلیمان حمد یک رابطه‌ی دوجانبه‌ی همسو و هم‌افزا تشکیل دادند و ظرفیت‌های شیخ سلیمان به او این فرصت را داد که از شیخ عمر الاشقر بیشترین استفاده را در تنظیمات اخوان ببرد. توجه به جوانان و قضیه‌ی فلسطین و دید بازی که در رابطه با اسالیب نوین دعوت داشتند آن‌ها را با در کنار هم قرار داده بود.

در سال ۱۹۷۸م تنظیمات اخوان سوریه با تنظیم اخوان متحد شده و با عنوان «تنظیم سرزمین شام» به فعالیت خود ادامه داد به امید این که سوریه‌ها و لبنانی‌ها به آنان پیوندند که البته این

اتفاق رخ نداد؛ اما این اقدام نوعی جهش در فعالیت‌های اسلامی فلسطینی محسوب می‌شد که در نهایت در سال ۱۹۸۵م منجر به تأسیس تشکلی شد که مسئولیت پیگیری برنامه‌های دعوی در فلسطین و راه‌اندازی جنبش حماس و حمایت از رهبران آن را بر عهده گرفت. شیخ عمر الاشقر از نظریه پردازان و فعالان این پروژه بود و برای کامیابی آن تلاش‌های بسیاری نمود.

شیخ عمر الاشقر و استاد خالد مشعل در سفری که در سال ۱۹۸۰م به سودان داشتند از تجربه‌ی حرکت اسلامی به رهبریت حسن الترابی اطلاع حاصل کردند، و این سفر، افق‌های جدیدی برای فعالیت‌های اسلامی در فلسطین پیش روی آنان گشود. شیخ عمر به توصیه‌ی دوستانش با آقایان منیر شفق و علی الحسن دیدار کرد تا از تجربه‌ی آنان در حزب تحریر و مقاومت فلسطین اطلاع یابد و از این تجارب برای پروژه‌ای که در صدد راه‌اندازی آن بود و بعدها با عنوان حرکت حماس شناخته شد استفاده نماید. در آن دوره شیخ عمر و یارانش توجهی به فعالیت‌های نظامی در داخل و خارج فلسطین نداشتند، بلکه برای جهاد زمینه‌سازی می‌کردند. شیخ عمر توجه زیادی به محرمانه بودن فعالیت‌ها و برنامه‌ریزی‌های دقیق داشت تا این که بتواند تشکلی ریشه‌دار و نیرومند راه‌اندازی کند که حتی در برابر فشارها و ضربه‌های گوناگون، از قابلیت استمرار و توسعه برخوردار باشد. آغاز آموزش‌های نظامی ایشان در سال ۱۹۸۰م و خارج از فلسطین بود. او با همراهان خود در داخل فلسطین به ویژه با شیخ احمد یاسین و یارانش پیوسته در ارتباط بود.»

در اوایل دهه‌ی هشتاد میلادی شیخ عمر الاشقر چشم‌انداز

خود در قضیه‌ی فلسطین را نوشت که جرقه‌ی راه‌اندازی حماس در آینده بود. در سال ۱۹۸۳م زمانی که شیخ احمد یاسین تشکلی جهادی در غزه راه‌اندازی کرد شیخ عمر الاشقر مسئول جمع‌آوری کمک‌های مادی برای آن تشکل بود.



زمانی که جنبش حماس تأسیس شد و هیئت‌های آن شکل گرفت، شیخ عمر الاشقر به‌عنوان نخستین رئیس شورای عمومی حماس انتخاب شد و ده سال (۱۹۸۹-۱۹۹۹م) این مسئولیت را بر عهده داشت. پس از آن نیز همواره در مقام مشاوره و افتاء با حماس همکاری داشت و مفتی اول

حماس محسوب می‌شد. نقش دکتر عمر الاشقر در حماس را استاد خالد مشعل در مراسم تشییع جنازه‌ی ایشان چنین بیان می‌کند: «شیخ عمر الاشقر یکی از چهار مؤسس جنبش حماس بود در کنار استاد سلیمان الحمد در کویت، و مهندس حسن القیق در قدس، و از نام‌بردن نفر چهارم معذورم. بذر حماس را در خارج، شیخ عمر الاشقر و در کرانه‌ی باختری رود اردن، استاد حسن القیق و همراهانش و شیخ احمد یاسین در غزه کاشتند - خداوند همه‌ی آن‌ها را مشمول رحمت خود بگرداند.»

شیخ اشقر از بینش روشنی در قضایای خاص و حساس برخوردار بود و آن گونه که استاد خالد مشعل می‌گوید یکی از عوامل موفقیت حماس و موضع‌گیری‌های میانه‌روانه‌ی آن وجود این

بیشتر روشن بود.

این نقش جهادی اشقر بسیاری از حماسی‌ها، اخوانی‌ها، سلفی‌ها، و فعالان رسانه‌ای را غافلگیر کرد، چرا که وی انسانی آرام، ساده، و فروتن بود و کسی تصور نمی‌کرد بنیان‌گذار جنبش حماس که پرچم جهاد علیه اشغالگران صهیونیست در فلسطین را بر افراشت عمر اشقر باشد.

اما او همان کودکی بود که اشغال سرزمین مادری و آواره شدن خانواده‌اش را به چشم دیده بود و ندای جهاد را چهل سال قبل از زبان مشایخ و اساتیدش شنیده بود. عمر اشقر نقل می‌کند: «همراه با شیخ و استادمان شیخ عبدالعزیز بن باز رحمه الله در یک اردوی دانشجویی شرکت کردیم، تفنگی را برای ایشان آوردند، او با دستانش تفنگ را لمس می‌کرد و چنان با آن آواز می‌خواند که گویی آن تفنگ برای او یک عروس است!!»

در سال ۱۹۹۰م شیخ عمر الاشقر برای یک سفر دعوی به ایتالیا رفت و در آن جا از اشغال کویت توسط صدام حسین با خبر شد و داستان شیخ و کویت در این زمان به پایان رسید. کشوری که آن را پس از فلسطین بیش از هر جا دوست داشت و به خاطر محبتی که از مردم آنجا دیده بود و اقبالی که دعوت او در آنجا یافته بود همچون وطن خود می‌دانست. اما اراده‌ی الهی بر همه چیز غالب است و شاید نقل مکان او به اردن حکمت‌هایی داشت.

انتقال به اُردن

آنچه شیخ عمر الاشقر را به ترک کویت واداشت تعقیب وی توسط بعثی‌ها بود. چرا که ایشان بارها دعوتشان را به عراق برای شرکت در همایش‌هایی که جهت حمایت از صدام حسین برگزار می‌شد رد کرده بود. وقتی شیخ عمر از ایتالیا به کویت بازگشت متوجه شد عراقی‌ها در تعقیب او هستند، لذا تصمیم گرفت همراه با همسر و فرزند کوچکش به عمان پایتخت اردن برود.

در اردن شیخ به رسالت اصلی خود که تعلیم و آموزش بود بازگشت و از سال ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۲م به‌عنوان استاد در دانشگاه اردن مشغول به فعالیت بود. تأثیر زیادی بر این دانشگاه گذاشت و نواقص درسی دانشگاه را رفع و مرمت کرد و کتاب شرح قانون احوال شخصی اردن را نوشت و مواد درسی اسماء و صفات، و قضا و قدر را که به‌علت بی‌رغبتی دانشجویان در آستانه‌ی حذف از برنامه درسی قرار گرفته بود از نو احیا کرد.



دانشگاه اردن

شعبه‌ای که شیخ در آن تدریس می‌کرد آکنده از دانشجویان بود. شیخ در آنجا کتاب «اسماء و صفات در باور اهل سنت و جماعت» را نوشت و با اینکه تخصص ایشان فقه و اصول بود تدریس عقیده را ترجیح می‌داد. تأثیر شیخ عمر بر دانشجویان و نشر عقیده‌ی اهل سنت بر همه آشکار بود. او همچنین استاد راهنمای تعداد زیادی از پایان‌نامه‌های دکترا و کارشناسی ارشد بود.

شیخ عمر الاشقر همراه با تعدادی از اساتیدی که گرایش سلفی داشتند از دانشگاه اردن اخراج شد؛ گرچه پس از مدتی همه‌ی اخراج‌شدگان به استثنای اشقر به شغل خود بازگشتند. همه‌ی این‌ها بخاطر تحریک‌های شاهزاده‌غازی از سوی حسن السقاف بود. سقاف کتابچه‌ای بی‌محتوا در نقد شیخ عمر نوشت با عنوان «تنبيه أهل الشريعة إلى ما في كتب الأشقر من الأخطاء الشنيعة» و از روی حماقت، نسخه‌ای از آن را برای شیخ بن باز فرستاد، شیخ بن باز طی نامه‌ای که در تاریخ ۳۰ ذوالقعدة‌ی ۱۴۱۱هـ ق به شیخ عمر الأشقر ارسال کرد از او خواست پاسخی مناسب به کتاب سقاف بنویسد، که خود نشان از استمرار روابط این دو شیخ بزرگوار داشت، اما شیخ عمر هم کتاب و هم نویسنده‌اش را نادیده گرفت، و این نادیده گرفتن و بی‌توجهی شیخ عمر از هر پاسخی نافذتر بود. از انصاف شیخ عمر بود که به احترام حقیقت، کتاب سقاف را مطالعه کرد اگرچه تنها نکته‌ی مثبتی که در آن یافت پی‌بردن به دو مورد اشتباه در ارجاع احادیث بود که در چاپ‌های بعدی کتاب خود آن را اصلاح نمود.

پس از این واقعه، شیخ اشقر تصمیم گرفت وقت خود را به تألیف بگذرانند، اما دکتر إسحاق فرحان از ایشان خواست با بر عهده گرفتن ریاست دانشکده‌ی شریعت دانشگاه الزرقاء این دانشکده را از تعطیلی نجات دهد، چرا که کسی نبود این مسئولیت را بر عهده بگیرد. شیخ عمر در آغاز این پیشنهاد را رد کرد، اما بعدها با آن موافقت نمود مشروط بر اینکه ریاست او یک ساله باشد و طی این یک سال دانشگاه به فکر چاره‌ای برای استمرار دانشکده باشد. ریاست شیخ در دانشکده‌ی شریعت یک سال دیگر تمدید شد و در این مدت ایشان با علم و اخلاقش تأثیر زیادی بر دانشکده و دانشجویان گذاشتند. شاید داستان زیر تأثیر شیخ را برای ما به خوبی خلاصه کند: روزی از روزها تعدادی از مشایخ و دکتورها در دفتر شیخ اشقر در دانشکده‌ی شریعت نشسته بودند که ناگهان دختری بی حجاب وارد دفتر شیخ شد و شاخه گلی که در دست داشت به شیخ تقدیم کرد!



دانشگاه الزرقاء

مشخص شد این دختر دانشجو این شاخه‌ی گل را از باغچه دانشکده چیده بود تا آن را به شیخ عمر الاشقر دهد چون با وجود بی‌حجاب بودنش شیخ، نمره‌ی او در ماده‌ی فرهنگ اسلامی را عادلانه داده بود. این رویداد بیانگر شیوه‌ی شیخ اشقر در امر دعوت است که بر پایه‌ی دو رکن علم و محبت استوار بود. تمام کسانی که با شیخ ارتباط داشته‌اند و یا فعالیت‌ها و برنامه‌های او را پیگیری بوده‌اند بر این قضیه گواهی می‌دهند.

شیخ عمر الاشقر پس از دو سال (۲۰۰۳-۲۰۰۵م) دانشگاه الزرقاء را ترک کرد و مشغول تألیف شد و تعدادی از کتاب‌ها و پژوهش‌هایش را به رشته‌ی تحریر در آورد، از جمله کتاب تفسیر خود را نوشت که ۱۸ جزء قرآن را در بر گرفته است.

ایشان همچنین به مدت ده سال (۱۹۹۰-۲۰۰۱م) عضو شورای افتای اردن بود، و همراه با سران اخوان المسلمین نقش مهمی در فعالیت‌های دینی و سیاسی ایفا می‌کردند، و فتوای وی در رابطه با مشارکت در دولت اردن به اختلافات جماعت اخوان در این قضیه پایان داد. شیخ عمر الاشقر پس از استقرار در اردن از مسئولیت‌های خود در حرکت حماس کاست و به‌عنوان مشاور و مفتی آن‌ها باقی ماند.

شیخ اشقر همچنین در برخی کانال‌های ماهواره‌ای - اگر چه کم-مشارکت کرد. شیخ گفت و گوی مستقیم با مردم را ترجیح می‌داد و با سخن گفتن به تنهایی در جلو میکروفون دمساز نبود، به همین دلیل مشارکت‌های رادیویی ایشان بسیار اندک بود. نخستین برنامه‌ی تلویزیونی ایشان برنامه‌ی «متن و سند» بود که در کانال المجد پخش شد. این برنامه نشانگر گستره‌ی علم و

دانش شیخ بود و گواه اینکه دانش او محدود به یک باب از ابواب علم نبود. کتاب‌های او در عقیده از قوی‌ترین کتاب‌ها و کتاب‌هایش در اخلاص و پالایش نفس از ارزنده‌ترین کتاب‌ها به شمار می‌رود. همچنین پژوهش‌های فقهی و اصولی او مایه‌ی تقدیر همه‌ی علما است. نوشته‌های او در برنامه‌ها و نظریه پردازی‌های دعوی از اهمیت زیادی برخوردار است، و این برنامه‌ی حدیثی او هم نشان از اطلاعات عمیق ایشان از علم حدیث داشت. شیخ اشقر در سایر علوم نیز چنین بود.

در اردن، به سبب عدم آشنایی مردم با شیخ اشقر، او چهره‌ای اجتماعی همانند وقتی که در کویت بود پیدا نکرد. شیخ اشقر اگرچه آرامش و دور بودن از دیدها را ترجیح می‌داد، اما دست رد به سینه‌ی کسی که خواستار ملاقات با ایشان بود یا وی را به ایراد سخنرانی یا القای درسی دعوت می‌کرد نمی‌زد.

شیخ اشقر در خانه

پسرش دکتر اسامه اشقر می‌گوید: «اخلاق پدر در خانواده همانند اخلاق او در خارج از خانه بود، پدری بود دلسوز و دوستی وفادار. از ته قلبمان دوستش داشتیم. خانواده در همه‌ی کارهایشان به ایشان مراجعه می‌کردند. اگر مرتکب اشتباهی غیر عمدی می‌شدیم از ما درمی‌گذشت. همنشینی با او یکی از شیرینی‌های زندگی بود. تعابیر نیکو را در رابطه با ما انتخاب می‌کرد. همیشه برای ما از تجارب خود می‌گفت. با نوه‌های کوچکش چنان مهربانی می‌کرد که گویا خود یکی از آنان است. اگر یکی از نوه‌ها بیمار می‌شد به عیادت می‌آمد و پیوسته

از طریق تلفن جوپای حالش می‌شد. اما بزرگسالان؛ آرزو- هایشان آرزوی او بود، و مشکلاتشان مشکلات او. از بذل مال و خیرخواهی در حق آنان دریغ نمی‌کرد. اگر مرتکب اشتباهی می‌شدند بر آنان خشم نمی‌گرفت. دیگران را بر خود ترجیح می‌داد. همیشه اعضای خانواده را از نقاط مختلف جمع می‌کرد و کاری که مایه دوری و جدایی خانواده باشد نمی‌کرد. مرجع اصلی خانواده در حل مشکلات بود و به جرأت و بدون مبالغه می‌توان گفت نمونه‌ای از یک پدر عالی بود که در این عصر به‌ندرت پیدا می‌شوند. اکنون موقع بیان مصادیق و تفصیل بیشتر نیست. در خانه نسبت به استفاده از وقتش بسیار حریص بود. مطالعه و نوشتن بیشتر وقت او را می‌گرفت بدون اینکه او را از دیگر تعهداتش غافل کند. وقتش را به شکل عجیبی تقسیم و تنظیم کرده بود. روزانه بیش از ده ساعت را به مطالعه و نوشتن اختصاص می‌داد، اما همه‌ی این‌ها مانع نشستن او با فرزندان و نوه‌هایش نمی‌شد. هرگاه در میان خانواده بود گویا شخص دیگری است، به کلی از مشغله‌هایش فارغ می‌شد و به دغدغه‌های یکایک اعضای خانواده دل می‌داد. کودکان به اندازه‌ی بزرگسالان و میهمانانش - که تعدادشان کم نبود- از توجه او برخوردار می‌شدند. وقت ویژه‌ای برای سر زدن به نزدیکان و دوستان اختصاص داده بود. دیدار و هم‌نشینی با مردم را دوست داشت، و این مجالس به یمن حضور او از مجالس دنیوی به مجالس قصه و موعظه و عبرت تبدیل می‌شد. گفت‌وگوهای تلفنی ایشان با کسانی که فتوایی می‌خواستند هیچگاه قطع نمی‌شد، حتی در وقت تألیف و خواب و غذا خوردن. این تماس‌های تلفنی به‌اندازه‌ای زیاد بود که مایه‌ی

آزار می‌شد، اما ایشان تلاش می‌کرد به بیشتر آن‌ها پاسخ دهد. پاسخ‌های او مختصر و متمرکز بود تا بتواند از وقتش بیشترین استفاده را ببرد و به بیشترین پرسش‌ها پاسخ دهد.

او همچنین در روزهای جمعه وقتی چند ساعته را برای تفریح و استراحت اختصاص داده بود. نه اینکه از مردم دوری کند، بلکه دوست داشت همراه با برخی دوستان و خانواده‌هایشان باشد، و این دیدارها خالی از استفاده‌های علمی و دعوی نبود.»

یک سال قبل از وفات شیخ همراه ایشان به مزرعه‌اش رفتیم. شیخ، من و دکتر استاد ایاد القیسی عراقی و دکتر فاروق الشمری بحرینی را دعوت کرده بود. اصرار کردم با ماشین من به مزرعه برویم اما مخالفت کرد. پیشنهاد کردم به جای او رانندگی کنم اما باز هم نپذیرفت و این کار را از بایسته‌های تکریم و گرامیداشت میهمان می‌دانست. در آنجا به‌سختی اجازه می‌داد که خدمتی انجام دهم و این در حالی بود که من کوچک‌ترین میهمان بودم. خداوند شیخ را غریق رحمتش گرداند.

بیماری شیخ و وفات ایشان

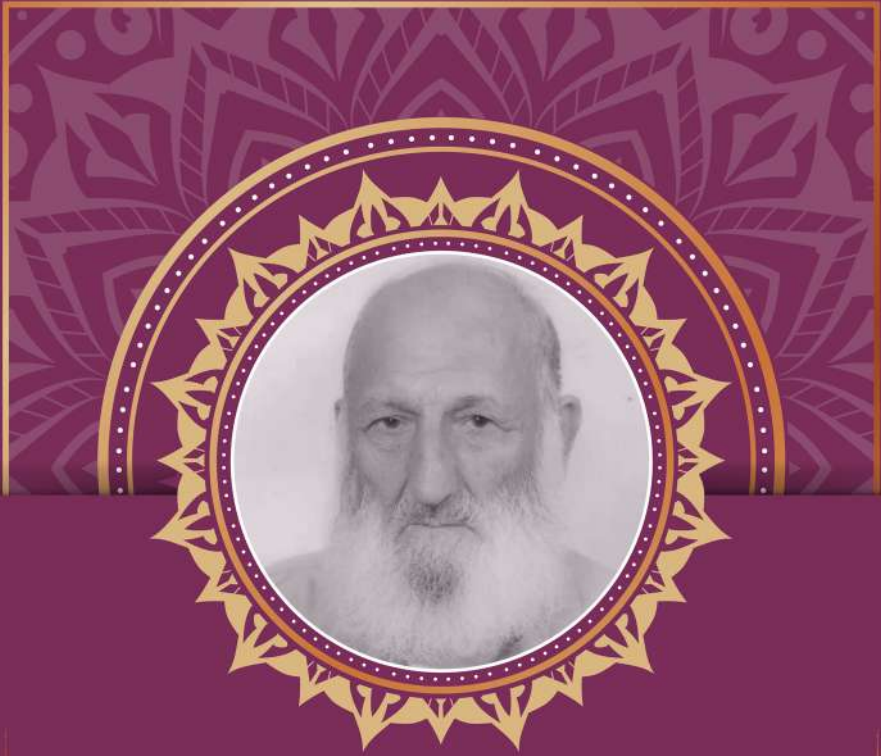
شیخ عمر الاشقر در دو سال آخر عمرشان بیمار شد و پس از بررسی‌های پزشکی مشخص شد که به سرطان مبتلا شده است. او این بیماری را با رضایت پذیرفت و خدا را شاکر بود. از ایشان خواسته شد برای مداوا به خارج برود اما قبول نکرد. سپس از او خواستند شیمی‌درمانی کند که در آغاز مخالفت کرد و با طب جایگزین روند درمان را در پیش گرفت؛ اما بعدها به ناچار شیمی‌درمانی شد.

هرگاه به عیادتش می‌رفتم به جای آنکه ما او را تسلی داده و به چیزی توصیه کنیم، او ما را به صبر و رضایت به تقدیر الهی سفارش می‌کرد. قبل از وفات به ملاقاتش رفتم؛ با این وجود این که نمی‌توانست از روی تخت بیمارستان بلند شود از من در مورد پناهندگان سوری می‌پرسید و قضایای مسلمانان را پیگیری میکرد. بارها و بارها به پناهجویان سوری کمک کرد و از من می‌خواست این کمک‌ها را از طریق جمعیت قرآن و سنت به دست آن‌ها برسانم. شیخ عمر اشقر در روز جمعه ۲۲ رمضان ۱۴۳۳ هجری قمری، در دهی آخر ماه مبارک رمضان و در حالیکه ۷۲ سال داشت چشم از جهان فرو بست و با آب زمزم غسل داده شد که ان شاء الله پایانی نیکو برای ایشان باشد. هزاران نفر در تشییع جنازه‌ی او شرکت کردند. همه‌ی گروه‌های اسلامی برای خداحافظی با او آمده بودند. او بی که در زندگی و مرگش کانون دیدار و همدلی بود. خدایش رحمت کند.

منابع و مراجع:

- صفحات من حیاتی، تألیف: د. عمر الأشقر، انتشارات: دار النفائس، عمان، چاپ اول ۲۰۰۹م.
- الأستاذ الدكتور الشيخ عمر الأشقر، تألیف: د. أسامة عمر الأشقر، انتشارات: منشورات رابطة علماء الأردن، چاپ اول ۲۰۱۳.
- قراءة في الدور الدعوي والحري للعلامة الأشقر، نوشته‌ی د. محسن صالح، مقاله‌ی اینترنتی.

سخنان استاد خالد مشعل، شیخ ابوقتیبه محمد عبدالعزيز، شیخ ابوالعالیه در تشییع پیکر شیخ، این سخنرانی در یوتیوب قابل مشاهده است.



شیخ محمود عبدالرؤف القاسم

وزنه‌ای فرهنگی دور از رسانه‌ها

۱۹۲۷-۲۰۰۷ م



پیش درآمد

بیست سال قبل زمانی که در مقطع دبیرستان تحصیل می‌کردم برای اولین بار او را دیدم. محاسنی سفید داشت و عمرش از شصت سال گذشته بود. در این بیست سال، نخست به عنوان یک شاگرد و طالب علم ایشان را همراهی می‌کردم و بعدها به‌عنوان یک هم‌صحبت و دوست. در طول این سال‌ها همراه او وارد دنیای جدیدی از فکر، تاریخ و دانش می‌شدم. چرا نشوم؟ به گنجی از معرفت و علم دست یافته بودم. در دوره‌ی ما کمتر به جوانان این فرصت داده می‌شود تا با سالمندان اهل علم و فرهنگ و با تجربه همراه و هم‌صحبت شوند.

استاد محمود عبدالروف القاسم مشهور به «ابوالامین» اصالتاً اهل نابلس است. دایی‌های او کرد هستند. او در درعا دیده به جهان گشود و در دمشق زندگی کرد. تحصیلات خود را در رشته‌ی فیزیک در فرانسه ادامه داد و در این مدت از کشورهای اروپای شرقی و غربی بازدید کرد. پس از پایان تحصیلات و قبل از بازگشت به شام به کنگو رفت و در آنجا مشغول به تدریس شد. پس از بازگشت به سوریه همانند بسیاری از مردم این کشور از طریق لبنان به اردن مهاجرت کرد.

استاد ابوالامین الگویی زنده از تبار شخصیت‌هایی بود که در تاریخ ماندگار شده‌اند. او یتیم رشد کرد و برای سپری کردن تحصیلات ابتدایی راهی روستای دیگری شد. از همان زمان تحصیل وی دور از خانه و کاشانه زندگی می‌کرد. او تا روز سه شنبه ۲۰ نوامبر ۲۰۰۷م، که ۸۳ سال از عمرشان می‌گذشت، همسری

اختیار نکرده بود و در امور خاص زندگی متکی به خود بود. وقتی با او هم‌نشین می‌شدی تصور می‌کردی با مردی آمده از بطن تاریخ مصاحبت می‌کنی. او از معدود کسانی بود که از تاریخ و خفایای آن اطلاع داشت. از گستره‌ی اطلاعات و معارف او نه تنها در علم شریعت بلکه در علوم دیگر شگفت‌زده می‌شدی. چه بسیار پیش می‌آمد که استاد داور پایان‌نامه‌های تخصصی در موضوعات علمی بود. کتابهای ایشان در زمینه اعجاز علمی قرآن بزرگترین گواه بر تخصص ایشان در دیگر علوم است. با وجود تنگدستی با دوستان و شاگردان خود سخاوتمندانه رفتار می‌کرد. بیاد دارم یکبار برخی از دوستدارانش برای او سجاده و فرش هدیه گرفته بودند. پس از دو روز وقتی به دیدارش رفتند آن هدیه‌ها را ندیدند. وقتی از او در مورد آن هدایا پرسیدند گفت: آن‌ها را به فلانی دادم که خانواده دارد و بیشتر از من به آن نیازمند است. مطالعات ایشان همه‌جانبه و فراگیر بود. اشتیاق وافر به مطالعه در کنار مسئولیتی که در مدیریت کتابخانه‌ی کواکبی در دمشق داشت به او در این اطلاع و آگاهی همه‌جانبه کمک می‌کرد. اگر بگوییم ایشان اکثر کتاب‌هایی که در دهه‌های پنجاه و شصت میلادی به چاپ رسیده را مطالعه کرده است مبالغه نکرده‌ایم. او حتی کتاب‌هایی را که به زبان‌های انگلیسی و فرانسوی نوشته شده بود مطالعه می‌کرد.

در مسیر پر بار علمی خود با شخصیت‌های علمی مختلف که گرایش‌ها و مذاهب گوناگون داشتند دیدار می‌کرد و آشنایی با اندیشه‌ها و جریان‌های مختلف از او شخصیتی صاحب‌نظر ساخته بود.

از او آموختم راه کسب آگاهی، مطالعه؛ و خود آگاهی چاره‌ی مشکلات است. بسیار رخ می‌داد که از او می‌پرسیدم: چاره چیست؟ پاسخ می‌داد: «مطالعه». اینگونه عشق به مطالعه را در قلب و عقل من نهادینه می‌کرد. او یک دایره‌المعارف علمی بود و بسیار تأکید می‌کرد کتاب‌ها را چند بار بخوانیم. بیاد دارم یکبار برایمان از کتاب‌های مهم ناپدیدشده می‌گفت و اینکه برای یافتن برخی از آن کتاب‌ها به شهرهای مختلف سفر می‌کرده و هنگام یافتن کتاب، حال پدری را داشته که فرزند جدیدش به دنیا آمده است.

به ما یاد می‌داد که از نویسندگان اطلاع‌اتش را بگیریم نه دیدگاهش را؛ چرا که ممکن است رأی و نظر نویسنده اشتباه باشد. ما از این که در بند رأی دیگران باشیم بر حذر می‌داشتیم که در نتیجه آن واجد روحیه‌ی انتقاد بی‌طرفانه شدیم. به ما می‌آموخت که به پرسش نیازمندیم نه پاسخ‌های از بر شده که ارزیابی و سنجش نشده‌اند.

علاقه‌ی زیادی به گفتگو و مباحثه داشت و با وجود اینکه هم‌سن پدر بزرگ‌های ما بود، در برابر اطلاعات تازه پذیرا بود و اگر حق برای او نمایان می‌شد از دیدگاه خود دست می‌شست و آن را اصلاح می‌کرد. اگر ما اطلاعات تازه‌ای به او می‌دادیم بسیار مسرور می‌شد. به‌ویژه در سال‌های آخر عمرشان که به علت بیماری نمی‌توانست مانند گذشته به مطالعه و تحقیق بپردازد. گرچه هیچ‌گاه از نوشتن فاصله نگرفت و اگر شده روزی چند سطر می‌نوشت.

می‌شود. علوم جغرافی و تاریخ در منطقه‌ی ما بیشتر به مضامین «کتاب مقدس» استناد می‌کنند که امروزه بطلان آن بر همه آشکار است. همچنان که در پژوهش‌های دکتر کمال صلیبی و برخی از تاریخ‌دانان غربی مانند ککیث و ایتلام استاد پژوهش‌های دینی و رئیس دانشکده‌ی تاریخ دانشگاه استرلینگ در کتاب «بافتن داستان اسرائیل قدیمی» به آن اشاره رفته است. دکتر کمال صلیبی تلاش کرده است در کتابش «التوراة جاء من جزيرة العرب» دیدگاه متفاوتی مستند به متون تورات ارائه دهد که با مخالفت استاد ابوالامین روبرو شد. چرا که توراتی که امروز در دسترس ماست تحریف شده و از نشانه‌های تحریف آن ناهمخوانی با واقعیت‌های تاریخی و جغرافیایی است. به‌همین دلیل استاد ابوالامین تصمیم گرفت با اعتماد بر قرآن کریم موقعیت و مختصات جغرافیایی داستان موسی علیه السلام و مصر را پیدا کند و به این نتیجه رسید که مصری که در قرآن از آن یاد شده در نزدیکی دریای سرخ واقع در جنوب شهر عقبه و شمال شهر تبوک است. این کتاب شامل پژوهش‌های جانبی مانند تعیین موقعیت شهر ارم و حقیقت طوفان نوح و مکان کشتی او می‌باشد.

کتاب «قتلوا من المسلمین مئآت الملایین» برای این نوشته شد که به بیان جنایت‌های وحشیانه‌ی رژیم‌های مارکسیستی و کمونسیتی در حق مسلمانان بپردازد و آمار کم‌یابی از شمار مسلمانان ساکن در کشورهای تحت اشغال نظام مارکسیستی ارائه دهد و اینکه این آمارها چطور بعد از زمامداری کمونیست‌ها و در اثر قتل عام‌های وحشیانه‌ی آنان به‌شکل غیر قابل‌تصوری

کاهش یافته است.

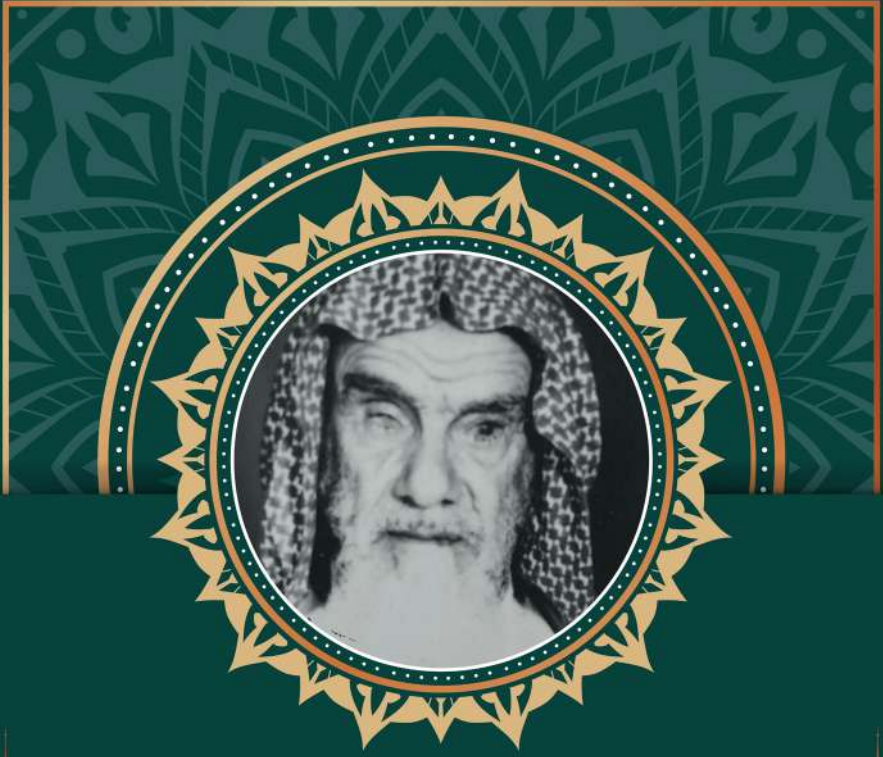
ابوالامین در کتابش به این نتیجه رسیده است که کمونیست‌ها طی ۸۰ سال حکومتداری بیش از ۲۰۰ میلیون مسلمان را به قتل رسانده‌اند و این جنایت‌های مارکسیست‌ها و کمونیست‌ها در حق مسلمانان همچنان ادامه دارد و متأسفانه به خوبی پوشش داده نمی‌شود. رسوایی‌های «ابوغریب» و «گوانتانامو» در مقابل آنچه بر سر مسلمانان چین و جمهوری‌های آسیای میانه، چین و تایلند آمده چیزی نیست. چه کسی مسئول پنهان ماندن این جنایت‌ها از آگاهی و اطلاع مسلمانان است و از این قضیه سود می‌برد؟ ایشان همچنین کتاب‌های دیگری در زمینه‌ی اعجاز علمی قرآن کریم دارند. خداوند استاد محمود عبدالروف قاسم را غریق رحمت خود بگرداند و او را در بهشت برین مأوی دهد.



پرچم الکترونیک: نہضت اصلاحی سلفی معاصر در عربستان

- ◆ علامہ عبداللہ قرعاوی «رحمہ اللہ»
- ◆ علامہ عبدالرحمن السعدی «رحمہ اللہ»
- ◆ علامہ عبدالعزیز بن باز «رحمہ اللہ»
- ◆ علامہ محمد بن صالح العثیمین «رحمہ اللہ»





دعوتگر مصلح شیخ عبداللہ قرعاوی

۱۳۸۹-۱۳۱۵ھ ق/ ۱۸۹۸-۱۹۶۹م ✓

پیش درآمد

با وجود این که شیخ عبدالله قرعاوی از علما و دعوتگران بزرگ معاصر است و برخی از شاگردان او به شهرتی گسترده دست یافته‌اند، بسیاری از مردم و حتی دانشجویان و طلاب علم و علما ایشان را نمی‌شناسند. او به دنبال شهرت نبود، بلکه می‌خواست از خود اثری بر جای بگذارد که برای آخرت او سودمند باشد و نزد خدا مقام وی را بالا ببرد. خوبی‌هایش را از مردم پنهان می‌کند اما خدا آن را آشکار می‌سازد. زیبایی را اگر پنهان کنی آشکار می‌شود. شیخ عبدالله بن عقیل از شیخ عبدالرحمن السعدی نقل می‌کند که ایشان گفتند: «شیخ محمد بن ابراهیم آل شیخ، شیخ عبدالعزیز بن باز، شیخ عبدالله بن حمید، و شیخ عبدالله قرعاوی در سودرسانی به مردم و راهنمایی آن‌ها همانندی ندارند». نمی‌توان از مصلحان معاصر جزیره العرب سخن گفت و نهضت اصلاحی شیخ عبدالله قرعاوی در زمینه‌های دینی، اخلاقی، آموزشی، بهداشتی، عمرانی و سیاسی را به ویژه در جنوب عربستان سعودی نادیده گرفت.

تولد و رشد

شیخ عبدالله بن محمد بن حمد بن عثمان بن نجید قرعاوی نجدی در ۱۱ ذوالحجه ۱۳۱۵ هجری قمری در شهر عنیزه عربستان سعودی یتیم متولد شد. پدر بزرگ پدر بزرگش در عنیزه زندگی می‌کرد اما املاک خود را فروخت و به قرعاء مهاجرت کرد، اما پس از مدتی نوه او و پدر بزرگ شیخ عبدالله قرعاوی به

دیار اجدادش عنیزه بازگشت، و مردم او را قرعاوی نامیدند. مادرش زنی پارسا و صالح بود. قرآن می‌خواند و به زنان آموزش قرآن می‌داد. در مجالس علم و نماز جماعت در مسجد حضور می‌یافت و فرزند یتیمش را با خود به مسجد می‌برد. مادرش او را روانه حلقات حفظ قرآن و علوم شرعی می‌کرد و در خانه بر میزان پیشرفت علمی او نظارت می‌کرد. شیخ عبدالله قرعاوی در ۱۳ سالگی قرآن را حفظ کرد.

مادرش لوازم خانه را فروخت تا اینکه بدهی‌های پدر شیخ عبدالله را پرداخت کند؛ لذا همراه با عموهای شیخ قرعاوی وارد تجارت شد و زمانی که عبدالله ۱۴ ساله شد مادرش از او خواست همراه با عموهایش به تجارت مشغول شود تا باقیمانده بدهی‌های پدرش را پرداخت کند.

سفر و تجارت

نخستین سفر تجاری او در سال ۱۳۲۹ هجری قمری همراه با عمویش به شام بود. این سفرها ادامه داشت و عبدالله، پیشه پدر و اجدادش را فراگرفت. او به شام، مصر، عراق، کویت، و لبنان سفر کرد. مغازه‌ای راه‌اندازی کرد که اجناس خود را در آن می‌فروخت و برخی از اوقاتش را به خرید و فروش شتر می‌گذراند. وی در سال ۱۳۴۰ هـ ق به عنیزه بازگشت و ازدواج نمود. وی پس از مدتی بار دیگر آهنگ سفر به قصد تجارت کرد. در سال ۱۳۴۲ هـ ق مناسک حج را ادا کرد و طی این سال‌ها از کسب دانش و حضور در مجالس علم تا جایی که برایش مقدور بود کوتاهی نمی‌کرد.

تحصیل علم

عبدالله در سال ۱۳۴۵ هـ ق زمانی که ۳۵ سال داشت و دیگر سنّی او گذشته و متأهل نیز بود تصمیم گرفت تمام وقت خود را به کسب علم و دانش اختصاص دهد. هنگامی که در بصره بود با یکی از علمای نجدی مقیم این شهر مشورت کرد که برای کسب علم به کجا رهسپار شود؟ شیخ به او گفت تا به هند سفر کند و در مدرسه رحمانیه در دهلی مشغول به تحصیل شود. مدرسه رحمانیه مدرسه‌ای سلفی بود که طالبان علم هشت سال در آن به تحصیل علوم شرعی می‌پرداختند. علمای سلفی بزرگی آنجا تدریس می‌کردند و مدرسه از امکانات لازم برخوردار بود. بعدها انگلیسی‌ها از بیم تأثیر این مدرسه در بیداری مردم هند آن را تخریب کردند. شیخ عبدالله قرعاوی به رغم سختی‌های سفر در آن دوران و مسافت طولانی عازم هند شد و ده ماه نزد علمای مدرسه رحمانیه تحصیل کرد؛ تا این‌که مادرش از وی خواست برای پرستاری از او که بیمار شده بود به نجد بازگردد و تحصیلاتش را آنجا ادامه دهد. اما هشت روز پیش از آن که شیخ عبدالله به نجد برسد مادرش از دنیا رفت.

فعالیت‌های علمی در عربستان

از آنجایی که مردم نجد از خیرخواهی، اخلاق نیک و مهربانی شیخ عبدالله قرعاوی با بزرگ و کوچک آگاه بودند به گرمی از او استقبال کردند. گویا اشتغال وی به تجارت و شترداری مهارت‌های لازم را در جذب دل‌ها به او آموخته بود.

او در سال ۱۳۴۷ هـ ق مکتب‌خانه‌ای برای آموزش دانش‌آموزان راه‌اندازی کرد و داوطلبانه در آن مشغول به فعالیت شد. مردم خواستند حق الزحمه‌ای برایش مقرر کنند اما او آن‌گونه که شیخ عبدالله بن عقیل در شرح حالشان نقل می‌کند از پذیرش آن خودداری کرد. از جمله شاگردان مکتب‌خانه او شیخ عبدالله بن عقیل شیخ حنابله نجد، و شیخ عبدالله آل بسام بودند. شیخ عبدالله آل بسام می‌گوید: «من از جمله کودکانی بودم که در مکتب‌خانه او حاضر می‌شدم. او به ما اجازه ترک مکتب‌خانه را نمی‌داد تا این‌که نماز جماعت را در اول وقتش ادا کنیم. زمانی که سرگرم بازی بودیم از ما می‌خواست به مسجد برویم. آن‌گاه خودش هم برای ادای نماز به مسجد می‌رفت.»

شیخ ابن عقیل در رابطه با روش برخورد شیخ قرعاوی با شاگردان خردسال می‌گوید: «ما را با خود برای پیاده‌روی می‌برد و با وجود تنگدستی مالی برای ما هزینه می‌کرد و به ما ورزش و اسب‌سواری آموزش می‌داد و میان ما مسابقه برگزار می‌کرد. ما که بزرگ‌سال‌تر بودیم بعد از نماز عشاء قرآن را از حفظ مدرسه می‌کردیم و شب نزد او می‌خوابیدیم. نیمه‌های شب ما را برای ادای نماز تهجد بیدار می‌کرد و نماز جماعت صبح را نیز همراه او در مسجد ادا می‌کردیم. خانه‌اش انجمن کوچکی بود که شب‌های جمعه دانش‌آموزان، اولیای آن‌ها، برخی برادران و چهره‌های سرشناس و بزرگان را جمع می‌کرد. میان دانش‌آموزان مسابقه برگزار می‌کرد و به آنها هدایایی به‌عنوان یادبود می‌داد.» در نظر داشته باشیم این اقدامات را در سال ۱۳۴۷ هجری قمری برابر با ۱۹۲۸ میلادی انجام می‌داد. یعنی درست در سالی که

جماعت اخوان المسلمین در مصر تأسیس شد و قبل از آن که رهبران اخوان از مصر، عراق و سوریه در اثر فشارهای وارده از سوی حکومت‌های کمونیستی و چپ‌گرای اسلام‌ستیز کشورهایشان به عربستان سعودی پناهنده شوند. گویا سفرهای متعدد شیخ عبدالله قرعاوی و تحصیلات او در هند وی را با این شیوه‌های آموزشی و تربیتی جذاب آشنا کرده بود. گرچه متأسفانه این تجربه به خاطر حسدورزی برخی ناتوانان کوتاه‌فکر ادامه نیافت!



شیخ عبدالله بن عقیل

در آینده، ارتباط میان شیخ عبدالله قرعاوی و شیخ عبدالله بن عقیل که به عنوان قاضی منصوب شده بود توسعه یافت. شیخ بن عقیل در سال ۱۳۵۹ هـ ق نامه‌ای با این مضمون به شیخ عبدالله قرعاوی می‌نویسد: «عبدالله بن حمید و عبداللطیف خدمتتان سلام دارند و ارادتمند

و دعاگویتان هستند، و از سوی ما و دیگران اخبار توفیق شما و تلاش‌هایی که در دعوت دارید، اقداماتی که در نشر آگاهی انجام داده‌اید و خیرخواهیتان در حق دین خدا، پیامبر، والیان مسلمانان و عموم آن‌ها به گوش‌شان رسیده است. خدا را سپاس بگویید. آن‌ها از اوضاع کنونی شگفت زده‌اند چرا که بیاد ندارند کسی از نجد به نزد آنان آمده و اقداماتی نظیر اقدامات شما انجام داده باشد. سپاس از آن خدای جهانیان است.»

شیخ عبدالله قرعاوی تا سال ۱۳۵۴ هـ ق در عنیزه ماند. او در یکی از نامه‌هایش می‌نویسد: «از سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۴ هـ ق چهار بار به راه‌اندازی مدرسه‌ای در عنیزه اقدام کردم. هر بار که تدریس را آغاز می‌کنم نیازهای خانه مرا وادار می‌کند آن را تعطیل کنم و در مغازه مشغول تجارت شوم. گاهی به شترداری و گاهی دیگر به کشاورزی روی می‌آورم، چرا که در همه زمینه‌ها رایگان تدریس می‌کردم. در خوشنویسی، حساب، املا و انشاء، تجوید، توحید، فقه، حدیث، علوم حدیث، صرف، نحو و تاریخ. خارج از وقت درس هم به دانش‌آموزان فرصت ورزش می‌دادم و میان آن‌ها مسابقاتی مانند کشتی برگزار می‌کردم. عصرهنگام که مردان و زنان جمع می‌شدند به امر به معروف و نهی از منکر مشغول می‌شدم». شیخ در خیابان‌ها و بازارهای عنیزه رفت و آمد می‌کرد و از هیبت عجیبی برخوردار بود.

بازگشت به تحصیل علم

شیخ عبدالله قرعاوی پس از بازگشت از هند حضور برخی علما مانند شیخ محمد بن ابراهیم آل شیخ مفتی وقت عربستان سعودی در ریاض، و شیخ عبدالله بن سلیم در بریده را دریافت و از آنان بهره برد. او در زمانی با علمای ممالک مختلف ارتباط برقرار کرد که امکانات سفر و ارتباطات بسیار ضعیف و ابتدایی بود. وی در سال ۱۳۵۵ هجری قمری ده سال پس از بازگشتش از دهلی به مشورت شیخ و استادش شیخ محمد بن ابراهیم آل شیخ دوباره عازم هند شد و آن‌جا در تحصیل علم و دانش تلاش بسیاری نمود تا این‌که اجازات و مدارک علمی را از شیخ و استادش

رئیس مدرسان مدرسه احمد الله بن امیر قریشی دهلوی دریافت کرد. شیخ دهلوی از شیخ عبدالله قرعاوی خواست در هند بماند و مدیریت مدرسه رحمانیه را بر عهده بگیرد اما شیخ قرعاوی تصمیم گرفته بود به کشور خود بازگردد و به مردمش خدمت کند. بنابراین در سال ۱۳۵۷ هجری قمری به عربستان سعودی بازگشت. پس از بازگشت، شیخ قرعانی به احساء و قطر سفر کرد و از محضر شیخ عبدالعزیز بن بشر در احساء و شیخ محمد بن مانع در قطر کسب علم نمود. آن گاه روانه مکه شد و به شیخ و استادش شیخ محمد بن ابراهیم آل شیخ پیوست.

انجام اصلاحات در جنوب عربستان

شیخ عبدالله قرعاوی در مجلس شیخ خود مفتی محمد بن ابراهیم آل شیخ از شکایت‌های متعدد دعوتگرانی که ملک عبدالعزیز به جنوب عربستان سعودی گسیل داشته بود اطلاع می‌یافت. آن‌ها از اوضاع پریشان و نابه‌سامان دینی و اخلاقی مناطق جنوبی عربستان سعودی - مناطق دامنه‌دار از مکه تا مرزهای یمن - گلایه‌مند بودند. وابستگی مردم به قبرها و مزارها، برگزاری جشن‌های زار، توسل به جن و شیاطین، و ختنه کردن به روش جاهلیت و شیوع جهل و نادانی، برخی از مشکلات این منطقه بود. او از شنیدن این اخبار بسیار ناراحت و اندوهگین می‌شد، تا این که در شبی از شب‌ها رسول الله - صلی الله علیه وسلم - را به خواب دید که با دستان مبارکش به سمت جنوب اشاره می‌کند و از وی می‌خواهد رهسپار آن جا شود. صبح که می‌شود نزد شیخ و استادش مفتی محمد بن ابراهیم می‌آید و خواب

را برای او تعریف می‌کند. شیخ محمد بن ابراهیم به او می‌گوید: «این خواب حق است».

قرعاوی پس از استخاره و مشورت با شیخ و استادش شیخ محمد بن ابراهیم آل شیخ در سال ۱۳۵۷ هـ ق عازم حج شد و پس از آن به شهر جازان در جنوب عربستان عزیمت کرد و در روستای صامطه اقامت گزید. او همراه خود مقادیری کالا برداشته بود که با آن به تجارت بپردازد و مخارج زندگی‌اش را تأمین کند و از آن در دعوت و آموزش استفاده کند. مغازه‌ای اجاره کرد و از طریق این مغازه با مردم و احوال جامعه آشنا می‌شد. قرعاوی با شیوخ قبایل جنوب آشنا شد و تدریس قرآن، تجوید، علم میراث و برخی



دانش‌آموزان مدرسه الصامطه

رسائل شیخ محمد بن عبدالوهاب را آغاز کرد... این مغازه نخستین مدرسه‌ای بود که قرعاوی در تهامه یمن راه‌اندازی کرد. روزها سرگرم آموزش دانش‌آموزان می‌شد و شب نیز به خانواده‌های آنان آموزش می‌داد. خبر شیخ و مدرسه عجیب او در همه جا پیچید و علاقه‌مندان از روستاهای همجوار برای کسب دانش خدمت او رسیدند.

قرعاوی روش عجیبی در زدودن منکرات داشت و به شکل تدریجی و بدون درگیری مستقیم آن‌ها را از بین می‌برد. برای نمونه اگر می‌دید مردم در یک محفل موسیقی می‌رقصند از آن‌ها می‌خواست هنگام اذان با او نماز جماعت را ادا کنند. آن‌گاه

بعد از نماز به موعظه می پرداخت و آن‌ها را پند می داد و دگرگون می کرد. یا به نزد کسی که طبل می زد می رفت و به او پول می داد تا محکم تر در طبل بکوبد تا اینکه طبل پاره می شد. به مجالس لهو و لعب می رفت و شرکت کنندگان در آن را اندرز می داد. یک بار جماعتی را دید که در محفلی مختلط می رقصند، مقداری پول میانشان انداخت و آن‌ها سرگرم جمع شدن پول شدند و رقصشان مختل شد. تا این که اذان مغرب گفته شد و از آن‌ها خواست نماز مغرب را با او به جماعت ادا کنند. بعد از نماز مغرب تا نماز عشاء برایشان موعظه کرد و بعد از نماز عشاء خطاب به آن‌ها گفت: می خواهیم مسجدی بنا کنیم، و برای هر کدام از آنان مسئولیتی انتخاب کرد. بعد از نماز صبح روز بعد بنای مسجد آغاز شد و یکی از شاگردانش را مسئول امامت آن‌ها و آموزش کودکانشان کرد.

یک بار شیخ بعد از ادای نماز جمعه در مسجد جامع صامطه به بیان حقیقت توحید و تحذیر از شرک پرداخت. سخنان شیخ با واکنش شدید کسانی روبرو شد که از خرافات و شرکیات شایع در جامعه سود می بردند. امیر جازان برای آرام کردن اوضاع و خواباندن فتنه از شیخ خواست به جزیره فرسان که پناهنگاه جنایتکاران و منحرفان بود برود. زمانی که شیخ به جزیره رسید در آنجا مدرسه‌ای راه اندازی کرد و به دعوت مشغول شد.

شاگردان شیخ قرعاوی از امیر جازان خواستند شیخ و استادشان را بازگرداند چرا که منطقه از علم او بهره مند شده بود. امیر منطقه اجازه داد شیخ به صامطه بازگردد. شیخ قرعاوی در مسیر بازگشت به صامطه از روستای حکامیه گذر کرد و

و در آن جا مدرسه‌ای تأسیس نمود و مسجدش را مرمت کرد. این نخستین مسجد در منطقه تهامه بود که شیخ آن را مرمت می‌کرد. هنگامی که شیخ به صامطه رسید منزل شاگردش شیخ ناصر خلوفه را که در خصوص بازگشت او با امیر منطقه مکاتبه کرده بود مقرر مدرسه قرار داد. چرا که شیخ ناصر به سبب معلولیت، قادر به راه رفتن نبود و نمی‌توانست روزانه به مدرسه برود. مدارس شیخ بسیار ساده بود. اتاقی بود که با شاخ‌وبرگ‌های نخل سر هم آمده بود. شیخ گاهی اوقات در مسجد و گاهی نیز زیر سایه درختان به تدریس می‌پرداخت. مردم آن منطقه در فقر مطلق به سر می‌بردند و از کمک‌های دولتی محروم بودند. شیخ قرعاوی داوطلبانه برای دعوت به آنجا رفته بود.

زمانی که دانش‌آموزان زیاد شدند شیخ تصمیم گرفت زمانی را به دانش‌آموزان قدیمی اختصاص دهد و زمانی دیگر را به دانش‌آموزان جدید. زمانی را نیز اختصاص می‌داد تا به روستاهای دیگر برای دعوت و امر به معروف و نهی از منکر سر بزنند. همراه با برخی از شاگردان نخبه‌اش از عصر پنجشنبه روانه روستاهای دیگر می‌شدند و صبح روز شنبه باز می‌گشتند. این گشت و گذارها نتایج بسیار خوبی داشت و سبب شد بسیاری از مظاهر شرک مانند تبرک جستن به سنگ‌ها و قبرها از بین برود و تعداد زیادی از ساحران و طلسم‌نویسانی که از آفریقا آمده بودند از آن منطقه بگریزند.

در این رابطه سروده‌اند:

«نجیب‌ترین دانشمند از نجد به سوی منطقه بیمار ما آمد
شیخ بزرگواری که ما را به راه روشن راهنمایی کرد. چه خوب

مجددی بود عبدالله.

آشکارا، صادقانه و با اخلاص به سوی علم توأم با عمل
فرا می خواند.

مردمان دشت و کوه دعوت نورانی اش را اجابت کردند.
قرعوی منتظر نمی شد مردم به سوی او بیایند، خودش نزد
آنان می رفت. فصل چوپانی را غنیمت می شمرد و همراه با
شاگردانش به نزد مردم می رفت و آن ها را راهنمایی می کرد. این
گونه بود که قرعوی در مدتی کوتاه نسلی از دانشجویان و
دعوتگران تربیت کرد. او شاگردانش را بر اساس دعوت عملی و
برپایی دروس و مسابقات ورزشی تربیت می کرد. میانشان الفت
و محبت و همکاری ایجاد می کرد به گونه ای که مایه خرسندی
دل های مؤمنان می شد. از دیگر فواید گشت های شیخ این بود که
در روستاهای مختلف مدارس را تأسیس کرد و شاگردانش را برای
تدریس، امامت و خطابت به آنجا می فرستاد، تا اینکه طی ۳۱ سال
اقدامات دعوت گرانه شیخ در جنوب، تعداد مدارس این منطقه به
۲۸۰۰ مدرسه رسید!

از ماجراهای جالب و شگفت مدرسه شیخ و دعوت او یکی این
بود که روزی نامه ای از یک نوجوان چوپان در روستای جاضع
دریافت کرد که تقاضای یک نسخه از کتاب توحید کرده بود و از
شیخ خواسته بود همراه با شاگردانش به روستای آن ها بیاید، چرا
که خودش مشغول چوپانی گوسفندان پدر و مادرش بود. شیخ
قرعوی از خط این نوجوان چوپان شگفت زده شد و آن را به
شاگردانش نشان داد. در تاریخ ۱۱ ذوالقعدة ۱۳۵۹ هـ ق شیخ
به همراه شاگردانش برای دیدار با این نوجوان چوپان روانه روستا

شدند. وقتی با او دیدار کرد متوجه شد خواندن و نوشتن می‌داند و اندوخته‌ای از علم و دانش دارد. شیخ تصمیم گرفت برای او در روستایش مدرسه‌ای راه‌اندازی کند. سپس از پدر و مادر آن نوجوان خواست اجازه دهند پسرشان برای تحصیل نزد او بیاید و در مقابل، شیخ برای آن‌ها چوپانی استخدام خواهد کرد. آن نوجوان چوپان که حافظ نام داشت از استعداد عجیبی برخوردار بود و هر درس را با یک بار شنیدن حفظ می‌کرد، اما پدر و مادر حافظ به شیخ گفتند: «ای شیخ... پسرمان و گوسفندانمان». یعنی اجازه نمی‌دهیم او گوسفندان را رها کند.

شیخ قرعاوی مدتی در آن روستا ماند و در این مدت، به‌جای اینکه شیخ درس را تکرار کند حافظ آن درس را برای دانش‌آموزان بازگو می‌کرد. پس از گذشت چند ماه، شاگردان شیخ از وی خواستند به مدرسه‌اش در صامطه بازگردند چرا که روستای جاضع از آن‌ها بسیار دور بود. در اوایل سال ۱۳۶۰ هـ ق قرعاوی همراه با شاگردان قدیمی‌اش به صامطه بازگشت و آن نوجوان چوپان نیز پس از این که موفق شد رضایت پدر و مادرش را کسب کند به آن‌ها پیوست. شیخ به محض رسیدن به روستای صامطه مدرسه را توسعه داد و آن را از نو بازسازی کرد و از تجاربی که در هند و دیگر کشورها کسب کرده بود در تجدید بنای آن استفاده کرد. ۱۳۰ دانش‌آموز در آن جا به تحصیل مشغول شدند و شش معلم که از شاگردان ارشد بودند وظیفه تدریس را بر عهده داشتند.

در پایان آن سال پدر و مادر حافظ چوپان از دنیا رفتند. شیخ قرعاوی او را نزد خود سکونت داد و حافظ به مدت سه سال ملازم شیخ بود تا این که سرانجام ستاره‌ای شد به نام



شیخ حافظ الحکمی

شیخ حافظ الحکمی که آثار ارزشمند و گرانسنگی مانند «منظومه سلم الوصول» و شرح آن «معارج القبول» و دیگر کتاب‌های علمی پراهمیتی به پیشنهاد شیخ اش قرعاوی تألیف کرد. شیخ قرعاوی به سطح شهرت شاگرد و دامادش شیخ حافظ الحکمی دست نیافت. با وجود این که

حافظ عمر چندانی نکرد و زمانی که ۳۵ سال بیشتر نداشت در زمان حیات شیخ و استادش از دنیا رفت. شیخ قرعاوی از درگذشت او بسیار اندوهگین شد.

حافظ الحکمی تنها شاگرد مشهور و بارز شیخ قرعاوی نبود؛ بلکه بسیاری از علما، دعوتگران و قاضیان جنوب عربستان سعودی از شاگردان قرعاوی بودند که بعدها مدارس زیادی را تأسیس و راه‌اندازی کردند و به افتا مشغول شدند.

شیخ قرعاوی از دانش‌آموزانی که از مناطق مختلف جنوب عربستان سعودی، یمن، سومالی، اتیوپی به نزد او می‌آمدند استقبال میکرد و برایشان مسکن و غذا تدارک می‌دید و از همسرش می‌خواست برای دانش‌آموزان نان بپزد.

چالش‌ها و مشکلات فرا روی دعوت

سنت خداوند در رابطه با مصلحان این است که آن‌ها را با دشمنان و مخالفانشان می‌آزماید. شیخ با صبر و اخلاق نیکو از دشمنان خود درمی‌گذشت. نسبت به کسی کینه به دل راه نمی‌داد، حتی از سیاست‌های وی این بود که اگر می‌دانست شخص سرشناسی مخالف دعوت اوست به دیدارش می‌رفت و به نیکی با او رفتار می‌کرد و چه بسا از وی می‌خواست سرپرستی مدرسه یا اذان گفتن در مسجد را بر عهده بگیرد و مقداری پول به او می‌داد تا این که موفق می‌شد دلش را به دست بیاورد و او را به دعوت خود مجاب سازد.

شیخ قرعاوی دو بار مورد سوء قصد قرار گرفت اما خداوند او را به سبب تیزهوشی و ذکاوتی که به وی عطا کرده بود نجات داد. بعدها همان کسانی که قصد ترور شیخ را داشتند شیفته اخلاق او شدند. از دیگر امتحان‌ها و آزمایش‌هایی که یک دعوتگر به آن مبتلا می‌شود آزموده شدن با حاسدان و غرض‌ورزان است. عده‌ای از این افراد طی نامه‌ای به ملک عبدالعزیز نوشتند که قرعاوی ساحر و طلسم‌نویس است. در سال ۱۳۶۰ هـ ق ملک عبدالعزیز هیئتی را برای بررسی این ادعا به جنوب فرستاد. زمانی که هیئت از مدرسه بازدید نمود و با شیخ و شاگردانش دیدار کرد متوجه شد که آن‌ها بر راه و روش درست هستند و اتهامات را بی‌اساس اعلام کرد و تلگرافی برای ملک عبدالعزیز ارسال کرد. ملک عبدالعزیز نماز صبح را نزد مفتی محمد بن ابراهیم ادا کرد و گزارش ارسالی هیئت را به او نشان داد. مفتی گفت:

«قرعاوی از شاگردان من است» و از او تمجید کرد. این جا بود که ملک عبدالعزیز دستور داد اعانات ماهیانه برای شاگردان مدارس قرعاوی مقرر شود. پس از آن ارتباط میان قرعاوی و ملک عبدالعزیز و دولت قوی شد و شیخ پس از سال ها که همه هزینه های دعوتش را شخصا تأمین می کرد، از کمک های دولتی برای توسعه ی فعالیت هایش بهره مند شد.

از جمله توصیه های هیئت ارسالی ملک عبدالعزیز این بود که شاگردان ارشد و نخبه شیخ به روستاهای مختلف بروند و در آن جا مدارس جدیدی راه اندازی کنند. در نتیجه، مدارس زیادی در جنوب تأسیس شد و نهضت اصلاحی شیخ قرعاوی به سرعت توسعه یافت. زمانی که جنوب با خشک سالی روبرو شد مردم تصمیم گرفتند در طلب باران به مناطق دیگری کوچ کنند. این حادثه سبب شد شاگردان شیخ قرعاوی به مناطقی که دعوت به آنجا نرسیده بود بروند؛ مدارس و مساجدی را تأسیس کنند و به آموزش مردم و مبارزه با ساحران و جادوگران و طلسم نویسان مبادرت ورزند.

چه زیباست که یک شخصیت اصلاح گر همراهانی داشته باشد که او را یاری نموده و از وی دفاع کنند. شیخ محمد بن ابراهیم آل شیخ استاد و شیخ علامه قرعاوی در نامه ای به او می نویسد: «با سنگ اندازان و مغرضانی که در خصوص آنها نوشته اید مبارزه کرده و حامی مسیر اصلاحی خواهیم بود. به شکل تدریجی این قضایا حل خواهد شد».

گسترش دعوت

دعوت اصلاحی شیخ عبدالله قرعاوی به سرعت گسترش پیدا کرد و به منطقه عسیر و حومه آن رسید. این مدارس تنها ویژه پسران نبود. در سال ۱۳۶۸ هـ ق شیخ مدارس دخترانه راه‌اندازی نمود. تا قبل از راه‌اندازی مدارس دخترانه، دخترانی که به عقد شاگردان شیخ قرعاوی در می‌آمدند از شوهرانشان علوم شرعی را فرا می‌گرفتند. پس از این که دولت عربستان سعودی فعالیت‌های شیخ را ارزیابی کرده و هیئت‌های مختلفی را به جنوب روانه ساخت، شیخ قرعاوی به دستور مستقیم پادشاه عربستان سعودی رسماً به عنوان کارمند وزارت معارف انتخاب شد. اما او پس از گذشت شش ماه از این مسئولیت استعفا داد تا بتواند آزادانه و با فراغت کامل به مدیریت مدارسش بپردازد.

شیخ قرعاوی از ملک عبدالعزیز درخواست کرد در جنوب عربستان سعودی مرکزی فراتر از مدارس راه‌اندازی کند. در نتیجه در سال ۱۳۷۴ هـ ق دومین دانش‌سرای علمی عربستان سعودی پس از دانش‌سرای علمی ریاض در شهر جنوبی صامطه تأسیس شد و شیخ قرعاوی مدیریت آن را به شیخ حافظ الحکمی سپرد. این دانش‌سرا تأثیر بسیار زیادی در نهضت علمی جنوب داشت. مردم جنوب ضمن توسعه اطلاعات علمی خود در مسیر شغلی هم پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای کردند و نوعی تحول در جامعه ایجاد شد. پس از مدتی نمایندگی‌های این دانش‌سرا نیز در شهرهای ضمد و بیش تأسیس شد.

قبل از آن موعد، در سال ۱۳۷۲ هـ ق دامنه مدارس شیخ قرعاوی

توسط برخی شاگردانش به یمن کشیده شد و شیخ در سال ۱۳۷۶ هـ ق مدارس نجران را راه‌اندازی کرد. شیخ قرعاوی همچنین مدارسی را در طائف، جدّه، مکه، قصیم تأسیس کرد که برخی از این مدارس شبانه و برخی دیگر ویژه بانوان بود.

بودجه مدارس شیخ در سال ۱۳۷۹ هـ ق ۲۲ میلیون ریال سعودی بود. تعداد دانش‌آموزان مدارس شیخ در سال ۱۳۸۶ هـ ق از ۷۵ هزار دانش‌آموز و دانشجوی دختر و پسر فراتر رفت. ۳۰۰۰ استاد زن و مرد در ۲۸۰۰ مدرسه به تدریس مشغول بودند. این در حالی بود که کل منطقه جنوب هنگام ورود شیخ به آن جا در سال ۱۳۵۸ هـ ق تنها سه مدرسه دولتی داشت!

حسدورزان بار دیگر تلاش کردند به ثمرات علمی و دعوت‌گرانه شیخ که با فضل الهی و سپس به یمن زحمات او و شاگردانش حاصل شده بود و بدون چشم‌داشت اعانات مالی از سوی دولت و بدون دستمزدی خدمت می‌کردند آسیب وارد کنند. عده‌ای کوشیدند از شأن و جایگاه مدارس بکاهند و به بهانه یکسان‌سازی سیستم آموزشی می‌گفتند مدارس شیخ قرعاوی باید تحت پوشش وزارت معارف قرار بگیرد. این تقاضا با مخالفت شدید مفتی وقت شیخ محمد بن ابراهیم آل شیخ روبرو شد و ایشان پیشنهاد دادند مدارس تحت نظر شخص او اداره شود و در نتیجه، حمایت مالی دولت از این مدارس به نصف کاهش یافت. شیخ محمد بن ابراهیم می‌دانست شیخ قرعاوی و شاگردانش داوطلبانه خدمت می‌کنند و در جستجوی منفعت شخصی نیستند. با این حال، در سال ۱۳۷۷ هـ ق دستور الحاق مدارس شیخ قرعاوی به وزارت معارف رسماً صادر شد و این دستور طی دو سال اجرایی شد.

مرحله جدید در دعوت

پس از صدور این فرمان که به بهانه‌ی روندهای اداری به دعوت ضربه می‌زد و موفقیت آن را با مانع روبرو می‌ساخت، قرعاوی از دعوت باز نایستاد، بلکه روش جدیدی در دعوت آغاز کرد که نشان از تیزهوشی و ذکاوت او داشت و نشان می‌داد وی از قدرت رهبری عجیبی برخوردار است. پس از صدور این فرمان، شیخ قرعاوی به بنای مساجد و آب انبارها به پشتوانه دارایی شخصی خود روی آورد و شاگردانش در مساجدی که او ساخته بود به تدریس مشغول می‌شدند و این‌گونه مسیر دعوت ادامه یافت. خلاصه این که شیخ قرعاوی پرچمدار نهضت آموزشی و دعوی در منطقه جازان و دیگر مناطق جنوبی بود. او بود که در منطقه موج بیدارگری ایجاد کرد و آلودگی‌های نادانی و بدعت‌ها و منکرات را از بین برد. او همچنین در آموزش دختران، تأسیس کتابخانه‌های عمومی و انتشار ده‌ها هزار نسخه کتاب که با حمایت مفتی وقت و دولت چاپ و نشر می‌شد پیش‌گام بود. علاوه بر موارد فوق، شیخ عبدالله قرعاوی نخستین کسی بود که کفالت دانش‌آموزان را بر عهده می‌گرفت و برای دانش‌آموزانی که از راه‌های دور می‌آمدند خوابگاه می‌ساخت. در همه آنچه ذکر شد از تجارب و سفرهای تجارتي و علمی پیشین خود استفاده می‌کرد و در نتیجه فوجی از دعوتگران، علما، و معلمان تربیت کرد که خود را بذل خدمت به دین و بیدارگری نموده بودند.

دیگر جنبه‌های اصلاح‌گری

کسانی که با شیخ قرعاوی و دعوت ایشان آشنایی دارند بر نقش آموزشی و دعوت‌گری وی تمرکز می‌کنند چرا که بارزتر است، اما قرعاوی نقش‌های عمرانی و سیاسی مختلفی را ایفا کرده است از جمله:

۱- ساختن سدها: در آن زمان به علت کمبود آب و نیاز شدید مردم به آب برای سیراب کردن دام‌ها، مشکلات و اختلافات زیادی به وجود آمده بود. شیخ قرعاوی رؤسای قبایل را جمع کرد و از آن‌ها خواست سدی بسازند تا از بارندگی‌های فصل زمستان استفاده کرده و همگی از آن آب بهره‌مند شوند و دیگر به نزاع با یکدیگر نپردازند. او برنامه‌ای برای ساختن سد ترتیب داد و خود به همراه شاگردانش در بنای آن شرکت کرد و از مال شخصی خود هزینه ساخت آن را پرداخت کرد. او چندین سد در جنوب عربستان سعودی راه‌اندازی کرد و در سال ۱۳۵۷ هـ ق در نامه‌ای که به مسئولین نوشت ساخت سدها و تغذیه آب انبارها را پیشنهاد کرد.

۲- گشایش برخی راه‌های اصلی میان شهرها و روستاها با وجود صعب‌العبور بودن آن: زمانی که شیخ عازم منطقه قبیله فیفا بود با راه صعب‌العبوری روبرو شد. به ناگزیر از الاغی که بر آن سوار بود پایین آمد، با پای پیاده الاغ را می‌راند تا از مرتفعات خطرناک بالا برود! او رؤسای قبایل را جمع کرد و مسئولیت هموار کردن راه را میان آن‌ها تقسیم کرد و خودش با آنان همکاری کرد تا اینکه بالا رفتن و پایین آمدن از کوه و مرتفعات را برایشان آسان کرد. شیخ قرعاوی در سال ۱۳۷۳ هـ ق

طی نامه‌ای به ملک سعود پادشاه وقت عربستان سعودی خواست مسیر آب‌ها از طریق جازان و به‌ویژه عقبه ضلع را تسهیل کند.

۳- باطل کردن عادات و رسوم بد در هنگام ختنه کودکان: در آن دوره در جنوب عربستان سعودی مرسوم بود وقتی کودک ده ساله می‌شد پوست آلت تناسلی وی را به‌شکل کامل در انظار عمومی می‌کنند و از او می‌خواستند گریه نکند و فریاد نزند. شیخ قرعاوی از ملک عبدالعزیز خواست کمیته‌هایی از پزشکان متخصص را برای ختنه کودکان به روش صحیح به جنوب اعزام کند که این اقدام منجر به ابطال آن عادت و رسم بد شد.

۴- قرعاوی در نامه‌ای که به ملک سعود نوشته پیشنهاد ساختن هزار شهر با همکاری دولت و مردم را مطرح می‌کند و به تفصیل و با جزئیات به راه‌اندازی سیستم صنعتی، کشاورزی، آموزشی، و بهداشتی اشاره می‌کند. شیخ عبدالله قرعاوی پس از بازگشت از هند نقشه جامعی از شهر ریاض طراحی کرد و آن را به دفتر ملک عبدالعزیز فرستاد که نشان از ابتکار و نیز خیرخواهی او دارد. مسئولان متحیر مانده بودند که یک دانشجوی علوم شرعی چطور امکان دارد این قدر در نقشه‌کشی ماهر باشد، او که مهندس نیست. در جستجوی او برآمدند اما شیخ به جنوب رفته بود. از شیخ و استادش شیخ محمد بن ابراهیم در مورد او پرسیدند. شیخ گفت اگر نقشه او را پیاده کنید چیزی را از دست نمی‌دهید. او به هند سفر کرده و از پیشرفت و مدنیت آن‌جا اطلاع حاصل کرده است و دوست دارد آن را در کشور خودش عملی کند. پس از آن، دولت سعودی اجرای نقشه را آغاز کرد و محله اللمز در ریاض را وفق این نقشه‌کشی ساخت که تا امروز از بهترین

محلله‌های ریاض محسوب می‌شود.

۵- شیخ قرعاوی همچنین پیشنهاد تأسیس یک دانشگاه مدرن را که در آن علوم شرعی و دنیوی تدریس شود با دولت سعودی مطرح کرد و جزئیات دقیق راه‌اندازی دانشکده پزشکی را با کمترین هزینه و سریع‌ترین زمان با دولت در میان گذاشت.

۶- او پیشنهادات زیادی برای توسعه مسجد الحرام و به‌سازی خدمات آن ارائه داد.

۷- شیخ قرعاوی با ارسال پیام‌های متعدد به ولیعهد وقت سعودی سعود بن عبدالعزیز در رابطه با قضیه فلسطین نسبت به ضرورت حمایت از فلسطینیان و حق بازگشت آنان به سرزمین‌شان و بهره‌مندی از خدمات آموزشی و.. تا پیروزی کامل بر دشمنان تأکید کرد.

۸- او از شیخ و استادش شیخ محمد بن ابراهیم آل شیخ درخواست کرد امور مربوط به دعوت اسلامی را نظم بخشیده و رهبری آن را خود به‌گونه‌ای عهده‌دار شود که ساختار آن از ضوابط دعوی، مالی، و اداری یکسانی برخوردار باشد؛ چرا که این‌گونه امر دعوت تقویت خواهد شد و گسترش خواهد یافت.

۹- در سال ۱۳۷۹ هـ ق شیخ قرعاوی در نامه‌ای که به دوست و همشاگردی‌اش شیخ عبدالعزیز بن باز نوشت تصمیم پادشاه را مبنی بر راه‌اندازی یک دانش‌سرای شرعی با او در میان گذاشت. شیخ بن باز از این ایده و تصمیم استقبال نمود و از شیخ قرعاوی خواست تأسیس آن را پی‌گیری کند و دانشسراهایی همانند آن در مدینه، طائف، و جده راه‌اندازی کند.

۱۰- در سال ۱۳۸۱ هـ ق شیخ عبدالله قرعاوی با ارسال نامه‌ای به دوست و هم‌شاگردی‌اش شیخ عبدالعزیز بن باز از ایشان می‌خواهد با مردم کویت ارتباط برقرار کند و از آن‌ها بخواهد اجرای شریعت اسلامی را پایه قانون اساسی خود قرار دهند. در آن زمان دولت کویت در پی تدوین قانون اساسی بود.

وفات شیخ قرعاوی

شیخ عبدالله قرعاوی تا سال ۱۳۸۶ هـ ق در جنوب عربستان سعودی ماند و بر مساجدی که ساخته بود نظارت می‌کرد تا این که چشمانش نابینا شد و توانش به ضعف گرایید. بعد از آن همراه با خانواده‌اش به ریاض آمد و مشغول امور خیریه شد تا این که در سال ۱۳۸۹ هـ ق به شکل کلی زمین‌گیر و خانه‌نشین شد.

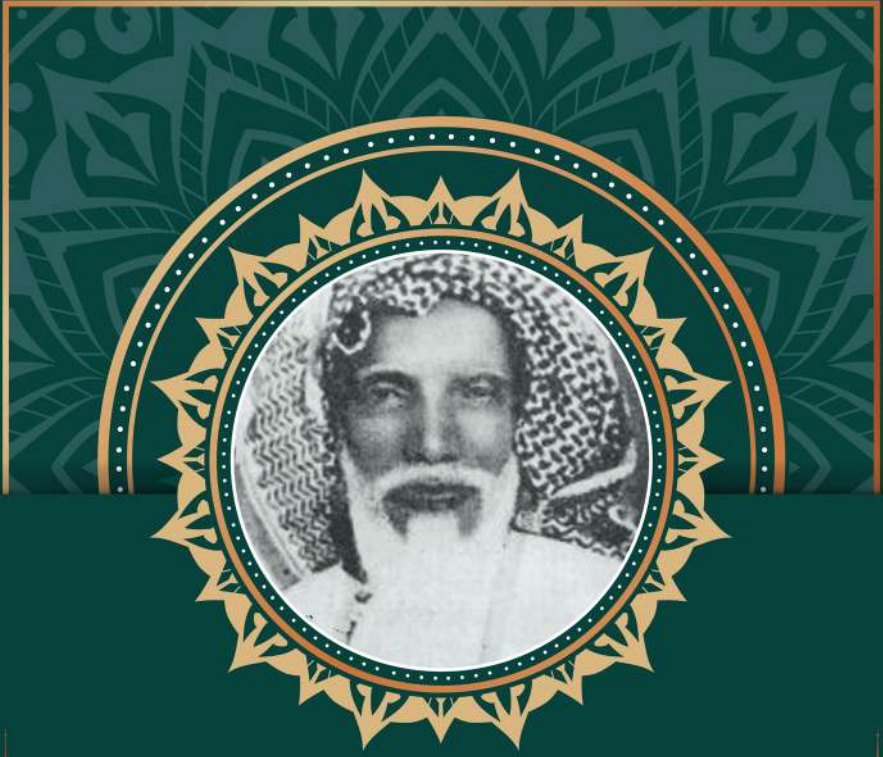
نیمی از بدن ایشان فلج شده بود. او را در بیمارستان شمیسی در ریاض بستری کردند. علما و بزرگان و چهره‌های سرشناس عربستان سعودی در این مدت به عیادت او می‌رفتند تا اینکه در هشتم جمادی الاول سال ۱۳۸۹ هـ ق دیده از جهان فروبست. وی پیش از وفات، یک سوم دارایی‌های خود را وقف امور خیریه کرد. در مسجد جامع بزرگ ریاض بر پیکر او نماز خواندند و در مقبره عود به خاک سپرده شد. ملک فیصل پادشاه وقت عربستان سعودی دستور داد در حرمین شریفین بر او نماز میت غایب ادا کنند.

اینگونه دفتر زندگی شیخ قرعاوی به پایان رسید. سرگذشتی آکنده از تجارب ارزشمند که اگر کسی آن را با دقت بررسی قرار کند در می‌یابد از آن چه ما امروزه در جماعت‌ها و گروه‌های

اسلامی مانند اخوان المسلمین و جماعت تبلیغ شاهد آنیم کمتر نیست. امتیاز و وجه بارز دعوت شیخ قرعاوی درستی منهج و توانایی علمی او بود.

منابع و مراجع:

المسيرة الدعوية لداعية جنوب الجزيرة الإمام عبدالله بن محمد القرعاوي، تأليف: بندر بن فهد الأيداء، انتشارات: دار المنهاج، الرياض، چاپ دوم سال ۱۴۳۳هـ.ق.



علامہ قسیم شیخ عبدالرحمن السعدی

۱۳۷۶-۱۳۰۷ھ ق / ۱۸۸۹-۱۹۵۷م ✓

پیش درآمد

شیخ عبدالرحمن السعدی در سال‌های اخیر به لطف تفسیر ارزشمندش «تیسیر الکریم المنان فی تفسیر القرآن الکریم»^۱ در خارج از عربستان سعودی شناخته شده است اما زندگی شیخ سعدی و نقش اصلاحی او تا به امروز آن‌گونه که شایسته است به مردم نرسیده تا از آن‌گو بگیرند، با وجود این که چندین پایان‌نامه علمی در رابطه با رویکرد تربیتی، دعوی و علمی ایشان نوشته شده است.

شاید عامل اصلی شکاف میان شیخ و دانستنی‌های مردم و دانشجویان از زندگی ایشان همان چیزی است که شیخ بکر ابوزید در مقدمه یکی از چاپ‌های تفسیر سعدی نوشته است، ایشان می‌گوید: «در سال ۱۳۸۹ هـ ق از برخی صالحان شنیدم که مردم را به مطالعه تفسیر سعدی تشویق می‌کردند... تا اینکه سال ۱۴۱۸ هـ ق رسید و من افتخار بازبینی کتاب «التفسیر المیسر» را داشتم... دیدم که این تفسیر بسیار از تفسیر ابن جریر طبری متوفای ۳۱۰ هـ ق و تفسیر سعدی استفاده کرده است، آن‌جا بود که شیفته این تفسیر شدم و بیشتر به آن توجه کردم.

... امیدوارم این علامه مفسر را بهره‌ای از گفته شیخ الاسلام ابن تیمیه باشد که می‌فرمایند: «اما علم لدنی؛ تردیدی نیست که خداوند آن را بر دل‌های اولیای پارسایش و بندگان صالحش می‌گشاید به خاطر پاکی دل‌هایشان از آن‌چه خدا بدش می‌آید و پیروی از آن‌چه او دوست می‌دارد، به گونه‌ای که این علم را بر

۱- این کتاب با عنوان «تفسیر راستین» توسط آقای محمد گل‌گمشاد زهی به فارسی ترجمه شده و نشر احسان در تهران آن را در سه جلد چاپ و نشر کرده است. (مترجم)

دیگران نمی‌گشاید... و من گمان می‌کنم این گفته در مورد شیخ سعدی صادق است، زیرا از فضل الهی چشمه‌های معانی قرآن در مقابلش جوشیده است».

شیخ بکر ابوزید به ارزش شیخ سعدی پی نبرد مگر با گذشت ۳۸ سال از شنیدن نام و آوازه او در حالی که در یک کشور زندگی میکردند!

میلاد و رشد شیخ سعدی

شیخ عبدالرحمن بن ناصر بن عبدالله سعدی تمیمی در سال ۱۳۰۷ هـ ق برابر با ۱۸۸۹ م در شهر عنیزه از شهرهای منطقه قصیم عربستان سعودی دیده به جهان گشود.

او در دوره‌ای به دنیا آمد که اوضاع نجد به سبب درگیری‌های میان قبایل و عشایر، آشفته بود تا این که عبدالعزیز آل سعود در سال ۱۳۲۶ هـ ق برابر با ۱۹۰۷ م قدرت را به دست گرفت و درست زمانی که شیخ سعدی ۱۹ ساله بود بُریده و عنیزه به زیر سلطه او در آمدند، لذا ارتباط شیخ سعدی با پادشاه عربستان سعودی و علمای ریاض ضعیف بود. شیخ سعدی یتیمانه رشد کرد، چهار ساله بود که مادرش از دنیا رفت و هفت سال بیشتر نداشت که پدرش نیز از دنیا رفت و همسر پدرش مسئولیت تربیت او را بر عهده گرفت و بسیار در حق او نیکی کرد. زمانی که به سن جوانی رسید به خانه برادر بزرگ ناتنی‌اش حمد بن ناصر رفت. برادرش حمد سرپرستی او را عهده دار شد تا این که مشغول به کسب علم و دانش شود.

مادرش زمانی که به‌وی باردار بود در خواب، خود را در محراب مسجد دید. وقتی خواب را برای شوهرش بازگو کرد او که با تعبیر خواب آشنایی داشت گفت: «اگر خوابت درست باشد فرزندی به

دنیا می‌آوری که در محراب مسجد جامع خواهد ایستاد و به امامت مردم مشغول خواهد شد».

پدر و برادر بزرگ او حمد از اهل علم و فضل بودند. شیخ عبدالرحمن در محیطی ایمانی رشد کرد، یازده ساله بود که قرآن را حفظ کرد و از محضر علمای عنیزه و علمایی که به آن جا می‌آمدند استفاده کرد.

اساتید شیخ سعدی و تلاش‌های علمی او

شیخ سعدی تنها از علمای عنیزه و علمایی که به این شهر می‌آمدند استفاده علمی برد؛ کسانی همچون شیخ محمد بن عبدالکریم الشبل، شیخ عبد بن عایض، شیخ ابراهیم بن جاسر، شیخ صعب التویجری، شیخ علی بن محمد السنانی، شیخ صالح بن عثمان القاضی... و ویژگی و امتیاز این علما این بود که برای کسب علم و دانش به خارج از عنیزه و جاهایی مانند حجاز، شام، عراق، مصر، هند و کشورهای دیگر سفر کرده بودند و با علمای اصلاح‌گری همچون شیخ جمال الدین قاسمی، علامه صدیق حسن خان، شیخ محمود شکری آلوسی و دیگران ارتباط داشتند و از معارف و علوم نوین اطلاع کسب کرده بودند و هر کدام از آنها در زمینه‌ای تخصص داشت. شیخ سعدی از محضر این افراد استفاده کرد و با وجود اینکه برای تحصیل از عنیزه خارج نشده بود به اندازه‌ای از معارف دست یافت که علمای دیگر دست نیافته بودند. از دیگر چیزهای که به معارف شیخ سعدی افزود ارتباط با علمایی بود که از خارج عنیزه به این شهر می‌آمدند مانند دانشمند موریتانیایی علامه شیخ محمد شنقیطی. ارتباط سعدی

با شنقیطی تا وفات ایشان ادامه داشت و نامه‌های متعددی میان آن دو توسط کسانی که میان عنیزه و الزبیر رفت و آمد داشتند رد و بدل می‌شد. شنقیطی اصلاحگری‌های زیادی در منطقه الزبیر و کویت انجام داده بود و مشارکت‌های اجتماعی و سیاسی فعالی داشت. او چهار سال در عنیزه اقامت گزید و در این مدت شیخ سعدی از او ادبیات عرب را فرا گرفت و به کتاب‌های شیخ الاسلام ابن تیمیه و ابن قیم علاقمند شد و شیوه تدریس او که متفاوت با شیوه سنتی علمای نجد بود را فرا گرفت.

کما این که ایشان از محضر اساتید دانشگاه الازهر که به عنیزه می‌آمدند و یا برای ادای مناسک حج به مکه می‌آمدند مانند شیخ حامد الفقی، شیخ عبدالرزاق عفیفی، شیخ عبدالرزاق حمزه و... استفاده کرد.

از آنجایی که عنیزه در مسیر تجارت عراق، هند و مصر قرار داشت سبب شده بود شیخ سعدی از طریق خویشاوندان تاجرش یا مسافرانی که از آنجا عبور می‌کردند با اوضاع جهان بیشتر آشنا شود.

همه آنچه ذکر شد از شیخ سعدی یک شخصیت علمی با دید باز و عاشق تلاش و کوشش ساخته بود. دیری نگذشت که شیخ سعدی از هم‌عصران خود پیشی گرفت و در حالی که ۲۳ ساله بود به تدریس مشغول شد. او از روش سنتی مطالعه در شهرش که بر اساس مذهب حنبلی بود فراتر رفت و کتب تفسیر، حدیث، توحید، کتب شیخ الاسلام ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم را مطالعه کرد، لذا ذهنش باز شد و شناختش عمیق‌تر گردید و از دایره تقلید خارج شد و وارد دایره اجتهاد مقید شد و اقوال

را بر اساس قوت دلیل آن ترجیح می‌داد... آن گونه که شاگردش شیخ عبدالله بن عبدالرحمن البسام نقل می‌کند. پیشرفت علمی شیخ عبدالرحمن سعدی و رسیدن او به مرحله اجتهاد یک مرتبه صورت نگرفت، بلکه از مراحل مختلفی گذر کرد تا این که در چهل سالگی از تقلید مذهب حنبلی رها شده و همانند شیخ الاسلام ابن تیمیه به اجتهاد همراه با دلیل روی آورد و این قضیه در کتاب‌هایی که تألیف نموده و در آن از دلیل پیروی می‌کند مشاهده می‌شود. شیخ سعدی اکثر کتاب‌هایش را در این مرحله از عمرش به رشته تحریر در آورد. می‌توان نقش اصلاحی شیخ سعدی را در محورهای زیر خلاصه کرد:

۱- تدریس

شیخ عبدالرحمن سعدی بیش از پنجاه سال از عمر خود را داوطلبانه به تدریس مشغول بود بدون اینکه پاداشی از کسی دریافت کند. بارها پیشنهاد دریافت حقوق تدریس، امامت و خطابت از سوی دولت را رد کرد، در اواخر عمرش پذیرش حقوق امامت را قبول کرد اما آن را هزینه مسجد می‌کرد و چیزی از آن برای خود بر نمی‌داشت. طی این سال‌ها از طریق میراث به جا مانده از پدر و همسر پدرش ارتزاق می‌کرد. پس از اینکه دو پسرش بزرگ و مشغول کار شدند، از پدرشان حمایت می‌کردند. شیخ سعدی انسانی بسیار پارسا بود و هزینه‌های اندک کفاف زندگی او را می‌کرد.

شیخ سعدی زمانی که ۲۳ سال سن داشت و نزد اساتیدش مشغول تحصیل بود تدریس را آغاز کرد و از سال ۱۳۵۰ هـ ق

مرجع فتوا و تدریس در عنیزه شد و به مرور زمان شیوه‌های خود را بر اساس آموزشی که از اساتیدی که از مناطق مختلف به عنیزه می‌آمدند آموخته بود، تغییر می‌داد. دانش آموزان را جمع می‌کرد و کتاب مشخصی را برایشان تدریس می‌کرد، گاهی اوقات کتاب‌های جدیدی برای تدریس بر می‌گزید که تدریس آن در نجد سابقه نداشت و در انتخاب کتابی که تدریس می‌کرد با شاگردانش مشورت می‌نمود و برای آن‌ها پرسش‌هایی مطرح می‌کرد و میانشان مناظره برگزار می‌نمود و برایشان جوایزی تعیین می‌کرد. او روزانه چهار وعده به تدریس مشغول می‌شد: بعد از نماز صبح تا طلوع خورشید، قبل از نماز ظهر تا وقت نماز، بعد از عصر و بین مغرب و عشاء، شیخ ابن عثیمین شیوه شیخ و استادش سعدی را در تدریس ادامه داد، ایشان می‌گوید: «من در تدریس و شیوه ارائه علم و دانش به دانش آموزان از طریق مثال و معانی از ایشان تاثیر گرفته‌ام».

شیخ سعدی توجه و عنایت ویژه‌ای به شاگردانش داشت و پی‌گیر تحصیلات و آموزش آنان بود، به ویژه اگر در آن‌ها تیزهوشی و تلاش و پشتکار می‌دید. برای نمونه، ایشان از پدر شیخ ابن عثیمین خواست پسرش را نزد او بگذارد و او را با خود نبرد. تعداد شاگردان شیخ سعدی از مرز ۱۵۰ نفر گذشت و بسیاری از آن‌ها بعدها دانشمندان بزرگ، قاضیان، مفتیان، نویسندگان و اساتید دانشگاه در سراسر عربستان سعودی شدند و تأثیر برخی از شاگردان وی امثال شیخ ابن عثیمین، شیخ عبدالله البسام و شیخ عبدالله بن عقیل و... از مرزهای عربستان فراتر رفت. شیخ سعدی الگویی بود که با رفتار و اخلاق خود و گستره علم

و دانشی که داشت و شیوه‌های درست تربیتی و آموزشی، در دل دانش‌آموزان نفوذ می‌کرد.

شیخ عبدالله البسام در مورد شیخ و استادش سعدی می‌گوید: «شاگردان شیخ که در مسجد از او کسب دانش کرده بودند بعدها متولی تدریس در مدارس و مراکز دولتی شدند. شیخ با خط خود گواهی آنان را چنین می‌نوشت: فلانی فلان دروس را از من فرا گرفته و فلان کتاب و فلان کتاب را نزد من خوانده است و شایستگی تدریس این ماده درسی در ابتدایی یا راهنمایی یا دبیرستان را دارد و دولت نیز گواهی‌های شیخ سعدی را ملاک قرار داد و تجربه ثابت کرد که گواهی‌های ایشان تعبیری صادقانه از حقیقت بود».

شیخ سعدی بعدها سرپرستی دانش‌سرای علمی عنیزه را بر عهده گرفت و علاوه بر دروسی که در مسجد داشت هر سه‌شنبه در دانش‌سرا نیز تدریس می‌کرد، کما این که توده مردم بهره زیادی از دروس ایشان می‌بردند. درسی که بعد از عصر ایراد می‌کرد کوتاه و خطاب به نمازگزاران بود و جدا از خطبه جمعه فرصت‌ها و مناسبت‌های مختلف را برای ایراد سخنرانی غنیمت می‌شمرد. او همچنین در بیشتر محافل و مجالس مردم شرکت می‌کرد و از آن برای آموزش و راهنمایی آن‌ها استفاده می‌کرد. شیخ سعدی همچنین وقت خاصی را برای پاسخ دادن به پرسش‌های شرعی بانوان در خانه‌اش قرار داده بود و در حضور همسرش به پرسش‌های آنان پاسخ می‌داد.

توجه و عنایت شیخ سعدی به آموزش و تدریس برخاسته از درک عمیق ایشان از نیاز امت به علم و دانش و تأثیر آن در بیداری

امت و پیمودن مسیر عزت و کرامت بود. او می‌گوید: «بزرگترین جهاد پیمودن مسیر تعلیم و تعلم است» و نیز می‌گوید: «ما دو نوع جهاد داریم: جهادی که هدف از آن اصلاح مسلمانان و تصحیح باورها، اخلاق و آداب آنان و همه امور دینی و دنیوی‌شان و تربیت علمی و عملی آن‌هاست، که اساس و پایه جهاد است و نوع دوم جهاد بر مبنای آن بنا می‌شود».

دیدگاه شاگردان شیخ سعدی در رابطه استادشان:

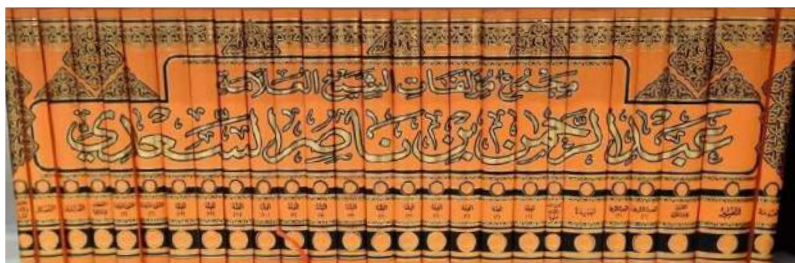
شیخ محمد القاضی در مورد شیخ و استادش می‌گوید: «او دارای اطلاعات زیادی در زمینه‌های مختلف بود. وارد هر تخصصی که میشد تصور می‌کردی جز این تخصص نمی‌داند و کتاب‌های او بزرگترین گواه بر این قضیه است».

شیخ ابن عثیمین در وصف ایشان می‌گوید: «او در عبادت، علم و اخلاق در میان هم‌عصران خود همانند نداشت، با بزرگ و کوچک به فراخور سن و سالشان رفتار می‌کرد، جویای احوال فقرا می‌شد و شخصا نیازهای آنان را برطرف می‌کرد. در مقابل آزار و اذیت مردم صبور بود، عذرخواهی را از سوی هر کسی که مرتکب اشتباه می‌شد دوست داشت و شخص اشتباه‌کننده را به گونه‌ای نصیحت می‌کرد که دیگر مرتکب آن اشتباه نشود».

شیخ عبدالله البسام می‌گوید: «شیخ عبدالرحمن سعدی نقش بسیار مهمی در تربیت و آموزش جمع زیادی از دانشجویان داشتند».

۲. مشغول شدن به تألیف

گرچه علمای عزیزه در آن دوره توجه چندانی به تألیف نداشتند، اما شیخ سعدی از آنجایی که به مطالعه عادت کرده بود ارزش تألیف را می‌دانست و خوب می‌فهمید که اثر تألیف به یک مکان و دوران محدود نمی‌ماند بلکه به اماکن دور و زمان‌های طولانی خواهد رسید. ایشان می‌گوید: «چه بسیار علمای هدایت‌گری که صدها سال پیش از دنیا رفته‌اند اما کتاب‌هایشان استفاده می‌شود و شاگردانشان در نشر علمشان کوشیده‌اند و خیر آن‌ها به فضل خدا به نسل‌های آینده رسیده است». از فضل الهی نوشته‌های شیخ سعدی امروز با استقبال گرم دانشجویان و پژوهشگران روبه‌رو شده است و همه از آن علم مبارک و زلال بهره می‌برند.



مجموعه مؤلفات علامه سعدی

شیخ عبدالرحمن سعدی با وجود مشغله‌های فراوانی که داشت بیش از ۴۰ کتاب به رشته تحریر در آورد که بهترین آن‌ها، تفسیر اوست. آثار او در زمینه‌های مختلفی نگاشته شده است: تفسیر، عقیده، حدیث، فقه، اصول، لغت عرب و... از امتیازات کتاب‌های شیخ سعدی ساده بودن آن و در بر داشتن ادله عقلی

و نقلی و تنوع شیوه طرح مسائل میان بیان قضایا و مناظره و پرسش و پاسخش است. او همچنین عنایت ویژه‌ای به تلخیص برخی کتاب‌های مهم از طریق جمع قواعد و اصول آن داشت. شیخ سعدی از قضایای عصر و احکام جدید نیز غافل نبود و نظر خودش را در مورد آن می‌گفت، کسی که به کتابهای شیخ مراجعه کند در آن موارد زیر را به خوبی خواهد یافت:

جهاد در راه خدا، وجوب همکاری میان مسلمانان، جهاد دینی، ادله قرآنی مبنی بر اینکه دانش‌های نوین در داخل علوم اسلامی وارد می‌شوند، دین صحیح حلال همه مشکلات است، ادله و براهین در ابطال اصول منحرفان، برائت دین و حاملان آن از افتراءات قصیمی.

شیخ سعدی با کتابهایش تجارت نمی‌کرد و از آن چشمداشت مادی نداشت، بلکه آن‌ها را رایگان میان علما و دانشجویان توزیع می‌کرد و آن‌گونه که از نامه‌های او به شیخ عبدالله بن عقیل مشخص می‌شود برخی شاگردانش در چاپ و نشر این کتاب‌ها با او همکاری می‌کردند.

۳. تأسیس مؤسسات عمومی و خدمت به مردم

شیخ سعدی تصمیم گرفته بود یک کتابخانه عمومی در شهر عنیزه راه‌اندازی کند تا همه از آن بهره‌مند شوند. برای تأسیس این کتابخانه با شاگردانش مشورت کرد و طی نامه‌ای که به وزیر دارایی وقت نوشت خواستار حمایت دولت برای خریداری کتاب‌های مورد نیاز شد. وزیر دارایی با این خواسته موافقت نمود و کتابهای چاپ شده توسط دولت و کتابهایی که در کتابخانه‌های

مکه و انبارهای کتاب بود را برای شیخ سعدی فرستاد. زمانی که کتاب‌ها به عنیزه رسید اتافی که آن‌ها برای کتابخانه در نظر گرفته بودند گنجایش کتاب‌ها را نداشت، در نتیجه شیخ از اهالی عنیزه که در داخل و خارج شهر زندگی می‌کردند خواست تا برای ساخت کتابخانه با او همکاری کنند. کمک‌های مالی از مکه، بحرین، عراق، و هند روانه عنیزه شد و در سال ۱۳۵۹ هـ ق کتابخانه عمومی عنیزه در ورودی مسجد جامع بزرگ این شهر تأسیس شد و بعد از تجدید بنای مسجد جامع، کتابخانه دارای یک ساختمان مستقل شد. شیخ سعدی سرپرستی کتابخانه را بر عهده گرفت و شیوه مدیریت آن را برنامه‌ریزی کرد. این کتابخانه پس از تأسیس مبدل به مقر تدریس شیخ برای شاگردانش و مقر تحقیقات و پژوهش‌های آنان شد. در کتابخانه تابلویی نصب کرده بودند که در آن کیفیت استفاده از کتاب‌های کتابخانه را شرح داده بود. یکی از دانش‌آموزان شیخ سعدی یعنی شیخ عبدالعزیز بن محمد السلیمان این جمله‌ها را به صورت ابیات شعر در آورده و می‌گوید:

قبل از اینکه کتابی را برداری خوب در شروط گرفتن آن اندیشه کن
این شروط را حفظ کن و بیاد داشته باش که در بقای کتاب
کمک خواهند کرد

اولین شرط گرفتن کتاب به آرامی است و بر گرداندن آن به
جایش پس از مطالعه

و بستن در قفسه‌های کتاب و عدم خارج کردن کتاب از مکانش
و خداوند صاحب عرش از آسمان و زمین بر مصطفی درود بفرستد

زمانی که شیخ نقشه کشورهای جهان و مسیر عبور کشتی‌ها را در دست یکی از فرزندان‌ش دید آن را خواست و در کتابخانه نصب کرد. بعدها پسرش یک کره جغرافیایی نیز به او هدیه کرد. هنگامی که جنگ جهانی رخ داد شیخ به دقت کره جغرافیایی را بررسی می‌کرد و مسیر جنگ را شرح می‌داد و برخی ادعاهای واهی آنان برای شروع جنگ را رد می‌کرد.

در سال ۱۳۶۳ هـ ق شیخ سعدی از مردم خواست با او در توسعه مسجد جامع عنیزه از قسمت جلو همکاری کنند و در سال ۱۳۷۳ هـ ق خواستار همکاری آن‌ها برای توسعه مسجد از جهت پشت شد. شیخ سعدی بدون دریافت هیچ مزدی عقد ازدواج و وصیت‌های مردم را ثبت می‌کرد. او قاضی حقیقی در میان مردم بود اما از پذیرفتن منصب قضاء به طور رسمی خودداری می‌کرد. او همچنین نظارت بر برخی زمین‌های موقوفه را بر عهده داشت و هرگاه وقت ثمر دادن کشت آن می‌رسید فوراً آن را میان فقرا و نیازمندان توزیع می‌کرد و چیزی برای خودش باقی نمی‌گذاشت.

نکاتی از زندگی سعدی

- شیخ سعدی یک شخصیت اجتماعی بود که برای سود رسانی به مردم، بسیار با آنان تعامل داشت. کسی که کتاب نوه او، «زندگی اجتماعی شیخ عبدالرحمن سعدی» را مطالعه کند، شیخ سعدی را در تعامل با فرزندان، نزدیکان، همسایگان و جامعه، الگویی معاصر در زندگی اجتماعی می‌بیند.

- به سبب رأی متفاوتی که شیخ عبدالرحمن سعدی در رابطه با یاجوج و ماجوج داشت حسودان و نادانان شایعاتی در نزد

ملک عبدالعزيز پیرامون وی مطرح کردند، اما ملک عبدالعزیز و علما دریافتند که سعدی یک عالم مجتهد است، او شایعه کنندگان را هم مجازت نکرد.

- شیخ سعدی مطبوعات و رادیو را پیگیری می کرد و مقالاتی برای مجله المنار که علامه رشید رضا آن را تأسیس کرده بود و مجله المنهل سعودی می نوشت. او همچنین مکاتبات زیادی با علما و دعوتگران داشت، پژوهشگران می گویند در کتاب خانه شخصی حسن البنا کتاب های شیخ سعدی را یافته اند که با خط خود آن را به حسن البنا اهداء کرده بود.

- شیخ سعدی بر خلاف بسیاری از هم عصرانش دیدگاه مثبتی به اختراعات نوین و مدرن داشت، او این اختراعات را از علمی می دانست که خداوند به بشر آموخته است و خداوند خالق حقیقی همه این هاست و این خود دلالتی است بر رستاخیز. او در فتاوایش می گوید: «خدایی که آن چه از علم و اراده آدمی ناقص بوده به آن ها آموخته و به آن ها چیزهایی یاد داده است که به ذهن بشر خطور نمی کرده قادر است که مردگان را زنده کند و اولیان و آخرین را با یک دمیدن برانگیزاند». او همچنین کتابی در رابطه با اختراعات نوین نوشت.

- شیخ سعدی نخستین کسی بود که بلندگوهای صوتی را وارد مساجد نجد کرد. وقتی عده ای که خود عینک پوشیده بودند به این قضیه اعتراض کردند، شیخ سعدی عینک هایشان را در آورد و به آن ها گفت: «این عینک چه می کند؟» گفتند: «آنچه دور است را برای ما نزدیک می کند»، شیخ گفت: «بلندگو نیز صدا را به دور دست ها می رساند».

- در سال ۱۳۷۳ هـ ق زمانی که شیخ سعدی برای درمان به بیروت رفته بود، پسرش محمد کتابی با عنوان «آیین زندگی» نوشته نویسنده آمریکایی دیل کارنگی را به او اهداء کرد. شیخ سعدی کل کتاب را مطالعه کرد و از آن خوشش آمد و در مورد مؤلفش گفت: «انسان با انصافی است».

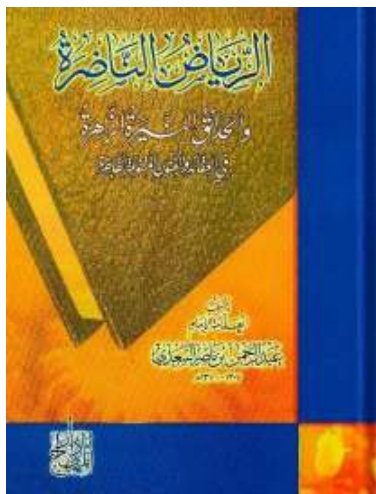
شیخ سعدی دوستی داشت در بیروت که از بیماری‌های روانی رنج می‌برد و سال‌ها بود که بهبود نیافته بود، لذا کتاب «آیین زندگی» دیل کارنگی را به او اهداء کرد و فرمود: «این کتاب را مطالعه کن، برایت مفید است» و حال آن شخص پس از مطالعه کتاب خوب شد. شیخ سعدی از پسرش خواست نسخه‌ای از کتاب را برای کتابخانه عمومی عنیزه خریداری کند و این کتاب در واقع سبب شد شیخ سعدی کتاب ارزشمند خود «وسایل مفید برای یک زندگی خوشبختانه» را به رشته تحریر در آورد.

- شیخ سعدی به خوبی از نقشه‌های دشمنان اسلام و نیرنگ‌های سیاسی و آموزشی آنان آگاه بود لذا نسبت به فرستادن دانش آموزان به مدارس استعمارگران هشدار می‌داد و بلکه برای حل این قضیه راهکارهای مختلفی ارائه می‌کرد. ایشان در کتاب «وجوب همکاری میان مسلمانان» می‌نویسد: «از اصول شریعت اسلامی و قواعد آن این است که آنچه واجب جز بدان محقق نخواهد شد، واجب است و وسایل حکم مقاصد را دارد و شکی نیست که نمی‌توان از آسیب‌های مدارس بیگانه اطلاع حاصل کرد مگر با شناخت استعمارگران و سیاست‌هایی که در قبال مسلمانان اعمال می‌کنند. سیاست بین‌المللی بر اساس مکر و حيله، عهد شکنی و به بردگی گرفتن امت‌های ضعیف

بنا شده است». این سخن نشان از افق دید شیخ و بصیرت ایشان دارد که متأسفانه امروزه بسیاری از آن استفاده نکرده‌اند.

- شیخ سعدی در خطبه‌هایش به بیان قضایای مهم دینی و دنیوی مسلمانان می‌پرداخت، یکی از اساتید مصری در دانشسرای علمی عنیزه نقل می‌کند که شیخ سعدی در سال ۱۹۵۶ میلادی خطبه‌ای در رابطه با حمله سه جانبه به مصر ایراد کرد و به بیان موضع شرعی مسلمانان به حمله کافران پرداخت.

- شیخ سعدی با شبهه‌های جدیدی که از سوی سکولارها و خداناباوران مطرح می‌شد مبارزه می‌کرد و در این زمینه چندین کتاب به رشته تحریر در آورد از جمله: «ادله و براهین قاطع در ابطال اصول منحرفان»، «برائت دین و حاملان آن از افتراءات قصیمی»، «یاری حق».



- شیخ سعدی با به حاشیه راندن اسلام در نظام حکومت‌داری کشورهای اسلامی به شدت مخالف بود. او در کتابش «ریاض الناصره» می‌نویسد: «باورهای اسلامی و اخلاق، آداب و معاملات در دین اسلام به اندازه‌ای از کمال رسیده که اصلاح جز به آن امکان‌پذیر نیست... و همچنین احکام سیاسی

اسلام و سیستم مدیریت حکومتی و مالی آن در تعامل با شهروندان و غیر شهروندان، این احکام از کمال برخوردار بوده و در مسیر صلاح بشریت هستند... این احکام برخاسته از سیستم‌ها و قوانین

ناقص انسانی نیستند، این جاست که به اشتباه کسانی پی می‌بریم که تلاش می‌کنند سیستم حکومت‌داری اسلامی را به سیستم‌های کشورهای غربی که قوانین ناقصی دارند نزدیک کنند... بسیاری از معاصران از روی خیرخواهی چنین قصدی دارند در حالی که فریب زرق و برق مدنیت غربی را خورده‌اند که تحکیم مادیت و جداسازی آن از دین را اساس تمدن خود قرار داده‌اند. آن‌ها به هدف خود رسیدند، دین را از دست دادند و دنیایشان هم اصلاح نشد».

درگذشت شیخ عبدالرحمن سعدی

شیخ عبدالرحمن سعدی در سال ۱۳۷۶ هـ.ق زمانی که ۶۹ ساله بود به بیماری فشار خون مبتلا شد و در خانه‌اش درگذشت. در مسجدش بر او نماز گزارده شد و مردم از عنیزه و روستاهای اطراف آن برای تشییع پیکر او جمع شدند، یکی از پیرزنی شنید که می‌گفت: «ستاره‌ای بود که به آسمان رفت».

علامه محمد حامد الفقی که برخی کتاب‌های شیخ سعدی را به چاپ رسانده بود و بارها در موسم حج با ایشان دیدار داشت می‌گوید: «بیش از بیست سال است که شیخ عبدالرحمن بن ناصر السعودی را می‌شناسم، او را دانشمندی سلفی و پژوهشگر یافتم که در پی دلیل صحیح بر می‌آمد و در جستجوی برهان محکم کاوش‌گری می‌کرد و چون به دلیل دست می‌یافت از آن پیروی می‌کرد و به هیچ چیز دیگری توجه نمی‌نمود... او را دانشمندی سلفی یافتم که اسلام را درست فهمیده بود و دعوت قوی و راستین او برای چنگ زدن به اسباب درستی که مایه یک

زندگی شرافت‌مندانه و پالوده می‌شود را شناختم...».

استاد عبدالله العثیمین در رثای ایشان می‌گوید:

خداوند مرگ را بر همه مقدر نموده و این در شریعت محمد نیز آمده است

اما کسی که راه اصلاح‌گری را در پیش می‌گیرد میان او و انسان‌های نادرست فاصله‌هاست

کسی که خوبی‌ها را منتشر می‌کند نمی‌میرد، مردم می‌میرند اما او زنده است و از وی یاد می‌شود

کسی که به جهانیان دانش آموخته و قلعه‌ای ناشکستنی بنا نموده نخواهد مرد

ای نصرت دهنده‌ی اسلام علیه دشمنان، کتاب‌ها و روزنامه‌ها از خدمات تو می‌گویند

پشتوانه‌ای برای دین اسلام بودی و تلاش‌های مجاهدانه تو قابل شمارش نیست

تلاش‌های مجاهدانه تو قابل شمارش نیست.

برای اطلاع بیشتر از شرح حال شیخ عبدالرحمن سعدی مراجعه شود به: مواقف اجتماعية من حياة الشيخ العلامة عبدالرحمن السعدي، تألیف: محمد السعدي ومساعد السعدي.

الفکر التربوي عند الشيخ السعدي، تألیف: د. عبدالعزيز السعدي.
الجهود الدعوية والعلمية للشيخ عبدالرحمن السعدي، تألیف: عبدالله الرميان.

الشيخ عبد الرحمن بن ناصر السعدي، تألیف: عبدالله الطيار.



بزرگ مرد امت علامه عبدالعزیز بن باز

۱۹۹۹-۱۹۱۱م / ۱۳۳۰-۱۴۲۰ھ ق ✓

پیش درآمد

شاید در عصر ما کسی پیدا نشود که دل‌های مردم به محبت او و مدح و ثنا و تمجیدش جمع شده باشد آن‌گونه که بر شیخ بن باز یک‌جا شده است. شخصیتی که مورد احترام و محبوب همه بود از توده مردم گرفته تا علما، امرا، حکام، موافق و مخالف، همه و همه ایشان را الگویی می‌دانستند که گویا از دوران صحابه و تابعین آمده است، خداوند بر قدر و منزلتش بیفزاید و او را به جایگاه صدیقین و شهدا برساند.

شیخ بن باز به این جایگاه دست نیافت جز با فضل الهی و سپس با همت والا و مثبت‌اندیشی و رابطه و دلسوزی‌ای که نسبت به همه داشت، که به بیان آن خواهیم پرداخت.

بر اساس نظرسنجی مجله الاهرام مصر در سال ۱۹۹۹م شیخ بن باز به عنوان بارزترین عالم قرن بیستم شناخته شد.

امروزه بسیاری از جوانان برای ایشان احترام زیادی قائلند اما حقیقت سیرت و نقشی که وی در دعوت ایفا کرد و راز محبوبیت او به فضل الهی را نمی‌دانند.

بازی است که شکار می‌کند و شکار نمی‌شود و پنجه‌هایش بر فراز آسمان است

بازی که در دل‌ها پرواز می‌کند... ای باز در دل سکنی گزیدی

میلاد شیخ بن باز

شیخ عبدالعزیز بن عبدالله بن باز در سال ۱۳۳۰ هـ ق در خانواده‌ای اهل علم و دانش دیده به جهان گشود. از جمله علمای این خاندان می‌توان به شیخ عبدالمحسن بن احمد آل باز متوفای سال ۱۹۲۳ اشاره کرد که مدتی قاضی حوطه و سپس ارشاد در ارطابیه بود، همچنین شیخ مبارک بن عبدالمحسن بن باز و شیخ حسین بن عثمان بن باز که مسئولیت قضاوت در مناطق مختلف عربستان سعودی را بر عهده داشتند. در مورد اصالت خاندان بن باز اختلاف وجود دارد و خود شیخ در این رابطه نظر قطعی ندارد اما گفته می‌شود اصل این خاندان از یمن یا مدینه منوره است.

رشد و تحصیلات وی

شیخ بن باز کودکی بیش نبود که پدرش را از دست داد و کفالت او را مادرش به همراهی برادر تنی‌اش محمد و برادر ناتنی‌اش ابراهیم بر عهده گرفتند. مادر شیخ بن باز او را برای تحصیل تشویق می‌کرد. او قبل از رسیدن به سن بلوغ قرآن را حفظ کرد، سپس علوم شریعت و لغت عرب را نزد علمای ریاض از جمله شیخ محمد بن عبداللطیف بن عبدالرحمن بن حسن بن محمد بن شیخ محمد بن عبدالوهاب و شیخ صالح بن عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن حسن بن شیخ محمد بن عبدالوهاب و شیخ سعد بن حمد بن عتیق و شیخ حمد بن فارس فرا گرفت. او همچنین در سال ۱۳۵۵ هـ ق از محضر شیخ سعد بن وقاص بخاری از علمای



شیخ محمد بن ابراهیم آل شیخ و
شیخ بن باز پشت سر ایشان

مکه مکرمه علم تجوید را فرا گرفت و پس از آن ملازم و همراه مشهورترین و بارزترین استادش شیخ محمد بن ابراهیم بن عبد اللطیف بن عبدالرحمن بن حسن بن شیخ محمد بن عبدالوهاب شد و ده سال همراه او بود و همه علوم شرعی را از او فرا گرفت. علاقه شیخ به استادش به اندازه‌ای بود که هرگاه یادی از او میشد می‌گریست.

در سال ۱۳۴۶ هـ ق زمانی که شیخ بن باز شانزده ساله بود به بیماری چشم مبتلا شد و دیدش ضعیف شد، برای درمان آن تلاش بسیاری کرد اما بی‌فایده بود تا اینکه در بیست سالگی به طور کامل بینایی‌اش را از دست داد. خداوند از او دو چشمش را گرفت اما بهتر از آن را برای او در دنیا و آخرت مهیا نمود. یکی از دوستان مادر شیخ بن باز نقل می‌کند که به ایشان نصیحت کرده که وضو بگیرد و دو رکعت نماز بگذارد و دعا کند که خداوند به عبدالعزیز علمی بیاموزد که سود آن به اسلام و مسلمانان برسد و گویا خداوند دعای مادر شیخ را مستجاب کرد. شیخ بن باز تا آخر عمرش در جستجوی علم و دانش بود، چه از طریق مطالعه و پژوهش و چه از طریق شنیدن و پرسمان دقیق از کارشناسان در سمینارهای فقهی که در آن مشارکت می‌کرد یا ریاست آن را بر عهده داشت.

آغاز مسیر علمی و دعوی شیخ بن باز

۱- عهده دار شدن مسئولیت قضاوت در شهر خرج

شیخ بن باز در یکی از گفتگوهایش می گوید در کودکی همراه با برادرش در بازارهای سنتی ریاض به خرید و فروش لباس و عباى مردانه می پرداخته اما خداوند قسمت کرد راه دیگری را در پیش بگیرد. شاید نابینا شدن او سبب شد تجارت و خرید و فروش را رها کند و به کسب علم و دانش مشغول شود و در این زمینه سرآمد شود.

در سال ۱۳۵۷هـ ق زمانی که ۲۷ ساله بود شیخ و استادش شیخ محمد بن ابراهیم آل شیخ او را مسئول قضاوت در شهر «دلم» در استان خرج نمود. شیخ با کراهت این وظیفه را قبول کرد و به مدت ۱۴ سال یعنی تا سال ۱۳۷۱هـ ق قاضی دلم بود. شیخ از این شهر خاطرات خوبی داشت و از خود یک الگوی عملی برای دانش آموزان و دعوتگران بر جای گذاشت.

نقش شیخ بن باز در دلم تنها پرداختن به امور قضا - که آن را منظم کرد و پیشرفت داد - و محدود به آموزش مردم - که آن را رها نکرد - نبود، بلکه نقش های اصلاح گرایانه مختلفی داشت.

او از وقت چاشت تا نماز ظهر برای قضاوت میان مردم در خانه اش می نشست و گاهی بعد از عصر نیز به حل و فصل مشکلات مردم می پرداخت، پس از آن خانه ای را خریداری کرد و آن را مقر دادگستری قرار داد. این مرکز چند اتاق داشت، یکی برای مردها و اتاق دیگر برای خانم ها و اتاق سوم که دفتر منشی ایشان بود و قضاوت ها را یادداشت می کرد.

او اولین کسی بود که مرکز ثبت اوقاف و ترکات دلم را راه اندازی کرد و کاتبان شیخ، بعدها شاگردان ارشد ایشان شدند. شیخ برای خدمت به مردم از جان مایه می گذاشت؛ یکی از دستیاران ایشان داستان مؤثری را نقل می کند که بیانگر اسباب محبوبیت شیخ نزد مردم و تأثیرش در جامعه است؛ شیخ سعید بن عیاش الغامدی رئیس دادسرای خمیس مشیط می گوید: «من منشی و کاتب شیخ بن باز در دلم بودم؛ شیخ از محل کارش خارج نمی شد تا این که به مشکلات آخرین ارباب رجوع رسیدگی کند. بسیار پیش می آمد که ما را تا دیر وقت نگه می داشت، روزی از روزها پرونده ها را بستیم و خواستیم از دادگستری خارج شویم که یک بدوی وارد شد، شیخ گفت: می نشینیم و سخنانش را می شنویم! گفتم: شیخ... ساعت سه شده است، شیخ فرمود: «سخنانش را می شنویم شاید از راه دور آمده باشد». به شدت خشمگین شدم و از روی خشم دفاتر ثبت را به سر شیخ کوبیده و از آنجا گریختم. بعد از چند روز نزد او بازگشتم و معذرت خواهی کردم. عذر مرا پذیرفت و چنان با من برخورد کرد که گویا هیچ اتفاقی نیفتاده است. آنجا بود که تصمیم گرفتم به تحصیل علوم شرعی پردازم و وارد مدارس قضا شدم تا این که رئیس دادسرای خمیس مشیط شدم.

از شیخ چیزهای زیادی یاد گرفتم از جمله: صبر در مقابل ارباب رجوع و تحمل آزار و اذیتشان. روزی از روزها شخصی پس از پایان وقت اداری وارد دادگستری شد در حالی که منشی پرونده ها را بسته بود. او از منشی خواست پرونده ها را دوباره باز کند، منشی خشمگین شد و گفت: وقت کاری تمام شده. گفتم سخنانش را

می‌شنویم شاید از راه دور آمده باشد. ناگهان منشی دفتر ثبت را محکم به سرم کوبید و از آنجا گریخت! به یاد کرده‌ام با شیخ بن باز افتادم و پس از مدتی پیغامی به او فرستادم و گفتم: تو را بخشیده‌ام». شیخ بن باز این‌گونه تأثیر می‌گذاشت و دل‌ها را به دست می‌آورد، و شاگردان شیخ بایستی در صبر پیشه کردن و تعامل با مردم همانند او باشند.

زمانی که شیخ بن باز به دلم آمد هیچ اداره دولتی در این شهر نبود. خود او به تنهایی همه خدمات شهری را انجام می‌داد؛ برایشان راه می‌ساخت تا بهتر به خانه‌ها و باغ‌هایشان برسند و در سال ۱۳۶۰ هـ ق زمانی که در این شهر سیل آمد و مردم به دنبال راه حل می‌گشتند، شیخ دستور داد مسیر سیل را به سوی آبگیرهای نزدیک مساجد و اوقاف مدیریت نموده و دیوارهای اطراف آن را بشکنند. ایشان دستور داد برای کاستن از شدت سیل برخی مسیرها را باز کنند و کسی که مخالفت می‌کرد را به حبس تهدید می‌کرد. خود شیخ شخصا برای تشویق آنان می‌آمد و برای دل‌گرم شدن آنان با خود قهوه و خرما می‌آورد. در سال ۱۳۶۴ هـ ق زمانی که ملخ‌ها به دلم حمله‌ور شدند، شیخ شخصا به همراه اهالی شهر برای کشتن ملخ‌ها با برگ‌های درخت خارج شد و در فصل برداشت نزد کشاورزان می‌رفت و آن‌ها را برای کشاورزی تشویق می‌کرد و برای تسهیل کارشان به آن‌ها کمک می‌کرد تا از خارج شهر، دستگاه‌های کشاورزی بیاورند.

شیخ همچنین مسئولیت تعمیرات و مرمت مساجد منطقه را بر عهده داشت و برخی مساجد را منهدم کرده و از نو بازسازی نمود

و توجه ویژه‌ای به امر به معروف و نهی از منکر داشت و عوامل امر به معروف و نهی از منکر را تشویق می‌کرد و به آن‌ها می‌گفت: «اگر بینا بودم همراه شما می‌آمدم».

در سال ۱۳۶۷ هـ ق زمانی که امیر دلم از دنیا رفت، شیخ بن باز بزرگان شهر را جمع کرد و آن‌گونه که عرف آن دوره بود، امیری را انتخاب کردند و شیخ طی نامه‌ای به پادشاه عربستان این تصمیم را ابلاغ کرد و پادشاه نیز حکم آنان را تأیید کرد.

او همچنین در دلم به امامت، خطابت و تدریس مشغول بود؛ پس از نماز صبح حلقه درسی برای کودکان داشت و سپس تا وقت چاشت برای نوجوانان تدریس می‌کرد، سپس به خانه بازمی‌گشت و پس از استراحتی کوتاه روانه مرکز دادگستری می‌شد و تا نماز ظهر در آنجا مشغول بود. پس از عصر دوباره به تدریس می‌پرداخت و پس از تدریس به باغستان دلم می‌رفت و در آنجا تا قبل از مغرب روزنامه‌ها و مجلات و برخی معاملات را برایش می‌خواندند، بین مغرب و عشاء نیز به تدریس می‌پرداخت و به همه شئون دانش‌آموزان توجه داشت و مانند فرزنداناش به آن‌ها توجه می‌کرد.

در سال ۱۳۶۷ هـ ق به همت و پی‌گیری شیخ بن باز دولت عربستان سعودی چند مدرسه دولتی در شهر دلم راه‌اندازی کرد و مسئولیت تعیین مدیر و معلمان مدرسه را به شیخ واگذار کرد. شیخ برای نشر علم و معرفت و مبارزه با بی‌سوادی و جهل، مردم را تشویق می‌کرد فرزندان خود را به مدرسه بفرستند و برای تشویق دانش‌آموزان آن‌ها را با حساب شخصی خود به اردو می‌برد. روزهای دوشنبه و پنجشنبه که مردم شهر و بادیه نشینان، زن

و مرد در بازار دلم جمع می‌شدند، شیخ به آنجا می‌رفت و آن‌ها را راهنمایی می‌کرد و مشکلاتشان را حل می‌نمود. این نقش اصلاح‌گرایانه شیخ سبب شد درس‌های او قبله‌گاه شیفتگان علم و دانش شود و دانش‌آموزان نه تنها از دلم و خارج از دلم بلکه از کشورهای مختلفی مانند یمن، مصر، فلسطین، عراق و... برای کسب علم و دانش عازم دلم شوند. شیخ برای سرپرستی دانش‌آموزانی که از خارج آمده بودند نامه‌ای به شاهزاده سعود بن عبد العزیز ولیعهد آن زمان عربستان نوشت. او نیز دستور داد خوابگاهی برای آنان ساخته شود و برای تشویق دانش‌آموزان شهریه‌ای ماهانه به آن‌ها پرداخت شود، بعدها این قضیه مبدل به سیاست کلی عربستان سعودی در حمایت از دانش‌آموزان و دانشجویان شد که تا امروز ادامه دارد.

زمانی که خوب به نامه شیخ بن باز خطاب به ولیعهد وقت عربستان دقت می‌کنیم در آن چشم‌اندازی اصلاحی برخاسته از درک واقع مسلمانان و بحران هویت آنان می‌بینیم. شیخ می‌گوید: «بر شما پنهان نیست که امروز مسلمانان از کمبود متخصصان علوم شرعی و دانشجویان علوم شریعت بنابر اسباب مختلفی رنج می‌برند از جمله: ضعف انگیزه‌های ایمان در وجود دانش‌آموزان، کمبود کمک‌های مادی برای کسانی که در آن‌ها انگیزه وجود دارد تا خارج از شهر خود به تحصیل مشغول شوند و کمبود تشویق‌های زبانی و مالی برای کسب علم و دانش» این خطابی است که شیخ آن را در سال ۱۳۶۸ هـ ق نوشته است یعنی ۶۵ سال پیش!^۱

۱- ۶۵ سال پیش از تألیف کتاب توسط مؤلف و اکنون که در سال ۲۰۲۱ میلادی برابر با ۱۴۴۲ هجری قمری قرار داریم ۷۶ سال از آن زمان می‌گذرد.

۲. بازگشت به ریاض و تدریس در دانشسرای علمی



دانشسرای علمی در ریاض

در سال ۱۳۷۲ هـ ق شیخ محمد بن ابراهیم آل شیخ از شیخ بن باز خواست به ریاض بازگردد تا در دانشسرای علمی این شهر و سپس در دانشکده شریعت دانشگاه امام محمد بن سعود ریاض به تدریس بپردازد. شیخ به مدت ۹ سال تا سال ۱۳۸۰ هـ در ریاض ماند. در این مرحله بسیاری از علمای امروز عربستان نزد شیخ دروسی چون عقیده، حدیث، فقه و نحو را فرا گرفتند. شرح شیخ بسیار ساده اما پر محتوا بود؛ امتیاز او گستره علم و دانشش و قدرت حفظش بود، شیخ رابطه بسیار نزدیکی با دانشجویان داشت و آن‌ها را راهنمایی و ارشاد می‌کرد و از آن جایی که رابطه‌ای پدرانه با آن‌ها برقرار می‌کرد محبت خود را در دل آن‌ها جای داد. پس از پایان شیفت دانشکده، شیخ درس‌ها و دیدارهای علمی خاصی داشت که برخی از آن را دکتر عمر الاشقر در کتاب «زندگی من» ثبت کرده است.

از داستان‌های خوش رفتاری شیخ بن باز حتی با دانشجویان آشوبگر خاطره‌ای است که ابو عبدالرحمن بن عقیل ظاهری آن را نقل کرده است، او می‌گوید: «وقتی وارد دانشسرای عالی قضا شدم، قیافه دانشجویی مناسبی نداشتم... خیرخواهان این قضیه را به شیخ گوشزد می‌کردند اما او تنها برایم دعای هدایت می‌کرد. در امتحانات کتبی پایان سال پاسخ‌هایم در درس حدیث که شیخ آن را تدریس می‌کرد افتضاح بود و ندانم‌کاری خود را با فلسفه بافی توجیه می‌کردم و تنها در یک ماده خلاف معمول قبول شدم. وقتی این خبر را شنید بسیار اندوهگین شد و خیالش راحت نشد تا سال ۱۴۰۶ هـ.ق، زمانی که دست‌از‌خزعبلات و چرندیات کشیدم و رسماً مجوز تدریس صحیح بخاری در مسجد سلطانه را برایم صادر کرد. از آن روز به حدیث و علوم حدیث روی آوردم.»

شیخ بن باز به سخاوتمندی و کرم شهره بود، برخی تصور می‌کنند پس از این که دنیا به ایشان روی آورد و مناصب دولتی را متصدی شد بذل و بخشش می‌کرد اما هم عصرانش می‌گویند این خصلت از زمان دانش‌آموزی شیخ همراه او بود و در آن زمان از دوستانش می‌خواست با او غذا بخورند. یکی از علمای اریتره می‌گوید: «در یکی از شب‌های زمستان ساعت سه شب به ریاض رسیدم، هیچ پولی در دست نداشتم که هتل کرایه کنم، متردد بودم به خانه شیخ بن باز بروم یا نه. نزد خانه گلی او ایستادم و در را لمس کردم، یکی از میهمانان که در داخل خوابیده بود متوجه شد و در را برای من باز کرد. با صدای پایین سلام کردم تا اینکه مایه آزار کسی نباشم، مدتی نگذشت که دیدم شیخ شخصا در حالیکه غذایی در دست دارد و همسرش از پشت

او را راهنمایی می‌کند از پله‌ها پایین می‌آید. پس از اینکه سلام کرد گفت: فکر می‌کنم امشب چیزی نخورده‌ای. به خدا سوگند آن شب از گریه خوابم نبرد به خاطر این رفتاری که از شیخ دیدم». زمانی که ریاست دانشگاه اسلامی مدینه منوره را بر عهده داشت حقوق ماهیانه او پنج هزار ریال سعودی بود که همه آن را به فقرا و نیازمندان می‌داد. حتی گاهی اوقات حقوق خود را چند ماه پیش دریافت می‌کرد، باری همسر ایشان در مسافرت بود، شیخ از دستیارش خواست برای میهمانانش غذایی تدارک ببیند اما دستیار شیخ گفت هیچ پولی در خانه نیست! شیخ گفت: «از یکی از رستوران‌های شهر غذایی قرضی بگیر و بعدا پرداخت خواهیم کرد» دستیارش گفت: «از همه رستوران‌های همسایه غذای قرضی آورده‌ایم!» شیخ گفت: «برو... خدا آسان می‌کند»، آن شخص رفت و برای آن شب غذایی آورد.



شیخ بن باز به همراه ملک فیصل

شیخ بن باز به خاطر صدقه‌ها و کمک‌هایش به دیگران بدهکار شد. ملک فیصل پادشاه وقت عربستان سعودی خواست بدهی‌های شیخ را پرداخت کند، لذا به وزیر دارایی دستور داد یک چک صد هزار ریالی به شیخ بدهد. اما شیخ آن را نپذیرفت و در پایان شرط کرد این چک یک قرض دولتی باشد و هر ماه دو هزار ریال از حقوق وی کم شود. وزیر دارایی پیام شیخ را به ملک فیصل رساند و او موافقت کرد و شیخ هم چک را گرفت.

۳. انتقال به مدینه منوره

در سال ۱۳۸۱ هـ ق دانشگاه اسلامی مدینه منوره تأسیس شد و شیخ بن باز به عنوان نایب رئیس دانشگاه، شیخ محمد بن ابراهیم آل شیخ تعیین شد و تا سال ۱۳۹۰ هـ ق در این پست ماند تا اینکه رسماً ریاست دانشگاه به او سپرده شد و تا سال ۱۳۹۵ هـ ق به عنوان رئیس دانشگاه اسلامی مدینه منوره مشغول فعالیت بود.



دانشگاه اسلامی مدینه منوره در سال ۱۳۹۸ هجری قمری

می‌توان این دوره را پرثمرترین دوره زندگی شیخ دانست، زیرا توانست علم و دانش خود را از طریق دانشجویانی که از سراسر جهان برای تحصیل به مدینه منوره می‌آمدند و از طریق اساتید شایسته‌ای که در دانشگاه تدریس می‌کردند و از طریق شخصیت‌های سرشناس جهان اسلام که به مدینه منوره می‌آمدند در سراسر جهان منتشر کند.

شیخ بن باز علاوه بر توجهی که به دانشجویان در درس‌های دانشگاهی و خارج از آن داشت، کیفیت تدریس اساتید را نیز بررسی می‌کرد، شخصا در کلاس‌ها حاضر می‌شد و به تدریس اساتید گوش فرا می‌داد و آن‌ها را راهنمایی می‌کرد و اگر مشکلاتی داشتند مشکلات آنان را برطرف می‌کرد و آن‌ها را به تلاش بیشتر در راستای آموزش و پرورش دانشجویان تشویق می‌کرد و از اساتید می‌خواست پیشنهادات خود را برای بهبود وضعیت دانشگاه ارائه دهند و شخصا کنفرانس‌های هفتگی دانشگاه را پی‌گیری می‌کرد.

او توجه ویژه‌ای به دانشجویان برتر دانشگاه داشت و از آن‌ها می‌خواست در کشورهای خود به دعوت اسلامی مشغول شوند و بودجه‌ای نیز برای نشر کتاب میان دانشجویان تدارک می‌دید. شیخ بن باز همچنین بر فعالیت‌های هفتگی دانشجویان در مساجد مدینه منوره نظارت داشت و در اردوهای ماهیانه به شهرهای میان مدینه و مکه آن‌ها را همراهی می‌کرد و در خیمه‌ای که نصب می‌کردند به تدریس و سخنرانی مشغول میشد. بسیاری از دانشجویان دانشگاه و کارکنان و اساتید دانشگاه مانند شیخ آلبانی، شیخ عطیه سالم و دیگران در این سفر ایشان را همراهی

می کردند. آن گونه که شیخ عمر الاشقر و شیخ عبدالرحمن عبدالخالق نقل می کنند، دانشجویان در این خیمه خطابت، تدریس و موعظه را تمرین می کردند و مشایخ از جمله شیخ بن باز آن ها را راهنمایی می کردند.

شیخ بن باز همچنین به طور غیر منظم صحیح بخاری و صحیح مسلم را در مسجد نبوی تدریس می کرد و در مسجد دانشگاه و خانه اش نیز به تدریس مشغول می شد. شاید بزرگترین مجلس علمی او سمیناری بود که با حضور ایشان، شیخ آلبانی و شیخ محمد امین شنقیطی برگزار شد. این از مجالس نادری بود که شیخ اشقر در موردش می گوید: «در برخی مجالسی که سه شیخ را در کنار هم جمع می کرد حاضر شدم؛ بحث از مسائل علمی و جهان هستی بود، هر کدام از آنان چنان عالمانه استدلال می کردند که عقل ها را متحیر کرده و دل ها را به وجد می آوردند. چقدر آرزو می کنم ای کاش آن گفتگوها ضبط یا یادداشت می شد».

شیخ عبدالرحمن عبدالخالق در رابطه با این نشست ها می گوید: «در دارالحدیث مدینه منوره نشستی با حضور این مشایخ از بعد از نماز عشاء برگزار شد و تا پاسی از شب ادامه داشت و بسیاری از دانشجویان در این نشست ها حضور می یافتند. گفتگوها علمی و همراه با دلیل بود. گاهی ناچار می شدیم کتاب ها را از قفسه پایین بیاوریم و به آن مراجعه کنیم، این مناظرات و گفتگوها یک حلقه علمی به تمام معنا بود». در این دیدارها و گفتگوها تسلط شیخ بن باز در علم حدیث بر همه مشخص شد تا جایی که شیخ آلبانی به آن گواهی داد.

شیخ محمد لقمان سلفی یکی از همراهان شیخ بن باز نقل می‌کند که ایشان در یکی از مجالس سخنرانی شیخ آلبانی حضور یافت و پس از پایان سخنرانی شیخ دیدگاه‌های دقیق خود در مورد اسانید و متون احادیث ذکر شده در سخنرانی شیخ آلبانی را بیان کرد. پس از پایان سخنرانی شیخ بن باز، شیخ آلبانی از ایشان تشکر کرد و به شناخت عمیق او از علوم حدیث اعتراف کرد. در رویدادی دیگر شیخ آلبانی در حضور شیخ بن باز حدیثی را می‌خواند و به یکی از شیوخ راوی اشاره کرد. شیخ بن باز از حفظ آن را تصحیح نمود، وقتی از او سؤال شد فرمود: «چیزی که شیخ ناصر خواند اشتباه است چرا که فلانی که از آن اسم برد ضمن شیوخ و اساتید فلان راوی نیست».

نتیجه همه این نشست‌های علمی این بود که شیخ بن باز و دیگر علمای سلفی سفرایی یافتند که علم او و منهج سلفی را در سراسر جهان منتشر کردند و آن‌ها پایه بیداری سلفی بودند که ما امروزه در سایه آن زندگی می‌کنیم.

خبر انتقال شیخ به ریاض برای دانشجویان دانشگاه اسلامی مدینه منوره مانند یک صاعقه بود. شیخ محمد المجذوب خداحافظی دانشجویان با شیخ را در دو بیت وصف می‌کند:

گریستیم از روی وفاداری به شخصی که در میان دعوتگران
همتایی ندارد
مرا به خاطر گریستن سرزنش نکنید زیرا فراق صالحان
دشوار است

۴- بازگشت به ریاض و تصدی ریاست اداره پژوهش‌های علمی، سپس مفتی اعظم و ریاست شورای عالی علما

شیخ بن باز در سال ۱۳۹۵ هـ.ق به ریاض بازگشت و ریاست اداره پژوهش‌های علمی، افتاء و ارشاد را بر عهده گرفت و در سال ۱۴۱۴



اداره پژوهش‌های علمی و فتوای عربستان سعودی

هـ.ق در کنار ریاست شورای عالی علماء و مدیریت اداره پژوهش‌های علمی و افتاء به عنوان مفتی اعظم عربستان سعودی انتخاب شد و تا زمان وفات در سال ۱۴۲۰ هـ.ق این پست‌ها را بر عهده داشت.

با وجود اینکه شیخ بن باز به علم و دانش‌اش شهره بود اما

همه‌اوارامدیری موفق می‌دانند که ریزترین قضایای اداری را پیگیری می‌کرد و پرونده‌ای در دستش نمی‌ماند. به نتیجه رساندن پرونده‌ها از ویژگی‌های او بود. او همچنین در مدیریت وقتش و استفاده بهینه از آن نیز موفق بود و از فرصت سوار شدن به ماشین برای مطالعه برخی معاملات یا کتب اهل علم استفاده می‌کرد. حتی مسیر رفتن به مسجد یا دفتر کارش و یا وضو گرفتن را نیز غنیمت می‌شمرد و کار مفیدی انجام می‌داد.

شیخ بن باز با وجود همه پست‌ها و منصب‌ها از توجه به دانشجویان و تدریس به آنان غافل نبود و علاوه بر همایش‌ها و سمینارها و کنفرانس‌های مختلف، درس‌های روزانه و هفتگی نیز برگزار می‌کرد.

برنامه‌های شیخ قبل از نماز صبح آغاز می‌شد و تا بعد از
نماز عشا ادامه داشت که تفصیلش این گونه بود:

برنامه خود را با نماز تهجد قبل از نماز صبح آغاز
می‌کرد و غالباً بعد از نماز صبح تا طلوع خورشید در مسجد
تدریس می‌کرد، سپس به خانه باز می‌گشت و پس از صرف صبحانه،



اندکی استراحت می‌کرد. سپس از
ساعت نه صبح تا دو و نیم بعد از
ظهر در دفتر خود مشغول به
فعالیت بود، سپس طبق عادتی که
از ده‌ها سال قبل داشت همراه با
میهمانانش برای صرف نهار به خانه
می‌آمد. پس از نماز عصر گاهی در
مسجد سخنرانی می‌کرد و گاهی

برای استراحت به خانه می‌آمد. بعد از مغرب پرونده‌ها بر او عرضه
می‌شد و تماس‌های تلفنی مردم را پاسخ می‌داد و آن‌ها را به حضور
می‌پذیرفت و برخی کتاب‌های علمی برایشان خوانده می‌شد تا بعد از
نماز عشاء و حدود ساعت ۱۲ شب به خواب می‌رفت.

شیخ بن باز علاقه ویژه‌ای به همنشینی با فقرا و مستمندان
داشت. وقتی از ایشان خواسته شد فقرا را از سفره غذایی دور کند و
برای خود و میهمانان ارشد و عالی رتبه‌اش سالن ویژه‌ای ترتیب
دهد و برای فقرا و مستمندان و کارگرانی که برای صرف غذا به
خانه او می‌آمدند سالن دیگر، خشمگین می‌شد و می‌گفت:
«بیچاره، بیچاره است، کسی که این پیشنهاد را مطرح کرده! او

لذت همنشینی با مستمندان و غذا خوردن با فقرا را نچشیده است، من به این برنامه‌ام ادامه خواهم داد و چیزی به نام خصوصی ندارم، کسی که می‌تواند همراه من و این فقرا و مستمندان بر سر یک سفره بنشیند پس بنشینند و کسی که خوشش نمی‌آید مجبور نیست بر سر سفره ما بنشیند».

روزی از روزها شیخ میزبان یکی از علمای سرشناس بود. وقتی سر سفره نشستند شیخ در مورد یکی از خدمتکاران پرسید که آیا برای صرف نهار آمده است یا نه؟ گفتند خیر، شیخ او را صدا زد تا این که آمد. مهمان پرسید: آیا این پسر شیخ است؟ گفته شد: خیر! خدمتکار شیخ است که ظرف‌ها را می‌شوید. مهمان با شنیدن این سخنان به گریه افتاد.

یکی از اساتید علوم سیاسی دانشگاه کوینز کانادا که مسلمانی پاکستانی تبار بود، برای بررسی نهضت اسلامی به عربستان سعودی آمد و خواست با شیخ دیدار کند. پس از دیدار با شیخ از او خواسته شد نظرش را پیرامون این دیدار بگوید، او گفت: «ریشه‌های سیاست و شاخه‌ها و ارکانش را در دفتر شیخ بن باز دیدم. تا وقتی آنجا بودم صدای زنگ تلفن قطع نمی‌شد، مقامات ارشد و توده مردم و مرد و زن از داخل و خارج از عربستان سعودی با ایشان تماس می‌گرفتند. این خود دلیل قدرت اجتماعی اسلام است که می‌تواند در جامعه نفوذ کند. دیدم که همه مردم منتظر راهنمایی‌های شیخ هستند، نه تنها در امور دینی بلکه در معاملاتشان و رفتارشان با یکدیگر». آنچه ذکر شد گواهی یک متخصص امور سیاسی در مورد نقشی است که علمایی همانند شیخ بن باز باید در جامعه ایفا کنند.

علاوه بر همه مشغله‌هایی که ذکر شد، شیخ بن باز عضو یا رئیس بسیاری از مؤسسات دعوی بودند مانند:
رئیس شورای تأسیسی سازمان همبستگی اسلامی «رابطه العالم الاسلامی»
عضو شورای عالی دانشگاه اسلامی مدینه منوره
عضو هیئت عالی دعوت اسلامی
عضو شورای مشورتی انجمن جهانی جوانان مسلمان «الندوه العالمیه للشباب الاسلامی»
عضو صندوق دائمی توسعه جوانان

شاگردان شیخ

شاگردان شیخ در داخل و خارج از عربستان سعودی غیر قابل شمارش هستند، در داخل عربستان می‌توان به افراد زیر اشاره کرد:
شیخ محمد بن صالح العثیمین، شیخ عبدالله بن جبرین، شیخ عبدالعزیز الراجحی، شیخ عبدالعزیز السدحان، شیخ عبدالله بن قعود، شیخ سعد الخثلان، شیخ عبدالله العتیبی، شیخ عبدالعزیز المشعل، شیخ عبدالله بن عبدالمحسن التركي، شیخ صالح الاطرم، شیخ عبدالرحمن البراک، شیخ عبدالله بن عبدالرحمن الشثری، شیخ عبدالعزیز آل سلیمان، شیخ بدر بن ناصر البدر، دکتر محمد بن ابراهیم الحمد، شیخ عبدالله العبود، دکتر عبدالله الشتوی، شیخ علی ابوالخیل، شیخ علی الشمری.
و از خارج از عربستان سعودی:

شیخ عطیه محمد سالم، شیخ ابوبکر الجزایری، شیخ محمد امان جامی، شیخ محمد المجذوب، شیخ محمد لقمان سلفی، شیخ

عدنان عرعور، شیخ عمر الاشقر، شیخ عبدالرحمن عبدالخالق،
شیخ محمد المغراوی و...^۱

درگذشت شیخ بن باز رحمه الله

شیخ بن باز تا روز آخر و بلکه تا ساعت های واپسین زندگی خود مشغول خدمت به مردم و رفع نیازهای آن ها بود. در روزهای واپسین عمرش گرچه سنش از نود گذشته بود و به علت بیماری در بیمارستان بستری بود، می خواست پرونده های مردم را برایش بخوانند و تا جایی که می توانست آن را حل و فصل می کرد. زمانی که از بیمارستان مرخص شد به جای اینکه به خانه برود مستقیم به محل کارش رفت و هنگام نهار به خانه بازگشت و همراه با مهمانان، زائران و فقرایی که به خانه اش آمده بودند نهار را صرف کرد. بعد از مغرب باز هم پذیرای مردم بود و برای برخی میانجی گری می کرد و برای یکی آن ها فتوایی در قضیه طلاق صادر کرد که در اطلاعیه ۲۵ محرم ۱۴۲۰ کمیته دائمی افتای عربستان در مبحث قضایای مربوط به زنان آمده است. شیخ بن باز در شب وفاتش از خواب برخاست و خود شخصا وضو گرفت و نماز تهجدش را ادا کرد و سپس دراز کشید. پس از مدت کوتاهی نشست و لبخند زنان از همسرش پرسید: چیزی می خواهی؟ پاسخش را نداد، بار دیگر دراز کشید و گویا صدای نفس از سینه اش بلند می شد. همسر شیخ بن باز پسرش احمد را صدا زد، او آمد و با شیخ سخن گفت اما پاسخی نشنید، او را به بیمارستان منتقل کردند اما شیخ به دیار باقی شتافته بود، در ۲۷ محرم ۱۴۲۹ هـ.ق.

۱- و از شاگردان ایرانی ایشان می توان استاد شهید شیخ محمد ضیایی رحمه الله را نام برد. «مترجم»

تشیع پیکر شیخ از لحاظ حضور گسترده مردم استثنایی بود و شاید در عصر حاضر همانندی نداشت و شاید خود از پیش مرثده‌های شخص مؤمن باشد. در روز جمعه ۲۸ محرم در مسجد الحرام بر ایشان نماز جنازه خوانده شد و در مکه مکرمه دفن شد. پس از آن خواب‌های خوب زیادی در رابطه با شیخ بن باز دیده شده است.

نکته‌هایی پراکنده از زندگی شیخ بن باز

شیخ بن باز رحمه الله ویژگی‌های زیادی داشت که از مهم‌ترین آن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- حرص ایشان برای خدمت رسانی به مسلمانان تا آخرین لحظه زندگی‌شان.

۲- پیشگام شدن برای حل مشکلات دیگران. بسیار پیش می‌آمد که با مسئولین برای حل مشکلات مردم نامه‌نگاری می‌کرد و یا با تجار برای حمایت از فعالیت‌های اسلامی و یا حل مشکلات مردم گفتگو می‌کرد.

۳- آغوش باز او برای همه مسلمانان و ارتباط او با آن‌ها و نصیحتشان در اموری که معتقد بود بر اشتباه هستند و همکاری با آن‌ها در جوانب خیر.

۴- شیخ بن باز عنایت زیادی به تحکیم شریعت داشت. لذا در مناسبت‌های عام و خاص نامه‌های مختلفی به رؤسای جمهور و پادشاهان عصرش می‌نوشت و از آن‌ها می‌خواست احکام شریعت را در کشورهایشان اجرا کنند. از جمله نامه‌ای که در سال ۱۴۱۷هـ ق به ملک حسین پادشاه اردن نوشت وقتی که دستور

داده بود نصب تندیس او در میدان اصلی شهر عمان پایتخت اردن متوقف شود. در نامه شیخ به او آمده است: «با خبر شدم... حضرتعالی مانع نصب تندیستان در مرکز شهر عمان شده‌اید، از این خبر بسیار خوشحال شدم. ضمن تشکر از شما بابت این کار، از حضرتعالی می‌خواهیم دستور دهید همه احکام الهی در کشور اردن اجرا شود همانگونه که جدتان محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم آن را اجرا کرد...».

وی همچنین با ارسال نامه ای به ضیاء الحق از ایشان بابت تطبیق شریعت اسلامی در پاکستان تشکر و قدردانی کرد.

۵- از جمله داستان‌های بذل و بخشش ایشان در راه خدا این است که بسیار پیش می‌آمد که برای حمایت از فقرا و دعوتگران و پیش بردن پروژه‌های خیریه از دیگران قرض می‌گرفت. باری یکی از مجاهدان افغان خدمت ایشان رسید و برای خرید برخی ابزار آلات مهم جهاد کمک خواست. شیخ برخی از وسایل شخصی خودش را فروخت و پولش را به آن شخص داد.

۶- شیخ بن باز توجه زیادی به قضایای مسلمانان مانند فلسطین، حمله افغانستان، سومالی، قضیه کردها، بوسنی و هرزگوین، کوزوو، آفریقا، تخریب مسجد بامبری در هند و چچن داشت و اخبار آن‌ها را لحظه به لحظه پی‌گیری می‌کرد و مشکلات آن‌ها را با مال و یا میانجی‌گری و یا به شیوه‌های مختلف دیگر حل و فصل می‌کرد و کتاب مهمش «الجهاد» را در دفاع از قضایای مسلمانان و ضرورت جهاد به رشته تحریر در آورد.

۷- شیخ بن باز همچنین از زود هنگام عنایت ویژه‌ای به تأسیس مراکز دعوی در جهان و به ویژه در غرب داشت. مسجد مرکز

اسلامی پارس و مسجد بزرگ لندن با پشتیبانی و حمایت او ساخته شد و زمانی که به عنوان برنده جایزه جهانی ملک فیصل انتخاب شد و مبلغ هنگفتی به او هدیه شد، همه آن را وقف دارالحدیث خیریه در مکه مکرمه کرد. شیخ توجه زیادی به دارالحدیث مکه، ساختمان، معلمان و بودجه آن داشت تا جایی که مدرک این مؤسسه علمی با مدارک دانشگاهی معادله می‌شد.

۸- شیخ بن باز همواره از علما حمایت می‌کرد؛ به محض اینکه متوجه می‌شد یکی از آن‌ها به مشکلی برخورد کرده و یا نیاز به کمک دارد فوراً نامه‌ای به مسئولین می‌نوشت و از آن‌ها می‌خواست مشکلاتش را حل کنند. او در نیمه‌های شب ولیعهد وقت شاهزاده عبدالله بن عبدالعزیز را از خواب بیدار می‌کند تا مانع اعدام مشایخ و دعوتگران در سومالی شود. همچنین طی نامه‌ای به ملک حسین پادشاه اردن از او خواست شیخ آلبانی را از این کشور اخراج نکند و برای بازگشت شیخ محمد الاشقر و شیخ عمر الاشقر به کویت پس از آزادسازی این کشور از چنگال عراقی‌ها، به امیر این کشور نامه نوشت. از این قبیل میانجی‌گری‌ها در کارنامه شیخ بسیار است.^۱

۹- شیخ بن باز رابطه بسیار خوبی با علمای عصر خود و رموز نهضت اسلامی مانند ابوالاعلی مودودی، ابوالحسن ندوی، محمد غزالی، محمد متولی شعراوی، و محمود الصواف داشت.

۱- از دیگر میانجی‌گری‌های مهم شیخ بن باز می‌توان به نامه‌ی ایشان به جمال عبدالناصر رئیس جمهور وقت مصر برای الغای حکم سید قطب اشاره کرد. گرچه این میانجی‌گری سودی نبخشید و جمال عبدالناصر توجهی به خواسته شیخ بن باز نکرد. همچنین از دیگر میانجی‌گری‌های ایشان اعزام شیخ عبدالله بن قعود به اسلام آباد برای دیدار با ضیاء الحق رئیس جمهور وقت پاکستان و درخواست میانجی‌گری ایشان نزد کنعان عفرین رئیس جمهور وقت ترکیه برای الغای حکم اعدام نجم الدین اربکان بود که این میانجی‌گری پاسخ داد و کنعان عفرین به خواسته ضیاء الحق حکم اعدام اربکان را لغو کرد و پس از مدتی او را از زندان آزاد کرد. (مترجم)



نامه شیخ بن باز به حافظ الاسد و هشدار او نسبت به سرکوب اسلامگرایان

۱۰- شیخ همچنين نامه‌نگاری های زیادی با پادشاهان و رؤسای جمهور مختلف در قضایای اسلامی داشت مانند: ملک فیصل، ضیاء الحق، صدام حسین، معمر القذافی، ابورقیبه، ملک حسین و...

۱۱- شیخ بن باز توجه ویژه‌ای به قضایای رسانه‌ای داشت و نسبت به اشتباهات رسانه‌ای در عربستان و خارج از آن هشدار می‌داد و نسبت به وجود رسانه‌هایی هدفدار تأکید می‌کرد.

۱۲- شیخ بن باز با قوانین غیر اسلامی به مبارزه بر می‌خواست اگرچه خارج از عربستان سعودی بود. برای نمونه وقتی دولت امارات

تصمیم گرفت قوانین ثبت احوال را تغییر دهد و سن ازدواج را برای پسران ۱۸ سالگی و برای دختران ۱۶ سالگی تعیین کند شیخ بن باز به رئیس دولت امارات نامه نوشت و خواستار صرف نظر از این تصمیم شد. امت اسلامی تا امروز از سوی کشورهای غربی برای تغییر قوانین احوال شخصی تحت فشار است و این داستان نشان می‌دهد شیخ بن باز زودهنگام از توطئه‌هایی که غربیان علیه امت اسلام و خانواده‌های مسلمانان تدارک می‌دیدند آگاهی داشت.

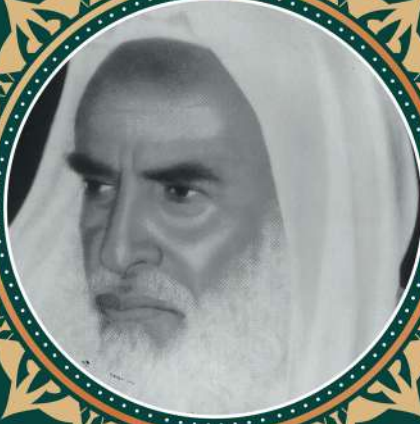
۱۳- شیخ بن باز سد محکمی علیه برنامه‌های غربی‌ها در جامعه عربستان سعودی و جهان اسلام بود. او در سال ۱۳۹۹ هـ نسبت به دعوت برخی مؤسسات آمریکایی دین ستیز برای اردوهای تابستانی به اروپا، آمریکا و مکزیک هشدار داد و ما امروزه شاهد پیامدهای منفی فرستادن جوانان به غرب و نداشتن نظارت بر آنان هستیم.

۱۴- از دیگر نقش‌های شیخ در حمایت از جامعه، مبارزه با طرح‌های سکولارهای سعودی در ایجاد اماکن مختلط میان زنان و مردان بود که امروزه پیامدهای منفی چنین اماکنی بر هیچ خانواده‌ای پوشیده نیست.

۱۵- شیخ بن باز همچنین موضعی محکم در مقابل قوم‌گرایی عربی و ناصریسم داشت و در خطبه‌ها و درس‌هایشان آن را به باد انتقاد می‌گرفت و در همین رابطه کتاب «نقد ملی‌گرایی عربی» را به رشته تحریر در آورد.

۱۶- شیخ بن باز مشاور بسیاری از دعوت‌گران و سران جماعت‌های اسلامی در هنگام چالش‌های مختلف بود. عبدالله العقیل در رابطه با نصایح شیخ بن باز به دعوت‌گران می‌گوید: «زیارت‌های خاص من با شیخ در خانه و دفترش برای حل مشکلات مسلمانان و به ویژه با حاکمانشان بود و راه‌حلی که ایشان برای علاج مشکلات می‌دادند غیر قابل شمارش است».

- برای اطلاع بیشتر از شرح حال شیخ بن باز رحمه الله مراجعه شود به:
- موسوعة إمام المسلمين في القرن العشرين سماحة الشيخ العلامة عبدالعزيز بن عبدالله بن باز، جمع آوری: عبدالعزيز أسعد، انتشارات: مؤسسة الريان والمكتبة الإسلامية، چاپ اول سال ۲۰۰۷.
 - الإمام ابن باز دروس ومواقف وعبر، تأليف: عبدالعزيز السدحان، انتشارات: الدار الأثرية، مصر، چاپ اول سال ۲۰۱۱م.
 - الشيخ ابن باز، كتابه مجله العربيه شماره ۲۷ سال ۱۹۹۹م.
 - صفحات من حياتي، تأليف: د. عمر الأشقر، انتشارات: دار النفائس، عمان، چاپ اول سال ۲۰۱۰م.
 - من أعلام الدعوة والحركة الإسلامية، تأليف: عبد الله العقيل، چاپ هفتم سال ۲۰۰۸م.
 - علماء ومفكرون عرفتهم، تأليف: محمد المجذوب، انتشارات: دار الشواف، الرياض، چاپ چهارم سال ۱۹۹۲م.



علامہ فقیہ محمد بن صالح العثیمین

۱۴۲۱-۱۳۴۷ھ / ۱۹۲۷-۲۰۰۱م

پیش درآمد

علامه ابن عثیمین را می‌توان از علمای نخبه‌ی معاصر به‌شمار آورد که نقش ماندگار و چشمگیری در سراسر جهان داشته است. نقشی که در قالب تدریس، افتاء، اصلاح، ارشاد و همزیستی بسیار عجیب با طیف‌های مختلف مردم اعم از زن و مرد، و بزرگ و کوچک جلوه می‌کرد.

خداوند به شیخ این توفیق را عنایت کرد که به یک مدرسه‌ی فکری تبدیل شود و شیوه و روش ایشان در داخل و خارج از عربستان سعودی الهام‌بخش گردد. خداوند او را غریق رحمت خود کند.

تولد و رشد

شیخ ما در ۲۷ رمضان سال ۱۳۴۷ هجری قمری در شهر عنیزه واقع در منطقه‌ی قصیم عربستان سعودی به دنیا آمد. نسب ایشان به قبیله‌ی مشهور بنی تمیم می‌رسد.

متأسفانه منابعی که ما در دست داریم حاوی اطلاعات چندانی از سال‌های نخست زندگی شیخ نیست و بیشتر به مراحل اخیر زندگی ایشان یعنی پس از آنکه به چهره‌ای سرشناس بدل می‌شود می‌پردازد. اما آنچه برای ما مشخص است این است که ایشان در نزد پدر بزرگ مادری‌اش شیخ عبدالرحمن بن سلیمان الدامغ قرآن را فرا گرفت و سپس به مدرسه‌ی استاد عبدالعزیز بن صالح الدامغ پیوست و در آنجا خواندن و نوشتن و حساب، و برخی متون ادبی را فراآموخت و پس از آن وارد مدرسه‌ی شیخ علی بن

عبدالله الشحیتان شد و در حالی که چهارده سال بیشتر نداشت کل قرآن را حفظ کرد. همچنان که اشاره شد، شیخ ابن عثیمین به یکی از فرزندان شیخ عبدالله قرعاوی مجدد و مصلح جنوب گفته بود وضو گرفتن را از پدرش شیخ عبدالله قرعاوی یاد گرفته است.

پدر شیخ ابن عثیمین نقش زیادی در راهنمایی و ارشاد او به کسب علم و دانش از علامه عبدالرحمن بن ناصر السعدی که امام و شیخ عنیزه در آن زمان بود داشت. شیخ سعدی در آن زمان علوم شریعت و ادبیات عرب را در مسجد جامع عنیزه تدریس می‌کرد، و شیوهی بسیار دقیقی در آموزش داشت. او دو تن از شاگردان بزرگش «شیخ علی صالحی و شیخ محمد بن عبدالعزیز» را مسئول آموزش دانش‌آموزان جدید کرده بود و شیخ ابن عثیمین به حلقه‌ی درس شیخ محمد بن عبدالعزیز پیوست و توحید، فقه و نحو را از ایشان فرا گرفت.

سپس مراحل پیشرفت را طی کرد تا اینکه وارد حلقه‌ی درس علامه سعدی شد و تفسیر، حدیث، سیرت نبوی، توحید، فقه، اصول، میراث و نحو را از ایشان آموخت و متون مختصر در این علوم را حفظ کرد. استعداد و نبوغ شیخ ابن عثیمین به زودی در حلقه درس شیخ سعدی کشف شد. زمانی که پدر شیخ ابن عثیمین تصمیم گرفت به اقتضای شغل خود به خارج از عنیزه برود شیخ سعدی از ایشان خواست اجازه دهد که محمد به خاطر بهره‌ی بالا از استعداد و تیزهوشی نزد او بماند و به تحصیلش ادامه دهد.

شیخ عبدالرحمن سعدی از روی توجه و عنایتی که به شاگردش شیخ ابن عثیمین داشت در حالیکه او هنوز یک دانش‌آموز بود

وی را مسئول تدریس در مسجد جامع عنیزه کرد، و شیخ در سال ۱۳۷۰ هـ ق درحالیکه تنها ۲۳ سال سن داشت تدریس در مسجد جامع عنیزه را آغاز کرد. این حکمت و فراست شیخ سعدی مثال زدنی و درس آموز است که یک دانشمند برجسته را شناسایی کرد و او را به خودباوری ترغیب کرد. وقتی با تبعیت از منش نبوی به نیروی جوان ارج نهاد و مراکز مهم و راهبردی را به آنان واگذار کرد. همانگونه که رسول الله صلی الله علیه وسلم مصعب بن عمیر را به مدینه فرستاد و اسامه بن زید را به عنوان فرماندهی ارتش اسلام انتخاب کرد.

از هم دوره‌های شیخ ابن عثیمین در تحصیل نزد شیخ سعدی می‌توان از شیخ عبدالله بن عبدالرحمن البسام عضو شورای عالی علمای عربستان سعودی نام برد. ایشان می‌گوید: «ده سال پیوسته بعد از نماز عصر و در اوایل شب قرآن می‌خواندیم و متون علمی را حفظ می‌کردیم».

شیخ ابن عثیمین همچنین نزد شیخ عبدالرحمن بن علی بن عودان قاضی عنیزه علم میراث و نزد شیخ عبدالرزاق عفیفی زمانی که در عنیزه تدریس می‌کرد نحو را خواند. در سال ۱۳۷۲ هـ ق زمانی که دانشرای علمی ریاض راه اندازی شد شیخ علی صالحی از ایشان خواست به این دانشسرا بپیوندد، و شیخ با کسب اجازه از شیخ و استادش شیخ عبدالرحمن سعدی در سال تحصیلی ۱۳۷۲-۱۳۷۳ هـ ق وارد دانشسرای علمی ریاض شد و در آنجا با علمای سرشناسی همچون علامه مفسر شیخ محمد امین شنقیطی، شیخ فقه عبدالعزیز بن ناصر بن رشید، شیخ محدث عبد الرحمن افریقی - خدایشان رحمت کند- دیدار کرد.

اما بیشترین فایده‌ای که ایشان برد شاگردی در محضر علامه شیخ عبدالعزیز بن باز -رحمه الله- بود. شیخ ابن عثیمین نزد ایشان صحیح بخاری و رسائل شیخ الاسلام ابن تیمیه را فرا گرفت و در زمینه‌ی علوم حدیث و آرای فقهی مذاهب و مقارنه‌ی بین آراء از ایشان بسیار استفاده کرد. می‌توان بعد از شیخ عبدالرحمن سعدی، شیخ بن باز را دومین شیخ و استادی دانست که شیخ ابن عثیمین از وی تأثیر پذیرفت.

در دانشسرای علمی ریاض زمانی که نبوغ ایشان بر مسئولان آشکار شد او را مستقیم وارد کلاس دوم کردند. شیخ در رابطه با تحصیلش در دانشسرای علمی ریاض می‌گوید: «دانشسرای علمی در آن زمان به دو بخش تقسیم می‌شد: خاص و عام. من در بخش حاصل تحصیل می‌کردم و قانون دانشسرا در آن زمان این بود که دانشجویان می‌توانستند در فصل تابستان درس‌های سال بعد را بخوانند و در اول سال امتحان دهند، اگر قبول می‌شدند یک سال جلوتر می‌رفتند و من این فرصت را غنیمت شمردم. پس از آن وارد بخش شبانه‌ی دانشکده‌ی شریعت ریاض شدم تا اینکه بتوانم روزها همراه شیخ عبدالرحمن سعدی باشم و در درس‌های ایشان شرکت کنم. این روال ادامه داشت تا این که در سال ۱۳۷۷ هـ ق از دانشکده‌ی شریعت فارغ التحصیل شدم».

شیخ ابن عثیمین تا هنگام درگذشت شیخ عبدالرحمن سعدی در سال ۱۳۷۶ هـ ق نزد ایشان کسب دانش می‌کرد و پس از وفات شیخ سعدی جانشین ایشان شد.

علما و دانشمندی که از آنها نام برده شد تأثیر به‌سزایی در شکل‌گیری شخصیت شیخ ابن عثیمین داشتند. او از سعدی

استقامت در طلب علم و بیان علوم و معانی به زبانی عامه‌فهم و مهرورزی را آموخت. چرا که شیخ سعدی با بزرگ و کوچک مطایبه می‌کرد و شیخ ابن عثیمین از این اخلاق او متأثر شده بود. از شیخ بن باز توجه به حدیث و مردمی بودن را آموخته بود و از شیخ شنقیطی پارسایی و زهدش را.

کتاب‌های شیخ الاسلام ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم تأثیر زیادی بر شیخ ابن عثیمین و منهج علمی ایشان که مبتنی بر حجت و همراه با اسلوب روشن بود گذاشت. شیخ ابن عثیمین در آخرین گفتگوی خود با مجله‌ی «الدعوه» گفته است که در تحقیق مسائل علمی از شخصیت علامه رشید رضا تأثیر پذیرفته است که این امر نشانگر اطلاعات گسترده‌ی شیخ و مطالعه‌ی پیگیرانه‌ی مجله‌ی المنار دارد.

تدریس و امامت بعد از شیخ سعدی

شیخ ابن عثیمین در حالی که تنها ۲۳ سال سن داشت از سوی شیخ سعدی مأموریت یافت در مسجد جامع عنیزه به تدریس بپردازد. ایشان پس از فارغ التحصیلی از دانشسرای علمی ریاض در سال ۱۳۷۴ هـ ق در دانشسرای علمی عنیزه به تدریس مشغول شد و تا سال ۱۳۹۴ هـ ق به این مهم مشغول بود. او هم زمان با تدریس در دانشسرای عنیزه در نزد شیخ سعدی کسب دانش می‌کرد و تحصیلاتش را در دانشکده‌ی شریعت ریاض به شکل غیرحضوری ادامه می‌داد.

پس از درگذشت شیخ عبدالرحمن سعدی، شیخ محمد بن عبدالعزیز قاضی عنیزه و یکی از شاگردان پیشکسوت شیخ سعدی، پیشنهاد داد شیخ ابن عثیمین جانشین شیخ سعدی در امامت و تدریس و خطابت شود و امیر وقت عنیزه عبدالله الخالد آل سلیم، و امیر خالد بن عبدالعزیز آل سلیم، و شیخ محمد الزامل و دیگر افراد سرشناس عنیزه با این پیشنهاد موافقت کردند و شیخ ابن عثیمین در سال ۱۳۷۶ هـ ق در حالی که ۲۶ سال سن داشت رسماً مسئولیت امامت، تدریس، و خطابت در مسجد عنیزه را بر عهده گرفت و تا زمان وفاتش در سال ۱۴۲۱ هـ ق به مدت ۴۵ سال عهده‌دار این مسئولیت بود و هزاران دانش‌آموز و دانشجو از محضر ایشان استفاده کردند.

شیخ ابن عثیمین تا زمان وفات به تدریس در محل فعالیت شیخ و استادش شیخ سعدی ادامه داد. او همچنین به مدت ۱۶ سال (۱۳۹۰-۱۴۰۶ هـ) در روزهای یکشنبه و سه‌شنبه بعد از نماز مغرب در مسجد جامع ضلیعه برخی کتاب‌های فقه را تدریس می‌کرد. شیخ ابن عثیمین همسو با رویه شیخ و استادش شیخ سعدی تدریس را از کتابخانه‌ی عنیزه که در سال ۱۳۵۹ هـ ق توسط ایشان تأسیس شده بود آغاز کرد. تعداد شاگردان او در آغاز بسیار کم بود و تعدادشان از ۱۰ نفر تجاوز نمی‌کرد؛ اما حتی اگر یک نفر حاضر می‌شد شیخ دست از تدریس نمی‌کشید. شیخ به همین صورت به مدت ۲۰ سال به تدریس ادامه داد تا اینکه خداوند درهای لطفش را به روی او گشود و دانشجویانی از همه جا برای کسب دانش از وی روانه‌ی عنیزه شدند.



جامع شیخ محمد بن صالح العثیمین

زمانی که تعداد دانشجویان زیاد شد و کتابخانه دیگر گنجایش آن‌ها را نداشت، شیخ مکان تدریس را به مسجد جامع منتقل کرد و دانشجویانی از سراسر عربستان سعودی که تعدادشان به صدها نفر می‌رسید در آنجا مشغول به تحصیل شدند. آن‌ها در تحصیلاتشان جدی بودند و تنها به شنیدن درس اکتفا نمی‌کردند. شیخ ابن عثیمین غیر از دیدارهای ویژه‌اش با دانشجویان روزانه چند درس ایراد می‌کرد. او در اثنای رفت و آمد به مسجد نیز کتاب‌های علما را شرح می‌کرد و چه بسیار سئوالاتی که شیخ در اثنای راه به آن پاسخ می‌داد. منزل شیخ یک کیلومتر از مسجد فاصله داشت و او به مدت ۴۰ سال چه در زمستان و چه تابستان این فاصله را پیاده طی می‌کرد. روزی از روزها وقتی به نزدیکی خانه خستی خود رسید با ممانعت پلیس روبرو شد. پلیس مانع ورود او به خانه می‌شد چرا که ملک فهد

پادشاه عربستان سعودی قرار بود به دیدار شیخ بیاید. نیروهای پلیس در ابتدا شیخ را نشناختند و از ورود او به خانه جلوگیری کردند، اما پس از چند لحظه متوجه شدند کسی که از ورود او به خانه جلوگیری کرده‌اند خود شیخ ابن عثیمین است!!

شیخ ولید الحسین از شاگردان عراقی شیخ ابن عثیمین و سردبیر مجله‌ی الحکمه که در سال ۱۴۰۲هـ ق و زمانی به حلقات درس شیخ می‌پیوندد که شاگردان شیخ از ده نفر بیشتر نبود، نقل می‌کند که شاگردان شیخ ابن عثیمین خوابگاهی در نزدیکی مسجد گلی به‌جا مانده از دوره‌ی شیخ سعدی داشتند که سه طبقه و نه سوئیت داشت و ملک خالد، پادشاه عربستان، آن را وقف شاگردان شیخ کرده بود. می‌گوید شیخ توجه زیادی به شاگردان خود داشت و گاهی اوقات از خانه خود برایشان غذا می‌آورد و همراه با آنان غذا می‌خورد.

شیخ ولید می‌گوید بعد از سال ۱۴۰۶هـ ق حضور گسترده‌ی شاگردان در درس‌های شیخ آغاز شد تا جایی که تعداد آنان به ۶۰۰ نفر رسید. آنها از سطوح و رده‌های سنی مختلف بودند و در میانشان دانشجو، استاد دانشگاه، رئیس دانشکده، دکتر، مهندس و... یافت می‌شد و بیشترشان شهروندان عربستان سعودی بودند. بعد از سال ۱۴۱۰هـ ق دانشجویانی از خارج عربستان سعودی برای کسب دانش از شیخ روانه‌ی عنیزه شدند و خوابگاه‌ها به دو بخش مجردها و متأهل‌ها تقسیم شد. شیخ ابن عثیمین، شیخ عبدالوهاب الزیانی را که یکی از شاگردان بحرینی او بود مسئول نظارت بر خوابگاه‌ها کرد و خود نیز شخصاً نیازهای خوابگاه‌ها را بررسی می‌کرد.

کتابخانه‌ی شیخ سعدی به خوابگاه شاگردان شیخ منتقل شد و کتاب‌های زیادی به آن اضافه گردید و دو سالن برای آن تدارک دیده شد، یک سالن برای کتاب‌ها و سالن دیگر برای مطالعه. پس از مدتی سالن غذاخوری خوابگاه نیز راه‌اندازی شد و قوانین ویژه‌ای برای آن تعیین شد. زمانی که تعداد دانش‌آموزان خارجی ساکن در خوابگاه از پنجاه نفر بیشتر شد برخی از آنان به رایگان از سوئیت‌های شیخ عبدالله السبئی استفاده می‌کردند و برای صرف غذا به سالن غذاخوری خوابگاه دیگر می‌آمدند. خود شیخ شخصا کفالت دانشجویان را بر عهده داشت و از آنان پشتیبانی مالی می‌کرد. پس از مدتی یکی از نیکوکاران خیراندیش خوابگاه بزرگی برای شاگردان شیخ بنا کرد که دو قسمت بود، بخش برای مجردها و بخش دیگر برای متأهلان. این ساختمان همچنین یک سالن غذاخوری داشت.

شیخ ابن عثیمین همواره پیگیر وضعیت درسی شاگردانش بود و آن‌ها را در قضایای عمومی راهنمایی می‌کرد، و چنانچه مشکلاتی برایشان پیش می‌آمد آن را حل می‌نمود، و تلاش می‌کرد نیازهای آنان را بگونه‌ای بر آورده کند که دیگر دغدغه‌ای برای کسب دانش نداشته باشد، برایشان خوابگاه تهیه می‌کرد و هزینه‌ی اجاره خانه‌هایشان را پرداخت می‌کرد و چنانچه بدهکار بودند تلاش می‌کرد بدهی‌هایشان را پرداخت کند و ماهیانه مقداری شهریه به آن‌ها می‌داد و سعی می‌کرد منابع علمی لازم را برای آن‌ها تهیه کند چه در کتابخانه عمومی و چه هدیه دادن کتاب به آن‌ها، شیخ شاگردانش را به بحث و گفتگو و مناظره عادت می‌داد و از آن‌ها می‌خواست پژوهش‌های علمی خود را به او ارائه کنند.

از سال ۱۴۰۲ هـ ق شیخ ابن عثیمین در فصل‌های تابستان همزمان با برنامه‌ی تدریس سالانه‌اش برای آن دسته از محصلان که در فصل‌های زمستان امکان حضور نداشتند دوره‌های فشرده برگزار می‌کرد. این دوره‌ها از ساعت ۸ صبح آغاز می‌شد و تا ساعت ۱۲ ادامه داشت.

این دوره‌های روزانه شامل چندین درس بود. شیخ در نوبت صبح مباحث گوناگونی در علوم شرعی تدریس می‌کرد. او علاوه بر تدریس، مسکن و غذای دانشجویان را نیز مهیا می‌نمود. بسیاری از دانشجویان سعودی و خارجی و به‌ویژه دانشجویان دانشگاه اسلامی مدینه‌ی منوره از این دوره‌های تابستانی استفاده کردند. شیوه‌ی تدریس شیخ بگونه‌ای بود که توجه و رغبت دانشجویان را جلب می‌کرد. شیخ در آموزش دانشجویان از اسالیب و روش‌های گوناگونی استفاده می‌کرد. روش‌هایی مانند: تمرکز بر حفظ متون، طرح پرسش، مثال زدن، بیان معانی در قالب نکات برای ساده شدن فهم و حفظ آن، بازخوانی مطالب پس از هر فصل و هر بخش، اجازه به دانشجویان برای طرح سئوالات. همچنین او از دانشجویان قدیمی و با سابقه می‌خواست به دانشجویان تازه‌وارد درس دهند. آن دانشجویها امروز از علمای سرشناس جهان اسلام هستند. شیخ عادت داشت به شاگردانش شیوه‌ی صید ماهی را بیاموزد و نه صرفاً خوردن آن را.

آثار و فواید درس‌های شیخ از رهگذرهای زیر به سراسر دنیا می‌رسید:

۱- دانشجویان: دانشجویان اعمّ از تابعیت‌های مختلف و متناسب با مسئولیت‌هایی که داشتند (برخی از آنها معلم، برخی

دیگر امام و واعظ بودند) علم و دانش شیخ را به کشورهای خود منتقل می‌کردند. برای نمونه دانشجویان سودانی در فصل تابستان به عنیزه می‌آمدند و شیخ برای آن‌ها دوره‌ی علمی برگزار می‌کرد و آنان پس از بازگشت به سودان آموخته‌های خود را از شیخ منتشر می‌کردند.

۲- تدریس مستقیم از طریق تلفن: قبل از پیدایش اینترنت و کانال‌های ماهواره‌ای، شیخ ابن عثیمین از طریق تلفن درس‌هایی را برای مردم کشورهای عربی و مسلمانان کشورهای اروپایی ایراد می‌کرد. یکی از درس‌های ایشان در ۱۰۰ مرکز اسلامی آمریکا پخش شد.

۳- نوارهای کاست: شیخ توجه زیادی به ضبط درس‌هایش در نوار کاست و نشر آن در داخل و خارج از عربستان سعودی داشت. در یکی از روزهای جمعه ایشان میهمانی از کشورهای همسایه داشت، هنگام صرف نهار آن میهمان به شیخ گفت: اگر خطبه‌ی امروز شما ضبط شده بود می‌توانستم آن را به همکارانم بدهم تا از آن استفاده ببرند. شیخ درخواست کرد دستگاه ضبطی بیاورند و خطبه را همانگونه که بر بالای منبر ایراد کرده بود دوباره بر روی نوار ضبط کرد و نوار کاست را به آن میهمان داد. از امتیازات شیخ ابن عثیمین وجود نوارهای کاست زیاد از سخنرانی‌هایشان است. اولین کسی که به ضبط درس‌های شیخ اهتمام کرد شیخ غانم بن مرزوق حربی در سال ۱۴۰۴ بود که ۱۰۰۰ نوار از سخنرانی‌های شیخ فراهم کرد. اولین شرکتی هم که سخنرانی‌های شیخ را تکثیر و منتشر کرد شرکت «الهدی» بود، و پس از آن شرکت «التقوی» در سال ۱۴۰۶ هـ ق کارمندی لبنانی به نام

عبدالرحمن رستم را مسئول ضبط سخنرانی‌ها و درس‌های شیخ کرد. سپس در سال ۱۴۰۸ هـ ق شرکت «الاستقامه» کارمندی سودانی بنام موسی الهادی را مسئول ضبط سخنرانی‌های شیخ کرد که به مدت ۱۵ سال یعنی تا زمان وفات شیخ همراه ایشان بود. ۴- تدریس در حرم مکی: شیخ ابن عثیمین بیش از ۲۵ سال در ماه رمضان و موسم حج در مسجد الحرام به تدریس می‌پرداخت و حاجیان و زائران سراسر جهان از علم و دانش ایشان استفاده کرده و آنچه فرامی‌گرفتند را به کشورهای خود منتقل می‌کردند. تدریس شیخ در حرم مکی به شهرت شیخ افزود و تأثیر زیادی در نشر نواریها و کتاب‌های ایشان در سراسر جهان داشت. شیخ توجه زیادی به این درس‌ها مبذول می‌داشت. اولین باری که در مسجد الحرام تدریس کرد در لباس احرام بود مبادا بر اثر رفتنش به هتل برای تعویض لباس فرصت تدریس را از دست بدهد. حتی در اوج بیماری سرطان نیز این درس‌ها را رها نکرد. در ماه رمضان ۱۴۲۱ هـ که بیماری به شدت در جسمش نفوذ کرده بود برای رفتن به مسجد الحرام پافشاری کرد و با یک چرخبال و همراه با کادر پزشکی ایشان را به مسجد الحرام بردند و در اتاقکی مجهز به امکانات پزشکی به تدریس پرداخت. در ۲۹ رمضان بیماری‌اش شدت گرفت و شیخ را به جده منتقل کردند و در بخش مراقبت‌های ویژه بستری شد. پس از پنج ساعت که به هوش آمد، اصرار کرد او را به مسجد الحرام بازگردانند و بعد از نماز تراویح در حالی که بسیار بیمار بود و کپسول اکسیژن به ایشان وصل بود و ماسک اکسیژن بر بینی داشت برای مردم سخنرانی کرد و به آن‌ها گفت چه بسا این آخرین درسی باشد

که ایراد می‌کند. شیخ همچنین در موسم حج درس‌های مختلفی در خیمه‌های حاجیان برگزار می‌کرد. شیخ ابن عثیمین حقیقتاً شیخ و عالم مردمی بود. چنان که که علمای ما در مدح و ستایش یک عالم می‌گفتند: او شیخ مردم است. کسی که در تلاش‌های شیخ در تدریس و تعلیم طی این سال‌ها اندیشه کند به خوبی درمی‌یابد که نهضت بیدارگر سلفی علمی چگونه در جهان منتشر شد و متوجه می‌شود که چرا امروز ما با سستی و رخوت علمی روبرو هستیم. علمای بزرگی مانند بن باز، آلبانی و ابن عثیمین دستگاه‌های بزرگ نشر علم بودند که بدون سر و صدا فعالیت می‌کردند. بسیاری از مردم به تأثیر حقیقی آن‌ها در بیدارگری و اصلاحگری پی نبردند مگر وقتی که از میان ما رفتند، و با رفتنشان جای خالی آن‌ها را به خوبی احساس کردیم. در وصف او سروده‌اند:

در عرصه‌ی آموزش شیخی بودی که فوج فوج برای کسب دانش به جانب تو روی می‌آوردند.

چندان نیکی می‌کردی که سود و ثمر وعده‌هایت محقق شد.
خیر و برکت تو برای اهل علم فراگیر بود.

خوبی‌هایت روشنی دیدگان مردم و آرام‌بخش دل‌ها بود
و پویندگان به دنبال تو در مسیری که گام برداشتی آیند
همان راه مستقیم و حق.

تدریس در دانشگاه

شیخ ابن عثیمین از سال ۱۳۷۴ هـ ق تا ۱۳۹۵ هـ ق در دانشسرای علمی عنیزه تدریس می‌کرد و در سال ۱۳۹۴ هـ ق مسئولیت «جمعیت دعوت اسلامی» را که بر فعالیت‌های دانشجویان نظارت داشت بر عهده گرفت. پس از آن به عنوان استاد در دانشکده‌ی شریعت و اصول دین دانشگاه اسلامی امام محمد بن سعود شعبه قصیم خدمت کرد و تا زمان وفات این سمت را بر عهده داشت.

نشست‌ها و مشاوره‌ها

شیخ ابن عثیمین همچنین مجالس خاصی داشت که برای گروه‌های مختلفی در نظر گرفته شده بود. مانند:

- جلسه‌ی هفتگی با قاضیان منطقه‌ی قصیم که در آن برخی کتاب‌های دینی را مدارسه و بررسی می‌کردند. (۱۴۰۷-۱۴۲۱ هـ ق)
- جلسه‌ی هفتگی با شاگردان ارشدش (۱۴۱۲-۱۴۱۳ هـ ق)
- جلسه‌ی ماهیانه با اعضای هیئت تدریس دانشکده‌ی عقیده‌ی دانشگاه امام محمد بن سعود شعبه‌ی قصیم (۱۴۰۹-۱۴۲۱ هـ ق).
- جلسه‌ی ویژه با دعوت‌گران بریده که به علت دوری مسافت متوقف شد. (۱۴۱۴-۱۴۱۷ هـ ق)
- جلسه‌ی ویژه هر دو هفته‌ی یک‌بار با تعدادی از مشایخ (۱۴۱۶-۱۴۲۱ هـ ق).
- جلسه‌ی ماهیانه با خطبای عنیزه (۱۴۱۸-۱۴۲۱ هـ ق)
- جلسه‌ی ماهیانه با اعضای هیئت امر به معروف و نهی از منکر (۱۴۱۲-۱۴۲۱ هـ ق)

تدوین محتوای دروس آموزشی

از آنجا که شیخ ابن عثیمین توانایی زیادی در ساده ساختن علوم برای دانشجویان داشت، اداره‌ی دانشسرای علمی عنیزه ایشان رامسئول تدوین کتاب‌های درسی دانشسرا کرد. از حکایت‌هایی که در رابطه با پارسایی ایشان نقل می‌کنند یکی این است که وقتی حق التدریسی ایشان در برخی ساعات دانشکده شریعت پرداخت شد آن را نپذیرفت و گفت: بخشی از وقت اختصاص یافته به تدوین کتاب‌های درسی را به این کلاس‌ها داده‌ام و این دستمزد حق من نیست.

دعوت عمومی

شیخ ابن عثیمین علاوه بر تدریس در دانشگاه عنیزه و دانشسرای علمی این شهر و دانشکده‌ی شریعت دانشگاه امام شعبه‌ی قصیم و حرم مکی و مکه‌ی مکرمه، برای ایراد سخنرانی به سراسر عربستان سعودی می‌رفت.

از سال ۱۴۰۷ هـ ق ایشان به عنوان عضو شورای عالی علمای عربستان سعودی انتخاب شد که تا پایان عمرشان این سمت را بر عهده داشت. شیخ به امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت مسئولان عنایت و توجهی ویژه داشت. وی همچنین نقش مؤثری در تأسیس جمعیت خیریه‌ی حفظ قرآن کریم در سال ۱۴۰۵ داشت و هنگام تأسیس آن مبلغ ۲۵ هزار از دارایی شخصی خود را بذل این پروژه کرد و ریاست آن را از زمان تأسیس بر عهده گرفت که تا زمان وفات ادامه داشت. وی از نزدیک نشست‌ها و جشنواره‌ها و

کنفرانس‌هایی که از سوی جمعیت برگزار می‌شد را زیر نظر داشت و برای اینکه فعالیت‌های آن مستدام باشد در اختصاص اوقافی برای آن تلاش کرد.

شیخ ابن عثیمین از حامیان موثر راه‌اندازی دفاتر دعوی ویژه‌ی خارجی‌ها در قسیم هنگام تأسیس آن در سال ۱۴۰۷ بود و به اصرار شیخ عبدالعزیز بن باز پذیرفت ریاست آن را بر عهده بگیرد. شیخ ابن عثیمین از نزدیک بر فعالیت‌های این دفاتر نظارت می‌کرد و صدها غیر مسلمان به وسیله‌ی این دفاتر به دین اسلام گرویدند. شیخ همچنین مشارکت‌های فعالی در برنامه‌های رادیویی «نور علی الدرب»، «برنامه‌ی تلفنی فتوا»، برنامه‌ی «منار الاسلام» و دیگر برنامه‌ها داشت. ایشان همچنین توجه زیادی به دعوت اسلامی در کشورهای غربی داشت، و شماره‌ی تلفن شخصی خود را در اختیار مراکز اسلامی در آمریکا قرار داده بود که در صورت بروز اختلاف میان مسلمانان جهت حل و فصل آن فوری با وی تماس بگیرند.

شیخ ابن عثیمین همچنین عنایت ویژه‌ای به چاپ و نشر کتاب‌ها - چه کتاب‌های خود و چه کتاب‌های دیگران - به شکل رایگان داشت و از مؤسسات دعوی می‌خواست در داخل و خارج از عربستان به چاپ و نشر کتاب و توزیع آن به شکل رایگان اهتمام ورزند. در سال ۱۴۱۶ هـ ق شیخ ابن عثیمین در فرودگاه جده سرگرم راهنمایی و ارشاد حاجیان بود که کاروانی از یکی از ممالک تازه استقلال یافته از شوروی سابق وارد فرودگاه شدند. شیخ خواست با آن‌ها سخن بگوید لذا درخواست مترجم کرد. روحانی کاروان با زبان عربی آشنا بود و سخنان شیخ را برای

حاجیان ترجمه کرد سپس به زبان خودشان سخنانی به حاجیان گفت که همه آن‌ها به گریه افتادند و برای بوسیدن شیخ صف کشیدند. آن روحانی به شیخ گفت که همه‌ی این‌ها شاگردان تو هستند که در دوره حکومت کمونیستی شوروی در زیر زمین خانه‌ها کتاب‌های تو را با هم مدارس می‌کردند. این نقش ارزنده‌ی شیخ ابن عثیمین در نشر علم و دانش از نظر بسیاری مردم پنهان مانده است. تلاشی که برای نشر دعوت در سراسر جهان انجام دادند و سزاوار است ما امروز به ایشان اقتدا کنیم.

فعالیت‌های خیریه و انسان‌دوستانه

این نقش شیخ منحصر به دستگیری از فقرا و درماندگان نبود، بلکه شیخ توجه زیادی به مسلمانان و مشکلاتشان داشت و در مسجد خود کمپین‌های عمومی برای جمع‌آوری مساعدت‌های مالی در ارتباط با قضایای مهم اسلامی از قبیل فلسطین، اریتره، بوسنی و هرزگوین، کوزوو و چچن راه‌اندازی می‌کرد و شاگردانش را برای رساندن کمک‌ها روانه می‌ساخت.

شیخ همچنین همکاری مؤثری با مؤسسات کمک‌رسانی و امدادی و دعوی فعال در خارج از عربستان سعودی مانند مؤسسه حرمین و هیئت جهانی امداد اسلامی داشت. ایشان همچنین از مشوقان و حامیان راه‌اندازی صندوق خیریه‌ی ازدواج در شهر عنیزه بود. حمایت ایشان موجب کامیابی صندوق شد و بسیاری از دختران و پسران جوان از آن بهره‌مند شدند.

حمایت از جهاد اسلامی

شیخ ابن عثیمین توجه زیادی به حمایت از جهاد و مجاهدان در سرزمین‌های اسلامی داشت و هیئت‌های آنان را به حضور می‌پذیرفت. به پرداخت زکات به مجاهدان فتوا می‌داد و کمک‌های جمع‌آوری شده در مسجدش را برای مجاهدان افغان می‌فرستاد و نماینده‌ای را به منظور تفقد حال مجاهدان و پیگیری نیازهایشان به افغانستان می‌فرستاد.

ایشان همچنین نقش فعالی در حمایت از جهاد چچن داشتند. وی مرجع دادگاه‌های اسلامی چچن بودند. او شماره‌ی تلفن شخصی خود را به مجاهدان داده بود تا هنگام برخورد با مشکلی در اسرع وقت با او تماس بگیرند. در تماس‌های تلفنی جویای احوالشان می‌شد و از روند جهاد اطلاع حاصل می‌کرد.

آثار و تألیفات

طی پنجاه سال بیش از ۱۰۰ اثر از شیخ ابن عثیمین به چاپ و نشر رسیده است. اکثر آن‌ها تألیف شیخ نبوده بلکه از نوارهای صوتی ایشان پیاده شده است، به‌ویژه کتاب‌های بزرگی چون «شرح ممتع»، «شرح ریاض الصالحین» و... آن چه شیخ شخصاً به رشته‌ی تحریر در آورده برخی رساله‌های کوچک و تعدادی از کتاب‌های مقرر درسی دانش‌سراهای علمی است.



غرفه مرکز نشر آثار شیخ ابن عثیمین-رحمه الله- در نمایشگاه کتاب قسیم

برخی از شاگردان شیخ به شکل تخصصی به استخراج معارف برجای‌ماده از شیخ در نوارهای کاست و چاپ و نشر آن به‌شیوه و اسلوب کتاب همت گماشتند که مشهورترین آن‌ها عبارتند از: دکتر عبدالله طیار، که از سال ۱۴۰۳ هـ ق سلسله‌ی «الباب المفتوح» را که سخنان شیخ ابن عثیمین برای توده‌ی مردم بود که در روزهای پنجشنبه و یک ساعت قبل از نماز ظهر القا می‌شد و نیز سلسله «دیدارهای ماهیانه»، و سلسله «برنامه‌های منار الاسلام» را استخراج و چاپ و نشر نمود.

ایشان همچنین کتاب‌های «فقه عبادات»، «شرح مقدمه‌ی تفسیر شیخ الاسلام ابن تیمیه»، «شرح ریاض الصالحین امام نووی» را استخراج و چاپ و نشر کردند.

شیخ فهد السلیمان: ایشان ایده‌ی جمع‌آوری فتاوا و رساله‌های شیخ ابن عثیمین را با شیخ بن باز در جریان گذاشتند. شیخ بن باز گفت: «شیخ محمد بن عثیمین عالمی وارسته و مردی صالح است، شروع کن و ان شاء الله خیر می‌شود» فهد السلیمان در سال ۱۴۰۷ هـ ق جمع‌آوری فتاوی شیخ ابن

عثیمین را آغاز کرد و در سال ۱۴۱۰ هـ ق نخستین جلد آن را به چاپ رساند. وی تا زمان وفات شیخ ابن عثیمین با ایشان در ارتباط بود و فتاوی وی را جمع‌آوری و بازبینی می‌کرد تا اینکه مجموع فتاوی ایشان در ۱۵ جلد به چاپ رسید.

- همچنین کمیته‌ای علمی متشکل از دکتر سلیمان ابوالخیل و دکتر خالد المشیقح نظارت علمی بر کتاب «شرح ممتع» را بر عهده گرفتند. کتاب حاوی یادداشت‌برداری‌های دکتر ولید الحسین و تعدادی دیگر از شاگردان شیخ از مجالس ایشان بود. پس از چاپ اول این کتاب کمیته‌ای به سرپرستی خود شیخ برای بازبینی اشتباهات چاپی آن تشکیل شد و این کمیته از راهنمایی‌های شیخ عمر الحفیان که از نزدیکان شیخ بود استفاده بردند.

- امروزه مؤسسه‌ی شیخ محمد بن صالح العثیمین مسئولیت نشر آثار شیخ را بر عهده دارد.



مؤسسه شیخ محمد بن صالح العثیمین که توسط فرزندان و شاگردان شیخ تأسیس شده است

دریافت جایزه‌ی ملک فیصل

در سال ۱۴۱۴ هـ ق شیخ محمد بن صالح العثیمین از سوی جایزه‌ی جهانی ملک فیصل به‌عنوان خدمتگزار برتر جهان اسلام انتخاب شد. در بیان اسباب انتخاب ایشان آمده بود:

اول: آراسته بودن ایشان به اخلاق علمای بزرگ از جمله پرهیزگاری، شرح صدر، حق‌گویی، تلاش برای خیررسانی به مسلمانان، خیرخواهی ایشان برای عام و خاص.

دوم: بهره‌مندی بسیاری از مردم از علم ایشان از طریق تدریس، افتا، و تألیف.

سوم: ایراد سخنرانی‌های مفید در سراسر عربستان سعودی

چهارم: مشارکت فعال در همایش‌های و سمینارهای اسلامی

پنجم: اسلوب زیبای ایشان در دعوت اسلامی که توأم با حکمت، موعظه‌ی حسنه و ارائه‌ی نمونه‌ای زنده از منش و آیین سلف صالح در اندیشه و عمل بود.



King Faisal
PRIZE

جایزه ملک فیصل

وفات

شیخ محمد بن صالح العثیمین در تاریخ ۱۵ شوال سال ۱۴۲۱ هـ ق در شهر جدّه چشم از جهان فرو بست. بعد از نماز عصر روز پنجشنبه در مسجد الحرام بر ایشان نماز جنازه خوانده شد، سپس هزاران نفر از نمازگزاران ایشان را تشییع نموده و در قبرستان عدل در جوار شیخ و استادش شیخ عبدالعزیز بن باز به خاک سپردند.

منابع و مراجع:

الجامع لحیة العلامة محمد بن صالح العثیمین، تألیف: ولیدأحمد الحسین، انتشارات: مجلة الحکمة، چاپ اول سال ۲۰۰۲ م.


ابن عثیمین الإمام الزاهد، تألیف: د ناصر الزهرانی، انتشارات: دار ابن الجوزي، دمام، چاپ اول سال ۲۰۰۱ م.

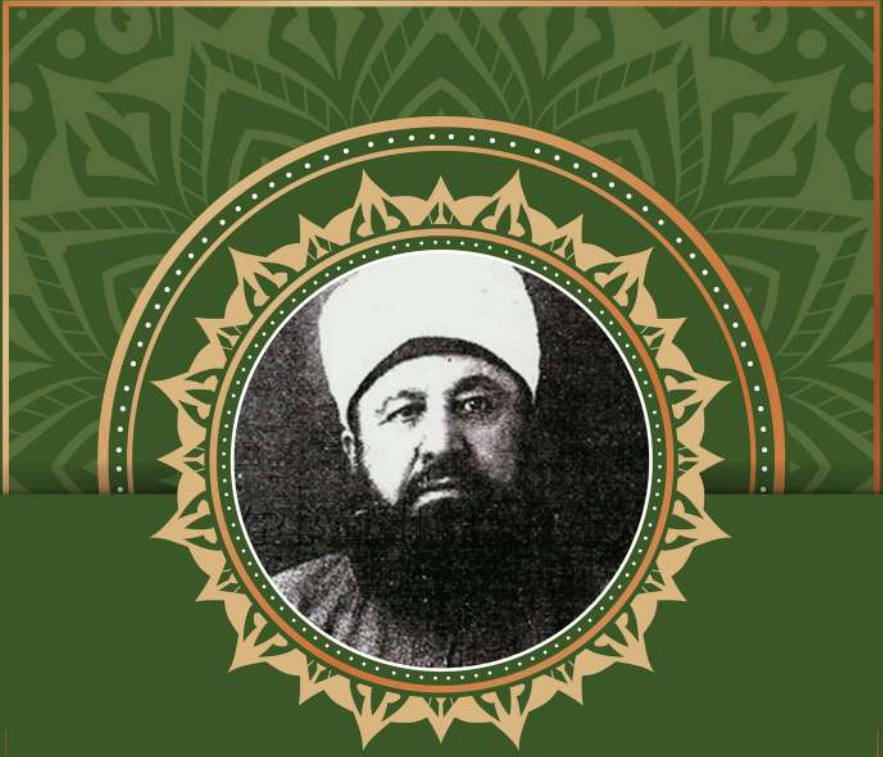
محمد صالح العثیمین العالم القدوة، تألیف: إبراهيم العلي وإبراهيم باجس، انتشارات: دار القلم، دمشق، چاپ اول سال ۲۰۱۰ م.

صفحات من حياة الفقيه العالم الزاهد الشيخ محمد بن عثیمین، تألیف: د. عبدالله الطیار، انتشارات: المجلة العربية، سال چاپ: ۲۰۰۱ م.



پرچم داران نہضت اصلاحی سلفی معاصر در مصر

- ◆ علامہ محمد رشید رضا «رحمہ اللہ»
 - ◆ علامہ محب الدین خطیب «رحمہ اللہ»
 - ◆ علامہ محمد حامد الفقی «رحمہ اللہ»
 - ◆ علامہ احمد شاکر «رحمہ اللہ»
- 



امام مجاهد محمد رشید رضا

۱۴۲۱-۱۳۴۷ھ / ۱۹۲۷-۲۰۰۱م

پیش درآمد

شاید بتوان علامه رشید رضا را آغازگر نهضت سلفیت و اسلام‌گرایی معاصر دانست. او به مدت چهل سال از طریق مجله‌ی «المنار» مسلمانان سراسر جهان را ارشاد و راهنمایی می‌کرد. استاد محمد عبده در وجود او رهبریت اصلاح میان مسلمانان را می‌دید لذا در وصف وی سرود:

خدایا اگر مقدر کرده‌ای من به زودی به جهان ارواح پیوندم
در اسلام برکت بنه و راهنمای رشیدی روزی مسلمانان کن که راه
را بر آنان در شب‌های تاریک روشن کند.

علامه‌ی محدث شیخ ناصرالدین آلبنی در رابطه با جایگاه محوری رشید رضا می‌گوید: «آقای محمد رشید رضا - رحمه الله - حق زیادی بر گردن جهان اسلام به شکل عموم و بر گردن سلفی‌ها به شکل خصوص دارد. ایشان از نوادر کسانی است که منہج سلفی را بواسطه‌ی مجله‌ی المنار در سراسر دنیا منتشر کردند» و نیز می‌گوید: «اگر سزاوار باشد که اهل فضل به فضل انسان‌های شایسته اقرار کنند، بایستی به این مناسبت عرض کنم، و هر کسی که نیست هم پیام مرا بشنود، که اگر من امروز در مسیر سلفیت و تشخیص احادیث صحیح و ضعیف گام برداشته‌ام نخست از فضل خدا بوده و پس از آن به خاطر وجود محمد رشید رضا. در آغاز طلب علم از طریق مجله‌ی المنار بود که با این مسیر آشنا شدم»^۱.

علامه ابن عثیمین در رابطه با فراگیری و گستردگی آگاهی‌های

۱- حیاة الالبانی وآثاره وثناء العلماء علیه ۴۰۰/۱

رشید رضا می‌گوید: «تردیدی نیست که علمای شریعت نسبت به علوم اقتصاد و سیاست و هرآنچه در تخصص شرعی به آن نیاز دارند از آگاهی لازم برخوردارند. اگر می‌خواهی خوب به حرفم پی ببری به محمد رشید رضا - رحمه الله - صاحب مجله‌ی المنار در تفسیر و دیگر کتاب‌هایش نگاه کن.»^۱

تولد و رشد

محمد رشید رضا در ۲۷ جمادی الاول ۱۲۸۲ هجری قمری برابر با ۲۳ سبتمبر ۱۸۶۵ میلادی در روستای القلمون واقع در ساحل اقیانوس اطلس و در نزدیکی جبل لبنان به فاصله‌ی سه مایل از طرابلس شام در خانواده‌ای از سادات شام دنیا آمد. خانواده‌اش به علم و ریاست و ارشاد شهره بودند. پدر بزرگ سومش مسجدی در روستا بنا کرده بود و در آن به امامت و وعظ و تدریس می‌پرداخت. پدرش علی رضا شیخ قلمون و امام مسجد آنجا بود. منزلشان مقصد حکام، علماء، بزرگان و چهره‌های شاخص حتی از غیر مسلمانان بود. این خود به رشید رضا کمک کرد بهتر بتواند با طبقه‌ی اشراف و نیز غیر مسلمانان تعامل کند. در مکتب‌خانه‌های قلمون قرائت قرآن و خط و حساب را فرا گرفت. سپس به مدرسه‌ی ابتدایی رشیدیه در طرابلس پیوست و در آنجا صرف، نحو، ریاضیات، اصول جغرافی، عقیده، و فقه را آموخت. اما یکسال بیشتر در آن مدرسه نماند چرا که در آنجا به زبان ترکی تدریس می‌شد. در سال ۱۲۹۹ هجری قمری برابر با

۱- وبسایت شیخ ابن عثیمین، کتاب العلم سؤال شماره‌ی ۷۵

۱۸۸۲ میلادی به مدرسه‌ی ملی اسلامی طرابلس که شیخ حسن الجسر تأسیس کرده بود ملحق شد، شیخ حسن الجسر را می‌توان استاد اول رشید رضا دانست. در این مدرسه توجه ویژه‌ای به تدریس ادبیات عرب و علوم عربی و شرعی، منطق، ریاضیات، و فلسفه طبیعت می‌شد، اما از آنجایی که دولت عثمانی بخاطر کوتاه‌نظری‌اش آن را به رسمیت نمی‌شناخت تا دانش‌آموزانش راز خدمت سربازی معاف کند، بسته شد و دانش‌آموزان آن پراکنده شدند.

تحصیل علم و دانش

زمانی که مدرسه بسته شد رابطه‌ی محکمی میان رشید رضا و شیخ جسر رقم خورده بود و رشید رضا ملازم حلقه‌های درس او شده بود. شیخ جسر هم توجه زیادی به رشید رضا داشت. رشید رضا در دوره‌ی تحصیل توجهی به مسائل جزئی نداشت. تلاش می‌کرد خوب قضایا را بفهمد و با اسلوب خود آن را بیان کند، لذا نبوغش در این بخش بخوبی آشکار شد. او مانند دیگر دانش‌آموزان آنچه را می‌آموخت طوطی‌وار تکرار نمی‌کرد. در سال ۱۸۹۷ میلادی استادش شیخ جسر به او اجازه‌ی تدریس علوم شرعی، عقلی و عربی را داد. در همان زمان رشید رضا علم حدیث را نزد شیخ محمد نشابه آموخت و اجازه‌ی روایت حدیث را از ایشان دریافت کرد. همچنان که ملازم دروس برخی علمای طرابلس مانند: شیخ عبدالغنی الرافعی، محمد القاوقجی، محمد الحسینی و دیگران بود.

این مدرسین تأثیر بسیار زیادی در شکل‌گیری شخصیت علمی و اصلاحی رشید رضا داشتند. بیشتر آنها سال‌ها در دانشگاه الازهر

درس خوانده بودند و بر خلاف عموم الازهری‌ها دایره‌ی علم و دانش را توسعه داده بودند و علوم نوین را میان دانش‌آموزان ترویج می‌کردند و بدعت‌ها و خرافات را در میان مردم نشر نمی‌دادند، بلکه انتقادهایی بر انحرافات صوفیان داشتند/ ضمن اینکه توجه ویژه‌ای به علم حدیث نبوی نشان می‌دادند. اینجا بود که رشید رضا با عنایت به سنت و تحقیق پیرامون صحت و ضعف احادیث آشنا شد. رشید رضا در رثای شیخ محمود نشابه متوفای ۱۳۰۸هـ/ ۱۸۹۰م می‌سراید:

او کسی بود که از خشیت و ترس خدا فروتن بود و خود را از مردم برتر نمی‌دید

کسی که سنت روشن پیامبر صلی الله علیه وسلم را زنده کرد و بدعت‌های تیره را از بین برد
در رثای شیخی عبدالغنی رافعی متوفای ۱۳۰۸هـ/ ۱۸۹۰م می‌سراید:

من و همه‌ی مسلمانان سوگوار احیاگر شریعت خدای فضل و اصحاب فضل هستیم
کسی که با حکمت خود سنت را یاری داد و بدعت تیره را خوار و ذلیل کرد

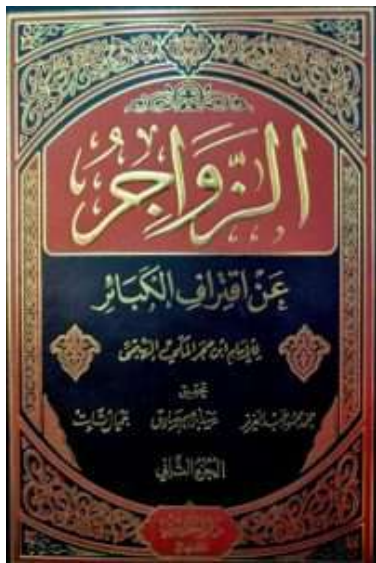
درک محضر چنین دانشمندانی از عنایت ربانی خداوند به رشید رضا بود که نتیجه‌ی آن رهایی او از تقلید و تعصب مذهبی بود. او در سال‌های آغازین عمرش بخش‌هایی از کتاب نیل الاوطار شوکانی را نزد شیخ و استادش عبدالغنی رافعی خواند و حدیث و علوم حدیث را از محدث محمد قاقجی فرا گرفت. سپس شرح احیاء علوم دین غزالی را به قصد تخریح احادیث آن خریداری کرد. رشید

رضا به هیچ حدیثی استناد نمی‌کرد مگر اینکه تخریجش را می‌نوشت. رشید رضا بالید و پرورش یافت تا جایی که اگر در مورد حدیثی تردید داشت در رابطه با سند آن تحقیق می‌کرد. لازم به ذکر است رشید رضای جوان نخستین کسی بود که کتاب «میزان الاعتدال» امام ذهبی را از هند به طرابلس آورد. رشید رضا از همه‌ی ظرفیت‌ها سود جست. با وجود تعلق خاطر به تصوف در آغاز زندگی و گرایش که به طریقت شاذلیه و سپس به نقشبندیه داشت اما توفیق الهی و بعد از آن خردی که بوسیله‌ی آن حق را تشخیص می‌داد سبب شد از تصوف فزونی ذکر و عبادت را بیاموزد و خرافات و کرامت‌های دروغین و بدعت‌های آن را رها کند. یک بار که او برای دیدار شیخ طریقت مولویه رفته بود دید جوانانی با صدای نی در مقابل شیخشان می‌رقصند و در پیشگاه او رکوع می‌کنند. متعجب شد و از حقیقت آنچه می‌دید پرسید. به گفتند: این طریقت مولانا جلال‌الدین رومی است.

رشید رضا نتوانست خود را مهار کند لذا با صدای بلند فریاد زد: ای مسلمانان این کار، منکری است که نباید در مقابل آن سکوت کرد، چرا که سکوت بمعنای تأیید آن است. آنان که چنین می‌کنند مصداق کسانی هستند که خداوند درباره‌ی آنها می‌گوید: «دین خود را به بازی گرفته‌اند»، من واجبی که بر گردن داشتم ادا کردم، هم‌اکنون اینجا را ترک کنید تا خداوند بر شما رحم آورد. شخصیت استوار رشید رضا در حق‌گویی و امر به معروف و نهی از منکر چنین نضج گرفته بود.

تعلیم و دعوت

رشید رضا با وجود تلاش زیادی که در تحصیل علم و مطالعه داشت همزمان به تعلیم و موعظه در روستایش قلمون اهتمام می‌ورزید. او در مسجد و قهوه‌خانه با زبانی ساده آیات قرآن را برای مردم شرح می‌داد و تجاربی علمی و نظری در رابطه با تربیت و تعلیم کسب نمود که بعدها کمک شایانی به مسیر اصلاحی او کرد. او حتی درس‌هایی در فقه و عقیده برای زنان در خانه‌هایشان داشت.



به سبب مطالعه کتاب «الزواجر عن اقتراف الكبائر» نوشته‌ی ابن حجر هیتمی از بسیاری عادات ناپسند نظیر قرار دادن شمع بر مزار علما و بستن پارچه بر قبرشان به قصد قضای حاجت دست کشید. در آنجا درختی بود که مردم به آن تبرک می‌جستند، رشیدرضا دستور داد شبانه آن درخت را از ریشه در آورند. او در رابطه با خود

می‌گوید: «همه این‌ها درست زمانی رخ داد که من هنوز در مسیر کسب علم و دانش بودم و کتاب‌های امام مجدد شیخ الاسلام ابن تیمیه و شاگرد محقق او علامه ابن قیم را مطالعه نکرده بودم، حتی ردیه‌های ابن حجر بر فتاوای حدیثی او را خوانده بودم و آن‌ها را باور داشتم. تا این که در طرابلس کتاب

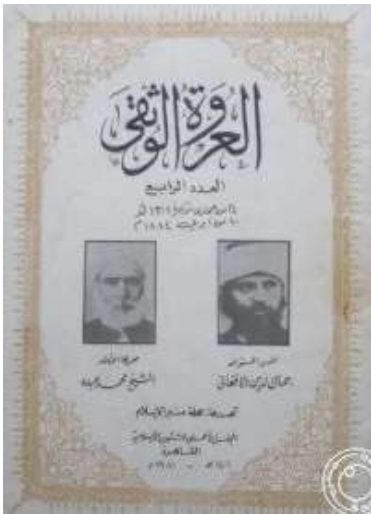


«جلاء العینین فی محاکمه الاحمدین» را یافتیم و دانستم مقام ابن تیمیه بالاتر از مقام ابن حجر هیتمی است،... اما در رابطه با وهابیت چیزی از آن نمی دانستم، و تنها از مردم می شنیدم که آن ها بدعت گزارند.. و اولین سخن حقی که در مورد آن ها از زبان علمای شام شنیدم سخنان علامه شیخ عبدالباسط فاخوری مفتی بیروت در کتاب «تحفه الانام مختصر تاریخ الاسلام» بود. بعدها در مصر به شکل تفصیلی با این حرکت آشنا شدم.»

رشید رضا تنها به آموزش کسانی که در درسهای مسجد او حضور می یافتند اکتفا نمی کرد، بلکه خود به نزد مردم در قهوه خانه هایی که برای نوشیدن قهوه و خوردن نارگیل جمع می شدند می رفت و از هم نشینی با آنان را شرم نمی کرد. آنها را موعظه می کرد و به حضور در نماز تشویق می کرد. این سیاست خلاقانه ی رشید رضا سبب شد بسیاری از مردم به ادای نمازهای فرض و التزام به شریعت روی آوردند و از کرده های پیشین خود توبه کنند. همچنین او از زنان روستا می خواست در درسی که ویژه ای بانوان بود شرکت کنند و محل تدریس را «دارالاسره» قرار داد و مباحث طهارت، عبادات و اخلاق و بخش هایی از عقاید را با اسلوبی ساده به آنان تدریس می کرد.

رشید رضا در این مرحله از زندگی اش بواسطه‌ی پدر و برخی اساتید با برخی سیاستمداران آشنا شد. از آنجایی که پدرش جایگاه ویژه‌ای نزد مردم داشت سیاستمداران زیادی به خانه‌ی آن‌ها رفت و آمد می‌کردند. رشید رضا از تجمل‌گرایی آن‌ها و پوشیدن ساعت‌های طلایی خوشش نمی‌آمد لذا آن‌ها را نصیحت می‌کرد. اینجا بود که رشید رضا دریافت اصلاح و دعوت تنها مختص به توده‌ی مردم نیست بلکه شامل حکام و سیاستمداران نیز می‌شود.

آشنایی با مجله‌ی العروه الوثقی



در سال ۱۳۰۲ هجری قمری، زمانی که رشید رضا بیست ساله بود توسط برخی مصری‌های تبعید شده از سوی انگلیسی‌ها پس از کودتای عربی پاشا با نشریه‌ی العروه الوثقی که جمال‌الدین افغانی و محمد عبده آن را از پاریس منتشر می‌کردند آشنا شد. او می‌گوید: «بیاد دارم سال ۱۳۰۲ هجری قمری در خانه مادر قلمون

در حومه‌ی طرابلس شام میهمانانی از تبعیدشدگان مصری پس از حوادث عربی حضور یافته بودند. شامگاه آنها نشریه العروه الوثقی را با خود آوردند و استاد شیخ محمد عبدالجواد قیانی با صدای بلند همانند خطیبان جمعه آن را می‌خواند... در آن زمان توجه

زیادی به آن نکردهم چرا که در سال دوم تحصیل علم بودم». پس از مدتی رشید رضا شماره‌هایی از نشریه را در میان اوراق پدرش می‌بیند. وی می‌گوید: «بارها و بارها آن را مطالعه می‌کردم و نوشته‌هایش کار خود را در درونم می‌کرد، می‌ساخت و بنا می‌کرد، سرشار از امیدم می‌کرد، وعده‌ها و امیدهایش حق بود. اصلاحگری می‌کرد. این نشریه استاد دومی شد که مرا تحت تأثیر قرار داد و امیدهایم را به خود گره بست. استاد اول من کتاب احیاء علوم دین غزالی بود»، پس از آن رشید رضا پیگیر شماره‌های دیگر نشریه شد تا اینکه همه‌ی شماره‌هایش را نزد استادش جسر یافت و از روی آن نسخه‌برداری کرد. او می‌گوید: «هر شماره‌ی آن مانند سیم برقی بود که به من وصل شده بود و در من لرزش و حرکت و حرارت و شعله ایجاد می‌کرد و مرا از مرحله‌ای وارد مرحله‌ی دیگر می‌نمود».

عروة‌الوثقی تأثیر بسیار زیادی بر رشید رضا در زمینه‌های مختلف نهاد. نخستین تأثیر آن تغییر روش رشید رضا در بیان و نوشتن و کنار نهادن روش مقامات حریری بود که در آن دوره رواج داشت. رشید رضا پس از تدریس در محله و مسجد و روستا و شهر به اصلاح عمومی روی آورد. او دریافت که از عوامل تباهی و انحطاط امت مسلمان، اعتقادات جبراندیشانه، انفعال و بی‌عملی، بدعت‌های فراگیر و نادانی منتشر است و آگاه شد که درمان این بیماری‌ها و اصلاح آن با علم و زدودن بدعت‌ها و تمسک به اصول قرآن و سنت محقق‌شدنی است. او به ضرورت وحدت مسلمانان و تقویت جایگاه خلافت و اصلاح آن به منظور مقاومت در برابر طمع‌ورزی و زیاده‌خواهی استعمارگران اروپایی آگاه شد.

رشید رضا تأثیر العروه الوثقی را بر خود اینگونه بیان می‌کند: «این نشریه فهم جدیدی از اسلام و نظری فراتر از آنچه که در گذشته در رابطه با راهنمایی مسلمانان داشتیم به من ارزانی داشت. قبلاً توجه من به تصحیح باورهای مسلمانان و بازداشتن آنان از کارهای حرام و ترغیبشان به انجام عبادات و زهد و پارسایی در دنیا بود، اما پس از آن تصمیم گرفتم عموم مسلمانان را به مدنیت و محافظت از میهن و رقابت با امت‌های پیشرفته در علوم و فنون و صنعت فرا بخوانم و خود را برای چنین وظیفه‌ای آماده می‌کردم.»



محمد عبده

رشید رضا شوق زیادی برای ارتباط مستقیم با جمال‌الدین افغانی و محمد عبده داشت. پس از تعطیل شدن عروه الوثقی محمد عبده بمدت پنج سال در بیروت ساکن شد. طی این مدت رشید رضا اخبار او و اصلاح‌گری‌اش را از طریق مدرسه‌ی سلطانی بیروت پیگیری می‌کرد. زمانی که عبده به طرابلس آمد رشید رضا و برخی

دانشجویان با او دیدار کردند، رشید رضا پس از آن به مطالعه کتابهای محمد عبده و بویژه ترجمه کتاب «نقدی بر خداناباوران» نوشته‌ی جمال‌الدین افغانی روی آورد.

از جمله تأثیرات عروه الوثقی بر رشید رضا این بود که پس راه‌اندازی نشریه‌ی طرابلس از سوی شیخ و استادش حسین

الجزیر، او نوشتن مقاله در نشریات را آغاز کرد. مقالات رشید رضا از آنجایی که متأثر از اندیشه‌های جمال‌الدین افغانی و محمد عبده بود از مهم‌ترین مقالات این نشریه به شمار می‌رفت.

از دیگر تأثیرات جمال‌الدین افغانی و محمد عبده بر رشید رضا این بود که وی کتاب «الحکمة الشرعية في محاكمة القادرية والرفاعية» را در پاسخ به کتاب ابوالهدی صیادی مشاور صوفی سلطان عبدالحمید نوشت. صیادی در کتاب خود که آن را در جهان منتشر کرده بود به تمجید از خود و پیروانش و بیان کرامات دروغین و برتری خود بر دیگر قطب‌های تصوف پرداخته بود. فراهایی از نقد رشید رضا بر صیادی که یک جلد قطور بود و از نخستین تألیفات وی محسوب می‌شود در شماره‌های سال اول مجله‌ی المنار منتشر شد. این کتاب اساس منهج اصلاحی رشید رضا بود. در سال ۱۳۱۲ هجری قمری زمانی که محمد عبده برای سیاحت به طرابلس آمده بود رشید رضا پس از سال‌ها با وی دیدار

کرد و در مدت حضور عبده در طرابلس همراه او بود.

پس از بازگشت عبده به مصر ارتباط رشید رضا با او همچنان برقرار بود. رشید رضا علاوه بر آن امیدوار بود با جمال‌الدین نیز ارتباط برقرار کند، لذا از طریق برخی دوستان نزدیکش نامه‌ای برای او به استانبول فرستاد. جمال‌الدین نامه‌ی رشید رضا را



سید جمال‌الدین افغانی

پسندید و از وی تشکر کرد اما از آنجایی که از سوی حکومت عثمانی در حصر بود نتوانست دعوت وی را برای سفر به شام اجابت کند. زمانی که فشار دولت عثمانی علیه جمال‌الدین افغانی شدت گرفت رشید رضا محبت و ارادت خود را به او علنی کرد. رشید رضا خوب می‌دانست پس از بسته شدن عروه الوثقی مسیر جمال‌الدین و عبده از هم جدا شده است. جمال‌الدین اصلاح سیاسی را آسان‌ترین و سریع‌ترین راه می‌دانست درحالی‌که به باور عبده اصلاح آموزشی و تربیتی دوام و ماندگاری بیشتری خواهد داشت. زمانی که خبر درگذشت جمال‌الدین افغانی به رشید رضا رسید و فشارهای حکومت علیه اصلاح‌گری او در شام شدت یافت، تصمیم گرفت به مصر برود و در کنار استادش محمد عبده به فعالیت‌های اصلاح‌گرانه‌ای که به آن باور داشت ادامه دهد. رشید رضا برای اینکه عثمانی‌ها مانع او نشوند به شکل مخفیانه به مصر گریخت.

ورود به مصر و راه‌اندازی مجله المنار



در سال ۱۳۱۵ هجری قمری برابر با ۱۸۹۸ میلادی زمانی که رشید رضا ۳۳ ساله بود و فرد بالغ و پخته‌ای شده بود و شخصیت علمی و فکری مستقلی یافته بود وارد مصر شد. می‌توان گفت رشید رضا با اندیشه‌های سلفی وارد مصر

شد و سلفیت او در مصر در اثر وجود کتاب‌های سلفیت و حضور سلفی‌ها عمیق‌تر شد. او می‌گوید: «از آنچه بر من گذشت دانستم

که من آماده سفر به مصر برای اصلاح‌گری بودم. گویا برای آن آفریده شده و بخاطرش آموزش دیده بودم».

رشید رضا تصمیم گرفت یک مجله‌ی فکری اصلاحی راه‌اندازی کند که مسیر عروه الوثقی را ادامه دهد. چند ماه پس از ورود به مصر، دیدار او با عبده سبب شکل‌گیری این ایده شد. عبده اما علاقه‌ی چندانی به این تصمیم نداشت و تصور می‌کرد این پروژه موفق نخواهد شد. اما اصرار و پافشاری رشید رضا و آمادگی او برای پرداخت هزینه‌های یک یا دو سال مجله بدون در نظر گرفتن عواید مالی آن محمد عبده را به موافقت با این پروژه مجاب کرد. رشید رضا در روابط خود با عبده شرط گذاشته بود و آن‌هم این که: «از حکمتی که نمی‌دانم می‌پرسم و جز آنچه می‌فهمم نمی‌پذیرم و جز آنچه معتقدم سودمند است انجام نمی‌دهم» این سخن از استقلال شخصیتی رشید رضا به‌رغم علاقه‌ی شدید او به عبده حکایت دارد. در مقابل، عبده از رشید رضا خواست سه نکته را در مدیریت المنار در نظر داشته باشد: عدم گرایش به احزاب، عدم پاسخگویی به انتقادات دیگر نشریات، عدم خدمت به اندیشه‌های دیگر بزرگان. خواسته‌های عبده گواه درک زودهنگام او از ضرورت استقلال و خودکفایی امر اصلاح و عدم وابستگی به بزرگان و تجار بود. چرا که در حقیقت آن‌ها و توده‌ی مردم‌اند که باید پیرو مصلحان باشند و نه بلعکس.

نخستین شماره‌ی المنار در ۲۰ شوال ۱۳۱۵ هجری قمری با ۱۷ مارس ۱۸۹۸ میلادی به چاپ رسید تا جریان بیدارگری و مبارزه با جهل و خرافات و بدعت‌ها، و راهنمایی مسلمانان

به مسیر اصلاح آغاز شود.

پس از چاپ چند شماره، عبده به رشید رضا سفارش کرد برای اینکه دشمنان نشریه زیاد نشوند از صراحت کامل خودداری کند و برای اینکه شمار بیشتری از مردم از این نشریه بهره‌مند شوند از الفاظ غریب و نامتعارف پرهیزد و با عبارت‌هایی ساده و عوام‌فهم آنها را مورد خطاب قرار دهد تا این نشریه، نشریه‌ی ویژه خواص نباشد. همچنین از رشید رضا خواست تا از نقد سیاست‌های دولت عثمانی خودداری کند.

گرچه سخنان و مقالات رشید رضا تأثیرپذیرفته از شیخ و استادش محمد عبده بود اما اساس المنار را مقالات و اندیشه‌های خود رشیدرضا شکل می‌داد. زمانی که برخی مردم تصور کردند محمد عبده نویسنده‌ی حقیقی المنار است رشید رضا خطا بودن این پندار را چنین بیان می‌کند: «ایده و بیان تمام سخنانی که در المنار نشر می‌شود و به کسی نسبت داده نمی‌شود متعلق به صاحب المنار است». حتی تفسیری که رشید رضا در المنار منتشر کرد چنین بود. او در درس تفسیر عبده شرکت می‌کرد و سخنان او را یادداشت می‌نمود و سپس نظرات خود را به آن می‌افزود و از عبده می‌خواست آن را بازبینی کند و چه بسا عبده جمله‌ای از آن را حذف و یا به آن می‌افزود. رشید رضا می‌گوید: «بیاد ندارم او از دیدگاه‌های من انتقاد کرده باشد، بلکه از آنچه می‌نوشتم راضی و حتی شگفت‌زده بود. همه‌ی آنچه می‌نوشتم سخنان او نبود، بلکه تفسیر شخصی نویسنده بود و اقتباس‌هایی که از آن درس‌ها داشتم. پس از اینکه او از دنیا رفت دیدم که اقتضای امانتداری این است آنچه از سخنان او شنیده‌ام

یا از وی حفظ کرده‌ام را به خود ایشان نسبت دهم»، آنچه این گفته‌ها را تأیید می‌کند استمرار رشید رضا در تفسیر قرآن ۳۰ سال پس از وفات استادش محمد عبده است.

زمانی که خبر راه‌اندازی المنار به دولت عثمانی و به‌ویژه به ابوالهدی صیادی رسید دستور جلوگیری از انتشار آن و مصادره‌ی نسخه‌هایش را در اداره‌ی پست صادر کرد. شماره‌ی دوم نشریه مصادره و سپس سوزانده شد و با وجود توقف مکرر المنار، فشارها علیه خانواده رشید رضا در شام شدت گرفت. تا جایی که از پدر او خواستند به مصر برود و وی را برای متوقف کردن مجله متقاعد کند. همانگونه که برای علامه آلوسی در عراق اتفاق افتاد، صیادی تلاش کرد به رشید رضا وعده دهد اگر به پایتخت بیاید مناصب مهمی به او محول کند و از وی تجلیل به عمل آورد. رشید رضا اما این پیشنهادات فریبنده را رد می‌کرد. نتیجه این بود که برخی پیروان صیادی به خانواده‌ی او در قلمون حمله‌ور شدند و شبانه برادرش را مورد ضرب و شتم قرار دادند و مسجدی که مدیریتش با خانواده‌ی او بود را از دستشان گرفتند و علمای طرابلس را به نوشتن مقالات علیه المنار و چاپ آن در نشریات تحریک کردند و افرادی را به مصر فرستادند تا هر آنچه در دفتر المنار وجود دارد بدزدند! این دشمنی دولت عثمانی با المنار ادامه داشت تا اینکه در سال هشتم چاپ مجله شایعه کردند پدر رشید رضا همراه با محمد عبده توطئه‌ی تأسیس یک دولت عربی مستقل را در سر می‌پروراندند، لذا نیروهای عثمانی به بازرسی خانه‌ها پرداختند و مردم برای اینکه از بازجویی در امان بمانند کتاب‌هایشان را آتش زدند. در نتیجه ده‌ها هزار جلد کتاب در آتش سوخت. اوضاع دولت

عثمانی در روزهای پایانی اینگونه بود.

منزل پدر رشید رضا محاصره شد و فرزندانش - برادران رشید رضا - بازداشت شدند و دولت عثمانی به برادران رشید رضا اجازه نداد بر بالین پدرشان که در حال مرگ بود حضور یابند. رشید رضا در این رابطه می گوید: «همه این جریانات نشانه‌ی قدرت و عظمت خلافت حمیدی بود تا اینکه شیخ در حال مرگ بداند قادر به تأسیس یک خلافت عربی در روستای قلمون نیست!».

زمانی که حکام مصر از اصلاح‌گری‌های رشید رضا و وفای او به استادش محمد عبده به ستوه آمدند به وزارت کشور مصر ابلاغ کردند بنابر گزارش‌های رسمی، رشید رضا دوره‌ی خدمت سربازی دولت عثمانی را نگذرانده است. رشید رضا به آن‌ها ثابت کرد که از خدمت سربازی معاف شده است ضمن این که سن او از سربازی گذاشته بود! و این هم نمونه‌ای دیگر از سختی‌های رشید رضا در مسیر اصلاح‌گری بود.

هیچ یک از این مرارت‌ها و مشقات عزم رشید رضا را در امر اصلاح ضعیف نکرد بلکه به پافشاری او برای اصلاح افزود. بی‌توجهی عده‌ای به المنار او را از ادامه‌ی راه باز نداشت چرا که می‌دانست آن‌ها دیر یا زود به المنار باز خواهند گشت، و چنین هم شد. بعد از گذشت سال‌ها مردم در جست و جوی شماره‌های نخستین المنار بودند، شماره‌هایی که رشید رضا سال‌ها آن را نگه داشته بود. زمانی که نسخه‌ها به پایان رسید بخاطر تقاضای بسیار مردم برخی از آن شماره‌های مجله را از نو چاپ کرد. المنار به سراسر دنیا رسید، به روسیه و سنگاپور و اندونزی در شرق و آرژانتین در غرب. زمانی که عبده به تونس و الجزایر



هفته‌نامه المنار در یک محل روزنامه‌فروشی در تهران
مربوط به دوره قاجاریه. سال ۱۳۲۵ هجری قمری

رفت از تأثیر المنار در آن جا شگفت‌زده شد. در آن جا گروه‌ها و دوستانی برای عبده و رشید رضا پیدا شده بودند که دغدغه‌مند اصلاح و ارشاد بودند.

المنار به مدت ۳۷ سال منتشر می‌شد و در ۳۵ جلد به چاپ رسید. آخرین شماره آن در ۲۹ ربیع‌الثانی ۱۳۵۴ هـ برابر با ۳۰ ژولای ۱۹۳۵ میلادی درست در سالی که

رشید رضا از دنیا رفت چاپ و منتشر شد. نخستین شماره المنار یک هفته‌نامه هشت صفحه‌ای بود. از شماره‌ی دوم تا نهم دو هفته‌نامه‌ی ۴۰ صفحه‌ای شد و از سال ۱۹۰۶ میلادی تا متوقف شدن آن ماهنامه‌ی ۸۰ صفحه‌ای بود. در سال ۱۹۱۵ میلادی بخاطر جنگ جهانی اول تنها ۱۰ شماره از ماهنامه به چاپ رسید و پس از آن به روند طبیعی خود ادامه داد. گاهی اوقات به علت سفرهای رشید رضا و یا اختلال در موعد چاپ به سبب کمبودهای مالی و بحران کاغذ انتشار مجله به تأخیر می‌افتاد.

المنار، رؤیا و آرزو و پیام رشید رضا در زندگی بود. خودش در این رابطه می‌گوید: «من المنار را برای دست یافتن به ثروت و منصب و مقام از سوی یک امیر و یا سلطان و یا رسیدن به جایگاهی نزد توده‌ی مردم و عوام و به قصد فخر فروشی و رقابت با اعیان راه‌اندازی نکردم، بلکه راه‌اندازی این نشریه را امری واجب می‌دانستم که انجام آن در بردارنده خیر و ترک آن موجب گنه‌کار

شدن همه‌ی امت می‌شد.»

یکی از خاورشناسان در رابطه با تأثیر المنار می‌گوید: «منار قاهره تنها بر مصری‌ها طلوع نکرد، بلکه بر عرب‌ها در سرزمینشان و بر غیر عرب‌ها و حتی مسلمانان اربخیل مالایو طلوع کرد...»، استاد شکیب ارسلان در مورد تلاش‌های رشید رضا می‌گوید: «رشید رضا با تمام وجودش به نوشتن روی آورد و در چند ساعت به اندازه‌ی یک هفته‌ی دیگران می‌نوشت...هرگاه قلم بدست می‌گرفت صرف، بیان، بدیع، فقه، حدیث، تفسیر، توحید، اصول، فروع همه به‌شکل هم‌زمان از قلمش می‌تراوید». از داستان‌های زیبایی که در رابطه با نقش رشید رضا و المنار در آن زمان نقل می‌شود این است که روزی مادر رشید رضا او را اندوهگین یافت، پرسید: آیا مسلمانی در چین از دنیا رفته است؟ این سخن نشان از گستره‌ی دغدغه‌ی رشید رضا و توجه او به اسلام و مسلمانان دارد.

بعد از مدتی رشید رضا مورد توجه پژوهشگران و خاورشناسان و سازمان‌های علمی قرار گرفت. او را به‌عنوان عضو افتخاری انتخاب می‌کردند و مکاتبه با وی و دعوت او را برای خود یک افتخار بر می‌شمردند.

زمینه‌های اصلاح‌گری

بسیار دشوار است که تلاش‌های ۳۵ ساله‌ی رشید رضا را در چند صفحه خلاصه کرد، اما از آنجایی که این فعالیت‌ها متنوع است به مهم‌ترین آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

شامل انتقاد از رفتارهای توده‌ی مردم در آن زمان و ارائه‌ی راهکارهای مناسب به همگان بود. بیشتر مقالات، درس‌ها و کتاب‌های رشید رضا و پیشنهادات او برای اصلاح الازهر در این زمینه قرار می‌گیرد. او می‌خواست شیوه‌ی تدریس در الازهر تغییر کند و سطح مواد درسی آن بالاتر برود و امور مالی الازهر از نو سامان بگیرد. علوم نوین در آن تدریس شود و خونی جدید در شاهرگ‌های الازهر جریان یابد و نقش دانشجویان از طریق موعظه در روستاها و مناطق در تعطیلات تابستانی پررنگ‌تر شود. در کتاب «المنار والازهر» به تفصیل این قضیه را بیان کرده است. بیشترین انتقاد رشید رضا متوجه صوفی‌ها بود و به‌ویژه مراسم و آیین‌های گروهی آن‌ها که جهل و عزلت را در جامعه نهادینه می‌کرد و کارهای زشت و ناروایی همانند مولود خوانی و حضرات^۱ را ترویج می‌کردند. از آنجایی که جمود و تحجر و تعصب مذهبی فقهای آن دوران و مخالفتشان با اجتهاد در قضایای روز برخی حکام را وا داشته بود که تحکیم شریعت را کنار گذاشته و به تحکیم قوانین وضعی روی آورند، رشید رضا ندای اجتهاد در قضایای روز و ترک تقلید را سر داد و فتاوی‌المنار نمونه‌ای از آزادی فقهی و تطبیق عملی فقه مقارن و فقه استدلالی و بازگشایی باب اجتهاد در عصر حاضر بود. رشید رضا صراحتاً از منهج سلفی دفاع می‌کرد، او می‌گوید: «ما در آغاز تحصیل علم تصور

۱- حضرات از باورهای نادرست صوفیان است مبنی بر حضور پیامبر صلی الله علیه و سلم و اولیاء در محافل صوفیان

می‌کردیم مذهب سلف از پشتیبانی علمی برخوردار نیست و آن‌ها به‌ویژه حنابله به علت ضعف فهمشان همانند خلف و آیندگان رو به تأویل نیاورند. اما زمانی که در علم کلام فرو رفتیم و کتاب‌هایی که منتهای کلام اشاعره بود را با کتاب‌هایی مثل کتاب‌های ابن تیمیه که به منهج سلف تعلق داشت مقایسه کردیم به یقین رسیدیم که منهج سلف حق است و در ورای آن هیچ غرض و خواسته‌ی دیگری مطرح نیست و هر آنچه با مذهب سلف مخالف باشد توهمی است که انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند». دعوت رشید رضا با استقبال مسلمانان روبرو شد، او می‌گوید: «ما الحمد لله تأثیر زیاد دعوتمان را بر مردم و هدایت آنان به سوی کتاب و سنت مشاهده کردیم. امروز در مصر و دیگر ممالک هزاران نفر بر این منهج زندگی می‌کنند و در میانشان دعوتگرانی یافت می‌شود که جمعیت‌ها و مؤسساتی به منظور نشر این اندیشه‌ها راه‌اندازی کرده‌اند که با وجود تفاوتی که در شناخت این دعوت دارند با هم همکاری نموده و برای نشر آن تلاش می‌کنند». رشید رضا پژوهش‌های خود در سنت نبوی را در مجله‌ی المنار منتشر می‌کرد و اگر این پژوهش‌ها هیچ فایده‌ای نداشت جز استفاده‌ی شیخ ناصرالدین آل‌بانی از آن و روی آوردن وی به علم حدیث تا جایی که از ائمه‌ی بزرگ تاریخ امت شد، همین اتفاق برای رشید رضا به عنوان یک فضیلت کافی بود.

اصلاح آموزشی

رشید رضا با تأمل در تجارب جمال‌الدین افغانی و محمد عبده به نقش و جایگاه آموزش در اصلاح امت پی برد. او پس از راه‌اندازی مجله‌ی المنار همیشه در اندیشه‌ی تأسیس یک مدرسه‌ی غیر دولتی مستقل بود برای آنکه دانش‌آموزان نخبه‌ی مسلمان را از سراسر جهان جمع کند و آن‌ها را بگونه‌ای آموزش داده و تربیت کند که به ارشاد جامعه و اصلاح آن بپردازند. رشید رضا از دوران جوانی‌اش این اندیشه را در سر می‌پروراند. او می‌گوید: «زمانی که در طرابلس مشغول به تحصیل بودم پس از فراغت از مدرسه به کتابخانه‌ی دعوت‌گران مسیحی آمریکایی می‌رفتم و نشریات دینی و برخی کتاب‌هایشان را مطالعه می‌کردم و با کشیش‌ها و معلمان دینی آن‌ها بحث و گفتگو می‌کردم. در آن روز آرزو می‌کردم ای کاش مسلمانان چنین مؤسسات و مدارس داشتند. وقتی به مصر مهاجرت کردم و مجله‌ی المنار را پایه‌گذاری کردم این اندیشه در من تقویت شد». رشید رضا این پروژه را از بزرگترین اهداف زندگی خود می‌دانست چرا که مسلمانان را با قومیت‌ها و نژادهای مختلف گرد هم جمع می‌کرد و از آن‌ها دعوت‌گران و رهبرانی می‌ساخت که اذهان مردم را با علوم سودمند و تربیت درست روشن می‌کردند. او در سال ۱۳۲۳ هجری قمری در مقاله‌ای که در المنار منتشر کرد خواستار تأسیس مؤسسه‌ی دعوت شد. مؤسسه‌ای که بنای مدرسه‌ای را بگذارد تا به تربیت دعوت‌گرانی برای اصلاح جامعه اقدام کند. تعدادی از فاضلان دعوت او را اجابت کردند و برای اجرای این پروژه نشست‌های متعددی برگزار شد.

بعد از آن بود که مصطفی کامل پیشنهاد تأسیس دانشگاه مصر را مطرح کرد اما به علت تنگنای مالی این پروژه متوقف شد. رشید رضا اما ناامید نشد و در سال ۱۳۲۷ هجری قمری برابر با ۱۹۰۹ میلادی پس از کودتایی که علیه سلطان عبدالحمید انجام شد به استانبول رفت و پیشنهاد راه اندازی این مؤسسه و مدرسه‌ی دعوت و ارشاد را با حسین حلمی پاشا صدر اعظم وقت مطرح کرد. حسین حلمی پاشا به او قول همکاری داد اما دیری نگذشت که وی از منصب صدارت اعظم کنار گذاشته شد و ابراهیم حقی پاشا به عنوان صدر اعظم جدید انتخاب شد.

پس از انتخاب ابراهیم حقی پاشا به عنوان صدر اعظم دولت عثمانی، برخی از ملحدان عضو حزب اتحاد و ترقی علیه رشید رضا موضع گرفتند و این پروژه را متوقف کردند. سپس به منظور مصادره این ایده از رشید رضا خواستند در ابتدا مدرسه‌ای بنام خودش تأسیس کند و در آینده مجوز راه اندازی جمعیت را به او بخواهند داد. اما رشید رضا با این پیشنهاد مخالفت کرد چرا که نگران بود این مدرسه پس از مرگ او به میراث برانش تعلق گیرد، حال آنکه او مدرسه را برای امت می‌خواست. این ماجرا بر آگاهی رشید رضا از اهمیت فعالیت‌های موسسه‌ای و عدم انحصار آن در افراد حکایت می‌کند.

بعد از مدتی دولت عثمانی با تأسیس مؤسسه‌ی علم و ارشاد موافقت کرد مشروط بر اینکه دعوت غیر مسلمانان را از برنامه‌های خود حذف کند و منحصر به دعوت مسلمانان باشد. با وجود این که هدف اصلی رشید رضا تربیت دعوت‌گرانی برای دعوت غیر مسلمانان بود، با خواسته‌ی آن‌ها موافقت کرد و تعدادی از شخصیت‌های فاضل را برای راه اندازی و تأسیس مؤسسه برگزید.

زمانی که رشید رضا از دولت عثمانی خواست هزینه‌هایی که به او وعده داده بودند پرداخت کند با شرط جدیدی از سوی آن‌ها مواجه شد و آن هم سپردن مدرسه به نظارت و اشراف شیخ الاسلام عثمانی‌ها بود. این خواسته با مخالفت اعضای مؤسسه مواجه شد. رشید رضا می‌دانست اگر مدرسه با رویکرد و نظارت دولت مدیریت شود بجای دعوتگران و راهنمایان مخلص و دلسوز عده‌ای کارمند دولتی از آن فارغ التحصیل شوند. او پس از یک سال تلاش بی‌فایده با دست خالی به مصر باز گشت.

رشید رضا به مصر بازگشت تا برای تحقق آرزوهایش تلاش کند. در سال ۱۳۲۸ هجری قمری برابر با ۱۹۱۰ میلادی مؤسسه‌ی دعوت و ارشاد راه‌اندازی شد و بلافاصله برنامه‌ی راه‌اندازی مدرسه را در دستور کار خود قرار داد. در سال ۱۳۳۰ هجری قمری برابر با ۱۹۱۲ میلادی مدرسه راه‌اندازی شد و رشید رضا برنامه‌ی اداری و آموزشی آن را تهیه کرد. در بیان اهداف تأسیس این مدرسه آمده بود:

● هدف از راه‌اندازی مدرسه‌ی دعوت و ارشاد در قاهره تربیت علمایی است که بتوانند به‌سوی اسلام دعوت کرده و از آن دفاع کنند و به شکل صحیح مردم را راهنمایی نمایند و پس از پرورش این مبلغان آن‌ها را به سرزمین‌های نیازمند اعزام نموده تا بنابر اولویت‌ها به فعالیت دینی بپردازند.

● این مؤسسه دعوتگرانی را به کشورهای بت‌پرست و کتابی - مسیحی، یهودی - که در آن آزادی دینی وجود دارد روانه می‌کند. این دعوتگران به ممالک اسلامی اعزام نمی‌شوند مگر زمانی که مردم آن ممالک تحت فشار تبلیغات باشند تا اسلام را ترک گفته

و به دین دیگری بگروند و عالم و راهنمایی نیز نباشد که شبهات را از اسلام دفع کند و حقیقت اسلام را آشکار سازد.

● این مؤسسه هیچ فعالیت سیاسی نخواهد داشت. نه در سیاست‌های مصر و نه در سیاست‌های دولت عثمانی و نه سیاست هیچ دولت دیگری دخالت نخواهد کرد.

از اهداف در نظر گرفته شده برای مؤسسه و مدرسه مشخص می‌شود که رشید رضا به خوبی از ضرورت تفکیک میان عملکرد دعوی و آموزشی با عملکرد سیاسی آگاه بود. به‌ویژه اینکه مسلمانان در سلطه‌ی اشغالگران قرار داشتند و مصلحت و حکمت اقتضا می‌کرد برای حمایت از دعوت و جلوگیری از توقف آموزش دینی چنین تصمیمی اتخاذ شود.

تعدادی از مدرسان و اساتید نخبه که بعدها مصلحان نامداری شدند در این مدرسه به تدریس پرداختند از جمله: شیخ حامد الفقی، شیخ محمد عبدالرزاق حمزه و علامه محب‌الدین خطیب. از جمله کسانی که در این مدرسه تحصیل کردند می‌توان به حاج امینی حسینی مفتی فلسطین اشاره کرد. دانش‌آموزان این مدرسه متشکل از ترک‌ها، چرکس‌ها، هندی‌ها، گاوپون‌ها و غیره بودند.

پس از وقوع جنگ جهانی اول و آشفته شدن اوضاع، کمک‌هایی که به این مدرسه می‌شد متوقف شد و مدرسه در سال ۱۳۳۳ هجری قمری برابر با ۱۹۱۴ میلادی از فعالیت باز ایستاد. پس از تعطیل شدن مدرسه، رشید رضا مسیر اصلاحی خود را از طریق مجله‌ی المنار و سخنرانی و پیگیری امور مردم ادامه داد. مؤسسه او توانست از طریق مدرسان و اساتیدی که در کشورهای

مختلف منتشر شده بودند و تلاش می کردند این تجربه را تکرار کنند و یا از طریق دانش آموزانی که بعدها رهبران دینی در جوامع خود شدند مثل حاج امین حسینی مفتی فلسطین که انقلاب مردمی فلسطین علیه بریتانیایی ها و یهودیان را رهبری می کرد، پیام خود را به جهان برساند.

از جمله گام های اصلاحی رشید رضا در زمینه ی آموزش می توان به تهیه و تدوین برنامه های درسی تعدادی از مدارس کویت، بحرین، و هند طی سفرهایی که به این کشورها داشت اشاره کرد.

اصلاح مؤسساتی

رشید رضا به خوبی نسبت به اهمیت راه اندازی مؤسسات واقف بود و می دانست که این مؤسسات توانمندی ها را گردآورده و ضمن تقویت و پرورش آنها ماندگاری و تداوم شان را نیز تضمین می کند. فعالیت مؤسساتی تنها راه بیداری امت اسلامی است، او در رابطه با نقش مؤسسات در تربیت امت و بیداری آن می نویسد: «بهتر است دیندارترین و عاقل ترین و با اخلاق ترین افراد امت مؤسسات خیریه و علمی راه اندازی کنند. اگر از میان آن ها کسی پیدا نشد که با استفاده از همکاری دیگران چنین کاری انجام دهد، این امت آشفته خواهد ماند، استوار نخواهد شد و اصلاحی در آن تحقق نمی پذیرد. او تلاش می کرد مؤسساتی تخصصی راه اندازی کند. مؤسسات آموزشی، مؤسسات سیاسی، مؤسسات اقتصادی و... می گفت: «دوره ی ما دوره ی مؤسسات و جماعت های علمی، ادبی، سیاسی و شرکت های کشاورزی، صنعتی و تجاری است.»

رشید رضا خوب می‌دانست که المنار یک تلاش فردی است که با مرگ او به پایان می‌رسد و آن چه مهم است وجود مؤسساتی است که بسته به حیات افراد نباشند و مسیر دعوت و اصلاح پس از درگذشت صاحبان آن ادامه داشته باشد. بنابراین زمانی که مجله‌ی «نور الاسلام» از سوی دانشگاه الازهر منتشر شد، رشید رضا در مجله‌ی المنار از آن تمجید کرد و نوشت: «امیدواریم این مجله در خدمتگزاری به اسلام از المنار بهتر عمل کند چرا که به تداوم و استمرار آن امید بیشتری می‌رود. زیرا وابسته به یک پایگاه اسلامی غنی است نه به یک شخص که چه بسا با مرگ او آن هم بمیرد». رشید رضا نقشی محوری در راه‌اندازی چندین مؤسسه در زمینه‌های گوناگون در ممالک مختلف اسلامی داشت.

اصلاح سیاسی

رشید رضا انواع فعالیت‌های سیاسی را در موقعیت‌های مختلف تجربه کرد. از اپوزیسیون گرفته تا عضویت در حزب سیاسی، نمایندگی پارلمان، مسئولیت سیاسی، رابطه با حکام و سیاستمداران، گفتگو با کشورهای دوست، هم‌پیمانی با کشورهای متخاصم برای ایجاد صلح میان آن‌ها، خطاب قرار دادن رهبران اشغالگران و دیدار با سیاستمداران در اروپا.

الخلافه

أو
الإمامة العظمى

مباحث شرعية سياسية إيمانية إصلاحية

مجلد
التبليغ والفتوى
مجلس المدینة العلمیة

مقدمة الى الشعب التركي القائل بحرب الإصلاح في البلاد العربية
والخداية وسائر الشعوب الإسلامية

نشرت هذه الياحة تباداً في أيلول ١٣١٠ و٢١ من جمادى الآخرة وجمعت منها
سنة ١٣١١

(حقوق الطبع بالعربية محفوظة لنا)

وقفه أئمتنا زعمنا لمن شاء بشرط أن يرسل إلينا
ما يجوز به نفسه من نسخ الترجمة

مطبعته دار البصير

این بخش از زندگی رشید رضا نیازمند کتاب مستقلی است که به تفصیل آن بپردازد. اصلاحات سیاسی رشید رضا در فعالیت‌های عملی وی خلاصه نمی‌شد. او با نوشتن کتاب «الخلافه» نظریه‌ی نظام سیاسی اسلامی معاصر را که در اساس مقالات او در المنار بود چاپ و نشر کرد. او موضع‌گیری‌ها و تحلیل‌های سیاسی پیش‌دستانه و بسیار دقیق و مهمی داشت. وی نخستین کسی بود که نسبت به پروژه صهیونیست‌ها برای اشغال

فلسطین پس از کنگره‌ی صهیونیستی بال در سال ۱۸۹۷ میلادی هشدار داد. او در مقاله‌ای که در سال ۱۹۱۰ میلادی منتشر کرده در رابطه با یهود می‌گوید: «هدف آن‌ها به‌دست آوردن بیت المقدس و حومه‌ی آن برای برپایی دولت اسرائیل است». رشید رضا از نخستین کسانی بود که از سال ۱۸۹۹ میلادی در مقابل نسل اول سکولارهای جهان اسلام که شعار جدایی دین از سیاست را سر می‌دادند ایستاد و با مقالات خود به تبلیغات فریبنده‌ی آنان پاسخ می‌داد. این بینش سیاسی عمیق او را پسر عمویش عبدالرحمن عاصم که سال‌ها با او همراه بود و دستیار و منشی او بشمار می‌رفت چنین بیان می‌کند: «رشید رضا از اسرار سیاست و ظرائف آن بیش از سیاستمداران آگاه بود».

وفات

رشید رضا ۷۰ سال عمر کرد که ۵۰ سال آن را در دعوت و اصلاح و توجه به امور مسلمانان گذراند. وی در حالی از دنیا رفت که سرگرم انجام وظیفه‌ی خود در دعوت و ارشاد و راهنمایی مسلمانان بود. او در سال ۱۳۵۴ هجری قمری برابر با ۱۹۳۵ میلادی پس از دیدار با ولیعهد وقت سعودی و گفت‌وگو با وی در رابطه با اوضاع مسلمانان و هنگام بازگشت بر اثر سانحه‌ی رانندگی چشم از جهان فرو بست.

شاید بهترین سخنانی که در رابطه با رشید رضا گفته شده سخن محب‌الدین خطیب باشد که می‌گوید: «علم و دانش و فضل رشید رضا با وجود شهرت و ارتباطی که با جماعت‌ها و رویدادها و روزنامه‌ها داشت، فراتر از آن بود که مردم او را آنگونه که هست بشناسند. تنها عده‌ای اندک توانسته‌اند ابعاد مهم زندگی او و فضیلت و شایستگی وی را آنگونه که هست درک کنند. اگر کسانی پیدا می‌شدند که کارهای او را مدیریت کنند تا وقت خود را به تألیف و تدوین علوم بگذرانند و امت می‌دانست چگونه از بزرگان در زمان حیاتشان استفاده کند دستاوردهای او بسیار فراتر از معدود چهره‌های شاخص می‌شد که در امت‌های دیگر از شدت شهرت انگشت‌نما هستند».

منابع و مراجع:

- بیوگرافی رشید رضا در کتاب او «المنار والازهر»
-رشید رضا الإمام المجاهد، تألیف: د. إبراهيم أحمد العدوي، چاپ
انتشارات: المؤسسة المصرية العامة، سال چاپ ۱۹۶۴م
-من أعلام الإحياء الإسلامي، تألیف: د. محمد عمارة، چاپ انتشارات:
مكتبة الشروق الدولية، چاپ اول سال ۲۰۰۶م.
-السيد محمد رشيد رضا إصلاحاته الاجتماعية والدينية، تألیف: د. محمد
درنيقة، چاپ انتشارات: مؤسسة الرسالة، چاپ اول سال ۱۹۸۶م.
-الإمام محمد رشيد رضا في ميادين المواجهة، تألیف: فيصل بن عبد
العزیز السدحان، چاپ انتشارات: مكتبة أهل الأثر، چاپ اول سال ۲۰۱۱م.



علامہ محقق محب الدین خطیب

۱۳۸۹-۱۳۰۳ھ / ۱۹۶۹-۱۸۸۶م ✓

پیش درآمد

اگر امروزه بسیاری از جوانان و عموم مردم و حتی خواص از شأن و جایگاه محب‌الدین خطیب آگاهی ندارند ناکامی او نیست. وی همیشه ترجیح می‌داد پشت صحنه باشد و خود را از دیده شدن دور نگه می‌داشت. با وجود اینکه می‌توانست همه‌ی دیده‌ها را به خود بدوزد و تصمیم‌گیرنده باشد، اما او از آغاز رشد خود به اهمیت اخلاص واقف بود و می‌دانست آنچه شایسته‌ی اهمیت است بیداری امت است و نه جایگاه شخصی وی. محب‌الدین خطیب بر این اساس فرزندان و برادرانش را تربیت می‌کرد.

محب‌الدین خطیب را می‌توان سرباز گمنام بیداری اسلامی معاصر نامید. کسی که با تجارب طولانی و علم و حکمتش توانست نسلی را تربیت کند که پرچمدار دعوت و اصلاح باشند و در رأس آن‌ها می‌توان استاد حسن البنا بنیانگذار جماعت اخوان المسلمین و آخرینشان شیخ محمد اسماعیل مقدم پدر علمی دعوت سلفی اسکندریه را نام برد. برای محب‌الدین خطیب گواهی تاریخ‌شناس معاصر استاد زهیر شاویش کافی است. ایشان در مورد محب‌الدین خطیب می‌گوید: «تا آخر عمرشان پدر حرکت‌های اسلامی مصر بود». استاد عبدالغنی العطری می‌گوید:

«او شعله‌ای از سرزندگی و تیزهوشی و غیرت عربی بود و قبل از همه، وی یکی از بزرگترین دعوت‌گران اسلامی در عصر حاضر به شمار می‌رود».

تولد و رشد

محب‌الدین خطیب در سال ۱۳۰۳ هجری قمری برابر با ۱۸۸۶ میلادی در دمشق دیده به جهان گشود. او از سادات شام بود که از بغداد به دمشق هجرت کرده بودند. پدرش ابوالفتح خطیب از علمای مشهور دمشق و از ائمه و خطبای سرشناس شام و نخستین مدیر کتابخانه‌ی ظاهریه بود که شیخ طاهر الجزایری آن را تأسیس کرده بود و تا آخر عمر خود مدیریت این کتابخانه را بر عهده داشت. پدر بزرگش شیخ عبدالقادر الخطیب نیز از علمای مشهور دمشق بودند.

محب‌الدین هفت ساله بود که مادرش در مسیر بازگشت از حج چشم از جهان فرو بست و در مسیر مکه و مدینه به خاک سپرده شد. پس از درگذشت مادرش محب‌الدین مورد توجه و عنایت بیشتر پدر قرار گرفت اما پنج سال بعد از وفات مادر، پدرش نیز از دنیا رفت.

محب‌الدین خطیب خیلی زود و قبل از رفتن به حج، خواندن و نوشتن و قرائت قرآن را فرا گرفت. پس از بازگشت به دمشق پدرش او را به بهترین مدرسه ابتدایی آن دوران که مدرسه‌ی نمونه‌ی ترقی بود و در جوار کتابخانه ظاهریه قرار داشت فرستاد. محب‌الدین از کودکی رابطه و پیوندی عمیق با پدرش و کتابخانه‌ی ظاهریه پیدا کرد. او هر روز صبح با پدرش به مدرسه می‌رفت. پس از پایان درس به کتابخانه ظاهریه می‌رفت، با پدرش نهار می‌خورد و عصر همراه با او به خانه برمی‌گشت.

پس از اینکه محب‌الدین با رتبه‌ی عالی مرحله ابتدایی را به



مکتب عنبر در دمشق

پایان رساند پدرش او را در تنها مدرسه دبیرستان دمشق در آن زمان که «مکتب عنبر» نام داشت ثبت نام کرد. مدرسه‌ای که مشاهیر شام از این مدرسه فارغ التحصیل شدند. یک سال از

حضور محب‌الدین در این مدرسه نگذشته بود و او سیزده سال بیشتر نداشت که پدرش به دیار باقی شتافت. او به مدت دو سال نزد علمای خانواده و دیگر مشایخ شام علوم دینی را فرا گرفت و سرپرستی او را خواهر بزرگش بر عهده داشت.

عنایت شیخ طاهر الجزایری

محب‌الدین خطیب در خاطراتش می‌نویسد: «سپس خداوند برای این یتیم بی‌نوا استادی در کمال مراتب انسانیت تهیه دید تا دستانش را بگیرد و او را در مسیری که خداوند هدایتش کرده بود راهنمایی کند...» و او پدر روحی‌اش شد، شیخ طاهر الجزایری در آن دو سال خارج از دمشق بود، وقتی به دمشق بازگشت و خبر درگذشت دوستش ابوالفتح خطیب را شنید از آن جایی که بازرس کل کتابخانه‌های دولت عثمانی بود از مدیریت اوقاف دمشق خواست محب‌الدین خطیب را بجای پدرش به‌عنوان مدیر کتابخانه‌ی ظاهریه برگزیند و تا زمانی که محب‌الدین به سن رشد برسد شخصی مؤقتاً کتاب‌خانه را اداره کند. در زمانی که محب‌الدین منتظر از سرگرفتن تحصیل بود شیخ طاهر الجزایری وظیفه نسخه‌برداری از برخی کتابهای خطی کتابخانه‌ی ظاهریه

از جمله تألیفات علمایی چون شیخ الاسلام ابن تیمیه را به او سپرد تا هم از آن استفاده علمی ببرد و هم از مبلغی که با نسخه برداری از کتاب به دست می آورد امرار معاش کند. نسخه های خطی کتاب های کتابخانه ی ظاهریه به خط محب الدین خطیب همچنان در خزانه ی تیموریه در دارالکتب مصر نگهداری می شود. این خود نشان از توجه و ارتباط عمیق محب الدین خطیب به علم و دانش و سلفیت و نسخه های خطی از زمان کودکی دارد، نه ارتباط او با دولت عربستان سعودی و وهابیت.

با بازگشایی مدارس، شیخ طاهر الجزایری از محب الدین خطیب خواست در مدرسه ی «مکتب عنبر» که تحصیل در آن هفت سال به طول می کشید و مواد درسی و حتی ادبیات عرب به زبان ترکی تدریس می شد ادامه تحصیل دهد. محب الدین خطیب تا سال ششم را در مدرسه ی «مکتب عنبر» گذراند و چون او را در حال مطالعه ی یک کتاب سیاسی حاوی قصاید برخی ترکان مخالف سلطان عبدالحمید یافتند از وی بازجویی کردند. اداره ی مدرسه تلاش کرد او را مردود کند اما موفق نشد. محب الدین خطیب خواستار انتقال به مدرسه ی دبیرستان بیروت شد و تحصیلش را در آنجا به پایان رساند و در سال ۱۹۰۵ هـ از دبیرستان بیروت فارغ التحصیل شد.

سبب مطالعه ی کتاب های ممنوعه این بود که وی به دستور شیخ طاهر الجزایری برای فراگرفتن ادبیات عرب به مدرسه ی عبدالله پاشا نزد استاد احمد النویرتی رفت و آمد داشت و نزد او الفیه ی ابن مالک را فرا می گرفت. محب الدین خطیب از اخلاق و تجارب و تعامل و رفتار او با مردم بسیار آموخت.

در این مدرسه اتاقی به علامه جمال‌الدین قاسمی اختصاص داده شده بود که در آن با شاگردانش از جمله برادر کوچکش صلاح‌الدین قاسمی که از دوستان خیلی نزدیک محب‌الدین خطیب بود ملاقات می‌کرد. شیخ طاهر الجزایری نیز در این مدرسه اتاقی داشت که در آن با دوستان و یارانش دیدار داشت. آن‌ها حلقه‌های درسی داشتند که به «حلقه دمشق» مشهور بود و اندیشمندان و پرچمداران اصلاح شام مانند شیخ طاهر الجزایری، شیخ جمال‌الدین قاسمی، شیخ عبدالرزاق البیطار، استاد محمد کرد علی، شیخ سلیم البخاری و دیگران در آن شرکت می‌کردند و محب‌الدین خطیب کم سن و سالترین فرد حاضر در آن جلسات بود. این نشست‌ها بزرگترین تأثیر را در شکل‌گیری شخصیت محب‌الدین خطیب داشت و او را به سوی اصلاح دینی شامل و فراگیر سوق داد و به ضرورت مشارکت در قضایای عمومی و نهضت بیداری اسلامی و مبارزه با دشمنان داخلی و خارجی را آگاه ساخت.

ارتباط و پیوند محب‌الدین خطیب با شیخ طاهر الجزایری سبب شد که به معارف و فرهنگ محب‌الدین افزوده شود و توجه و عنایت ویژه‌ای به مطالعه‌ی کتاب در کتابخانه‌ی ظاهریه و جمعیت قدیس یوحنا‌ی ارتدکسی که اتاق ویژه‌ای برای مطالعه داشت پیدا کند. در آنجا مجلات مطرح مصر مانند «المقتطف» و «الهملال» را مطالعه می‌کرد و به خریداری کتاب از بیروت و دمشق حریص بود. از خصوصیات محب‌الدین خطیب این بود که اگر کتابی را می‌پسندید پس از یک بار مطالعه‌ی شخصی، با دوستانش نیز به‌شکل گروهی آن را می‌خواندند. او حلقه‌ی

کوچکی در دمشق تشکیل داده بود که با حلقه‌ی بزرگی که شیخ طاهر الجزایری آن را اداره می‌کرد مرتبط بود. محب‌الدین خطیب سه دوست و رفیق داشت که با او همراه بودند: امیر عارف شهابی، دکتر صلاح القاسمی، و استاد صالح قنبار. همه‌ی آن‌ها زود هنگام از دنیا رفتند و محب‌الدین خطیب تنها ماند تا در راه اصولی که به آن ایمان داشت مبارزه کند.

در این مرحله محب‌الدین خطیب شروع کرد به نوشتن مقاله و ترجمه‌ی برخی مقالات از مجلات ترکی و نشر آن را در مجله‌ی «ثمرات الفنون». در ابتدا این مقالات را با نام «م.خ» منتشر می‌کرد اما بعدها نام حقیقی خود را آشکار کرد و به یکی از مهمترین نویسندگان جهان اسلام و مؤسسان روزنامه‌ها و مجلات اسلامی مبدل شد.

ورود به دانشگاه استانبول



دانشگاه استانبول

در سال ۱۹۰۵ میلادی محب‌الدین خطیب وارد استانبول پایتخت دولت عثمانی شد و به دانشکده-های حقوق و آداب پیوست؛ اما در کمال شگفتی متوجه شد دانشجویان عرب با قواعد نحو و

املای عربی بیگانه‌اند و آشنایی چندانی با ادب و فرهنگ عربی ندارند؛ حتی با هم به زبان ترکی سخن می‌گویند و برای اینکه بعدها به منصب و شغل دلخواه دست یابند می‌کوشند تا زبان ترکی را به بهترین نحو فرا گیرند. محب‌الدین خطیب تصمیم

گرفت این اوضاع را متحول کند و خطراتش را به جان بخرد. نظر در این احوال و اوضاع می‌تواند یکی از نکات منفی دولت عثمانی را که به زوال و سقوط دولت عثمانی، کودتای مردم علیه آن به ویژه کودتا علیه سلطان عبدالحمید و الغای خلافت توسط آتاترک انجامید برای ما روشن کند.

محب‌الدین خطیب از استاد محمد کرد علی که در حلقه‌ی دمشق با وی آشنا شده بود خواست روزنامه‌ها و مجلات عربی را که در اختیار دارد با پست به استانبول بفرستد تا آن را میان دانشجویان عرب توزیع کند. در نتیجه بسیاری از دانشجویان عرب برای اطلاع از روزنامه‌ها و نشریات عربی به اتاق محب‌الدین خطیب می‌آمدند.

محب‌الدین خطیب به این بسنده نکرد، بلکه جلساتی برای آموزش نحو به دانشجویان برگزار می‌کرد و آن‌ها را به دو دسته تقسیم کرده بود: دسته‌ای به مدیریت خود او و دسته‌ی دیگر به مدیریت امیر عارف شهابی آموزش می‌دیدند. محب‌الدین خطیب هر کسی را که در درس حاضر نمی‌شد جریمه می‌کرد. این جوانان در سال ۱۹۰۶ میلادی تشکلی به نام «جمعیت نهضت عربی» تأسیس کردند. زمانی که در جستجوی مکانی برای برگزاری جشن‌هایشان بودند در رابطه با برگزاری آن در باغ یکی از اعیان و بزرگان بصره در استانبول به توافق رسیدند و این جشن در سال ۱۹۰۷ برگزار شد. در این زمان بود که دولت عثمانی از فعالیت‌های آنان مطلع شد و آنان را تحت تعقیب قرار داد.

یکی از مسئولان برای مصادره اتاق محب‌الدین خطیب وارد دانشگاه شد اما خود او عرب بود و آشنای عموی محب‌الدین خطیب.

بنابراین از او خواست فعالیت‌هایش را متوقف کند و روزنامه‌ها و مجلات عربی را ناپدید کند. محب‌الدین خطیب و یارانش به درخواست او عمل کردند.

محب‌الدین خطیب تحصیل در رشته‌ی حقوق را با موفقیت به پایان رساند و به‌علت مشغولیت‌هایش تحصیل در رشته‌ی آداب را ناتمام گذاشت. زمانی که فشارهای سیاسی علیه او زیاد شد دوستانش به او پیشنهاد کردند برای گذراندن تعطیلات تابستان به دمشق بازگردد تا اینکه فضا آرام شود و سپس برای ادامه‌ی تحصیل بازگردد. در این زمان بود که زندگی محب‌الدین خطیب وارد عرصه‌های متنوع و متعددی شد که دیگر فرصتی برای ادامه‌ی تحصیل باقی نمی‌گذاشت.

گفتنی است «جمعیت نهضت عربی» که محب‌الدین خطیب در سال ۱۹۰۶ میلادی هنگامی که بیست سال بیشتر نداشت در استانبول راه‌اندازی کرد نخستین تشکلی بود که توسط او تأسیس شد و آغاز فعالیت و مشارکت‌های محوری او در مؤسسات و سازمان‌های مختلف به شمار می‌رود. می‌توان گفت محب‌الدین



محب‌الدین خطیب و اعضای جمعیت نهضت عربی

خطیب از طریق حلقه‌های دمشق به مدیریت شیخ طاهر الجزایری با مؤسسات و سازمان‌های مختلف آشنا شد و به نقش‌آن‌هادر پیش‌برد اصلاح پی برد.

بازگشت به دمشق

در تابستان ۱۹۰۷ میلادی محب‌الدین برای آرام کردن فضا و ناپدید کردن ردّ فعالیت‌هایش در استانبول به دمشق بازگشت. او در استانبول با دو تن از افراد شرکت کننده در حلقه‌ی کوچکی که در دمشق داشت ارتباط برقرار کرده بود و از آن‌ها خواسته بود یک نمایندگی برای جمعیت در دمشق راه‌اندازی کنند و آن‌ها نیز چنین کردند. وقتی محب‌الدین خطیب به دمشق بازگشت با اعضای نمایندگی دمشق جمعیت دیدار کرد. محب‌الدین تصور می‌کرد تنها برای مدتی کوتاه در دمشق خواهد ماند، اما نامه‌ای از دوستانش دریافت کرد که از وی می‌خواست بخاطر شایعات و تبلیغاتی که توسط برخی کینه‌توزان علیه او منتشر شده بود یک سال از استانبول دور بماند. به همین خاطر او تصمیم گرفت مقر اصلی جمعیت را به دمشق منتقل کند. تفاوت این جمعیت با دیگر مؤسسات عربی این بود که به یک شهر مشخص محدود نبود و از آنجایی که در پایتخت عثمانی تأسیس شده بود و نه در یک سرزمین عربی، اعضای آن از مناطق مختلف جهان عرب بودند.

سفر به یمن

وقتی محب‌الدین خطیب به مدت یکسال از دانشگاه دور افتاد در جستجوی شغلی برآمد. در حلقه‌ی دمشق که آن زمان با وجود مسافرت شیخ طاهر الجزایری به قاهره همچنان پابرجا بود خبردار شد که سرکنسول بریتانیا در شهر حدیده یمن نیاز به یک

مترجم دارد. تصمیم گرفت این مسئولیت را بپذیرد. دوستانش با تصمیم او مخالفت کردند چرا که می‌خواستند محب‌الدین ادامه تحصیل دهد و به او امیدوار بودند. اما محب‌الدین آن‌ها را متقاعد کرد که فعلاً نمی‌تواند ادامه تحصیل بدهد و می‌خواهد از این فرصت برای آشنایی بیشتر با کشور یمن و تلاش برای ارتباط با ملت یمن جهت بیداری اسلامی استفاده کند؛ و یارانش با او موافقت کردند. این نکته نشان می‌دهد که حلقه‌ی دمشق در واقع یک حلقه‌ی علمی و عملی برای برنامه‌ریزی جهت بیداری امت اسلامی بود.

محب‌الدین خطیب در سفر به یمن از قاهره گذر کرد و در آنجا با شیخ و استادش طاهر الجزایری و دوستش محمد کرد علی دیدار کرد و با آنان در رابطه با «جمعیت نهضت عربی» و نقش آن گفتگو کرد. در قاهره با برخی از اندیشمندان و علما و مصلحان دیدار کرد. این دیدارها سبب شد او بعدها بتواند در قاهره مستقر شود. از مهمترین نتایج دیدار او از قاهره آشنایی با جمعیت شورای عثمانی به ریاست ادیب مشهور ترک عبدالله بک جودت و استاد رشید رضا و رفیق بک العظم بود که خواستار مبارزه با استبداد و پدیدآمدن حکومتی پارلمانی بودند. جمعیت در آن دوره توانسته بود ۱۳ نمایندگی در شهرهای عربی راه‌اندازی کند. مسئولیت راه‌اندازی نمایندگی دمشق به محب‌الدین سپرده شد.

محب‌الدین خطیب در ۲۷ نوامبر ۱۹۰۷ میلادی وارد یمن شد و در آنجا ضمن ارتباط با یمنی‌ها از اوضاع یمن اطلاع حاصل کرد و توانست در مدت زمان کوتاهی با گروهی از افسران یمن از جمله بکباشی شوقی بک فرماندهی حدیده که بخاطر

مقاومت در برابر ظلم و استبداد از سرزمین خود تبعید شده بودند آشنا شود و نمایندگی جمعیت شورای عثمانی در یمن را راه اندازی کند. پس از اینکه اساسنامه‌ی این مؤسسه نوشته شد و روزنامه‌های آن به زبان‌های عربی و ترکی انتشار یافت، افسران تبعیدشده، اندیشه‌های جمعیت را در یمن ترویج می‌کردند. در یمن محب‌الدین خطیب با یک قاضی شرع که اصالتاً اهل یکی از جزیره‌های اقیانوس اطلس بود آشنا شد و تلاش کرد او را به مطالعه‌ی کتاب‌های شیخ الاسلام ابن تیمیه تشویق کند.

محب‌الدین برای اصلاح فراگیر و همه‌جانبه تلاش می‌کرد. در یمن با دوستان و یارانش در «جمعیت نهضت عربی» شعبه‌ی دمشق و «جمعیت شورای عثمانی» در قاهره ارتباط داشت و با آن‌ها مکاتبه می‌کرد و فرآیند اصلاح در دمشق، قاهره و یمن را زیر نظر داشت. در سال ۱۹۰۸ میلادی زمانی که سلطان عبدالحمید دوم اجرای مجدد قانون اساسی را اعلام کرد والی یمن با سوءاستفاده از نادانی مردم و دوری آن‌ها از پایتخت امپراتوری عثمانی تلاش کرد به این تصمیم بی‌توجهی کند، اما محب‌الدین خطیب و یارانش اجرای مجدد قانون اساسی را جشن گرفتند و با شلیک توپ، شادی خود را آشکار کردند.

در آن دوره هدف بسیاری از مصلحان مبارزه با استبداد و ضعفی بود که در امپراتوری عثمانی ریشه دوانده بود. هیچ‌کدام از مصلحان عرب و مسلمان به جدایی از دولت عثمانی نمی‌اندیشیدند. هدف آن‌ها اصلاح دولت عثمانی بود. در آن زمان اختلافات هنوز پنهان بود و ایدئولوژی‌های مختلف آشکار نشده بود. لذا وقتی اجرای مجدد قانون اساسی اعلام شد



سران جمعیت اتحاد و ترقی

«جمعیت شورای عثمانی»
«جمعیت اتحاد و ترقی»
که آن زمان در استانبول
میدان دار و صاحب قدرت
بود پیوست. لازم به ذکر
است برنامه‌های شوم
«جمعیت اتحاد و ترقی» در

سال ۱۹۱۰ میلادی به مرور برای مردم رو شد تا اینکه در سال
۱۹۲۴ میلادی به الغای خلافت عثمانی انجامید. لذا باید از صدور
حکم بدون نظر داشت شرایط آن دوره‌ی زمانی پرهیز کرد.

از فعالیتهای محب‌الدین خطیب در حدیده تجدید بنا و به‌سازی
مدرسه‌ی امیریه بود. از دوستانش در جمعیت شورا می‌خواست به
رایگان در این مدرسه تدریس کنند و از تجار می‌خواست کفش
و لباس مدرسه برای دانش‌آموزان تهیه ببینند. محب‌الدین
خطیب برای آنها سرود می‌خواند و از یک نیروی نظامی خواست
تعدادی اسباب سرگرمی و تفریح به مدرسه بیاورد. دو هفته از
راه‌اندازی مدرسه نگذشته بود که تعداد دانش‌آموزان از سه نفر
به سیصد نفر رسید.

محب‌الدین خطیب باور داشت که معلم، نخستین فردی است
که مسئولیت دارد امت را از واپس‌گرایی و تحجر به پیشرفت و
ترقی سوق دهد. لذا در مقالات خود توجه ویژه‌ای به این قضیه
داشت و کتاب «اصلاح‌الازهر» را در همین راستا به رشته‌ی تحریر
در آورد. همچنین او با رشید رضا در راه‌اندازی مدرسه‌ی دعوت و
ارشاد که هدف از آن آموزش و تربیت دعوت‌گران و معلمان دلسوز

بود همکاری کرد و رشید رضا مسئولیت تدریس ماده‌ی ژئولوژی را به او سپرد. اگرچه این مدرسه چندان ماندگار نشد. در یمن، محب‌الدین خطیب تصمیم گرفت برای ایجاد تحول فرهنگی در میان مردم چاپخانه و نشریه‌ای راه‌اندازی کند، بنابراین از یارانش خواست با او مشارکت و همکاری کنند. گروهی از دوستانش اعلام آمادگی کردند. محب‌الدین خطیب با شرکت‌هایی که دستگاه‌های چاپ می‌فروختند وارد مذاکره شد اما به علت این که از سوی جمعیت نهضت عربی در دمشق برای راه‌اندازی نشریه «النهضة العربیه» فراخوانده شد نتوانست این پروژه را به انجام برساند.

در یمن پس از اجرای مجدد قانون اساسی محب‌الدین خطیب تلاش کرد میان دولت عثمانی و امام یحیی - حاکم وقت یمن - مصالحه برقرار کند و دو طرف را قانع نماید که ریشه‌ی این خصومت‌ها بیدادگری و ستم بوده است و اگر اوضاع تغییر کند طرفین می‌توانند صفحه‌ی جدیدی در روابط خود باز کنند. او پیشنهاد داد امام یحیی ۳۰۰ سرباز عثمانی را که به اسارت گرفته بود آزاد کند و دولت عثمانی هم به مانند رفتاری که با شریف مکه در پیش گرفته بود استقلال امام یحیی در امور دینی را به رسمیت بشناسد و امور سیاسی، اقتصادی، و نظامی یمن متعلق به دولت عثمانی باشد. این توافق حاصل شد و تا پایان جنگ جهانی اول ادامه داشت. پس از یکسال درحالی محب‌الدین خطیب از یمن به دمشق بازگشت که در آنجا اثرات و پیامدهای آشکاری از خود برجای گذاشته بود که شایسته‌ی تحقیق و بررسی است. اما جالب است بدانیم محب‌الدین خطیب در آن زمان تنها ۲۴ سال سن داشت!

بازگشت مجدد به دمشق

هدف محب‌الدین خطیب از بازگشت به دمشق از سر گرفتن فعالیت‌های «جمعیت نهضت عربی» و چاپ و نشر نشریه‌ی آن در دمشق و در چارچوب قوانین اساسی دولت عثمانی بود، اما در کمال شگفتی متوجه شد از آنجایی که دولت عثمانی نسبت به واژه‌ی «عربی» حساسیت دارد و آن را نشانه‌ی گرایش به استقلال‌طلبی می‌بیند حاضر نیست جمعیت را به رسمیت بشناسد. بنابراین تصمیم گرفت نام جمعیت را به «جمعیت نهضت سوریه» تغییر دهد. این اقدام آغازگر اختلافات میان او و یارانش با اتحادی‌ها بود. به‌ویژه پس از اینکه سیاست‌های انحرافی اتحادی‌ها بر همه آشکار شد این اختلافات شدت گرفت. چند ماهی از بازگشت او به دمشق نگذشته بود که به نوشتن مقاله در یک روزنامه‌ی فکاهی و منتقد مشغول شد و اوضاع نابسامان امپراطوری عثمانی را پس از اجرای مجدد قانون اساسی در قالب طنز به باد انتقاد می‌گرفت. دولت عثمانی از فعالیت‌های این روزنامه به‌ستوه آمد. دوستان محب‌الدین خطیب که در دولت نفوذ داشتند از وی خواستند دمشق را ترک کند و در نتیجه محب‌الدین خطیب به بیروت سفر کرد. پس از مدتی از وی خواستند برای اعتمادسازی به استانبول بیاید. زمانی که حکومت سوریه از حضور او در استانبول باخبر شد تلاش کرد او را تعقیب کند؛ بنابراین برای رهایی از حکومت اتحاد و ترقی که زمانی با آن‌ها همراه بود هیچ راهی جز فرار به قاهره که در آن زمان تحت سیطره‌ی بریتانیا بود نیافت.

استقرار در قاهره

محب‌الدین خطیب در آگوست سال ۱۹۰۹ میلادی وارد قاهره شد. آنجا مرحله‌ی جدیدی در زندگی محب‌الدین خطیب آغاز می‌شود که ۶۰ سال ادامه می‌یابد. این مرحله از زندگی بیش از جنبه سیاسی در بخش‌های فرهنگی و رسانه‌ای سپری می‌شود. او در مسیر سیاسی به بن بست رسیده بود. هم‌اکنون باید به شکل موضوعی زندگی محب‌الدین خطیب را مورد بررسی قرار داد تا تصور فراگیر و کاملی از فعالیت‌های اصلاحی وی در زمینه‌های سیاسی، آموزشی، فرهنگی، و رسانه‌ای پیدا کنیم.

فعالیت‌های سیاسی در جمعیت‌ها و احزاب

محب‌الدین خطیب نه تنها در راه‌اندازی بیشتر جمعیت‌ها و احزابی که در آن دوره فعال بودند نقش داشت بلکه از رهبران آن به‌شمار می‌رفت. حتی جایگاه «امین اسرار» احزاب و جمعیت‌ها را که مسؤؤل نگهداری از اسناد محرمانه بود به او سپرده بودند. محب‌الدین خطیب در مدیریت پرونده‌ها و اسناد رسمی و دسته‌بندی و نگهداری آن‌ها بسیار دقیق بود، تا جایی که کتابخانه شخصی او بعدها مرجع اصلی پایان‌نامه‌های دانشگاهی جهان عرب و جهان اسلام قلمداد شد.

گفتیم که محب‌الدین خطیب ایده‌ی تأسیس تشکل‌ها و احزاب را در حلقه‌ی دمشق شیخ طاهر الجزایری فرا گرفت. جمعیت نهضت عربی که در زمان دانشجویی‌اش در استانبول

به سال ۱۹۰۶ میلادی راه‌اندازی کرده بود نخستین جمعیت او به‌شمار می‌رفت. در همان سال او به جمعیت شورای عثمانی پیوست و نمایندگی آن را راه‌اندازی کرد. جمعیت شورای عثمانی بعدها با جمعیت اتحاد و ترقی ادغام شد، اما دیری نپایید که چهره حقیقی اتحادی‌ها برای او و همه هویدا شد، لذا به مخالفت و مقابله با آنها برخاست.



رفیق العظیم

پس از استقرار در قاهره در سال ۱۹۱۳ میلادی در تأسیس حزب غیرمتمرکز عثمانی به ریاست رفیق العظم مشارکت کرد و به عنوان عضو شورای اداری و امین اسرار حزب انتخاب شد. استاد رشید رضا از دیگر اعضای این حزب بود.

محب‌الدین خطیب همزمان عضو «جمعیت جوانان عرب» بود که در سال ۱۹۰۹ میلادی ابتدا در بیروت و سپس در پاریس تأسیس شد، و صدای این جمعیت در حزب غیرمتمرکز عثمانی به‌شمار می‌رفت. در سال ۱۹۱۳ میلادی محب‌الدین خطیب موفق شد موافقت حزب غیرمتمرکز عثمانی را برای مشارکت در نخستین کنگره عربی که به‌شکل غیر مستقیم توسط «جمعیت جوانان عرب» در پاریس برگزار می‌شد کسب کند، و کتابی ویژه در رابطه با این کنگره به رشته‌ی تحریر در آورد که در ضمیمه‌ی نشریه‌ی المؤید به چاپ رسید. این کنگره تأثیر بسیار زیادی بر حکومت اتحاد و ترقی داشت تا جایی که حکم اعدام همه

شرکت کنندگان در این کنگره را صادر کرد و بسیاری از آنها را به دار آویخت. این کنگره به «کنگره‌ی شهدا» مشهور شد!

جایگاه محوری محب‌الدین خطیب به او این امکان را می‌داد که با جمعیت‌های اصلاحی و شخصیت‌های ملی کشورهای عربی ارتباط برقرار کند و بتواند بهتر با برنامه‌های اتحادی‌ها و استعمارگران اروپایی مبارزه کند. اصلاحگران آن دوره نیز مسئولیت‌های مهم سیاسی و اصلاحی در تشکل‌ها و احزاب را به دوستان و یاران خود می‌سپردند.

هنگامی که جنگ جهانی اول شروع شد رهبران حزب غیر متمرکز عثمانی و جمعیت جوانان عرب به این نتیجه رسیدند که مصلحت عرب‌ها اقتضا می‌کند درگیر این جنگ نشوند. آن‌ها هیئتی را برای گفت و گو با رهبران عرب انتخاب کردند. مسئولیت گفت و گو با سران خلیج به محب‌الدین خطیب سپرده شد و مقرر شد او با ملک عبدالعزیز آل سعود که در آن زمان امیر احسا و نجد بود و سید طالب النقیب رهبر عراق دیدار کند. محب‌الدین خطیب در سال ۱۹۱۴ میلادی همراه با یک راهنمای خلیجی که از شاگردان رشید رضا در مدرسه‌ی دعوت و ارشاد بود عازم خلیج شد. از سوئز به عدن و از آنجا به بمبئی هند رفتند و از بمبئی به خلیج بازگشتند و در کویت با ملک عبدالعزیز دیدار کردند. این تنها راه ارتباطی در آن زمان بود. نیروهای انگلیسی از بمبئی آن‌ها را تحت تعقیب قرار دادند و قبل از رسیدنشان به کویت آن‌ها را بازداشت کرده و به بصره منتقل کردند. محب‌الدین خطیب هفت ماه در بازداشت بود. او از این فرصت برای مطالعه‌ی کتاب بهره بُرد. یک سرباز عراقی که با محب‌الدین خطیب هم‌دردی

می‌کرد کتاب‌ها را از کتابخانه‌ی یک ادیب عراقی تهیه می‌دید و به دست او می‌رساند.

در زمان بازداشت محب‌الدین خطیب، «جمعیت جوانان عرب» شیخ کامل قصاب را به مصر اعزام کردند. او پس از دیدار از مصر به سوریه و سپس حجاز رفت و در آنجا خیزشی را علیه اتحادی‌ها که توجهی به منافع جهان عرب نداشتند رقم زد. شریف حسین والی مکه که در آن زمان نیاز داشت تا قدرت خود را تقویت کند تصمیم گرفت از فعالان عرب استفاده کند. شیخ کامل قصاب از او خواست محب‌الدین خطیب را فراخواند تا عهده‌دار مدیریت رسانه‌ها شود. در مبحث فعالیت رسانه‌ای محب‌الدین خطیب تفصیلاً به این موضوع خواهیم پرداخت.

محب‌الدین خطیب و «جمعیت جوانان عرب» پس از مدتی دریافتند که شریف حسین بیش از آن که به فکر نهضت عربی فراگیر باشد به بازپس‌گیری حکم حجاز از عثمانی‌ها می‌اندیشد. به‌همین دلیل محب‌الدین خطیب در سال ۱۹۱۹ میلادی به دمشق سفر کرد. در آنجا امیر فیصل از وی و شیخ قصاب خواست مردم را مسلح کنند و تا او از سفری که برای گفتگو با فرانسوی‌ها به پاریس دارد باز می‌گردد آماده‌باش بمانند.

محب‌الدین خطیب و شیخ کامل قصاب کمیته‌ای عالی برای آموزش نظامی مردم تشکیل دادند و زمانی که امیر فیصل از پاریس دست خالی بازگشت و فرانسوی‌ها تصمیم گرفتند دمشق را اشغال کنند محب‌الدین خطیب و شیخ کامل قصاب تصمیم گرفتند در مقابل آن‌ها مقاومت کنند. اما توان‌ها برابر نبود و در نتیجه مقاومت فایده‌ای نداشت و محب‌الدین خطیب به قاهره

گریخت. می‌توان این اتفاق را پایان فعالیت‌های سیاسی محب‌الدین خطیب دانست. او پس از این حادثه به فعالیت‌های رسانه‌ای و فرهنگی روی آورد. خلافت اسلامی الغاء شد و سرزمین‌های عربی به اشغال بیگانگان در آمد و محب‌الدین خطیب اگرچه فعالیت‌های سیاسی را کنار گذاشته بود اما از جمعیت‌ها و گروه‌های اسلامی مانند جمعیت جوانان مسلمان و جمعیت اخوان المسلمین حمایت می‌کرد.

تأسیس کتابخانه‌ی سلفیت



دفتر انتشارات و کتابخانه سلفیت و مجله الفتح

در سال ۱۹۱۹ میلادی هنگامی که به قاهره رسید با مبلغی که از فروش خانه‌اش در دمشق به دست آورده بود مرکز نشری برای چاپ آثار سلف و کتابهای عربی اسلامی معاصر و کتاب‌های ترجمه شده دائر کرد. برادر همسرش عبدالفتاح قتلان نیز در راه‌اندازی این مرکز مشارکت کرد و آن‌ها موفق شدند

در سال ۱۳۴۰ هجری قمری رسماً این مرکز را افتتاح کنند. کتابخانه‌ی سلفیت و چاپخانه‌ی آن موفق شد با چاپ کتاب‌های مفید در کیفیت عالی و تصحیح کتاب‌های چاپ‌شده نهضت علمی و فرهنگی بزرگی بوجود آورد. محب‌الدین خطیب در یکی از مقالاتش که در مجله‌ی «الفتح» منتشر کرده گفته است در عهد ملک عبدالعزیز بنیانگذار عربستان سعودی نمایندگی این

مرکز را در مکه‌ی مکرمه راه‌اندازی کرده است. گرچه ما از تفصیلات آن اطلاع چندانی نداریم.

با مرور کارنامه‌ی مطبوعات سال ۱۳۴۹ هجری قمری به تنوع آثار چاپ شده در این مرکز پی‌می‌بریم. کتابخانه و انتشارات سلفیت در کنار کتاب‌های شرعی و لغوی کتاب‌های زیادی را در زمینه اخلاق، پالایش فرهنگ، و پاسخ به خاورشناسان و خدا نابوران چاپ و نشر می‌کرد. در واقع این انتشارات سلفیت محب الدین خطیب بود که آثار دانشمندان و ادبای قرن بیستم امثال ادیب سرشناس جهان عرب مصطفی صادق الرافعی، علامه احمد تیمور پاشا، شیخ محمد بخیت المطیعی مفتی مصر، و شاعر عرب احمد ابوشادی را به چاپ رساند. انتشارات سلفیت همچنین کتاب‌های ترجمه‌شده‌ی زیادی به چاپ و نشر رساند از جمله مقاله‌ای در بیان منهج دکارت، و خاطرات ویلهلم دوم امپراطور آلمان که اندیشه‌های خود را پس از جنگ جهانی اول را به رشته‌ی تحریر در آورده بود.

محب‌الدین خطیب همچنین توجه ویژه‌ای به نشر رمان و داستان‌های ادبی داشت که برخی از آن‌ها از زبان‌های انگلیسی، فرانسوی، و ترکی ترجمه شده بودند. حتی خود محب‌الدین خطیب رمان یکی از نویسندگان زن ترک به نام خالده ادیب با نام «پیراهنی از آتش» را که در آن به مبارزه ترک‌ها علیه یونانی‌ها پرداخته بود به زبان عربی ترجمه کرد. این اقدام بیانگر وسعت افق دید او و فهمی است که از نقش رمان و داستان در شکل دهی نسل آینده داشت. چیزی که سلفیت معاصر به‌علت کوتاهی در ارتباط با دیگران و استفاده از تجاربشان از آن غافل مانده است.

کتابخانه‌ی و انتشارات سلفیت تنها یک محل کاری نبود، بلکه مرکز هدایت و جهت‌دهی فکری به شمار می‌رفت که مصلحان و مخلصانی چون شیخ خضر الحسین، تیمور پاشا، محمد کرد علی، محمود شاکر و محمد شاکر در آنجا جمع می‌شدند و آخرین رویدادهای مصر و جهان اسلام را بررسی می‌کردند و فعالیت‌های خود را سامان می‌بخشیدند. در آنجا بود که پایه‌ی مجله‌ی فتح برای مبارزه با موج الحاد و خداناباوری گذاشته شد. در آنجا ایده‌ی جمعیت جوانان مسلمان گرفت و مجله‌ی اخوان المسلمین راه اندازی شد و به چاپ و نشر رسید.

استاد انور الجندی کتاب خانه و انتشارات سلفیت را این گونه توصیف می‌کند: «سرچشمه دل‌های صادق؛ جوانانی که تحمل مصائب جهان عربی در زیر سایه‌ی استعمار را نداشتند در آنجا جمع می‌شدند».



حسن البنا

از جمله کسانی که با کتابخانه و انتشارات سلفیت محب‌الدین خطیب ارتباط داشت استاد حسن البنا بنیان‌گذار جماعت اخوان المسلمین بود که از سال ۱۹۲۷ میلادی به آنجا رفت و آمد می‌کرد و از معارف و تجارب محب‌الدین خطیب استفاده می‌کرد. تجارب محب‌الدین خطیب به او کمک

کرد بتواند به معارف خود و جماعت اخوان المسلمین بیفزاید. آنگونه که استاد عبدالله العقیل نقل می‌کند محب‌الدین خطیب

در کتابخانه‌اش هر روز از جوانان مسلمان و جوانان جماعت اخوان المسلمین استقبال می‌کرد و معارف و تجارب خود را در اختیار آنان می‌گذاشت.

محب‌الدین خطیب تا آخر عمر در کتاب خانه و انتشارات سلفیت فعالیت کرد. بعدها برای محافظت از وقت و جلوگیری از هدررفت آن در رفت و آمدها، کتابخانه و انتشارات را به ساختمان جدیدی که خانه‌اش نیز در آن بود انتقال داد. اگر یکی از کارمندان کتابخانه غیبت می‌کرد خود او کارهایش را انجام می‌داد. محب‌الدین خطیب فرزندانش را به حفظ کتابخانه و انتشارات و عدم تقسیم آن به‌عنوان میراث سفارش کرد و به آنها توصیه نمود مسئولیت نشر علم و معرفت را بر عهده بگیرند. انتشارات و کتابخانه او تا امروز هرچند ضعیف، پابرجاست. ولا حول ولا قوة إلا بالله.

ورود به عرصه‌ی روزنامه‌نگاری



در سال ۱۹۰۹ میلادی زمانی که برای اولین بار محب‌الدین خطیب از استانبول به قاهره آمد، استادش شیخ طاهر الجزایری او را با علامه احمد تیمور پاشا آشنا کرد، و از احمد تیمور پاشا خواست برای وی شغلی در روزنامه المؤید که توسط پیشکشوت روزنامه نگاران مصری در آن زمان یعنی

شیخ علی یوسف منتشر می‌شد پیدا کند؛ چرا که احمد تیمور پاشا از سهام‌داران این روزنامه بود. این اقدام شیخ طاهر الجزایری نشان می‌دهد که ایشان تا چه اندازه تلاش می‌کردند توانمندی‌های رسانه‌ای و روزنامه‌نگاری محب‌الدین خطیب را افزایش دهند. ورود محب‌الدین به عرصه‌ی روزنامه‌نگاری از او یک شخصیت رسانه‌ای منحصر به فرد ساخت که بیش از چهل سال در حمایت از بیداری اسلامی در رسانه‌ها میدان‌دار بود. این ماجرا نشان از توجه شیخ طاهر الجزایری به شاگردانش داشت و اینکه او می‌کوشید مسیر پیشرفت آن‌ها را هموار نموده و آنان را به مشعل‌های نور و هدایت تبدیل کند و معانی حقیقی استاد و شاگردی را در عمل نشان دهد.

محب‌الدین خطیب از صبح تا ساعت یک بعد از ظهر در دفتر روزنامه‌ی المؤید کار می‌کرد و بعد از آن به کتابخانه‌ی سلفیت می‌رفت تا بر فعالیت‌های آنجا نظارت داشته باشد. نوبت صبح کتابخانه‌را شریک و برادر همسرش عبدالفتاح قتلان مدیریت می‌کرد. محب‌الدین خطیب مورد حمایت کامل و تشویق شیخ علی یوسف قرار گرفت. از تجارب روزنامه‌نگاری او استفاده کرد و از راز و رمز فعالیت مطبوعاتی آگاه شد، و تا آخر عمر این تجربه را بازگو می‌کرد. او در روزنامه‌ی المؤید پیشرفت کرد تا جایی که توانست عصرها ضمیمه‌ای برای آن منتشر کند. به خانه‌ای در نزدیکی دفتر روزنامه‌ی المؤید نقل مکان کرد. به محض اینکه از خبر تازه‌ای مطلع می‌شد گزارش آن را برای کارمندان روزنامه ارسال می‌کرد. آنها ضمیمه‌ای فوری چاپ می‌کردند و آن را بدون نیاز به بازبینی شیخ علی یوسف در بازار منتشر می‌کردند. شیخ

علی خدمتکارش را می‌فرستاد تا مانند دیگر خوانندگان آن را از بازار خریداری کند.

محب‌الدین خطیب از طریق روزنامه‌ی المؤید مردم را از خطرات نقشه‌های تبشیری غریبان آگاه می‌کرد. او با همکاری مساعد الیافی مقاله‌ی موسیو لوشاتله را که با عنوان «حمله به جهان اسلام» منتشر شده بود به زبان عربی ترجمه کرد و سبب شد غوغایی در جهان اسلام برپا شود. او همچنین مسئولیت پاسخ دادن به مقالات تبشیریان مسیحی را بر عهده داشت.

محب‌الدین خطیب همچنین با مقالات خود پرده از سیاستهای شوم جمعیت اتحاد و ترقی در سرزمین‌های عربی بر می‌داشت و موجب تقویت مقاومت مردمی سوریه و عراق علیه جنایات اتحادی‌ها شد. گفتنی است در نگاه محب‌الدین خطیب عرب بودن به هیچ عنوان جدا از اسلام نبود. برخی عجولانه قضاوت کرده و او را به غفلت و خوش خدمتی به بیگانگان متهم می‌کنند، در حالیکه این بی‌انصافی آشکاری است. او فرد عربی را که آراسته به اخلاق اسلامی نبود عرب نمی‌دانست. زمانی که قومگراهای عرب از در دشمنی با اسلام در آمدند محب‌الدین خطیب همانگونه که با اتحادی‌ها مبارزه می‌کرد به مبارزه با آن‌ها برخاست. او می‌گفت: «زبان، دین، قومیت و اداره ملی، همه‌ی این‌ها هدایای خالق به بندگانش طی ده‌ها هزار سال است و اثر این هدایت الهی پیوسته خواهد بود مادامی که این چهار اصل همسو با نیازهای امت و هماهنگ با خواسته‌های نسل‌های مختلف پیش برود.»

محب‌الدین خطیب مسیری طولانی را در عرصه روزنامه‌نگاری طی کرد. مسیری که از ترجمه‌ی مقالات مجله‌ی ثمرات الفنون

ترکی در بیروت آغاز شد و به تنها شماره‌ی طنزنامه‌ی «طار الخرج» رسید. پس از آن در سال ۱۹۰۹ میلادی به قاهره پناه برد و در روزنامه‌ی المؤید فعالیت کرد. فعالیت او در روزنامه‌ی المؤید نقطه‌ی عطفی در زندگی مطبوعاتی او بود. خودش می‌گوید: «از روش‌های روزنامه‌نگاری و برنامه‌های اسلامی این روزنامه استفاده‌ها بردم و تا آخر عمر به آن مدیون هستم. المؤید نخستین مدرسه‌ی من در دنیای روزنامه‌نگاری بود». او تا سال ۱۹۱۳ میلادی که روزنامه‌ی المؤید تعطیل شد در آن فعالیت می‌کرد و از طریق این روزنامه به شهرتی جهانی دست یافت.



در سال ۱۹۱۶ میلادی زمانی که انقلاب بزرگ عربی به‌وقوع پیوست شریف حسین حاکم مکه به سفارش شیخ کامل قصاب از محب‌الدین خطیب خواست نشریه «القبلة» را راه‌اندازی کند تا صدای دولت حجاز باشد. وی مجله‌ی «القبلة» و چاپخانه‌ی امیری را در مکه‌ی مکرمه راه‌اندازی کرد و به مدت سه سال سردبیری آن را بر عهده داشت. او در سال ۱۹۱۹ میلادی به دمشق بازگشت و

سردبیری مجله «العاصمه» را که دولت امیر فیصل منتشر میکرد از شماره‌ی ۴۷ بر عهده گرفت. در نشریات «القبلة» و «العاصمه» بیشتر مقالات در رابطه با حق عرب‌ها بر حکومت‌داری، ضرورت

حکومت مشروطه و محکوم بودن طمع‌ورزی‌های استعمارگران



الحسین بن علی

و توافق‌نامه‌های بین‌المللی بود. زمانی که محب‌الدین خطیب متوجه شد خواسته‌های شریف حسین و پسرش امیر فیصل با اهداف او و یارانش هم‌سوئی ندارد و آن‌ها بدون مشورت ما مردم اروپایی‌ها به توافق رسیده‌اند مسیر خود را از آنها جدا کرد و با تأسیس کمیته‌ی عالی ملی علیه استعمار فرانسه در دمشق به پاخاست. گرچه به دلیل عدم توازن قوا در جنگ مجبور شد در سال ۱۹۲۰ میلادی بار دیگر به قاهره بگریزد.

محب‌الدین خطیب کتابخانه و انتشارات سلفیت را که هنگام سفرش به حجاز تعطیل شده بود از نو بازگشایی کرد و در سال ۱۹۲۵ میلادی به روزنامه‌ی «الاهرام» مصر که قدیمی‌ترین و مشهورترین نشریه‌ی عربی در آن زمان بود پیوست. روزنامه‌ی الاهرام یک نشریه‌ی سکولار بود که دو برادر مسیحی لبنانی در سال ۱۸۷۶ میلادی آن را تأسیس کردند. حضور در این نشریه تجربه جدیدی برای محب‌الدین خطیب در دنیای روزنامه‌نگاری بشمار می‌رفت.

الزهراء

ت ۱۴۱۶ شماره ۶۰ المزم ۱۳۴۳

بسم الله الرحمن الرحيم

عَوَّلْتُكَ اللَّهُمَّ عَلَى أَسْبَغِئِصَالِ مَا بَيْنَا مِنْ تَوَاسُطِ الْأَعْمَالِ
وَالزَّمَانِ وَتَنْظِيرِ كَوْنِنَا فِي تَدْبِيرِ الصَّلَاحِ وَالتَّجَدِيدِ وَأَعَانَتِ الْمُؤْتَمِلِ
فِي تَوَاقِبِ الْأَنْشُدَةِ ، وَبَيْتَةِ الْقُوَّةِ الرُّسُولِ إِلَى مَرَاتِبِ السَّكَالِ ،
وَبَيْتَةِ الْإِبِلَاءِ مِنْ لَمْتَرِ كَلِّ الْأَنْفُسِ وَخُذْرِيهَا لِقَوْلِكَ « اللَّهُمَّ بِنِي تَحَارَاتِ
أَيَّاهُ ، وَأَمَّنْ أَرَأَى ، وَأَوْجِدُ » بَلَّوْنِ يَهْمِي فَرِيئَةً إِلَى خَيْرِكَ أَلْتَمَّ
رَبِّ الْوَهْمِيِّ وَتَوَهَّى الْمَسْكُوفِ فِي الْأَعْوَالِ ، وَأَمَلِيَّةً فِي الْأَسْمَلِ ، وَوَعْدَانَا
وَمَنْحِ الْأَشْيَاءِ فِي تَوَاسُطِهَا ، وَتَوَهُّبِيَّةً الْأُمُورِ إِلَى أَعْلَاهَا ، لِنَسْكُونُ
أُمَّةً خَيْرٌ وَتَسْتَعَادُ وَتَسْتَبِيحُكَ اللَّهُمَّ كَرِيمَ الْأَسْمَاءِ طَلَاتِ
وَأَمَلِيَّةً تَلَّيْنِي ، عَذَّةً الْجَلْبَةَ لَدَى تَأْسُرُ فِي نَسْمَةِ الْأَعْقَابِ ... مِنْهُ
أَعْرَابُ كَثِيرَةٌ - بِأَنَّ الْفَاعِلِينَ بِالنَّشَادِ لَا يَلْتَمِزُ لَهُمْ تَهْنِئَةٌ مَا لَمْ تَكُنْ تَالَةً

در سال ۱۹۲۴ میلادی محب
الدین خطیب نخستین شماره
ماهنامه «الزهراء» را به چاپ رساند.
چاپ و نشر این شماره تا پنج سال
ادامه داشت. او تلاش می کرد
اندیشه‌های اصلاح‌گرانه‌ی خود را
که آمیزه‌ای از اصالت و تجدد بود
نشر دهد. محب‌الدین خطیب در
عین حفظ ارزش‌های تاریخی و
فرهنگی قومی و ادبیات اصیل

عرب، از روش‌های مدیریتی و تخصص دیگران بهره می گرفت.
از آنجایی که در آن دوره وجود یک منبر اسلامی که با جوانان
گفت‌وگو کند و افکار عمومی را برای مقاومت در مقابل حملات
سیاسی و فرهنگی بسیج کند بسیار ضروری بود و پروانه‌ی فعالیت
نشریه‌ی «الزهراء» چنین امکانی را نمی‌داد؛ در سال ۱۹۲۶
دعوتگران مصلح آن زمان به درخواست علامه احمد تیمور پاشا
برای مقابله با موج الحاد و خداناباوری میان جوانان که پس از
الغای خلافت اسلامی و به دنبال سیاست‌های اسلام‌ستیز کمال
آتاترک رواج یافته بود، مجله‌ی «الفتح» را راه‌اندازی کردند.
نخستین نشست اعضای آن در مقر چاپخانه‌ی سلفیت و با حضور
شیخ محمد الخضر حسین که بعدها شیخ الازهر شد برگزار
گردید. در این جلسه تشکیل یک سازمان برای مقابله با این
اندیشه‌ها به تصویب رسید و برای ارتباط با افکار عمومی و جوانان
فرهنگی تصمیم گرفته شد مجله «الفتح» راه‌اندازی شود.



احمد تیمور پاشا

با وجود این که اخذ پروانه‌ی فعالیت برای یک نشریه‌ی اسلامی در آن دوره محال به نظر می‌رسید ... گویا تاریخ تکرار می‌شود- اما علامه احمد تیمور پاشا این مسئولیت را بر عهده گرفت و موفق شد مجوز فعالیت مجله‌ی «الفتح» و «جمعیت جوانان مسلمان» را برای مبارزه با غرب‌گرایی و موج الحاد دریافت کند.

مجله‌ی «الفتح» بیش از بیست سال - ۱۹۲۶ - ۱۹۴۸م - به چاپ و نشر رسید و تا شماره‌ی ۸۸۴ منتشر شد. این مجله مسئولیت دفاع از اسلام و قضایای مسلمانان را در سراسر جهان بر عهده گرفته بود و توانست موجی از بیداری در میان جوانان مسلمان ایجاد کند و بسیاری از رهبران معروف جنبش‌های اسلامی را بپرورد. امروزه کمتر شخصیت مشهوری در جهان اسلام خواهید یافت که در روزگار جوانی‌اش مقاله‌ای در مجله‌ی «الفتح» نوشته باشد. این مجله به کشورهای مختلف جهان می‌رسید و از ویژگی‌های آن داشتن خبرنگاران مخلص در سراسر جهان بود. از جمله خبرنگاران این مجله می‌توان به استاد حسن البنا در روزگار جوانی‌اش اشاره کرد.

محب‌الدین خطیب اخباری را که به دستش می‌رسید بر اساس موضوعات و شخصیت‌ها آرشیو و طبقه‌بندی می‌کرد. او توانست خیزشی بزرگ در دفاع از قضایای جهان اسلام ایجاد کند.



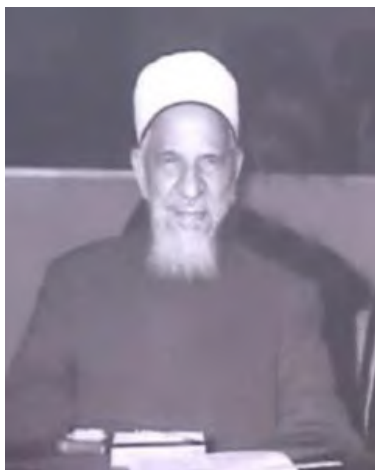
یک بار به خاطر مقاله‌ای که در انتقاد از آتاترک نوشته بود سه روز بازداشت شد. «الفتح» در سال‌های آخر انتشار توجه ویژه‌ای به قضیه‌ی فلسطین داشت و

خطر اسکان یهودیان در این سرزمین را برای همه تبیین می‌کرد. سیزده سال پیش از برپایی رژیم اسرائیل به مسلمانان را درباره چنین فاجعه‌ای هشدار می‌داد، چرا که شاهد غفلت عرب‌ها و تلاش یهودیان برای اجرای برنامه‌های صهیونیستی بازل بود. حسن الغزالی در رابطه با مجله‌ی «الفتح» و محب‌الدین خطیب چه زیبا می‌سراید:

آن روزهای زیبایی که شیران را شگفت‌زده می‌کرد
 «الفتح» را در دست خود می‌دید که تاریکی‌های شب را روشن می‌کرد

سطر سطر زیبا و ادیبانه‌ی آن با رسایی و راه‌گشایی مبارزه‌ای در درون آدمی رقم می‌زد.

مجله‌ی «الفتح» پس از روبرو شدن با تنگناهای زیاد از جمله ۴۰ برابر شدن قیمت کاغذ و قطع شدن راه‌های ارتباطی و ممنوعیت انتشار تبلیغات در مجله از سوی نهادهای قضایی متوقف شد. ابوالحسن ندوی به‌نقل از محب‌الدین خطیب می‌گوید: «مجله‌ی الفتح را وقتی متوقف کردم که دارنده‌ی نسخه قرآن در این سرزمین مجرم شناخته شده و بازخواست و محاکمه می‌شد». این واقعه مربوط به دورانی است که عرب‌ها در برابر رژیم صهیونیستی شکست خوردند.



شیخ ابراهیم اطفیش

در سال ۱۹۲۹ میلادی شیخ ابراهیم اطفیش دوست الجزایری محب‌الدین خطیب از وی خواست به او کمک کند تا مجله‌ی «المنهاج» را که به علت مشکلات اقتصادی و اداری در آستانه تعطیل شدن بود نجات دهد. محب‌الدین خطیب این نشریه را که نقش بسیار مهمی در مبارزه با برنامه‌های تبشیری و شرق

شناسانه در مغرب عربی داشت از دوهفته‌نامه به هفته‌نامه تبدیل کرد. اما این مجله هم نتوانست پایداری ورزد و بعد از دو سال متوقف شد.

زمانی که محب‌الدین خطیب مجله‌ی «الفتح» را منتشر می‌کرد استاد حسن البنا از ایشان خواست به او در راه‌اندازی هفته‌نامه جماعت اخوان المسلمین با سرمایه‌ی دو جنیه مصری! کمک کند، سردبیری مجله را بر عهده بگیرد و آن را در چاپخانه‌ی سلفیت چاپ و نشر نماید. محب‌الدین خطیب این مسئولیت را بر عهده گرفت و نخستین شماره‌ی آن در سال ۱۹۳۳ چاپ و منتشر شد. او به مدت سه سال سردبیر هفته‌نامه‌ی اخوان المسلمین بود.

محب‌الدین خطیب پس از آن همچنان به نوشتن در روزنامه‌ها و مجلات وابسته به جماعت اخوان المسلمین ادامه می‌داد. او در روزنامه‌ی «الاخوان المسلمون» و «مجله‌ی شهاب» که استاد

حسن البنا در سال ۱۹۴۷ میلادی آن را منتشر کرد، و مجله‌ی «المسلمون» که در سال ۱۹۵۲ میلادی توسط سعید رمضان منتشر شد مقاله می‌نوشت.



شیخ ازهر، محمد خضر حسین

در سال ۱۹۵۲ میلادی محب الدین خطیب از سوی دوست قدیمی‌اش شیخ محمد الخضر حسین که در آن زمان «شیخ الازهر» شده بود به‌عنوان سردبیر مجله الازهر انتخاب شد. شماره نخست این مجله آنگونه که استاد عبدالله العقیل می‌گوید توشه‌ی دانشجویان الازهر بود. این مجله بمدت شش سال چاپ و نشر میشد.

مسیری که محب‌الدین خطیب در دنیای روزنامه‌نگاری با نویسندگی و نشر و سردبیری گشود و در آن گام نهاد مسیری مبارک بود. او در نوشته‌هایش اسلوبی بسیار ساده داشت و در عرض‌های افکارش به خوانندگان از شهادت ویژه‌ای برخوردار بود. از اصول و ارزش‌هایش با قوت دفاع می‌کرد و در آن با کسی مجامله و مدارا نمی‌ورزید. وی تلاش می‌کرد در پیوند با بخش‌های مختلف جامعه باشد. تنها به مخاطب قرار دادن نخبگان جامعه اکتفا نمی‌کرد و مخاطبان را به‌صورت مصداقی هم مورد خطاب قرار می‌داد. مقالات خطیب از تنوع خاصی برخوردار بود و طیف گسترده‌ای از مقالات حماسی در دفاع از اسلام، مقالات ادبی در بیان عظمت اسلام و تمدن آن و افتخارات پیشینان، مقالاتی در بیان واقعیت‌های

معاصر جهان اسلام و چاره‌جویی برای حل مشکلات آن را شامل می‌شد. لازم است این مقالات و یادداشت‌ها از دل مجلات استخراج شده و بار دیگر در میان مردم منتشر شود چرا که حاوی تجاربی است که امروزه شدیداً به آن نیازمندیم.

خطیب از توجه خود به روزنامه‌نگاری و امر آموزش چنین یاد می‌کند: «ما فعالیت در مدارس و نشریات را آغاز کردیم چون این دو پایگاه، انسان‌ساز هستند. ما نمی‌توانیم از تباهی بی‌بند و باری و فساد که در جوامع ما منتشر می‌شود رهایی یابیم مادامی که مدارس و مطبوعاتی مبتنی بر ایمان نداشته باشیم که در مسیر هدایت محمدی گام بردارد و از هیچ حادثه‌ای متزلزل و لرزان نشود».

جمعیت جوانان مسلمان

در گذشته بیان کردیم وقتی تیمور پاشا که از مصلحان مخلص جهان اسلام بود برای مبارزه با موج غرب‌گرایی و الحاد در جوامع اسلامی فراخوان داد تصمیم گرفته شد یک جمعیت و یک مجله راه‌اندازی شود. آن مجله، مجله‌ی «الفتح» و آن جمعیت «جمعیت جوانان مسلمان» بود که تیمور پاشا با توجه به نفوذی داشت موفق شد مجوز فعالیت آن را بگیرد. اجرای این برنامه‌ها به محب‌الدین خطیب واگذار شد و او ۱۲ دانشجوی نخبه از جمله محقق مشهور علامه عبدالسلام هارون، علامه محمود شاکر ابوفهر، و علامه عبدالمنعم خلاف را برای راه‌اندازی این جمعیت برگزید و آن‌ها موفق شدند با فعالیت‌های پنهان خود ۳۰۰ دانشجورا جذب کنند و برای این که از پیکان حمله‌نویسندگان اسلام ستیز در امان بمانند در سال ۱۹۲۷ موجودیت جمعیت را علنی

کردند. اسلام‌ستیزان با دیدن یک جمعیت بزرگ با اعضای گسترده غافلگیر شدند و قادر به هیچ فعالیتی علیه آن نبودند. هدف از راه‌اندازی این جمعیت مبارزه با موج الحاد و غرب‌گرایی و شبه‌افکنی‌های خاورشناسان، و نیز دعوت به مکارم اخلاق و استفاده از تجارب مفید تمدن غرب و پر کردن اوقات فراغت جوانان با برنامه‌های ورزشی مختلف بود. این جمعیت نقش بسیار مهمی در تربیت جوانان مصر داشت و استاد حسن البنا قبل از راه‌اندازی جماعت اخوان المسلمین یکی از اعضای فعال آن بود. گفتنی است که مجله‌ی «الفتح» بازوی رسانه‌ای این جمعیت بشمار می‌رفت. «جمعیت جوانان مسلمان» به منظور حفظ و تداوم فعالیت‌های خود وارد بازی‌های سیاسی نشد و توانست نمایندگی‌هایی در خارج از کشور راه‌اندازی کند. این جمعیت تنها در فلسطین ۲۰ نمایندگی داشت که با همکاری شیخ عزالدین قسام راه‌اندازی شد. همچنین نمایندگی‌هایی در دمشق، هند، پاکستان، بوسنی و هرزگوین، و اروپا راه‌اندازی کرد و تعداد اعضای آن در مجموع نمایندگی‌ها بیش از یک میلیون نفر برآورد می‌شد.



برخی از حاضران در کنفرانس جمعیت‌های جوانان مسلمان در قاهره به سال ۱۹۳۰

بعدها بر اثر نقشه‌های اشغال‌گران و استعمارگران جمعیت از مسیر اصلی خود منحرف شد و تنها به فعالیت‌های ورزشی بسنده کرد که مایه‌ی ناراحتی و خشم محب‌الدین خطیب شد. او می‌خواست این جمعیت نخستین و بزرگترین سازمان دفاع از اسلام در مصر باشد. تاریخ و عملکرد جمعیت جوانان مسلمان نیازمند پژوهشی عمیق است و به‌گمانم حق این جمعیت به شایستگی ادا نشده و چنان که باید موضوع بررسی و پژوهش قرار نگرفته است.

دعوت اسلامی

محب‌الدین خطیب بر این باور بود که اسلام صحیح را تنها از سه راه می‌توان در میان مردم منتشر کرد:

(۱) دانشمندان الازهر و چهره‌های دانشگاهی اهتمام خود را تماماً به استخراج و طبقه‌بندی قواعد اسلامی و فهم سلف صالح از آن قواعد و نیز شیوه‌ی تطبیق آن در واقعیت‌های امروزی مبذول دارند.

(۲) تربیت و پرورش مسلمانان بر اساس عمل به سنت‌ها و بنیادهای دین در زندگی شخصی، خانوادگی و اجتماعی.

(۳) دعوت به تمسک و التزام خالصانه و صادقانه به آن اصول و قواعد همراه با حسن نیت و استقامت و اتقان در انجام آن.

این گام‌ها در واقع همانی است که علامه ناصرالدین آل‌بانی از آن بعنوان «تصفیه و تربیت» یاد می‌کند. محب‌الدین خطیب و شیخ آل‌بانی رابطه‌ی نزدیکی با هم داشتند. خطیب بر مقدمه‌ی چاپ اول کتاب «آداب زفاف» شیخ آل‌بانی مقدمه نوشت.

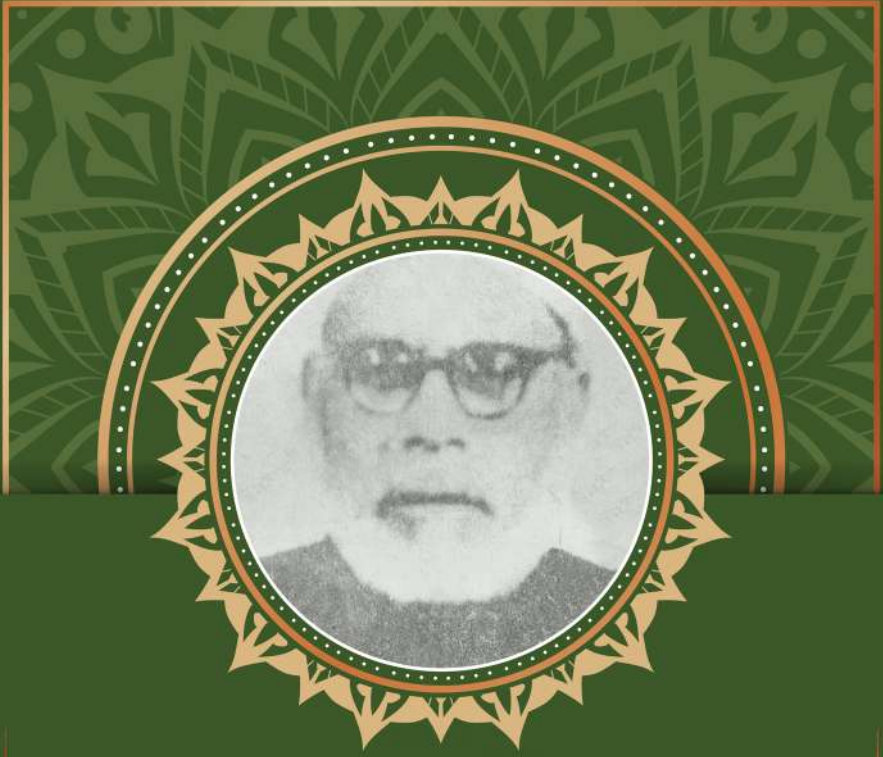
وفات

محب‌الدین خطیب تا آخرین لحظه‌ی عمر به پشتوانه‌ی قلم و دانش خود مبارزه می‌کرد. در سال ۱۳۸۹ هجری قمری برابر با ۱۹۶۹ میلادی در حالی در بیمارستان چشم از جهان فروبست که جلد سیزدهم کتاب فتح الباری در شرح صحیح بخاری را در دست داشت.

منابع و مراجع:

محبّ الدین الخطیب، به‌قلم خود ایشان، چاپ انتشارات: مطبوعات جمعیه التمدن الإسلامی، سال چاپ: ۱۹۷۹م.
فهرست المكتبة السلفية در سال ۱۳۴۹هـ، چاپ انتشارات: المطبعة السلفية.

محب‌الدین الخطیب افکاره و جهوده فی الإصلاح الإسلامی، تألیف: سعد مناور، پایان‌نامه‌ی دانشگاهی که هنوز چاپ و نشر نشده است.
قضایا الإصلاح والنهضة عند محب‌الدین الخطیب، تألیف: رغداء محمد أديب زیدان، پایان‌نامه‌ی دانشگاهی که هنوز چاپ و نشر نشده است.



علامه محمد حامد الفقى

١٩٥٩-١٨٩٢م / ١٣٧٨-١٣١٠هـ

پیش درآمد

علامه محمد حامد الفقی بنیانگذار جماعت انصار سنت نبوی در مصر، محقق میراث علمی سلف، مجاهد، مصلح، کوشا در مسیر بیداری امت اسلامی و یکی از ائمه‌ی حرم مکی در برهه‌ای از تاریخ است. با وجود این که ایشان از علمای معاصر است و جماعتی تأسیس نموده که تا هم‌اکنون فعالیت دارد جای تعجب است که تاکنون زندگی‌نامه‌ی مناسبی برای ایشان نوشته نشده است. در زمینه معرفی علمای امت کوتاهی شده است و امید می‌رود جماعت انصار سنت این کوتاهی را در سریع‌ترین وقت جبران کنند. با وجود پژوهش و بررسی زیاد به‌دشواری توانستم از علامه یک تصویر شخصی پیدا کنم و این نشان از کوتاهی نسل ما در حق رهبران خود دارد. خداوند از همه‌ی ما درگذرد.

تولد و رشد

محمد حامد (اسم مرکب) الفقی در سال ۱۳۱۰ هجری قمری برابر با ۱۸۹۲ میلادی در مرکز شبرایحیت در روستای نکلا العنب واقع در بخش شبرایحیت مصر در خانواده‌ای دیندار و اهل دانش دیده به جهان گشود. پدرش احمد عبده الفقی از دانش‌آموختگان الازهر بود که درسش را ناتمام رها کرده بود. هم‌کلاسی استاد محمد عبده بود و در خوابگاه دانشجویی با او در یک اتاق زندگی می‌کرد. مادرش تنها زن روستا بود که کل قرآن را حفظ بود و خواندن و نوشتن می‌دانست. برادرانش در الازهر مشغول به تحصیل بودند. او زمانی که دوازده ساله بود قرآن را نزد پدرش آموخت.

تحصیل در الازهر

پدر محمد حامد از فرزندانش خواسته بود هر کدام فقه مذهبی از مذاهب چهارگانه‌ی اهل سنت را در الازهر فراگیرند. پسر بزرگتر در رشته‌ی فقه مالکی، فرزند دوم در رشته‌ی فقه حنفی، فرزند سوم در رشته‌ی فقه شافعی مشغول تحصیل شدند و فرزند چهارم که شیخ محمد حامد الفقی بود می‌خواست در رشته‌ی فقه حنبلی تحصیل کند، اما الازهر وی را در تخصص فقه حنفی پذیرفت. شیخ الفقی نیز وارد آن تخصص شد و فقه حنفی را فرا گرفت.



نمایی از دانشگاه الازهر مصر

او در سال ۱۳۲۲ هجری قمری برابر با ۱۹۰۴ میلادی وارد الازهر شد و مطابق شیوه‌ی الازهر در آن دوران کتاب‌های «مراقی الفلاح» در فقه و «کتاب الکفراوی» در علم نحو را فرا گرفت. روش الازهر در آن دوره این بود که دانشجو باید یک کتاب را تمام کند

تا آغاز به فراگیری کتاب دیگری کند. لذا در سال دوم ایشان کتاب‌های شیخ خالد در نحو و ملا مسکین در فقه را فرا گرفت و در سال سوم علم منطق و در سال چهارم علم توحید و در سال پنجم همراه با نحو و فقه علم صرف و در سال ششم علوم بلاغه، حدیث و تفسیر را فرا گرفت.

الفقی در دانشگاه الازهر همانند دیگر دانشجویان بر عقیده‌ی متکلمان رشد یافت و آمیخته به تصوف شد. او می‌گوید: «در آغاز زندگی صوفی‌ای بودم همراه صوفیان، گم‌گشته‌ای همراه گمراهان، خرافه‌زده‌ای همراه خرافاتیان و دعوتگری به سوی بدعت، جهل، و عبادت مردگان و چوب‌ها و سنگ‌ها».

این دوران گذشت تا اینکه خداوند یک کشاورز ساده را در مسیر او قرار داد. داستانش را شیخ حماد الانصاری شاگرد او در مکه‌ی مکرمه برای ما نقل می‌کند:

آشنایی با منهج سلف و توحید

شیخ حماد الانصاری رحمه الله می‌گوید: «در سال ۱۳۶۷ هجری قمری نزد ایشان آمدم در حالیکه تفسیر ابن کثیر را اطراف باب علی در مسجد الحرام شرح می‌داد. آن زمان ۲۲ ساله بودم. پس از اینکه درس پایان یافت و نماز عشا را خواندیم به شیخ گفتم: ببخشید جناب شیخ، پرسشی دارم؛ چگونه شما موحد شدید حال آنکه در الازهر درس خوانده‌اید؟ غرضم از این سوال این بود که هم خودم استفاده کنم و هم باقی مردم بشنوند.

ایشان فرمود: بخدا سوگند سؤال خوبی مطرح کردی من در الازهر تحصیل کردم و عقیده‌ی متکلمان را فرا گرفتم. در یکی از

مرخصی‌ها روانه‌ی شهرم شدم تا با اطلاع از موفقیت من شاد شوند. در راه با کشاورزی روبه‌رو شدم. هنگامی که نزد او رسیدم گفت: پسرم کنار دکه‌ام بنشین... دکه‌ای داشت که پس از پایان کارش آنجا می‌رفت. کنار دکه نشستم تا اینکه کارش تمام شد. در گوشه‌ی دکه چشمم به کتابی افتاد. آن را برداشتم و دیدم کتاب «اجتماع جیوش الاسلامیه علی غزو المعطله والجهمیه» نوشته‌ی علامه ابن‌قیم است. کتاب را ورق زدم. زمانی که دید مشغول مطالعه هستم کمی تأخیر کرد. پس از مدتی آمد و گفت: السلام علیکم پسر، چطوری؟ از کجا می‌آیی؟ پاسخش را دادم. گفت: پسر تیزهوشی هستی که توانسته‌ای تا این مرحله از تحصیل پیش بروی؛ اما من نصیحتی برای تو دارم. گفتم چه نصیحتی؟ آن کشاورز گفت: می‌توانی با مدرک تحصیلی‌ات در کل دنیا و حتی اروپا و آمریکا و یا هر جای دیگری زندگی کنی، اما چیزی که در مرحله‌ی نخست باید آن را بیاموزی نیاموخته‌ای!

گفتم چه چیز؟

گفت: توحید!

عرض کردم: توحید؟!

گفت: توحید سلف

گفتم: توحید سلف دیگر چیست؟

گفت: نگاه کن کشاورزی که در مقابل توست چگونه توحید سلف را آموخته است. این کتاب‌ها را ببین: کتاب «السنه» نوشته‌ی امام احمد بزرگ، کتاب «السنه» نوشته‌ی امام احمد کوچک، کتاب «التوحید» نوشته‌ی ابن خزیمه، کتاب «خلق افعال العباد» نوشته‌ی امام بخاری، کتاب «شرح اصول اعتقاد

اهل سنت» نوشته‌ی حافظ لالکایی و کتاب‌های دیگری در توحید نام برد. آنگاه به کتاب‌های توحید متأخرین و پس از آن به کتاب‌های شیخ الاسلام ابن تیمیه و ابن قیم اشاره کرد و گفت: من تو را به این کتاب‌ها راهنمایی می‌کنم، وقتی به روستایت رسیدی و برای موفقیت تو شادمانی کردند به قاهره بازگرد و به کتابخانه‌ی «دار الکتب المصریه» برو. همه‌ی این کتاب‌ها را آنجا خواهی دید که گرد و خاک گرفته‌اند. از تو می‌خواهم گرد و خاکشان از رخسارشان بروبی و آن کتاب‌ها را منتشر کنی»^۱.

محمد حامد الفقی در جستجوی این کتابها به قاهره بازگشت و گرد و غبار این کتاب‌ها را زدود و آنها را مطالعه کرد و به سخنان حقی که در آن بود ایمان آورد. وی علاقه شدیدی به مطالعه داشت. ساعت‌های طولانی به مطالعه کتاب و استفاده از آن می‌پرداخت. مدتی را به مطالعه کتاب‌های تفسیر مشغول شد و از معارف آن بهره‌مند گردید. از مطالعه کتاب‌های شیخ الاسلام ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم استفاده‌های فراوان برد و بعدها با تحقیق، چاپ، آموزش، دعوت و تألیف، معانی و ذخائر این کتاب‌ها را منتشر کرد. آن کشاورز از شاگردان شیخ محمد عبدالحلیم الرمالی دانش‌آموخته دانشگاه الازهر و از دعوت‌گران به توحید و سنت بود که در سال ۱۹۲۱ میلادی در شهر دمياط جماعت «الاعتصام بهدی الاسلام» را راه اندازی کرد. ارتباط میان آن کشاورز و شیخ محمد حامد عمیق‌تر شد تا جایی که وی هنگام تأسیس جماعت

۱-مختصر از مجموع مؤلفات شیخ حماد الانصاری ۲۹۴/۱-۲۹۷

انصار سنت محمدی توسط شیخ محمد حامد الفقی در سال ۱۳۵۶ هجری قمری برابر با ۱۹۳۶ میلادی ریاست هیئت آن را بر عهده گرفت.

این کتابها افقهای گسترده‌ای را برای محمد حامد الفقی در شناخت علمای سلفی عصر خود و استفاده از آنها در کنار تحصیل در الازهر گشود. او از محضر استاد رشید رضا و استاد محب‌الدین خطیب توشه‌ها اندوخت و همیشه در سخنان خود تعبیر «استاد مارشید رضا» را به کار می‌برد. او همچنین در کتابخانه‌ی «السلفیه» که محب‌الدین خطیب آن را تأسیس کرده بود مشغول به فعالیت شد و استفاده‌های زیادی از محتویات آن کتابخانه برد. می‌توان این قضیه را در مقایسه‌ی نخستین شماره‌ی مجله‌ی او «الاصلاح» که در مکه منتشر می‌شد با مجله‌ی المنار استاد رشید رضا به خوبی دریافت. او مجله‌ی اصلاح را همانند المنار با تفسیر قرآن آغاز می‌کرد و برخی از مقالات و اخبار مجله را از نشریه‌ی «الفتح» محب‌الدین خطیب وام می‌گرفت. او در مجله‌ی «الاصلاح» حمایت خود را از تأسیس «سازمان جوانان مسلمان» که توسط محب‌الدین خطیب راه‌اندازی شده بود اعلام کرد و زمانی که مجله‌ی المنار پس از وفات رشید رضا در سال ۱۳۵۶ هجری قمری برابر با ۱۹۳۵ میلادی تعطیل شد، محمد حامد الفقی مجله‌ی «الهدی الاسلامی» را راه‌اندازی کرد و تفسیر قرآن را از جایی که رشید رضا پایان داده بود از سر گرفت.

محمد حامد الفقی در این مرحله از زندگی خود با منهج سلف در مصر آشنا شد و روابطی را آغاز کرد که تا زمان مرگ ادامه یافت. از جمله ارتباط با دانش‌آموزان مدرسه‌ی دعوت و ارشاد که استاد



شیخ فوزان الفوزان، اولین سفیر
عربستان سعودی در مصر

رشید رضا آن را تأسیس کرده بود و بیشتر آن شاگردان بعدها رهبران جماعت انصار سنت محمدی شدند. همچنین ایشان با شیخ فوزان الفوزان نخستین سفیر ملک عبدالعزیز آل سعود در مصر آشنا شد. در مجله‌ی «الهدی النبوی» می‌نویسد: «در سال ۱۳۲۸ هجری قمری زمانی که در الازهر مشغول تحصیل بودم به واسطه‌ی برادر ایمانی‌ام شیخ محمد ملوخیه

مدنی با ایشان آشنا شدم و هر جمعه به‌نزد او می‌رفتیم و همراه با او نماز جمعه را ادا می‌کردیم. شیخ فوزان به‌گرمی از ما استقبال می‌کرد و اطلاعات خوبی از کتاب‌های علمی در اختیار ما می‌نهاد.» این رابطه ادامه یافت و عمیق‌تر شد و هیچگاه قطع نشد تا آنجا که شیخ فوزان در سال ۱۳۷۳ هجری قمری قبل از وفاتش در قاهره وصیت کرد شیخ حامد الفقی مسئولیت غسل و کفن کردن و نماز خواندن بر جنازه‌ی او را بر عهده بگیرد.

الفقی بواسطه‌ی فوزان با علمای سعودی و بزرگان آل شیخ که از مصر دیدار می‌کردند و پس از آن با شخص ملک عبدالعزیز آشنا شد. چه بسا رفتن او به عربستان سعودی به‌خاطر فوزان بوده باشد.

اینگونه بود که محمد حامد الفقی از دنیای متکلمان و صوفیان به انوار وحی قرآن کریم و سنت صحیح نبوی گام نهاد و پس

از آن که خود راه یافت، به ارشاد دوستان و آشنایان همت گمارد. در سال ۱۹۱۰ میلادی با وجود اینکه تنها ۱۸ سال داشت و شش سال بیشتر از تحصیل او در الازهر نمی گذشت تعدادی از دوستان و هم کلاسی هایش گرد او جمع شدند و وی را به عنوان استاد خود انتخاب کردند. محمد حامد الفقی به همین منوال پیش رفت تا اینکه در سال ۱۹۱۷ میلادی هنگامی که ۲۵ ساله بود از دانشگاه الازهر فارغ التحصیل شد. از اساتید اصلاحی وی در الازهر می توان به: شیخ مصطفی المراغی شیخ الازهر، شیخ علی سرور الزنکلونی و شیخ شرشابی اشاره کرد.

دعوت توحیدی

الفقی فردی عمل گرا بود. ترجیح می داد پس از اتمام تحصیل در الازهر همانند انبیاء در مسیر دعوت و اصلاح گام بردارد. می گوید: «لازمه حق گزاری این نعمت و ادای شکر آن این است که زندگی خودم را به هدایت گمراهان و راهنمایی سرگشتگان، کنارزدن پرده های غفلت و نادانی از دل ها، آشکار ساختن حق برای مردم در شمایل تازه، و بیان نیرنگ های شیاطین انس و جن علیه اسلام و مسلمانان وقف کنم تا اینکه آن ها هم به مانند من در پی هشدار و انذار برآیند».

او در مساجد و قهوه خانه ها به سوی توحید دعوت می داد. وی به عنوان امام و خطیب مسجد چرکس و سپس مسجد هداره در منطقه ی عابدین قاهره انتخاب شد و از طریق این مساجد دعوت به سوی توحید و سنت را آغاز کرد. او همچنین به قهوه خانه هایی که محل تجمع معلمان و دیگر افراد بود می رفت و آن ها را به

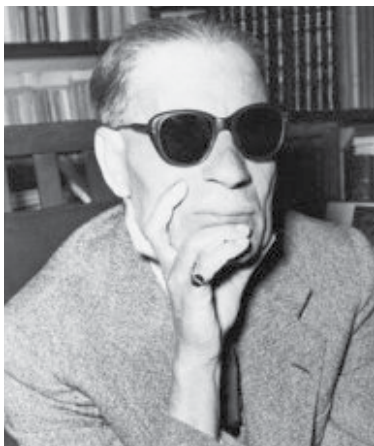
التزام به اسلام و عقاید اسلامی فرا می‌خواند. وی حتی در قهوه‌خانه‌ی قاسم علی به تدریس پرداخت. از آنجایی که او یک خطیب سخنور بود که شنوندگان را با سخنانش مات و متأثر می‌کرد تعداد زیادی از مردم گرد او جمع شدند تا آموزه‌های اسلامی را فرا بگیرند. الفقی همراه با آنان مبارزه با بدعت‌ها، خرافات و جهالت را آغاز کرد.

شیخ ابوالوفاء درویش می‌گوید: «به تفسیر قرآن اهتمام ورزید و در آیه‌های آن غوطه‌ور می‌شد و گوهرهای معانی قرآن را استخراج می‌کرد و فهم و استنباطی کافی عرضه می‌داشت و اسرار عمیق و اشارات دقیق و حکمت‌های بلیغ و موعظه‌های نیکوی قرآن را برای مخاطبان تبیین می‌کرد. هیچ سخنی برای دیگران باقی نمی‌گذاشت. زمانی که خواننده یا شنونده به فهم جملات و اصول و تاریخ استعمال آن واقف شود فهم کاملتر و فراگیرتری خواهد یافت.»

شیخ حامد الفقی با فعالیت‌های خود توانست سلفیت را در مصر یک گام به جلو ببرد. در آن زمان دعوت سلفی در میان علما، دعوت‌گران و اندیشمندان الازهر و مؤسسات و مجلات این کشور رایج بود، اما او دعوت سلفیت را به میان توده‌ی مردم در خیابان‌ها و مساجد بُرد. بخاطر این فعالیت‌ها متحمل سختی‌ها و مشکلات زیادی شد اما به توفیق الهی بر آن‌ها شکیبایی ورزید تا اینکه توفیق یافت ۱۰ سال پس فراغت از تحصیل این دعوت را از حالت فردی به حالت تشکیلاتی ارتقا بخشد و جماعت انصار سنت محمدی را راه‌اندازی کند.

در این برهه از تاریخ حامد الفقی به فعالیت‌های رسانه‌ای نیز

اهتمام می‌کرد و مقالاتی برای روزنامه‌ها و مجلات می‌نوشت. برای نمونه مقاله‌ای که در سال ۱۳۲۵ هجری قمری برابر با ۱۹۲۶



طه حسین

میلادی در دفاع از قرآن و نقد طه حسین و همفکرانش نوشت و در مجله‌ی «الفتح» به چاپ رسید. او ارتباط خوبی با علما و مشایخ الازهر داشت. زمانی که میان شیخ رشید رضا و شیخ یوسف الدجوی صوفی اختلاف پیش آمد و جدوی در سال ۱۳۵۱ هجری قمری در مجله «نور الاسلام» دانشگاه الازهر رشید رضا را آماج حملات خود قرار داد، تلاش‌های زیادی برای آشتی میان این دو شخصیت انجام گرفت و علامه محمد حامد الفقی فرستاده شیخ عبدالمجید سلیم مفتی مصر بسوی رشید رضا بود که این انتخاب، از جایگاه ایشان نزد علمای بزرگ مصر پرده برمی‌داشت.

تأسیس جماعت انصار سنت

الفقی به هر جا که می‌رسید به سوی توحید و سنت فرامی‌خواند. پس از فارغ التحصیلی از دانشگاه الازهر در مساجد چرکس و سپس هداره در منطقه‌ی عابدین به امامت و خطابه مشغول شد و برای آموزش و راهنمایی مردم تلاش کرد و در این مسیر مشکلات زیادی متحمل شد اما بر اصول خود ثابت قدم ماند تا اینکه در سال ۱۹۲۶ میلادی موفق شد با همکاری



برخی همفکران و همراهانش
جماعت انصار سنت محمدی را
در منطقه‌ی عابدین تأسیس کند.
آنچه الفقی را به تأسیس چنین
جماعتی واداشت آینده‌نگری او
بود. وی می‌دانست اگر این دعوت
وابسته به شخص او باشد به شکل
گسترده منتشر نخواهد شد. به ویژه
اینکه پس از فزونی گرفتن پیروانش

، مبتدعان از دعوت او به ستوه آمده و با شایعه پراکنی‌های خود وی
را از دعوت در مسجد هداره بازداشتند. بنابراین تصمیم گرفتند
به مکان دیگری بروند تا کسی نتواند مانع دعوت آن‌ها شود و
از شلوغی قهوه‌خانه‌ها دور شوند. به نظر می‌آید این پیشنهاد از
سوی شیخ فوزان سفیر وقت عربستان سعودی مطرح شد و او
مشوق این طرح بود. شیخ حامد الفقی می‌گوید: «در خانه‌ی او
و با دستان او نهال انصار سنت محمدی کاشته شد و در خانه‌ی او
و با دستان او این نهال آبیاری شد و رشد کرد تا اینکه در روز
وفات، روشنی دیدگان او باشد».

حامد الفقی خانه‌ای را در منطقه‌ی عابدین و در نزدیکی کاخ
پادشاه مصر اجاره کرد. شیخ محمد القاضی در رابطه با تأسیس
این جماعت در سال ۱۹۲۶ میلادی می‌گوید: «نماز جمعه را
در نزدیک‌ترین مسجد که مسجد جامع چرکس بود ادا کردم.
خطیب مسجد بسیار سخنور و دارای اطلاعات گسترده‌ای بود.
سخنانی می‌گفت که از خطبای پیشین نشنیده بودم. گفته‌هایش

چون تیری به دل فرو می‌رفت. شیفته‌ی شخصیت او شدم و پس از آن هیچ نمازی را در همراهی او و هیچ درسی از درس‌های او را از دست ندادم. در این مدت متوجه شدم برخی پس از نماز عشاء مقابل مسجد می‌ایستند و از راه‌اندازی یک جماعت سخن می‌گویند و از این طرح با رضایت و شادی استقبال می‌کردند و در نهایت گام عملی را برداشته و در دسامبر ۱۹۲۶ میلادی آن را راه‌اندازی کردند. همه خوشحال بودند و آن را یک نصرت الهی می‌دانستند که خداوند به بندگان برگزیده‌اش عنایت نموده بود.»

برخی از پژوهشگران بر این باورند که علامه حامد الفقی نام این جمعیت را متأثر از رشید رضا انتخاب کرده است، چرا که رشیدرضا همیشه این عبارت را تکرار می‌کرد. شیخ حامد الفقی و همفکرانش دعوت تشکیلاتی از طریق جماعت انصار سنت محمدی را آغاز کردند، اما تأسیس این جماعت مانع نیرنگ‌های دشمنان علیه او و دعوتش نشد. حتی برخی کارکنان کاخ عابدین تلاش می‌کردند مردم را علیه شیخ بشورانند تا جایی که یک انسان ساده را تحریک کردند تا او را به قتل برساند، اما خداوند او را نجات داد.

تأسیس جماعت انصار سنت محمدی یک گام جدید در دعوت سلفی در مصر به‌شمار می‌رفت چرا که دعوتگران به‌سوی توحید و سنت را اعم از آن‌ها که تشکل خاص داشتند و آن‌هایی که به دعوت فردی مشغول بودند در مصر دور هم جمع می‌کرد. پس از تأسیس جماعت انصار سنت محمدی، بقیه‌ی دعوتگران اصلاح به آن پیوستند و مقر عابدین مبدل به مرکز جماعت شد.

در خارج از قاهره نمایندگی دمیاط راه‌اندازی شد که در اساس

جمعیت «اعتصام بهدی القرآن» بود که توسط شیخ محمد الرمالی راهاندازی شده بود و نمایندگی اسکندریه توسط شیخ عبدالظاهر ابوالسمح و نمایندگی سوهاج توسط استاد ابوالوفاء درویش، و نمایندگی حوامدیه توسط شیخ محمد احمد عبدالسلام فعال شد.

دو سال پس از تأسیس جماعت، علامه محمد حامد الفقی به عربستان سعودی رفت و مدیریت انتشارات مکه را بر عهده گرفت. با رفتن او به عربستان سعودی، جماعت انصار سنت محمدی وارد مرحله رکود شد.

اثرگذاری در حجاز



شیخ عبدالرحمن السعدی

با وجود این که علامه محمد حامد الفقی تنها سه سال در حجاز ماند اما تأثیری بسیار زیادی از خود برجای گذاشت که تا امروز در عربستان سعودی مشاهده می شود. شیخ ابن عثیمین از ایشان به عنوان «استاد ما» یاد می کند. اقامت او در عربستان سعودی موجب تقویت روابطش با علمای

آن سرزمین از جمله شیخ عبدالرحمن السعدی شد که این ارتباط تا مدت طولانی ادامه داشت. الفقی در مقاله ای با نام «شیخ سعدی را اینگونه شناختم» که آن را در رثای علامه سعدی پس از

وفاتشان منتشر کرد می‌گوید: «بیش از بیست سال است که شیخ عبدالرحمن بن ناصر السعدی را می‌شناسم. ایشان یک دانشمند سلفی محقق بود که همواره جویای دلیل بود و در پی یافتن برهان محکم بر می‌آمد و در طلب دلیل به هیچ چیز دیگری توجه نمی‌کرد» بیش از پنجاه نامه میان آن دو رد و بدل شد.



الفقی در حجاز فعالیت‌های دعوی و اصلاحی متعددی را آغاز کرد از جمله راه‌اندازی مجله‌ی «الاصلاح» به سال ۱۳۴۷ هجری قمری که نخستین مجله‌ی اصلاحی در تاریخ عربستان سعودی بود. «الاصلاح» به شکل دو هفته‌نامه منتشر می‌شد و به

قضایای دینی، علمی، اجتماعی، و اخلاقی می‌پرداخت. با وجود اینکه این مجله تنها یک سال و نیم دوام داشت اما تأثیر بسیار زیادی بر جامعه‌ی آن دوران عربستان سعودی گذاشت. علما و شاهزادگان سعودی از آن استقبال کردند. راه‌اندازی این مجله طرحی بود که الفقی به ملک عبدالعزیز آل سعود بنیانگذار عربستان سعودی پیشنهاد کرد و ملک عبدالعزیز نیز از آن استقبال نمود. الفقی در سرمقاله‌ای که در نخستین شماره‌ی مجله منتشر کرده به نقش مطبوعات در اصلاح‌گری و نشر دعوت صحیح میان مردم و مبارزه با فساد و گمراهی اشاره می‌کند و می‌گوید مجله‌های اصلاح‌گر این نقش مهم را ایفا می‌کنند.

رشید رضا از نشر مجله‌ی اصلاح استقبال نمود و در مجله



شیخ عبدالظاهر ابوالسمح

المنار از آن تمجید کرد. این خود نشان از جایگاه محوری رسانه در اندیشه‌های اصلاحی الفقی دارد. بیشتر مطالب مجله را خود او می‌نوشت. برخی همفکران مصری وی مانند شیخ عبدالظاهر ابوالسمح که قبل از او در حجاز سکونت گزیده بود و بعدها امام حرم مکی شد و تعدادی از علمای

عربستان سعودی و جهان با او در نوشتن مقالات همکاری می‌کردند.

الفقی در حجاز به تدریس و سخنرانی در مسجد الحرام و معهد علوم دینی مکه پرداخت و مدتی را به‌نیابت از شیخ عبدالظاهر ابوالسمح امامت نماز گزاران را در مسجد الحرام بر عهده گرفت.

بازگشت به قاهره و رهبری جماعت

پس از سفر علامه محمد حامد الفقی به حجاز فعالیت‌های جماعت به ضعف و سستی گرایید و سه بار مقر آن جابه‌جا شد. اعضای جماعت جوئیای اخبار شیخ و استادشان بودند و در انتظار روزی که علامه الفقی به مصر باز گردد. زمانی که تعدادی از شماره‌های مجله‌ی اصلاح او که در حجاز چاپ و نشر می‌شد بدستشان رسید بسیار دلگرم شدند و مجله را از دستان هم می‌ربودند. در سال ۱۳۴۹ هجری قمری هنگامی که ایشان به مصر بازگشت بار دیگر دور او جمع شدند و دعوت به‌سوی

توحید و سنت را از سر گرفتند. می‌توان مراحل اصلاحی الفقی را در این دوره به چند دسته تقسیم کرد:

- ارتقای جماعت و فعال‌سازی آن: الفقی پس از بازگشت به مصر تصمیم گرفت فعالیت‌های جماعت را از سر بگیرد، بنابراین برای آن اساسنامه‌ای تدوین کرد و بار دیگر با دعوتگران مصری که در شهرها و استان‌های مختلف مشغول فعالیت بودند ارتباط گرفت. این برنامه‌ها در واقع تنظیم‌کننده‌ی فعالیت‌های جماعت در دفتر مرکزی و دفاتر نمایندگی بود. او همچنین برای دعوت اسلامی به شهرها و روستاهای مختلف سفر می‌کرد و پیروان جدیدی می‌یافت، تا جایی که هواداران جماعت به سرعت فزونی گرفت. مرکز عابدین مقر اصلی جماعت بود، اما دفاتر دیگری در قاهره راه‌اندازی شد که نخستین آن دفتر القبه، سپس دفتر الجیزه، و پس از آن دفتر مصر جدید بود. اعضای جماعت که در ابتدا چند تن بیشتر نبودند، در اثر فعالیت‌های علامه به هزار نفر رسید.

- تشکیل هیئت علمی جماعت: در سال ۱۳۵۶ هجری قمری برابر با ۱۹۳۶ میلادی علامه محمد حامد الفقی یک هیئت علمی به ریاست شیخ عبدالحلیم الرمالی و عضویت شیخ احمد شاکر، شیخ محمد عبدالسلام القبانی، شیخ عبدالوهاب عیسوی، شیخ محمد مخیمر، شیخ عبدالرزاق عفیفی، شیخ ابراهیم عبدالباقی، شیخ محمد حمدی، شیخ عبدالحمید عبدالسلام و خود او تشکیل داد.

اخلاق والای شیخ حامد الفقی و وفایی که به شیخ و استادش رمالی که سبب هدایت و راهنمایی و آشنایی او با توحید و سنت

شده بود داشت سبب شد ایشان را به‌عنوان رئیس هیئت علمی انتخاب کند. با وجود اینکه در آن دوره و حتی دوران ما بسیاری از مردم الرمالی را نمی‌شناختند و نمی‌شناسند. وفاداری و دوستی صادقانه از مهمترین ویژگی‌هایی است که دعوتگران همواره باید به آن آراسته باشند.

-تأسیس مجله‌ی «الهدی النبوی»: در سال ۱۳۵۶ هجری قمری برابر با مارس ۱۹۳۶ میلادی شماره‌ی اول مجله‌ی «الهدی النبوی» به‌چاپ رسید تا زبان حال و سخنگوی رسمی جماعت باشد و عقاید و اصول جماعت را معرفی کند، شیخ حامد الفقی در سرمقاله‌ی نخستین شماره‌ی مجله اهداف نشر آن را چنین بیان می‌کند: «بدان که مسلمانان به روش و منش دوران نخست اسلام باز نمی‌گردند و شجاعت و غیرت به‌دل‌هایشان باز نخواهد گشت مگر اینکه راه‌یافته‌های میانه‌رو با یکدیگر متحد و همدل شده و تلاش‌های خود را در مسیر بیداری امت اسلامی و مبارزه با شیاطین و تبیین محاسن اسلام به‌کار گیرند.

چنین کاری امروزه جز از طریق مطبوعاتی که در داخل کشور چاپ می‌شود و به‌دست هر شاهزاده و صاحب‌مقام و بزرگ و کوچکی می‌رسد امکان‌پذیر نیست. راه‌اندازی مطبوعات اسلامی که سخنگوی آن مصلحان باشد از مؤثرترین روش‌های درمان بیمارهای دینی و اخلاقی مسلمانان در این دوره است. همیشه در درونم آرزوی یک نشریه‌ی دینی که همصدا با مصلحان به‌سوی حق و صلاح راهنمایی کند وجود داشت. خداوند این آرزو را محقق نمود و او یاری‌گر است. جماعت انصار سنت محمدی مجله‌ی مبارک «الهدی النبوی» را راه‌اندازی نموده تا بیماری‌هایی را که

در این زمانه به پیکر جامعه‌ی اسلامی رخنه کرده‌اند درمان کند، و خداوند صاحب توفیق است».

همزمان نباید فراموش کرد که الفقی می‌خواست مسیر مجله‌ی المنار را که همان سال با درگذشت رشید رضا متوقف شده بود ادامه دهد! او در آغاز ششمین سال از نشر مجله‌ی «الهدی النبوی» می‌گوید: «آقای رشید رضا در شماره‌ی آخر جلد ۳۴ المنار اعلام می‌کند مجله‌ی خود را بر پایه‌ی موارد زیر بنا نهاده است: تفسیر قرآن به شیوه‌ای که در آن حقیقت اسلام و زیبایی و کمال این دین و صلاحیت آن در همه‌ی دوران‌ها تبیین شود. شرح احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم و تفکیک صحیح و ضعیف و مجعول آن.

دفع شبهات و حل مشکلات مربوط به عرصه‌ی فتاوا نقد اشتباهات علمی و دینی که در مطبوعات به چشم می‌خورد. بیان بدعت‌ها و خرافات و تقالید و عادت‌های ناپسندی که چهره اسلام را کریه می‌کند. ادب و اخلاق، چرا که ادب آدمی و زبان او بزرگترین یاری‌گر دین در پرورش انسانند.

به مناسبت ششمین سال نشر مجله‌ی «الهدی النبوی» این اصول و اهداف را بازنشر می‌کنیم تا برای همه ثابت شود مسیر اصلاح‌گری و حق‌نزد همه‌ی دعوت‌گران یکی است. مجله‌ی المنار نمونه‌ی اعلای دعوتی بود که صاحبش به آن فرا می‌خواند. عزم و نیت ما از روز نخست بر این بود که مجله‌ی الهدی را بر اساس و رویه‌ی مجله المنار پیش ببریم و شاید برخی از بندها و مواد آن را توسعه دادیم تا مجله‌ی دیگری نتواند با آن رقابت کند».

از این جا پی می‌بریم که شیخ حامد الفقی مسیر رشید رضا را در تفسیر قرآن ادامه می‌داد. رشید رضا تا آیه‌ی ۱۰۱ سوره‌ی یوسف را تفسیر کرده بود، شیخ بهت البیطار سوره‌ی یوسف را تکمیل کرد، و شیخ حامد الفقی آن را ادامه داد. از سوره‌ی رعد آغاز کرد و تا سوره‌های ابراهیم، حجر و نحل ادامه داد و پس از تفسیر یازدهمین آیه سوره‌ی الاسراء در مجله‌ی «الهدی النبوی» چشم از جهان فرو بست. آخرین آیه‌ای که تفسیر کرد این بود:

وَيَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا (الاسراء: ۱۱)

این آیه را در شماره‌های ۶-۷ مجله در سال ۱۳۷۸ هـ در ۲۲ صفحه تفسیر کرد.

آن گونه که استاد فتحی عثمان وکیل جماعت انصار سنت محمدی که آشنایی زیادی به میراث جماعت و علمای آن دارد می‌گوید این تفسیر را پس از درگذشت علامه حامد الفقی کسانی مثل شیخ عبدالرحمن الوکیل، و پس از او سید رزق الطویل ادامه دادند. چه زیباست روحیه‌ی کار گروهی و هم‌افزایانه میان علمای امت و عموم مردم که مایه‌ی قوت و استواری امت و سربلندی آن می‌شود.

مقالات متنوعی در زمینه‌های شرعی، ادبی، اجتماعی، و سیاسی در مجله‌ی «الهدی النبوی» چاپ و نشر می‌شد و قضیه‌ی فلسطین و اوضاع جهان اسلام مهم‌ترین مباحثی بودند که در صفحات آن به چشم می‌آمد.

شخصیت‌های سرشناس آن دوران در مجله‌ی «الهدی النبوی» مقاله می‌نوشتند که از میانشان می‌توان به این افراد اشاره کرد:

شیخ احمد شاکر، استاد محب‌الدین خطیب، شیخ محی‌الدین عبدالحمید، شیخ عبدالظاهر ابوالسمح، شیخ ابوالوفاء محمد درویش، شیخ صادق عنوس، شیخ عبدالرحمن الوکیل، شیخ خلیل هراس، و شیخ محمود شلتوت.

شیخ حامد الفقی از آغاز تأسیس مجله‌ی «الهدی النبوی» تا زمان وفاتش سردبیری آن را بر عهده داشت. در سال ۱۳۷۰ هجری قمری شورای اداری جماعت سردبیری مجله را به شیخ احمد شاکر سپرد، اما او به‌علت بازگشت به منصب قضا مدت زیادی در پست سردبیری مجله نماند.

«الهدی النبوی» در داخل و خارج مصر توزیع می‌شد و سفیر جماعت در جهان اسلام به شمار می‌رفت و افراد زیادی در کشورهای مختلف مشترک‌نشریه بودند. الفقی در سرمقاله نخستین شماره سال دوم مجله می‌نویسد: مجله الهدی النبوی در سال گذشته به گونه‌ای در میان اقشار مختلف مردم انتشار یافت که تصور نمی‌کردیم. برخی از شماره‌های آن در یک هفته نایاب می‌شد. اکنون این مجله به‌همت برادران انصار سنت محمدی در مناطق مختلف مصر، سودان، حجاز، نجد، شام، هند، جاوا، عراق، و مراکش توزیع می‌شود. خداوند بر امثال این برادران بیفزاید و به آنها بهترین پاداش‌ها را عنایت نماید». در سال دوازدهم، این مجله با تیراژ ۲۵۰۰ نسخه چاپ می‌شد که ۶۰۰ نسخه آن در خارج مصر توزیع می‌شد. این عدد در مقیاس‌های آن زمان، عدد بزرگی محسوب می‌شد.

تأسیس چاپخانه‌ی انصار سنت: پس از توسعه‌ی فعالیت‌های جماعت انصار سنت محمدی شیخ حامد الفقی تصمیم گرفت

چاپخانه‌ای برای نشر کتب سلف و به‌ویژه کتاب‌های شیخ الاسلام ابن تیمیه و ابن قیم راه‌اندازی کند.

نشر علم و دعوت به توحید

نشر علم و دعوت به‌سوی توحید بزرگترین دغدغه‌ی شیخ حامد الفقی بود. ایشان آثار زیادی از کتاب‌های سلف و به‌ویژه ابن تیمیه و ابن قیم و علمای دعوت نجدی منتشر کردند که فهرست آن طولانی و در عین حال مشهور است. این تلاش‌های مبارک سبب شد کسانی همانند احمد و عبدالله الغماری، و عبدالفتاح ابوغده علیه او موضع‌گیری کنند و با او به مقابله برخیزند. او داستان عجیبی دارد. در سال ۱۳۵۸ هجری قمری زمانی که شیخ حامد الفقی تصمیم گرفت کتاب «رد امام عثمان بن سعید دارمی بر بشر مریسی» را منتشر کند برخی گمراهان آن زمان مانند عبدالمجید اللبان و یوسف الدجوی حملات گسترده‌ای علیه او در مطبوعات آغاز کردند. تا این که قضیه بیخ پیدا کرد و برای قضاوت به علمای عالی‌رتبه‌ی الازهر و در رأس آن‌ها امام اکبر شیخ مراغی ارجاع شد و از آن‌ها خواسته شد در رابطه با کتاب داوری کنند.

گمراهان به گزارش هیئت علمای الازهر در تأیید الفقی توجه نکردند و شایعه کردند که قرار است الازهر مدرک تحصیلی او را ابطال کند و اینگونه مایه‌ی نگرانی همفکران وی می‌شدند، اما تصمیم هیئت به سود شیخ حامد الفقی بود. دشمنان او اما ناامید نشدند و بار دیگر قضیه را بزرگ کردند تا اینکه بیانیه‌ی دوم به سود آنان صادر شد. شیخ الازهر برای پایان دادن به این موضوع



شیخ محمود شلتوت

از شیخ محمود شلتوت خواست تحلیلی بنویسد و او طی یک تحلیل کامل، پاسخ محکمی به بیانیه‌ی دومی که صادر شده بود داد و در پایان تحلیل نوشت: «شایسته بود قبل از این که این گزارش را بخوانیم مقدمه‌ی ناشر «الفقی» را می‌خواندیم و می‌دانستیم مفهوم کتاب را از

سیاق آن خارج کرده‌اند و برداشتی غیر از آنچه مقصود وی بوده ارائه داده‌اند. سزاوار بود گزارش دیگری در رابطه با کتاب و آیات و احادیثی که در بر گرفته می‌خواندیم و در رابطه با اشتباهات آن بحث و گفتگو می‌کردیم و ضمن بیان حق، از جماعت انصار سنت محمدی می‌خواستیم ناشر کتاب را ملزم به نشر این نکات کنند. همین اتفاق زمانی که تصمیم گرفته شد تاریخ بغداد را منتشر کنند تکرار شد. حال آنکه کتاب مملو از بدگویی و طعن در حق امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه بود. این کتاب مصادره شد تا اینکه استاد بزرگ و مفتی اعظم مصر در حاشیه‌ی کتاب به تمام شبهاتی که در مورد امام ابوحنیفه مطرح شده بود پاسخ داد و از ناشر خواست این پاسخ‌ها را در حاشیه کتاب منتشر کند و این کار سبب شد کتاب بار دیگر به چاپ برسد. اگر چنین می‌کردند وظیفه‌ی خود را ادا می‌نمودند بدون این که آزادی تألیف و نشر را سلب کنند. بنابراین از جماعت محترم تقاضا می‌کنم از این قضیه صرف نظر کنند تا مبادا مشکلاتی به همراه آورد که هیچ سودی

برای اسلام و مسلمانان و حتی برای کتاب و ناشر آن ندارد». به این شیوه شیخ شلتوت قضیه را به سود شیخ حامد الفقی پایان داد و این ماجرا تنها یک نمونه از مشکلاتی است که شیخ حامد الفقی و همفکرانش در راه دعوت به توحید و سنت و مبارزه با شرک و بدعت در آن دوران متحمل می شدند.

شیخ صفوت نورالدین «ششمین رئیس جماعت انصار سنت محمدی» در رابطه با برخی از دشوارها که از جانب تعدادی مشایخ گمراه گریبان گیر شیخ حامد الفقی در دعوت توحیدی اش می شد می گوید: «شیخ عبدربه سلیمان در درسش از شیخ حامد الفقی با عنوان «الجاحد الشقی» نام می برد. شاگردانش این سخن را می شنیدند و در درس شیخ حامد الفقی حضور می یافتند و از وی جز سخنان خدا و پیامبرش و دعوت به توحید نمی شنیدند، به همین خاطر بسیاری از آن ها به جماعت انصار سنت محمدی پیوستند!». شیخ حامد الفقی ارتباط زیادی با علما و دعوتگران و به ویژه دعوتگران به سوی توحید و سنت، چهره های سرشناس و سیاستمداران عصر خود در داخل و خارج از مصر داشت، ارتباط او با الازهر و علمای آن از جمله شیخ عبدالمجید سلیم، شیخ مصطفی مراغی، شیخ محمد شلتوت، شیخ محمد شاکر وکیل وقت الازهر و پدر محدث احمد شاکر بسیار گسترده بود. وی در دروس علمی این مشایخ شرکت می کرد و با آن ها دیدار می نمود و از آن ها می خواست برای سخنرانی در مقر جماعت حضور یابند. تعدادی از درس هایشان را پیاده سازی و تدوین می کرد و در مجله «الهدی النبوی» انتشار می داد و از آن ها می خواست برای مجله مقالاتی بنویسند.

او همچنین ارتباط محکمی با دعوت‌گران توحید و سنت در خارج مصر داشت از جمله: شیخ محمد بهجت البیطار که نخستین مفتی مجله‌ی «الهدی النبوی» بود و استفتائات مردم برای او ارسال می‌شد تا از دمشق به آن پاسخ دهد. الفقی همچنین ارتباط محکمی با شیخ نسیب الرفاعی و شیخ ناصرالدین آل‌بانی که در آن زمان جوان بود داشت. وی از شیخ آل‌بانی خواست در رابطه با تصحیح متن و تحقیق رساله‌ی «العقود» نوشته‌ی شیخ الاسلام ابن تیمیه با او همکاری کند و این رساله به نام هر دو آن‌ها به چاپ رسید. شیخ حامد الفقی در مقدمه‌ی کتاب می‌نویسد: «طی نامه‌ای که به برادر سلفی و محققم شیخ ناصرالدین ارناؤطی در دمشق نوشتم از وی خواستم به من در دستیابی به نسخه‌ی دیگری کمک کند. او در پاسخ گفت که نزد خاندان محترم آل شطی نسخه‌ی سالمی از کتاب وجود دارد. نسخه‌ای که داشتم را با هواپیما برایش فرستادم و او به دقت آن را بررسی نموده و نقایصش را برطرف نمود. آنجا بود که مطمئن شدم می‌توانم این کتاب گرانسنگ را با عنوان نظریه‌ی العقد به چاپ برسانم». این مقدمه در سال ۱۳۶۸ هجری قمری برابر با ۱۹۴۹ میلادی نوشته شد. زمانی که شیخ آل‌بانی به مصر سفر کرد شیخ حامد الفقی برای او یک سخنرانی در مقر انصار سنت محمدی ترتیب داد. شیخ حامد الفقی علاوه بر ارتباط با عربستان سعودی و علمای آن سرزمین، ارتباط خوبی با اهل حدیث در هند داشت.

دعوت شیخ حامد الفقی محدود به مصر نبود. از آن جایی که دانشجویان سراسر جهان برای تحصیل به الازهر می‌آمدند ایشان شاگردانی یافت که اندیشه انصار سنت محمدی را در سرزمین‌های

مختلف از جمله سودان، اریتره، اتیوپی، سومالی، لیبریا، تایلند منتشر می کردند.

شیخ سعد صادق در بیان تأثیر دعوت شیخ حامد الفقی می گوید: «دعوت شیخ حامد محدود به مصر و شهرها و روستاهای آن نبود... بلکه از مرزهای مصر فراتر رفت و در آفریقا به سودان، اریتره، و سومالی، و در شام به سوریه، عراق، اردن، لبنان، و فلسطین، و در آسیا به اندونزی و سیامی رسید. مبالغه نیست اگر بگوییم دعوت ایشان به کشورهای اروپایی و غربی مانند آمریکا، انگلستان، فرانسه، و سوئیس نیز قدم نهاد و مسلمانانی که در آنجا زندگی می کردند از طریق مسافرانی که برای مأموریت‌های علمی و عملی به این کشورها سفر می کردند با دعوت شیخ آشنا شدند. همچنین مجله «الهدی النبوی» به این کشورها می رسید و تشنگان علوم صحیح برآمده از قرآن و سنت را سیراب از معرفت می کرد.»

جهاد در راه خدا

شیخ عبدالرحمن الوکیل در مورد ایشان می گوید: «امام توحید در جهان اسلام پدرمان شیخ محمد حامد الفقی - رحمه الله - بیش از چهل سال در راه خدا جهاد کرد. او با صبر بسیار علیه نیروهای شرارت به پیکار برخاسته بود. بر سختی‌ها و مشکلات فائق می شد و همواره پیروز و سربلند از میدان خارج می گردید. اراده‌ای داشت که دنیا را به لرزه در می آورد و زمین زیر پایش را تکان می داد. اگر عزم کاری می کرد از آن کوتاه نمی آمد و اگر هدفی تعیین می کرد از انجام آن ترسی به دل راه نمی داد. در دعوت چیزی

به نام «ترس از مردم» نمی‌شناخت. چرا که ترس از خدا قلبش را فرا گرفته بود. هر چیزی را بنام خودش می‌نامید. در سخنانش با کسی مدارا نداشت و اندک توجهی به واکنش دیگران نمی‌کرد. در بیان حق و اظهار آن چیزی بنام مجامله نمی‌شناخت، بلکه مجامله را نوعی نفاق و سازش کاری می‌دید و سکوت در بیان حق را ذلت و بزدلی می‌دانست.

او قبل از جنگ جهانی دوم در جهاد علیه اشغالگران بریتانیایی مشارکت کرد و با چاپ و توزیع بیانیه‌هایی علیه اشغالگران بریتانیایی مردم را به مقاومت علیه آنان فرا می‌خواند. او همچنین جماعت «انصار فلسطین» را برای جهاد علیه رژیم صهیونیستی تشکیل داد.

شیخ حامد الفقی در مورد لغو پیمان با بریتانیا می‌گوید: «به پیامی که در پاسخ به شیخ الازهر نوشته‌ام توجه کنید:» از دولت مصر بابت الغای این عهدنامه‌ی نحس که آن را با انگلیس جنایت کار امضا کرده بود تشکر و قدردانی می‌کنیم. ما در جماعت انصار سنت محمدی ضمن حمایت از این تصمیم شجاعانه و نه گفتن دولت مصر به بریتانیا، می‌گوییم: ای جنایتکاران غاصب، از امروز آرام نخواهیم نشست و تن به ذلت نخواهیم سپرد و بار دیگر گردن خود را در مقابل ستم‌هایتان خم نخواهیم کرد. ضروری است دل‌ها با خدا پیمان ببندند تا عهد او را نشکنند. همه‌ی دل‌ها باید وقف عبودیت و جهاد برای او باشند. ما در کمال قوت و عزت عهدنامه‌ی انگلیس را لغو کردیم. بیاید با خدای خود عهد ببندیم که هم‌پیمانی با شیطان را نیز رد کنیم. ما حمایت کامل خود از دولت را اعلام نموده و تأکید

می‌کنیم هر کسی با این تصمیم مخالفت کند نه تنها به میهن بلکه به خدا و دین و رسول خدا خیانت کرده است».

وفات

صبح جمعه هفتم رجب سال ۱۳۷۸ هجری قمری برابر با ۱۶ ژانویه ۱۹۵۹ میلادی پس از این که عمل جراحی او با موفقیت انجام گردید، با یک خونریزی شدید روبرو شد. هنگامی که احساس کرد اجلس نزدیک شده درخواست آب کرد. وضو گرفت و دو رکعت نماز صبح را ادا کرد و تمام سوره‌ی رعد را در آن دو رکعت خواند، سپس از برادرانش خواست او را به مقر جماعت منتقل کنند و در آنجا چشم از جهان فرو بست.

منابع و مراجع:

جماعة أنصار السنة المحمدية، تأليف: د. أحمد محمد الطاهر، انتشارات: دار الهدى النبوي در قاهره ودار الفضيلة در رياض ، چاپ اول سال ۱۴۲۵هـ/ ۲۰۰۴م.

جهود الشيخ محمد حامد الفقي في تفسير القرآن الكريم، تأليف: محمد عاطف التاجوري، انتشارات: مكتبة السنة النبوية در قاهره، چاپ اول سال ۱۴۳۳هـ/ ۲۰۱۲م.

العلامة محمد حامد الفقي رائد الدعوة السلفية، تأليف: الأستاذ فتحي أمين عثمان، وكيل جماعة انصار سنت محمدی، که کتاب ایشان هنوز منتشر نشده است.



علامہ محمد احمد شاکر

۱۹۵۸-۱۹۸۲/ھ-۱۳۰۹-۱۳۷۷ م

پیش درآمد

با وجود شهرت فراوان و ثمرات زیادی که آثار علمی علامه احمدشاکر داشته، اطلاعاتی که از زندگی او مانده اندک است. تنها پنجاه سال از وفات وی می‌گذرد^۱ و این درحالی است که حرکت علمی در قاهره و بیشتر کشورهای اسلامی در جریان است. این ماجرا نشان می‌دهد که خلل عمیقی در بررسی شرح حال و معرفی پرچمداران اصلاح سلفی معاصر وجود دارد و این کوتاهی‌ها که منجر به غیاب تجارب راه‌گشا و الهام‌بخش می‌شوند می‌تواند بیداری اسلامی را با مشکلات اساسی روبرو می‌کند.

مطلع شدم اخیراً شیخ اشرف عبدالمقصود پس از اینکه اسامه پسر شیخ احمد شاکر قبل از وفات نسخه‌های اصلی کتاب‌های شیخ و اوراق خاص وی را به او سپرد، پایان‌نامه‌ی دکترای خود را در رابطه با شیخ محدث احمد شاکر می‌نویسد.^۲ برایش آرزوی توفیق می‌کنیم و امیدواریم بتواند این کوتاهی را که در حق شیخ احمد شاکر شده جبران نماید.

تولد و رشد

شیخ احمد شمس الاثمه ابوالاشبال، آنگونه که پدرش وی را نام نهاد در سال ۱۳۰۹ هجری قمری برابر با ۱۸۹۲ میلادی در قاهره و در خانواده‌ای از بزرگان منطقه‌ی صعیید مصر چشم به

۱- این کتاب در سال ۲۰۰۸ تألیف شده است.

۲- این پایان‌نامه‌ی دکترای با نام «منهج شیخ احمد شاکر در تحقیق متون» نوشته شده و توسط انتشارات «مکتبه الامام البخاری» در ۵۶۰ صفحه به چاپ رسیده است. (مترجم)

جهان گشود. پدرش محمد شاکر از علمای مشهور آن دوره بود و مادرش نیز دختر یکی از ائمه‌ی زبان عربی در زمان خودش یعنی شیخ هارون عبدالرزاق پدر بزرگ محقق مشهور عبدالسلام هارون بود. این تبار عالی، تأثیر بسیار زیادی بر زندگی شیخ احمد شاکر گذاشت.

شیخ محمد شاکر بیشترین تأثیر را بر شخصیت پسرش محدث احمد شاکر داشت. این پیوند و تأثیر از تولد احمد آغاز شد و تا همراهی با او در سودان و سپس بازگشت به اسکندریه و در پایان، استقرار در قاهره ادامه داشت. آن‌ها در یک خانه زندگی می‌کردند تا اینکه پدر در سال ۱۳۵۸ هجری قمری برابر با ۱۹۳۹ میلادی چشم از جهان فرو بست.



شیخ محمد شاکر؛ پدر شیخ احمد شاکر

برای شناخت شخصیت محدث احمد شاکر باید هر چند گذرادر باره شخصیت پدرش شیخ محمد شاکر سخن بگوییم. او در سال ۱۲۸۲ هجری قمری برابر با ۱۸۶۶ میلادی به دنیا آمد. در کودکی قرآن را حفظ کرد. سپس به الازهر پیوست و از علمای بزرگ الازهر در آن زمان کسب علم نمود. در

سال ۱۳۰۷ هجری قمری برابر با ۱۸۹۰ میلادی زمانی که تنها ۲۵ سال داشت مسئولیت دبیرخانه‌ی فتوا را به او و استادش العباسی المهدی سپردند که نشان از نبوغ ایشان داشت.

بعدها در سال ۱۳۱۱ هجری قمری برابر با ۱۸۹۴ م مسئولیت

قضاوت به وی سپرده شد و به‌عنوان معاون دادستان بخش قلیوبیه انتخاب گردید. او شش سال در منصب قضا ماند و اوضاع آشفته و نابسامان نظام قضایی را از نزدیک مشاهده کرد و به ضرورت اصلاح آن پی برد. بنابراین از شیخ و استادش دبیر مرکز افتاء خواست تا به اصلاح نظام قضایی همت گمارد و از انحصار فتاوا بر مبنای مذهب ابوحنیفه دست برداشته و آرا و دیدگاه‌های دیگر مذاهب را در مسائلی که با اقتضائات و واقعیت‌ها همخوانی بیشتری دارند بپذیرد؛ اما پیشنهاد او با مخالفت شدید دبیر مرکز افتاء روبرو شد. شیخ محمد شاکر ناامید نشد و گزارشی در رابطه با وضعیت نظام قضایی مصر و راه‌های اصلاح آن نوشت و آن را در سال ۱۸۹۹ میلادی به شیخ محمد عبده مفتی وقت مصر سپرد. این دقیقاً همان چیزی است که شیخ احمد شاکر در دیداری که در سال ۱۹۴۹ میلادی با ملک عبدالعزیز آل سعود بنیان‌گذار عربستان سعودی داشت به آن اشاره کرد. این گزارش محرمانه مانده بود تا اینکه شیخ اشرف عبدالمقصود در پژوهش خود آن را تحقیق و نشر کرد- دیدگاه محمد شاکر جوان با دیدگاه محمد عبده مفتی وقت مصر همخوان بود.

اوضاع آشفته‌ی آن زمان این فرصت را فراهم نکرد تا نظام قضایی مصر اصلاح شود، اما شیخ محمد عبده در سال ۱۹۰۰ میلادی شیخ محمد شاکر را برای تصدی مسئولیت قضا در سودان پیشنهاد داد؛ چرا که اصلاحات در سودان به‌علت پایان یافت انقلاب مهدی و از میان رفتن قوانین، دولت و ساختار قضایی امکانپذیرتر بود. هر چه باشد در این مورد، بنای ساختار جدید نیازی به خراب کردن نداشت.

شیخ محمد شاکر نظام قضایی سودان را بر پایه‌های جدیدی بنا کرد تا از عیب‌های نظام قضایی مصر در امان باشد. نظام قضایی مصر هم در آنچه با عنوان «لایحه‌ی ۱۹۱۰» شناخته شده بخشی از این اصلاحات را از طریق قانون شماره‌ی ۲۵ صادره در سال ۱۹۲۰ میلادی لحاظ نمود.

شیخ محمد شاکر در سودان تنها به اصلاح سیستم قضایی مشغول نبود، بلکه از استقلال نظام قضایی از مداخلات اشغالگران بریتانیایی‌ها و دست‌اندازی ستیزه‌گران با قوانین اسلامی به شدت حمایت می‌کرد. شیخ احمد شاکر نیز بعدها همین راه پدر را ادامه داد. شیخ محمد شاکر در سودان به تدریس در مسجد پرداخت و صحیح بخاری را برای مردم شرح می‌داد.



مرکز علمی دانشگاه الازهر در اسکندریه

در سال ۱۹۰۴ میلادی از ایشان خواسته شد به اسکندریه بازگردد و مسئولیت هیئت علمای اسکندریه را بر عهده بگیرد. وی در آن جا مرکزی علمی وابسته به دانشگاه الازهر راه‌اندازی کرد و با واداشتن دانش‌آموزان به فراگرفتن علوم نوین موجی از بیداری در جامعه بوجود آورد. آموزش علوم نوین در دانشگاه الازهر اختیاری بود، اما

شیخ محمد شاکر آن را برای شاگردانش اجباری کرده بود تا نسلی توانمند در اعتقاد و شریعت و آگاه به واقعیت‌های امت و آماده‌ی رهبریت پرورش دهد.

شیخ محمد شاکر در سال ۱۹۰۹ میلادی به قاهره بازگشت و معاونت دانشگاه الازهر را برعهده گرفت. در سال ۱۹۱۱ میلادی زمانی که شورای عالی علمای الازهر تشکیل شد شیخ محمد شاکر از نخستین کسانی بود که به عضویت آن انتخاب شد و تا زمان وفات این مسئولیت را برعهده داشت. او تا جایی که برایش امکان داشت تلاش می‌کرد الازهر را متحول کند، اگرچه با برخی چالش‌ها روبرو می‌شد. در سال ۱۹۱۳ میلادی پس از این که شورای قانونگذاری «مجلس شورای» مصر تأسیس شد، شیخ محمد شاکر از دوستش که در آن زمان نخست وزیر بود درخواست کرد از او در اصلاح الازهر حمایت کند تا از حصار فقهای وابسته نجات یافته و به مجتهدان صاحب نظر و آزاداندیش واگذار شود. شیخ محمد شاکر مشارکت‌های مؤثری در روزنامه‌ها و مجلات داشت. او در انقلاب ۱۹۱۹ میلادی جریان مشارکت الازهر در انقلاب را مدیریت می‌کرد. در سال ۱۹۳۳ میلادی منصب «شیخ الازهر» را به او پیشنهاد دادند که با آن مخالفت کرد مبادا بازیچه‌ی دست سیاستمداران قرار بگیرد. آنچه ذکر شد از مهمترین فرازهای زندگی شیخ محمد شاکر بود که بازتاب آن را در زندگی فرزندش شیخ احمد شاکر خواهیم دید.

دوران تحصیلات

شیخ احمد شاکر در کودکی اصول خواندن و نوشتن را از پدرش فراگرفت. در همان کودکی قرآن را حفظ کرد و زمانی که هشت ساله بود همراه پدرش که به‌عنوان دادستان سودان انتخاب شده بود رهسپار سودان شد. در سودان، پدر او را در



دانشسرای گوردون شهر خرطوم

دانشسرای گوردون شهر خرطوم که در سال ۱۹۰۲ میلادی تأسیس شده بود ثبت نام کرد. او چهار سال در این مدرسه تحصیل کرد. دانشسرای گوردون مرکزی بود که توسط بریتانیایی‌ها در قالب یک

مدرسه‌ی ابتدایی آغاز به فعالیت کرد و بعدها شاهد تحولات زیادی بود تا اینکه پس از استقلال سودان در سال ۱۹۵۶ میلادی مبدل به دانشگاه خرطوم شد.

این سال‌ها تأثیر زیادی در شکل‌گیری شخصیت احمد شاکر داشت. او موفق شد همزمان علوم شرعی و علوم نوین را فرا بگیرد و متأثر از پدر، اهمیت توجه همزمان به این دو شاخه را دریابد. شیخ احمد شاکر در مقاله‌ای که به سال ۱۹۳۹ میلادی در مجله «المقتطف» منتشر کرد نوشت که پدرش در رابطه با روی آوردن فرزندان خانواده‌های ثروتمند، سیاستمدار و اشراف به علوم نوین و رویگردانی آن‌ها از آموزش‌های شرعی و تأثیر این اتفاق در پیدایش نسلی از مسئولان ناآگاه به مسائل دینی و دور نگه داشتن علما از امور جامعه به شیخ الازهر هشدار داده و مراتب نگرانی خود را اظهار داشته است. آنجایی نویسد پس از این که چهار سال در دانشسرای گوردون علوم نوین را فرا گرفت پدرش او را به مدارس علوم دینی در اسکندریه روانه کرد. احمد شاکر بعدها پسران و دخترانش را در مدارس نوین ثبت نام کرد و خود شخصاً به ارشاد و راهنمایی دینی آن‌ها می‌پرداخت.

در سال ۱۹۰۴ میلادی از پدرش خواسته شد برای راه‌اندازی

مرکز علوم شرعی دانشگاه الازهر در اسکندریه به این شهر برود. در اسکندریه احمد شاکر نزد شیخ محمود ابودقیقه عضو شورای عالی علمای الازهر تلمذ کرد و با علاقه‌ای که به فقه و اصول پیدا کرد توانست در آنها متبحر شود. وی از استادش اسب‌سواری نیز آموخت. پدرش در منهج درسی مرکز، علوم نوین را نیز گنجانده بود و احمد شاکر با تحصیل در این مرکز به اطلاعاتش افزوده شد.

احمد شاکر و برادرانش کتاب‌های تفسیر نسفی، تفسیر بغوی، صحیح مسلم، سنن ترمذی، بخش‌هایی از صحیح بخاری، جمع الجوامع، شرح اسنوی بر المنهاج در اصول فقه، کتاب الهدایه در فقه حنفی، و درس‌هایی در منطق و بیان را نزد پدرشان خواندند. پدرشان نه تنها فقه مذهب را به آن‌ها آموزش می‌داد بلکه در آرای مذهب مناقشه می‌کرد و اگر نظری را با دلیل شرعی مخالف می‌یافت رد می‌کرد و نمی‌پذیرفت. این روحیه به خاطر تجربه‌ی کاری‌اش در نظام قضایی بود. او دریافته بود که تعصب به مذهب درست نیست. احمد شاکر در فضایی آزاد از تعصبات مذهبی رشد کرد و بالید. پدر او از سال ۱۹۰۹ میلادی نقشی اساسی در توجه دادن احمد به پژوهش در سنت نبوی ایفا کرد. احمد شاکر در مقدمه‌ی تحقیقش بر کتاب «الرساله» نوشته‌ی امام شافعی می‌گوید: «برخی تصور می‌کنند سخنان من در مورد شافعی از سر تقلید و تعصب است. روحیه‌ای که بیشتر علما در قرون متمادی بر آن اساس رشد کرده و به گروه‌ها، احزاب و جماعت‌هایی مبتنی بر تعصب مذهبی تقسیم شده بودند. این اتفاق، آسیب زیادی به مسلمانان رساند و عقب‌ماندگی آنها را از

سایر امت‌ها رقم زد و سبب زوال حاکمیت اسلام در سرزمین‌های اسلامی شد. تا بدان جا که قوانین غیر اسلامی را حاکم کرده و به آن گردن نهادند. این در حالی بود که بسیاری از علما از پذیرش رأی و دیدگاه مذهب دیگر ابا داشتند و به مذهب خود تعصب می‌ورزیدند.

پناه می‌برم به خداوند از اینکه برای خودم صفتی را بپذیرم که مردم را به خاطرش نکوهش می‌کنم. من به بحث و بررسی می‌پردازم و پیرو دلیل هر کجا که باشد. مسیر علمی خودم با فراگرفتن فقه مذهب ابوحنیفه آغاز شد و مدرک تحصیلات عالی دانشگاه الازهر را در فقه حنفی دریافت کردم. به مدت ۲۰ سال مسئولیت دادستانی را بر عهده گرفتم و همانند دیگر دادستان‌ها بر اساس فقه حنفی قضاوت کردم؛ اما همزمان به مدت ۳۰ سال به پژوهش در رابطه با سنت نبوی مشغول شدم. در این مورد زیاد شنیدم و خواندم، و سرگذشت علما و ائمه را مطالعه کردم و درس‌خان و ادله‌ی آن‌ها اندیشیدم. به هیچکدام از آن‌ها تعصب نورزیدم و از پذیرش سنت‌های حقی که بر من آشکار شده بود خودداری نکردم. اگر اشتباه کنم که هر انسانی مرتکب اشتباه می‌شود و اگر رأی و نظرم درست باشد رأی و دیدگاه خود و دیگران را محترم می‌شمارم و آنچه بدان معتقد هستم را قبل از هر چیزی و بالاتر از هر چیزی محترم می‌دانم. بنابراین آنچه در رابطه با شافعی رحمه الله می‌گویم از روی اعتقاد و باوری است که دارم.»

در سال ۱۳۲۷ هجری قمری برابر با ۱۹۰۹ میلادی پدرش به سمت معاونت دانشگاه الازهر انتخاب شد، از این‌رو برای



دانشگاه الازهر مصر

اقامت در قاهره عازم این شهر شدند. در قاهره شیخ احمد شاکر برای تحصیل علم به دانشگاه الازهر پیوست. در این دانشگاه افق‌های مطالعه، تحصیل،

ارتباط با علما و دیدار با آن‌ها برایش گشوده شد و از علمای الازهر و دیگر عالمانی که به قاهره می‌آمدند بهره‌ی علمی می‌برد. او نزد علامه عبدالله بن ادریس سنوسی محدث مراکش حدیث خواند و اجازه‌ی روایت «کتاب‌های نه‌گانه»^۱ را دریافت نمود، همچنین او با دانشمندانی چون شیخ محمد امین شنقیطی نویسنده‌ی تفسیر اضواء البیان، شیخ احمد بن شمس شنقیطی، شاکر العراقی، علامه طاهر الجزایری، استاد محمد رشید رضا، شیخ جمال‌الدین قاسمی، شیخ سلیم البشیری شیخ الازهر وقت ارتباط گرفت و اجازه‌ی روایت‌های آنان را دریافت نمود. این نخستین گام احمد شاکر در علم حدیث بود. او به مرور زمان به‌درجه‌ای در این تخصص دست یافت که هیچ کس را توان رقابت با او نبود. احمدشاکر در سال ۱۹۱۷ میلادی مدرک تحصیلات عالی دانشگاه الازهر را دریافت نموده و از این دانشگاه فارغ التحصیل شد.

مراحل تحصیلی و دیدار با علمای سرشناس موجب شد که شخصیت شیخ احمد شاکر به یک شخصیت کامل و پرورده

۱- کتاب‌های نه‌گانه حدیثی عبارتند از: صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابوداود، سنن ترمذی، سنن ابن ماجه، سنن نسایی، سنن دارمی، ومسند امام احمد بن حنبل و موطأ امام مالک. (مترجم)

تبدیل شود. پدرش یک ازهری روشنفکر بود و پسر نیز پدر را در سفرهایش به شهرهای مختلف همراهی می‌کرد. این ارتباط میان پدر و پسر تا زمان درگذشت پدر ادامه داشت. پدر یک شخصیت علمی و سیاسی بود و پسر در بستر تحولات مصر رشد می‌کرد. اسامه پسر شیخ احمد شاکر می‌گوید تحلیل‌های پدر بزرگش از رویدادهای مصر و فلسطین درست از آب در آمده و این تحلیل‌ها تأثیر زیادی در شکل‌گیری شخصیت سیاسی شیخ احمد شاکر و فرزند او اسامه داشته است. در سال ۱۹۴۷ میلادی شیخ احمد شاکر از نوشتن پایان‌نامه در رابطه با قضیه‌ی فلسطین در دانشگاه فؤاد اول که بعد از انقلاب ژوئای ۱۹۵۲ به دانشگاه قاهره تغییر نام یافت منع شد. از او خواستند موضوعی با عنوان «نفت و تأثیر آن بر رقابت‌های سیاسی و اقتصادی میان انگلیس و روسیه در ایران» بنویسد اما از آنجایی که او بر اساس عزت نفس پرورش یافته بود از ادامه تحصیل در این دانشگاه انصراف داد.

شیخ احمد شاکر همچنین از علما و مصلحان بزرگ عصر خود که در سرزمین‌های مختلف می‌زیستند و گرایش‌های متفاوت داشتند بهره برد. به‌همین دلیل در قضایای عمومی از جمله راه‌اندازی روزنامه‌ها و مجلات و تأسیس جماعت انصار سنت محمدی حضوری فعال داشت. شیخ احمد شاکر در مقدمه‌ای که بر تحقیق رساله‌ی «المسح علی الجوربین» نوشته‌ی علامه جمال‌الدین قاسمی نوشته می‌گوید: «استاد ما عالم شام محمد جمال‌الدین قاسمی رحمه الله رساله‌ای بسیار گرانبساز در رابطه با مسح بر دو جوراب نوشته که در سال ۱۳۳۲ هجری قمری در دمشق به چاپ رسیده است. با مطالعه‌ی کتاب در آن دوران دانشی

وافر و روحیه‌ای استوار عایدم شد. زمانی که در عنفوان جوانی بودیم و شوق زیادی به کسب معرفت صحیح یعنی علم به کتاب و سنت داشتیم، علاقه‌ی زیادی پیدا کردیم به مطالعه‌ی کتاب‌های سلف و متأخرانی که بر منهج آن‌ها بودند، به روش نبوی تمسک می‌جستند و به دور از تعصب و تحجر مقلدانه از دلیل صحیح پیروی می‌کردند. از پیشگامان معاصری که بر منهج و روش راستین سلف گام نهاد استاد ما قاسمی رحمه الله بود. قبل از وفات به مصر آمد و من از جمله دانشجویانی بودم که با او ارتباط گرفتم و در مجالس ایشان حضور شده و از محضرش بهره می‌بردم. او مرا به راه درست رهنمون می‌ساخت، «این ماجرا بیانگر اهمیت بررسی مناسبات و روابط میان علما و مصلحان سلفی در آغاز قرن بیستم است و نشان می‌دهد که تأثیر آن‌ها محدود به سرزمینشان نبوده است.

فعالیت در سیستم قضایی

شیخ احمد شاکر پس از فارغ التحصیل شدن از دانشگاه الازهر به مدت چهار ماه در مدرسه عثمان ماهر به تدریس مشغول شد. پس از آن وارد سیستم قضایی شد، و به مرور زمان ترفیع گرفت تا اینکه به عنوان نایب رئیس دادسرای عالی مصر انتخاب شد. در سال ۱۳۷۱ هجری قمری برابر با ۱۹۵۱ میلادی پس از ۳۰ سال فعالیت در این سیستم بازنشسته شد و دفتر وکالت زد. مشغولیت او در نظام قضایی سبب شد رابطه‌ی نزدیکی با مردم داشته باشد و از مشکلاتشان آگاهی یابد. نقل و انتقال او به شهرهای مختلف در مدتی که عهده‌دار قضاوت بود سبب شد تا با

تنوع جامعه‌ی مصر آشنا شود. این قضیه در مقالاتی که ایشان به قصد چاره‌جویی برای مشکلات مردم نوشته بخوبی آشکار است. همچنین فعالیت او در نهاد قضایی سبب شد تا ارتباط بیشتری با قضایای عموم مردم پیدا کند و بهتر درک کند کشور در زیر سلطه‌ی اشغالگران و نظامات محلی روی کار آمده پس از خروج اشغالگران چگونه اداره می‌شود. او تلاش می‌کرد با ارجاع احکام به شریعت در نظام قضایی اصلاحاتی ایجاد کند.

تلاش‌های علمی شیخ احمد شاکر

همه‌ی مردم شیخ احمد شاکر را به‌عنوان یک محقق و به‌ویژه در زمینه‌ی حدیث می‌شناسند که ستمی است در حق این بزرگوار. برای توضیح این قضیه می‌توان تلاش‌های علمی او را به سه دسته تقسیم کرد:

۱) تحقیق و تصحیح برخی از آثار ادبی، عربی، اسلامی. تحقیقاتی که او در خصوص مجموعه‌ی ذخائر ادبی جهان عرب انجام داد و توسط انتشارات المعارف به چاپ رسید، از جمله تحقیقات مهمی است که تأثیر زیادی در بیداری ادبی معاصر داشته است. همچنین کتاب‌هایی نظیر اصلاح المنطق نوشته‌ی ابن سکیت، الاصمعیات، المفضلیات که آنها را همراه با پسر خاله‌اش استاد عبدالسلام هارون تحقیق و تصحیح کردند. علاوه بر اینها، ایشان کتاب‌های زیادی در ادبیات و زبان عرب و شعر تحقیق نمود. کتاب‌های مانند: الشعر و الشعرا نوشته‌ی ابن قتیبه، لباب الآداب نوشته‌ی ابن منقذ. احمد شاکر همچنین الشرع واللغه را تألیف نمود.

۲) خدمات شایان ایشان به علوم اسلامی مانند فقه، اصول، عقیده، تفسیر، سیرت، تراجم و زندگی‌نامه‌ی علما و احکام معاصر. این تلاش‌ها متنوع‌اند و گستره‌ی فراخی را شامل می‌شوند. از تصحیح حرفه‌ای و دقیق متون مانند تصحیح و تحقیق کتاب «الرساله» نوشته‌ی امام شافعی، و تحقیق و حاشیه‌نویسی مانند کاری که بر روی کتاب «المحلی» نوشته‌ی ابن حزم انجام داده‌اند، و تصحیح و فهرست‌نویسی و شرح، مانند کاری که بر روی کتاب «الخراج» نوشته‌ی یحیی بن آدم انجام داده‌اند، و نشر کتاب‌های مهمی مانند «توحید، اصول سه‌گانه» نوشته‌های محمد بن عبدالوهاب، «الحمویه، التدمریه» نوشته‌های ابن تیمیه، مختصر کردن متون مانند «اختصار تفسیر ابن کثیر» یا دست‌یازیدن به تألیف مستقل همانند کتاب‌های ارزشمندشان «نظام طلاق در اسلام»، «سخن‌پایانی در رابطه با کشتن شخص دائم الخمر»، و نمونه‌های دیگری که بیان آن مجال دیگری می‌طلبد.

آنچه ذکر شد بیانگر عظمت تلاش‌های علمی ابوالابشال در مسیر علمی‌شان است.

۳) خدمات شیخ احمد شاکر به علم حدیث که به آن شهرت یافته است. شیخ احمد شاکر علم حدیث را در مصر زنده کرد و برای خود منهج و روشی ویژه در توثیق راویان تعریف کرد. گرچه بسیاری از علما ایشان را در تعامل با راویان حدیث آسان‌گیر می‌دانند. تألیفات ایشان در علم حدیث نیز متنوع و گوناگون است. از جمله: استخراج و تحقیق برخی کتاب‌های علوم حدیث مانند «الفیه‌ی سیوطی»، «الفیه‌ی عراقی»، «الباعث الحثیث»، که حاشیه‌های شیخ احمد شاکر بر این کتاب‌ها به ارزش آن‌ها

افزوده است. بعد از این اقدامات، ایشان به تخریح احادیث کتاب‌های مهم اسلامی مانند «تفسیر طبری» اهتمام ورزید و نه جلد آن را تخریح کرد. او تلاش می‌کرد کتاب‌های حدیث را با تحقیقات علمی به چاپ برساند مانند کاری بر روی کتاب‌های «سنن ترمذی»، «مختصر سنن ابوداود»، و «صحیح ابن حبان» انجام داده است. اما گوهر فعالیت‌های حدیثی او، بلکه گوهر کل کوشش‌های علمی او خدمتی است که به مسند امام احمد بن حنبل کرده است. پروژه‌ای که ۴۸ سال از عمر خود را وقف آن کرد. مطالعه‌ی آن را در سال ۱۹۱۱ میلادی آغاز کرد و نظرات خود را به شکل پیش‌نویس می‌نوشت و بعد آن را بازبینی و اصلاح می‌کرد تا اینکه جلد اول آن در سال ۱۹۴۳ میلادی یعنی پس از ۳۲ سال به‌زبور طبع آراسته شد و در سال ۱۹۵۹ میلادی زمانی که چشم از جهان فرو بست ۱۶ جلد آن به چاپ رسید. می‌توان تحقیق کتاب مسند امام احمد را طرح و پروژه‌ی تمام عمر شیخ احمد شاکر دانست که در دوران اشتغال در نهاد قضایی و هم‌زمان با دیگر فعالیت‌های علمی و اصلاحی همانند نوشتن مقالات، ایراد سخنرانی و دیدارهای دعوی و اشتغالات دیگری که ذکر آن خواهد رفت به آن اشتغال داشت.



کتاب مسند امام احمد به تحقیق شیخ احمد شاکر

تحقیق ابوالاشبال بر مسند امام احمد جوانب دیگری از شخصیت علمی او آشکار می‌سازد. شخصیتی که هدفی مشخص یعنی خدمت به کتاب مسند دارد و در این راه چنان ممارست می‌کند تا به درجه امامت می‌رسد. همانگونه که خود امام احمد رحمه الله آرزو می‌کرد. احمد شاکر طی این سال‌های طولانی بدون سستی و خستگی به تحقیق در مسند امام احمد و خدمت به آن مشغول بود.

تلاش شیخ احمد شاکر در فهرست‌بندی علمی بی‌نظیر کتاب مسند امام احمد بیانگر عشق و علاقه‌ی او به خلافت و پشتکار است. نشان می‌دهد ایشان از چشم‌اندازی فراگیر به مسائل می‌نگریستند. فهرست‌بندی ایشان با اهداف گوناگونی وضع شده و نیازهای علمی فقها و محدثین را برطرف می‌کند. خودش در این رابطه می‌گوید: «برای فهرست‌بندی کتاب مسند، کل فهرست‌های کتاب‌های حدیث، فقه، سیرت و اخلاق را که در اختیار داشتم مطالعه کردم و هر مبحث مشابهی را به‌همانند آن ملحق کردم و در ترتیب آن نزدیک‌ترینش به درک و دریافت یک محدث و فقیه را انتخاب کردم».

فهرست‌بندی شمس‌الائمہ احمد شاکر همچنین بیانگر چشم‌انداز اصلاحی علمی و به روز اوست. وی می‌گوید: «نخستین هدفم از این فهرست‌بندی نزدیک کردن فواید این مسند ارزشمند به توده‌ی مردم و به‌ویژه اهل حدیث است تا بتوانند آسان به گنج‌های سنت نبوی که دسترسی به آن برایشان دشوار بود دست یابند».

آسان‌سازی دسترسی مردم به سنت نبوی هدفی بسیار والا و

ارزشمند است. نمی‌دانم شیخ آلبانی هم که مأموریت زندگی خود را «نزدیک کردن سنت به امت» معرفی می‌کند، تا چه اندازه از این روحیه و ایده‌ی احمد شاکر تأثیر گرفته بود.

شیخ احمد شاکر در پایان مقدمه‌ی مسند درس بزرگی در فروتنی، وفاداری، و دوستی به پژوهشگران می‌دهد و بیان می‌کند دوستش احمد الشریف او را برای تحقیق مسند و حاشیه نویسی بر آن و بررسی صحت و ضعف روایاتش تشویق کرده است. این سخن نشانگر امانتداری علمی ایشان است که خوب است نسل کنونی به آن اقتدا کنند.

شیخ حامد الفقی در رابطه با این تلاش ارزشمند می‌گوید: «این تلاش بزرگ ثمره‌ی یک مطالعه‌ی شتابزده و به منظور پر کردن اوقات فراغت با نوشته‌های آسان و لذتبخش نیست، بلکه نتیجه‌ی زحمات پیوسته، غربال‌گری فراگیر و بررسی‌های دقیق است... دوست من نزدیک به ربع قرن از زندگی خود را وقف آن کرد که اگر در این فرصت به تألیف و نشر کتاب‌های کوچک می‌پرداخت تاکنون چند ده اثر از خود بر جای گذاشته بود و مال و ثروت بسیار و آوازه‌ای پر طنین و نیکو به دست آورده بود. اما او سنت نبوی و نزدیک کردن آن به اذهان مشتاقان را بر همه‌ی موارد ذکر شده ترجیح داد. خداوند آرزویش را تحقق بخشید و در عملش برکت قرار داد.»

ارتباط با جماعت انصار سنت محمدی

بسیاری از مردم نمی‌دانند که شیخ احمد شاکر از بدو تأسیس جماعت انصار سنت محمدی از ارکان این جماعت بوده است. شیخ احمد شاکر و شیخ حامد الفقی دو رفیق و همراه در مسیر طولانی دعوت به سنت و منهج سلف بودند. دوستی‌ای که ۵۵ سال ادامه داشت. شاید علنی نشدن ارتباط شیخ احمد شاکر با جماعت انصار سنت محمدی به خاطر اشتغال ایشان در نظام قضایی بود که اجازه نمی‌داد سمت و مسؤولیت مهمی را در جماعت عهده‌دار شود. این قضیه در پیام استعفای ایشان از سردبیری مجله‌ی «الهدی النبوی» بخوبی نمایان است. می‌نویسد: برادر ایمانی‌ام شیخ محمد حامد الفقی، رئیس جماعت انصار سنت محمدی

السلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

شورای اداری جماعت از روی نظر لطفی که به بنده داشتند از آغاز سال هجری کنونی (محرم ۱۳۷۰ هجری قمری) مسؤولیت سردبیری مجله‌ی «الهدی النبوی» را به من واگذار کردند، و من - الحمدلله - تا جایی که توانستم به وظیفه‌ی خود عمل کردم. اما شرایط جدیدی پیش آمده است. هیئت دولت در روز پنجشنبه‌ی گذشته یعنی ۲۰ رجب ۱۳۷۰ هجری قمری - برابر با ۲۶ آوریل ۱۹۵۱ میلادی - حکم بازنشستگی من را که از سوی وزارت دادگستری ابلاغ شده بود لغو کرده و از من خواسته است همچنان در نهاد قضایی فعالیت کنم. خوب می‌دانید و شورای محترم جماعت به خوب آگاه است که مناصب قضایی تا چه اندازه

از حساسیت خاص برخوردارند و فعالیت‌های یک قاضی گاهی به شکل مستقیم در تعارض با برنامه‌های یک روزنامه‌نگار قرار می‌گیرد. بنابراین به ناگزیر از سردبیری مجله استعفا می‌دهم. از شما و شورای اداری جماعت به خاطر همکاری و محبتتان سپاسگزارم و امیدوارم از شماره‌ی بعدی مجله (شعبان ۱۳۷۰ هجری قمری) نام مرا از سردبیری مجله حذف کنید».

چهبسا برخی از این پیام که الگوی مطلوبی در فعالیت‌های گروهی و اداری شرعی ترسیم می‌کند و از سوی شخصیت‌های ارشد علمی صادر می‌شود شگفت زده شوند، اما این همان حقیقتی است که از بسیاری مردم پنهان مانده است. دعوت سلفیت معاصر با تلاش‌های زیاد دانشمندان مصلح و از طریق راه‌اندازی مؤسسات دعوی، مدارس، روزنامه‌ها، مجلات، احزاب، و مشارکت در شئون عمومی مردم توانسته است که فراگیر شود و انتشار بیابد.

شیخ احمد شاکر آنگونه که شیخ فتحی عثمان معاونت جماعت انصار سنت محمدی نقل می‌کند از اعضای شورای علمی جماعت بوده که در سال ۱۳۵۶ هجری قمری برابر با ۱۹۳۶ میلادی راه‌اندازی شد. زمانی که ایشان در سال ۱۳۷۰ هجری قمری بازنشسته شد، جماعت این فرصت را غنیمت شمرد و سردبیری مجله‌ی «الهدی النبوی» را به وی سپرد. ابوالاشبال در سرمقاله‌ی نخستین شماره‌ی مجله در سال ۱۳۷۰ هجری قمری می‌نویسد: «این پانزدهمین سالی است که مجله (الهدی النبوی) منتشر می‌شود و بر مسیر هدایت به پیش می‌رود و به یاری خداوند به توفیقات زیادی دست یافته است. مجله‌ای که به سوی حق فرا می‌خواند؛ به سوی کتاب خدا و سنت پیامبر، و از مذهب

سلف صالح -رضی الله عنهم- پیروی می‌کند و جز در مسیر خدا قدم نمی‌نهد. دوستانم اعضای شورای اداری جماعت انصار سنت محمدی و به‌ویژه برادر و دوست و رفیق زندگی‌ام در دعوت حق استاد شیخ محمد حامد الفقی رئیس جماعت و مدیر مسئول مجله از روی لطفی که داشتند از من خواستند سردبیری آن را بر عهده بگیرم و بر مقالات علمی آن نظارت کنم...».

ارتباط شیخ احمد شاکر تنها به شورای علمی و سردبیری مجله محدود نبود، بلکه مقالات زیادی در مجله می‌نوشت، از جمله «القول الفصل فی مس المرأة» شماره‌ی رمضان ۱۳۵۶ هـ ق؛ «الانصاف فیما جاء فی البسملة من الاختلاف» شماره‌ی صفر ۱۳۵۸ هـ ق؛ «عبدالعزیز فهمی و عداؤه للعربیه» شماره‌ی ذوالقعدة و ذوالحجه ۱۳۶۳ هـ ق؛ «مقتل مالک بن نویره» شماره‌ی محرم ۱۳۶۵ هـ ق. این عناوین نشان از افق دید شیخ احمد شاکر و مجله در طرح زودهنگام این قضایا دارد.



مجموعه مقالات کلمه‌ی حق

شاید مهمترین مقالات شیخ احمد شاکر در مجله‌ی جماعت مقالاتی بود که آن را در ستون ثابتی با عنوان «کلمه‌ی حق» می‌نوشت که خود در خصوص آن می‌گوید: «ستون کلمه‌ی حق را به خودم اختصاص دادم تا سخن حق را در همه‌ی امور مسلمانان تا جایی که امکان‌پذیر باشد بیان کنم». بعدها این مقالات شیخ احمد شاکر در یک



حسین سری پاشا نخست وزیر
دست‌نشانده‌ی انگلیسی‌ها

کتاب مستقل به چاپ رسید.
حسین سری پاشا نخست وزیر
دست‌نشانده‌ی انگلیسی‌ها در سال
۱۳۶۰ هـ ق برابر با ۱۹۴۱ م که
مصادف با حکومت نظامی
انگلیسی‌ها بود شیخ احمد شاکر را
از سخنرانی در مقر سازمان جوانان
مسلمان با عنوان «قرآن و سنت باید
منابع قانونگذاری در مصر باشند»،
بدون اینکه از محتوای آن اطلاع

داشته باشد منع کرد. به رغم آن، جماعت انصار سنت محمدی
این سخنرانی را در چاپخانه‌های خود منتشر کرد. اسامه فرزند
احمد شاکر در کتاب «اعلام العصر» که در آن به شرح حال پدر
بزرگ، پدر، و عمویش پرداخته این قضیه را ذکر کرده است. شیخ
احمد شاکر بعدها در مقاله «تصدی منصب قضاوت از سوی زنان»
بار دیگر آن سخنرانی را چاپ و نشر کرد.

آنچه ذکر شد بر خلاف چیزی که دشمنان در رابطه با
نقش و اهداف محدود جماعت انصار سنت محمدی می‌گویند،
گواه جایگاه ارزشمند جماعت و نقش بارزی است که در جامعه
ایفا کرده است.

احمد شاکر نقش دیگری در جماعت انصار سنت داشت و آن هم
ایراد سخنرانی و مدیریت سمینارها بود. روزی یک سخنرانی برای
جوانی ترتیب داد که کتابی با عنوان «جنگ معاصر و درس‌های آن
برای مصر و شرق عربی» نوشته بود. ماجرا اینگونه بود که شیخ

احمد شاکر در سال ۱۹۴۳ میلادی در کتابفروشی خانجی قاهره چشمش به این کتاب افتاد و پس از مطالعه‌ی آن به دیدگاه‌های عمیق و صادقانه‌ی نویسنده پی برد. نویسنده اثر را با جستجو پیدا کرد و با او مکاتبه نمود. با وجود اینکه در آن زمان او وکیل دادگستری بود و نویسنده‌ی کتاب جوانی بود کم سن و سال، شیخ احمد شاکر از وی استقبال کرد و برای او یک کنفرانس در مقر جماعت انصار سنت محمدی ترتیب داد.

شیخ احمد شاکر در رابطه با این داستان مقاله‌ای با عنوان «جوان نابغه استاد ریاض محمود مفتاح» نوشت که جا دارد درنگی در این مقاله داشته باشیم:

-اساس این مقاله سخنانی است که شیخ احمد شاکر پس از برگزاری کنفرانس ریاض مفتاح ایراد کرد که نشان از تواضع و اخلاق والای شیخ دارد.

-معرفی استعدادها و پیشنهاد دادن آن‌ها از ویژگی‌های انسان‌های بزرگ‌منش است؛ به‌ویژه اگر صاحب آن استعداد از خود فرد کم‌سن و سال‌تر باشد. این حادثه بیانگر جایگاه و موقعیت ویژه‌ی شیخ احمد شاکر و نفس پالوده‌ی ایشان است. وی از واژه‌ی «نابغه» برای ریاض محمود استفاده می‌کند. شیوه‌ای که باید برای تشویق نوابغ از آن بهره گرفت.

-شیخ احمد شاکر در ادامه‌ی یادداشت و مقدمه‌اش بر سخنان ریاض محمود می‌گوید: «من ایشان را به رئیس‌مان شیخ محمد حامد الفقی معرفی کردم». تواضع و فروتنی میان علما چه زیباست. -پس از اینکه شیخ احمد شاکر برخی گفته‌های ریاض محمود را از کتاب او در ارتباط با ضرورت بازگشت به اسلام و نقش

آن در بیداری اسلامی و عدم توجه به مناهج غربی، و نیز فراگیری و همه‌جانبه‌نگری اسلام در امر اصلاح بشریت نقل می‌کند، می‌گوید وقتی آدرس نویسندگان را پیدا کرده نامه‌ای به او نوشته و در آن گفته است: «تو در مورد قضیه‌ای نوشته‌ای که ما بیست سال است در راه آن تلاش می‌کنیم. نزدیک بود سست شویم و از این دعوت کناره بگیریم که راهنمای ما در این مجاهده و اقدام، با عزم استوار و نفس گرم خود در ما جانی تازه دمید و ما را با علم و نوری که خدا به او داده راهنمایی کرد»، خدای من.. شیخ احمد شاکر تا چه اندازه به هدایت امت و مجد و اعتلای آن مخلص بود! او به دنبال نیل به جایگاه شخصی و قرار گرفتن در صف اول نبود بلکه پی انسان‌های متخصص و متعهد می‌گشت. آیا ما در مسیر اصلاحی او گام برداشته‌ایم؟

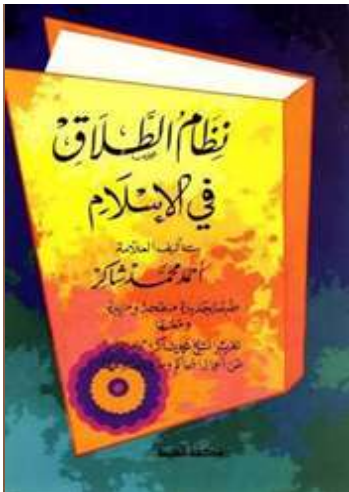


کتاب «میان من و شیخ حامد الفقی»
نوشته‌ی شیخ احمد شاکر

-لازم به ذکر است اختلافی که بعدها میان دو شیخ بزرگوار شیخ احمد شاکر و شیخ حامد الفقی پیش آمد صرفاً یک اختلاف علمی بود. بگو مگویی مختصر رخ داد و بعد از آن بی‌درنگ هر دو شیخ با هم آشتی کردند و این اختلاف بر روی روابط آن دو اثر نگذاشت. آن دو سال‌های سال پس از این جریان، تا زمانی که از دنیا رفتند برادرانه زندگی کردند. خدایشان رحمت کند.

جنبه‌های اصلاح‌گری

گفته شد که شیخ احمد شاکر وارد نظام قضایی شد و تلاش کرد راه پدر خود را در اهتمام به اصلاح این نهاد ادامه دهد. این اصلاح محدود به مصر نبود. از آنجا که وی ارتباط بسیار خوبی با دولت سعودی داشت نامه‌ای به ملک عبدالعزیز آل سعود بنیانگذار عربستان سعودی نوشت و خواستار اصلاح نظام قضایی این کشور



کتاب «نظام طلاق در اسلام» نوشته شیخ احمد شاکر

شد. او همچنین «نظام طلاق در اسلام» را به رشته‌ی تحریر در آورد. طلاق از بزرگ‌ترین مشکلات و معضلاتی است که جوامع مسلمان از آن رنج می‌برند و این یک دلیل واقعی و عملی است بر اینکه تمسک به قرآن و سنت و فهم سلف امت راهگشای مشکلات امت است. ابوالاشبال در رابطه با روش خود در این کتاب می‌گوید: «آن چه بیان کرده‌ام حاصل پژوهش‌های علمی آزاد است بر اساس روش مجددان

راستین سلف صالح. خدا از آن‌ها خشنود باد»، رفیق زندگی او شیخ حامد الفقی در مورد این کتاب می‌گوید: «پژوهشی است جذاب که برادر ایمانی‌ام استاد محقق و مجتهد، محدث مصر احمد محمد شاکر در آن به موضوعی پُرآسیب پرداخته و راهکارهایی برای حل این مشکل اجتماعی ارائه کرده است. مشکلی

که مدت‌هاست دل‌ها از آن به ستوه آمده‌اند. او از بیست و چند سال پیش به این قضیه می‌اندیشید».

شیخ احمد شاکر توجه زیادی به اجتهاد در وقایع نوپدید و جدید داشت. از جمله قضایایی که ایشان به آن پرداخته است مسئله‌ی ماه‌های عربی و محاسبات فلکی است. گرچه او در کودکی هم‌نظر با پدر خود مخالف محاسبات فلکی بود و در این زمینه رساله‌ای به رشته تحریر در آورد، اما وقتی عمیقانه در این رابطه پژوهش کرد دیدگاهش عوض شد و تغییر نظر خود را در کتاب «اوایل ماه‌های عربی» اعلام کرد. امانت علمی ارزنده ایشان ستودنی است و گامی بود عملی برای پذیرش دانش درست در همه جوانب زندگی.

موضع شیخ احمد شاکر در مخالفت با قوانین وضعی روشن بود. او قوانین وضعی را مخالف با شریعت اسلامی می‌دانست. در این رابطه مقالات و کتاب‌های متعددی نوشت و سخنرانی‌ها و خطبه‌های متعددی ایراد کرد. از جمله کتاب‌های وی در این زمینه می‌توان: "تحکیم القوانين" و "الکتاب والسنة يجب أن يكونا مصدر القوانين بمصر" و "حکم الجاهلیة" را نام برد. ایشان منهج روشنی در مقابله با این قوانین داشتند و هرگونه توسل به خشونت و ترور را مردود می‌دانستند. می‌گوید:



محمود فهمی نقراشی؛
نخست وزیر وقت مصر

«اسلام با خشونت و آشوبگری مخالف است، و در عین حال بزدلی و ذلت و ایمان به برخی جوانب قرآن و انکار بخش دیگری از آن را مردود می‌داند»، شیخ احمد شاکر ترور نقراشی نخست وزیر وقت مصر در سال ۱۹۴۸ میلادی را محکوم کرد و در همین رابطه مقاله‌ای

استوار و کوبنده با عنوان «الایمان قید الفتک» را نوشت که سبب شد آشوبگران ایشان را به ترور تهدید کنند و دولت به منظور حمایت از شیخ نگهبانانی برای مراقبت از خانه‌ی ایشان در نظر گرفت.

شیخ احمد شاکر روش خود در بازگشت تحکیم قوانین شرعی در مصر را در کتاب "الکتاب والسنة" یجب أن یکونا مصدر القوانين بمصر" در سال ۱۹۴۱ میلادی بیان می‌کند. روش او عبارت است از تدوین تدریجی قوانینی پیراسته از تحجر مذاهب فقهی از طریق قاضیان و قانونگذاران، و تصویب آن در نهادهای رسمی مانند پارلمان و غیره. او می‌گوید: «گام عملی از دیدگاه من این است که هیأتی از عالمان نخبه‌ی شریعت و قانونگذاران تشکیل شود که مقید به هیچ رأی و نظری و مقلد هیچ مذهبی نباشند و تنها از قرآن و سنت پیروی کنند».

ده سال بعد شیخ احمد شاکر در مقاله‌ای که با عنوان «تصدی پست قضا توسط زنان» در مجله‌ی «الهدی النبوی» شماره‌ی ربیع الاول ۱۳۷۰ هجری قمری منتشر کرد بار دیگر نسبت به این دیدگاه و راهکار تحکیم شریعت تأکید کرد و به آنچه در کتاب «الشرع واللغة» بدان پرداخته بود اشاره نمود. می‌گوید: «مسیری که باید پیمود را بیان کردم. راه حل قانون گذاری مسالمت آمیز است. اینکه دعوت خود را در میان مردم تبلیغ کرده و برای آن تلاش کنیم و آن را علنی بگردانیم. آنگاه در انتخابات با شما رقابت کنیم و مردم را داور قرار دهیم. اگر ما یک بار شکست بخوریم بارها پیروز می‌شویم. ما شکست اول خود را مقدمه‌ای برای پیروزی می‌دانیم که مشوق همت ما و بیدارگر عزیمت ما خواهد بود».

او در کتاب «الشرع واللغه» گفته بود: «قوانین را بر اساس اسلام و قرآن و سنت وضع کنید، سپس هر کاری می‌خواهید انجام دهید. بگذارید فلانی یا فلانی حکومت کند. ما جز رضایت خداوند چیز دیگری نمی‌خواهیم». این بود منهج و روش شیخ احمد شاکر در اصلاح و تحکیم شریعت.

تجلیل از شیخ شاکر

شیخ احمد شاکر در زمان حیات و پس از وفات مورد تقدیر و تجلیل علما و انسان‌های وارسته قرار گرفت. او همواره ارتباط وثیقی با علمای بزرگ کشورهای مختلف داشت و فتاوا و اجتهادات او با استقبال مردم مواجه می‌شد.

پس از وفات ایشان، نشان درجه‌ی اول علوم و فنون مصر در سال ۱۴۱۷ هجری قمری برابر با ۱۹۹۶ میلادی به وی اهداء شد. همچنین از سوی دومین دوره جایزه شاهزاده نایف بن عبدالعزیز آل سعود در سال ۱۴۳۰ هجری قمری برابر با ۲۰۰۹ میلادی به‌عنوان خدمتگزار برتر سنت نبوی شناخته شد.

وفات

شیخ احمد شاکر در ذوالقعدة‌ی ۱۳۷۷ هجری قمری برابر با ژوئیه‌ی ۱۹۵۸ میلادی به دیار باقی شتافت. خدا او را مشمول رحمت بی‌کرانش قرار دهد و ما و ایشان را در بهشت گرد هم آورد. و سپاس از آن خدای جهانیان است.

منابع و مراجع:

- من أعلام العصر، تأليف: اسامه احمد شاکر، بدون ناشر، چاپ اول سال ۲۰۰۱ میلادی.
- الصباح السافر في حياة العلامة أحمد شاکر، تأليف: رجب بن عبد المقصود، انتشارات: دار ابن کثیر، کویت، چاپ اول سال ۱۹۹۴ میلادی.
- الثمار الشهية والتراجم الذکية لعلماء أنصار السنة المحمدية وإخوانهم، تأليف: شیخ فتحي أمين عثمان، انتشارات: دار ابن عباس، مصر، چاپ اول سال ۲۰۱۱ میلادی.
- جماعة أنصار السنة المحمدية، تأليف: د. أحمد محمد الطاهر، انتشارات: دار الفضيلة، عربستان سعودی، چاپ اول سال ۲۰۰۴ میلادی.
- النهضة الإسلامية في سير أعلامها المعاصرين، تأليف: د. محمد رجب البيومي، انتشارات: دار القلم، دمشق، چاپ اول سال ۱۹۹۵ میلادی.



پرچم داران نہضت اصلاحی سلفی معاصر در عراق

♦ ابوالمعالی محمود شكري آلوسی





علامہ عراق، ابوالمعالی محمود شکر آوسی

۱۲۷۳-۱۳۴۱ / ۱۸۵۶-۱۹۲۴ م



پیش درآمد

علامه ابوالمعالی آلوسی و خاندان او با تدریس و تألیفات و تحقیقات ارزشمند خود مجد و عظمت از دست رفته‌ی بغداد را که روزگاری پایتخت خلافت عباسی و مرکز علم و دانش بود به آن بازگرداندند. جای افسوس است که از او و خانواده‌اش نه در دوران زندگی او نه پس از مرگ به اندازه‌ی کافی تقدیر به عمل نیامد و به طرز شایسته و درخوری در رابطه با حیات و منش او کتاب نوشته نشد. از این رو بیان تلاش‌های ایشان و نقشی که در بیداری اسلامی ایفا کردند بسیار ضروری است. استاد رشید رضا در مورد ایشان می‌گوید: «حامی سنت و ستیزنده با بدعت، علامه‌ی منقولات و آگاه به معقولات، دایرة‌المعارف اسلامی و چراغ روشنگر امت».

تولد و رشد

جمال‌الدین ابوالمعالی محمود شکری آلوسی در ماه رمضان ۱۲۷۳ هجری قمری در خانه‌ی پدربزرگش دانشمند بزرگ اسلام ابوالثناء آلوسی نویسنده‌ی تفسیر مشهور «روح المعانی» در شهر بغداد دیده به جهان گشود و در خانواده‌ای که به علم و دانش و ادب و دیانت شهره بودند پرورش یافت. پدربزرگش ابوالثناء آلوسی از علمای مشهور عصر بود که با برخورداری از اطلاعاتی گسترده، منصب افتای حنفی‌ها را بر عهده داشت. او به چنان جایگاه و موقعیتی دست یافته بود که مسئولیت اوقاف مدرسه‌ی مرجان که در آن زمان به عالم‌ترین شخصیت سپرده می‌شد را به وی

سپردند. عمویش نعمان خیرالدین آلوسی از علمای بزرگ آن دوران بود و مسئولیت‌های مهمی از جمله ریاست مدرسه‌ی مرجان را بر عهده داشت. او کتاب‌های ارزشمندی به رشته‌ی تحریر در آورد که از مشهورترین آن می‌توان به کتاب گرانسک «جلاء العینین فی محاکمه الاحمدین» اشاره کرد.

ابوالمعالی، حضور پدربزرگش را درک نکرد چرا که پدربزرگ دوسال قبل از تولد او چشم از جهان فرو بسته بود. علوم ابتدایی شریعت و قرائت قرآن و ادب و اخلاق را نزد پدرش فرا گرفت و در حالی که هشت سال داشت قرآن را ختم نمود. پدرش در سال ۱۲۹۱ هجری زمانی که محمود ۱۸ ساله بود از دنیا رفت. از آنجایی که پدرش متأثر از فضای تصوف حاکم در آن دوران بود محمود نیز سال‌ها به تصوف آغشته بود تا اینکه بعدها آگاهی‌اش توسعه یافت و خرافات و ترهات صوفیان را کنار نهاد و این در واقع نخستین مرحله از مراحل تطوّر زندگی آلوسی است. پس از درگذشت پدر، عمویش نعمان آلوسی که دشمن تصوف، خرافات و تعصب بود و به تمسک به کتاب و سنت و فهم سلف و پیروی از دلیل فرا می‌خواند کفالت او را بر عهده گرفت. نعمان آلوسی عنایت ویژه‌ای به محمود داشت و او را به مطالعه و واریسی مسائل تشویق می‌کرد و کتابخانه خود که حاوی نسخه‌های خطی نادر از جمله کتاب‌های ابن تیمیه و ابن قیم بود را در اختیار او می‌گذاشت، اما ابوالمعالی چندان با اندیشه‌های عمویش سازگاری نداشت، به همین خاطر از وی جدا شد و در جستجوی کسی برآمد که بر منش پدرش باشد. گرچه وصایا و تذکرات عمویش تأثیر زیادی در موضع وی پیرامون خرافات، تقلید و

تصوف برجای نهاد.

شاگرد نزدیک او استاد محمد بهجت الاثری می گوید: «این جوان تأثیرپذیرفته از عقیده‌ی خَلَفی و سیراب‌شده از روحیه‌ی تصوف که از پدر و معلم اولش به ارث بُرده بود نتوانست با عمومی مستقل و خوداندیش خود همراه شود و آرای او در رد مهمل‌گویی‌های صوفیان و پیروان متعصب مذاهب تقلیدی را بپذیرد. تعصب، چشمان او را بسته و از عمویش دور کرد». پس از آن به ملازمت شیخ اسماعیل بن مصطفی الموصلی النقشبندی در آمد و نزد شیخ بهاء الحق هندی که در آن زمان در بغداد زندگی می‌کرد، و شیخ عبدالسلام بن محمد بن سعید نجدی مشهور به شواف علومی همچون نحو، ادبیات عرب، تفسیر، فقه، اصول حدیث، و حدیث را فرا گرفت.

آلوسی همچنین زبان‌های ترکی و فارسی و برخی علوم دنیوی مانند ستاره‌شناسی را فرا گرفت. اما به آن بسنده نکرد و صدها کتاب و نسخه‌های خطی کتابخانه‌های بغداد را مطالعه کرد و به معارف گسترده‌ای دست یافت که در نوشته‌ها و تحقیقات او نمایان است. نخستین نشانه‌ی گستردگی دانش او کتاب بسیار عجیب «بلوغ الأرب فی معرفة احوال العرب» است که بعداً به تفصیل درباره‌ی آن سخن خواهیم گفت.

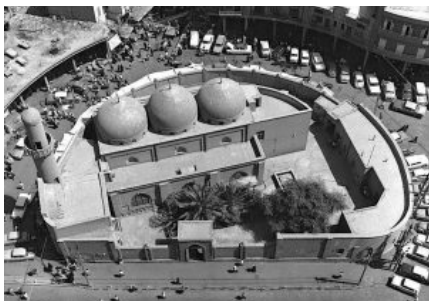
آلوسی خود در رابطه با این مرحله از زندگی‌اش می‌نویسد: «شبانه‌روز مشغول به تحصیل بودم و از دوستان و نزدیکانم فاصله گرفتم. کتاب‌های زیادی در منقولات و معقولات، فروع و اصول مطالعه کردم و بیشتر متون مفصل و مختصر را حفظ کردم و به فضل الهی به اندوخته‌ای از علوم دست یافتم که دیگران دست

نیافته بودند. در چشم من شب‌نشینی برای پالایش علوم لذت‌بخش‌تر از آواز کنیزکان و در آغوش گرفتن مهرویان است. شوق من به حل مسائل علمی بهتر از چشم دوختن به ساق پای ماه‌چهره‌هاست. صدای قلم‌هایم بر روی ورق‌ها لذت‌بخش‌تر از نغمه‌های عاشقان است. پاک کردن غبار از برگه‌ها لذت‌بخش‌تر از دمیدن و گرم کردن دوشیزگان است.»

تدریس و تألیف

کتاب‌هایی که در رابطه با زندگی آلوسی نوشته شده اطلاعات دقیقی از تفصیل زندگی آلوسی در این مرحله به ما نمی‌دهد اما نشان می‌دهد می‌کند او از سنین کم به تدریس و تألیف اشتغال داشته است.

آلوسی در مسیر پدربزرگش ابوالثناء گام برداشته بود که در ۱۳ سالگی تألیف را آغاز کرد و خیلی زود به تدریس پرداخت! ابوالمعالی در سال ۱۲۹۴ هجری قمری نخستین کتاب خود «الروضة الغناء شرح دعاء الثناء» را به‌رشته‌ی تحریر در آورد. آلوسی برای تدریس منتظر اجازه و انتصاب از سوی مقامات بالا نشد؛ خودجوش و داوطلبانه و بدون دریافت حقوق، تدریس را در خانه خود و مسجد جامعه عادلّه خاتون آغاز کرد و زبان عرب و علوم شریعت را به محصلان آموزش می‌داد.



نمایی از مدرسه مرجان در بغداد

زمانی که او سی سال بیشتر نداشت آوازه‌اش همه جا پیچید. لذا بعنوان استاد رسمی در مدرسه داود پاشا پذیرش شد و پی از مدتی تدریس در مدرسه‌ی سید سلطان علی را نیز به او

سپردند. سه سال قبل از وفاتش در سال ۱۳۴۰ هجری قمری همانند پدر بزرگ و عمویش به ریاست اساتید مدرسه مرجان منصوب شد. منصبی که تنها به دانشمندترین شخصیت بغداد سپرده می‌شد. آلوسی اوقات خود را به تدریس سپری می‌کرد. در استفاده از وقت حریص بود. اول وقت به مدرسه می‌آمد و اگر دانش‌آموزان در حضور تأخیر می‌کردند خود را به نسخه‌برداری از کتاب‌های خطی و یا مطالعه و حفظ قرآن مشغول می‌کرد. حتی پس از پایان تدریس نیز چنین می‌کرد تا اینکه وقت ظهر فرا می‌رسید و به خانه باز می‌گشت؛ آن گاه پس از استراحتی کوتاه به مسجد باز می‌گشت و تا بعد از عصر به تدریس مشغول می‌شد؛ سپس در خانه‌اش پذیرای مراجعان بود و یا تا نماز عشاء به مطالعه مشغول می‌شد؛ پس از نماز عشاء بلافاصله می‌خوابید تا قبل از نماز صبح برای ادای نماز تهجد و مطالعه و نوشتن برخیزد؛ بعد از ادای نماز اشراق به مدرسه میرفت. او شبانه‌روزش را اینگونه سپری می‌کرد. صبح‌های جمعه و سه‌شنبه تدریس نمی‌کرد و این دو وقت را به دیدار با مردم اختصاص داده بود.

آلوسی قدرت عجیبی در مطالعه و نسخه‌برداری از کتاب‌های

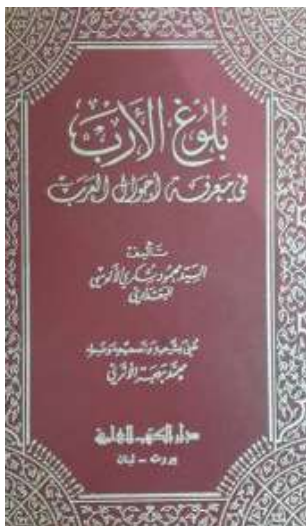
خطی و تألیف داشت و شاید ازدواج نکردن و مجرد ماندنش به او در این رابطه کمک کرد. او انسانی پارسا بود که بسیار ساده زندگی می‌کرد و با کمترین امکانات زندگی می‌ساخت و با وجود فقر و احتیاج از پذیرش هدایای اشغالگران انگلیسی خودداری می‌کرد، و با برادر بزرگش که وزارت دادگستری را در زیر پرچم انگلیسی‌ها پذیرفته بود تا آخر عمرش قطع رابطه کرد.

جوانان تیزهوش عراق گرد آلوسی جمع شدند و او آن‌ها را به تحقیق و بررسی و تألیف و عمل به آموخته‌هایشان به قصد خیر رسانی به جامعه و پرهیز از نکات منفی تدریس رایج در آن زمان که بر پایه تقلید و عدم پژوهش و تحقیق بنا شده بود فرا می‌خواند. این بخش از زندگی آلوسی نیازمند تحقیق و پژوهش بیشتری است که متأسفانه کتاب‌هایی که در این رابطه نوشته شده اطلاعات چندانی به ما نمی‌دهد. همچنان که ما شناخت چندانی از دانش‌آموزان آلوسی طی ۳۰ سال تدریس او نداریم.

آلوسی تا آخر عمرش به تألیف و تدریس مشغول بود و شاید این کارها را از مهمترین نقش‌های اصلاحی او یاد کرد که اثر آن نه تنها در عراق بلکه خارج از عراق و تا امروز ادامه دارد.

دریافت جایزه پادشاه سوئد و نروژ

در سال ۱۳۰۲ هجری قمری برابر با ۱۸۸۶ میلادی آلوسی نامه‌ای از سوی دبیر کمیته‌ی زبان‌های شرقی در خصوص مشارکت در جشنواره‌ی دریافت کرد که از سوی پادشاه سوئد و نروژ در رابطه با تاریخ عرب قبل از اسلام برگزار می‌شد. از آنجایی که برای این مسابقه جایزه‌ی «۱۷۷۸ فرانک طلائی» تعیین



شده بود آלוسی نسبت به مشارکت در آن مردّد بود. او بیم داشت که خدشهای به اعتقاداتش وارد شود، اما دوستانش از او خواستند این فرصت را برای بیان تاریخ عرب از دست ندهد. آלוسی عزمش را جزم کرد و کتاب «بلوغ العرب» را در سه جلد به رشتهی تحریر درآورد. تألیف این کتاب در سال ۱۳۰۴ هجری به پایان رسید. مزیت کتاب این بود که به شیوه‌ای

متفاوت از آثار گذشتگان و توسط نویسندehای جوان که هنگام آغاز به تألیف آن کمتر از سی سال داشت نوشته شده بود. با وجود اینکه شخصیت‌های متعددی از سرزمین‌های مختلف در این مسابقه شرکت کرده بودند در سال ۱۳۰۷ هجری آلوسی به عنوان برنده‌ی این جایزه شناخته شد و آوازه‌اش همه‌جا پیچید. این کتاب به زبان ترکی نیز ترجمه شد.

آلوسی در این کتاب اخبار و عادات عرب قبل از اسلام و صفای طینت و قوت اخلاق‌شان را که به آنان شایستگی رهبری دنیا در زیر پرچم پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌بخشید بیان کرده بود. برنده شدن آلوسی در این جایزه زمینه‌ی ارتباط او با علما و دانشجویان سراسر جهان را فراهم کرد. آلوسی بعدها نامه‌نگاری‌های خود را در کتابی با عنوان «ریاض الناظرین فی مراسلات المعاصرین» منتشر کرد. او در گذشته برخی نامه‌نگاری‌های پدرش با علما، امراء و ادبای عصر را در کتاب «بدائع الانشاء»

جمع‌آوری کرده بود. متأسفانه این دو کتاب تاکنون به زیور طبع آراسته نشده‌اند و اگر به چاپ برسند بخشی از تاریخ نهفته نهضت فرهنگی معاصر برای ما کشف خواهد شد. کسی که کتاب «مراسلات القاسمی والکوسی» «نامه‌نگاری‌های میان قاسمی و آلوسی» اثر محقق بزرگوار استاد محمد ناصر العجمی را مطالعه کند به ارزش حقیقی این نامه‌ها که نشان از تلاش‌های مستمر این شخصیت‌ها در احیاء آثار علمایی مانند ابن تیمیه، ابن قیم، شاطبی، ذهبی و دیگران دارد پی خواهد برد. این شبکه‌ی ارتباطی فرهنگی تا هند، حجاز، بحرین، مصر، و غرب ادامه داشت و خود نیازمند پژوهشی مستقل است.

ارتباط با ابوالهدی صیادی



ابوالهدی صیادی

ابوالهدی صیادی مشاور سلطان عثمانی در استانبول و از متنفذان دربار عثمانی و دارای باورهای صوفیانه و خرافاتی بود و به جای پیروی از قرآن و سنت در بدعت دست و پامی زد. زمانی که ستاره‌ی اقبال آلوسی درخشید و آوازه‌ی او همه‌جا پیچید، صیادی از او خواست قصیده‌ای که او در مدح

احمد الرفاعی از رهبران صوفی‌ها سروده بود را شرح دهد. آلوسی در پاسخ به این خواسته در سال ۱۳۰۵ هجری قمری کتاب «الأسرار الإلهیة شرح القصیة الرفاعیة» را نوشت و علت اینکه صیادی

از آلوسی خواست بر قصیده‌اش شرحی بنگارد این بود که پدر بزرگ آلوسی ابوالثناء شرحی ادبی بر قصیده عبدالباقی العمری در مدح و ثنای عبدالقادر گیلانی نوشته بود با عنوان «الطراز المذهب شرح قصیده الباز الأشهب»، صیادی می‌خواست نوهی ابوالثناء شرحی بر قصیده‌ی او بنویسد.

در این برهه از تاریخ -۱۳۰۳هـ- باورهای صوفیان و منهج و عقیده‌ی انحرافی و پرخرافات صیادی بیش از پیش برای آلوسی آشکار می‌شد. لذا شرح او بر قصیده‌ی صیادی آمیزه‌ای از ادبیات و شریعت است. او در شرحش از ابن حجر مکی و همچنین ابن تیمیه و ابن قیم مطالبی را نقل می‌کند! صیادی با وجود پذیرش شرح و چاپ آن، منهج میانه‌روانه‌ی آلوسی را نپسندید و قبل از چاپ کتاب آلوسی برخی افسانه‌ها و خرافاتی که بدان باور داشت را به کتاب افزود. آلوسی که از تحریف کتابش توسط صیادی مطلع شد کتاب «غایة الأمانی» را به رشته تحریر در آورد و به خرافات صیادی پاسخ‌هایی کوبنده داد.

این مرحله، مرحله‌ی دوم منهج آلوسی است که محمد بهجت الاثری آن را این گونه توصیف می‌کند: «زمانی که آلوسی به این مرحله از زندگی‌اش رسید افق ذهنی و علمی‌اش گسترش یافت، و پا به عرصه‌ی تازه‌ای از اندیشه و اجتهاد نهاد و در رابطه با باورهای دوران جوانی‌اش که به گرایش‌های مذهبی متفاوت آمیخته بود بازنگری کرد».

صیادی که از جذب آلوسی ناامید نشده بود، نامه‌ای همراه با تعدادی از کتاب‌های طریقت رفاعیه برای آلوسی فرستاد و از وی خواست به او بپیوندد و رهبریت طریقت رفاعیه را در عراق

بر عهده بگیرد. به او وعده داد که اگر خواسته‌اش را بپذیرد از سلطان عثمانی خواهد خواست او را مورد تجلیل قرار دهد. ابوالمعالی در آغاز به نرمی تقاضای او را رد کرد و اشتغال به علم و تألیف و تدریس را بهانه کرد، اما صیادی از پای ننشست و مدام او را به پذیرش خواسته‌اش فرا می‌خواند. آلوسی در پاسخ به تقاضاهای مکرر صیادی اعلام کرد خرافاتی که در کتاب‌های صوفیان آمده را باور ندارد. او به صیادی نوشت: «وقتی برای پیوستن به طریقت‌های صوفیه ندارم، به ویژه اینکه پیروان شما در عراق جمعی نادان و اوباش‌اند که راست را از چپ و حلال را از حرام تشخیص نمی‌دهند. برای حوائج مربوط به خوراک و پوشاک خود نزد مردم گدایی می‌کنند... و شکی نیست چنین چیزی در دوران شیخ احمد رفاعی و دیگر بزرگان وجود نداشته است و عده‌ای بی‌خبر از شریعت اسلامی چنین اعمال مغایر با مقاصد شریعت را پایه گذاشته‌اند. ببخشید که نمی‌توانم به جرگه شما بپیوندم.. خدا را شکر که من به دفاع از سنت‌ها و پاسخ دادن به منحرفان و اهل بدعت مشهور هستم».

دفاع از منهج سلف

آلوسی زمانی که دهه‌ی سوم زندگی‌اش را آغاز کرده بود به منهج سلفی گروید و به دفاع از آن پرداخت. به مرور معارف او توسعه‌ی بیشتری پیدا کرد و تفسیر پدر بزرگش را از نو مطالعه کرد و به تحقیق و بررسی آن پرداخت. در کتاب‌ها و نسخه‌های خطی متعددی غور و تفحص کرد و قواعدی که بذر آن را عمویش نعمان آلوسی در دل او کاشته بود، آبیاری شد.

محمد بهجت الاثری در رابطه با مرحله‌ی پایانی منهج آلوسی می‌گوید: «دیری نپایید که آلوسی به‌شکل علنی و در کمال شهامت گرایش خود به سلفیت را اعلام کرد و این در حالی بود که دولت عثمانی با تمام قوا علیه جنبش سلفیت مبارزه می‌کرد». سال ۱۳۰۵ هجری را می‌توان مرز میان دو مرحله از زندگی آلوسی و تألیفات او دانست. در سال ۱۳۰۶ هجری قمری آلوسی با نگارش کتاب «فتح المنان تتمه منهج التأسیس رد صلح الاخوان» به دفاع از دعوت امام محمد بن عبدالوهاب پرداخت و به شبهات پیرامون آن پاسخ داد. شیخ قاسم بن ثانی حاکم وقت قطر در سال ۱۳۰۹ هجری قمری این کتاب را در هند به چاپ رساند.

زمانی که این کتاب به‌دست پیروان صیادی رسید سخت برآشفته شدند و صیادی را علیه آلوسی شوراندند. صیادی نامه‌ای تهدیدآمیز به آلوسی نوشت، اما آلوسی توجه چندانی به آن نکرد و در پاسخ به نامه‌ی صیادی نوشت: «ما از راه و روش سلف پیروی می‌کنیم، نهایتش این است که ما غلو در حق بندگان خدا را مردود می‌دانیم و نمی‌پذیریم به بندگان خدا صفات الوهیت داده شود... تنها صدای در به گوشت رسیده، و من الحمدلله کسی نیستم که با چون تویی مجامله کنم و از گفتار و کردار توهراسی به دل راه دهم.» اینگونه شد که آلوسی معروض حمله‌ی صوفیان خرافاتی و مبتدع قرار گرفت، اما توجهی به آن‌ها و توطئه‌هایشان نمی‌کرد. بهجت الاثری در این رابطه می‌گوید: «استاد ما آلوسی زندگی خود را وقف خدمت به دین و پاکسازی آن از بدعت‌ها و خرافات کرده بود، در این راه بسیار تلاش کرد و با سطحی‌نگران و قبرپرستان قهرمانانه به مبارزه برخاست.»

آلوسی همچنان به تدریس و تألیف ادامه داد و آوازه‌ی او بیش از پیش در همه جا پیچید و دانش‌آموزان و دانشجویان از سراسر جهان اسلام برای درک محضر وی و کسب علم از او روانه‌ی بغداد شدند. او در زندگی‌نامه‌ی خودش می‌نویسد: «زمانی که من پیروی از سلف صالح را انتخاب کردم و از پیروی بدعت و هوای نفس را روی گرداندم از بدعت و هوای نفس به شدت متنفر شدم. از کودکی‌ام علیه کسانی که در تقدیس قبور و نذر کردن برای آنان غلو می‌کردند موضع‌گیری می‌کردم. در این مورد کتاب‌هایی به رشته‌ی تحریر در آوردم که دشمنی عده‌ای را برانگیخت تا جایی که مسئولان این سرزمین را علیه من شوراندند و تلاش کردند با نوشته‌های خود خشم سلطان را علیه من برانگیزند. بارها این کار را کردند».

بسترهای تعقیب اصلاحات



روزنامه‌نگاری: در سال ۱۳۰۷ هجری قمری سری پاشاوالی عراق که خود دانشمندی وارسته و صاحب تألیفات بود و از هوش و ذکاوت و استعداد آلوسی شگفت زده بود ریاست بخش عربی نشریه «الوزراء» که نخستین نشریه بغداد بود را به آلوسی سپرد. این نشریه در سال ۱۲۸۶ هجری قمری آغاز به کار کرده بود و به زبان‌های ترکی

و عربی منتشر می‌شد. آلوسی به مدت یک سال و نیم مدیریت بخش عربی این نشریه را بر عهده داشت و طی این مدت الزوراء پیشرفت چشمگیری کرد. او شخصاً اخبار را جمع‌آوری می‌کرد و برای نشریه مقاله می‌نوشت. متأسفانه تاکنون کسی مقالات آلوسی در نشریه‌ی الزوراء را جمع‌آوری نکرده تا تصور دقیقی از اولویت‌های اصلاح آلوسی در جامعه‌ی آن زمان عراق پیدا کنیم. پس از الزوراء، آلوسی مقالات و پژوهش‌های خود را در نشریاتی مانند: «سبیل الرشاد، المقتبس، المشرق، مجله‌ی مجمع علمی عربی، المنار و...» منتشر کرد. این پژوهش‌ها و مقالات نیازمند جمع‌آوری و بررسی است

تدریس در مدارس، و برگزاری مجالس وعظ و ارشاد در مساجد بغداد و به‌ویژه مسجد جامع امام ابوحنیفه. نتیجه‌ی این درس‌ها پرورش علمای نخبه‌ی عراق بود که از اندیشه‌ها و علم وی تأثیر پذیرفته بودند. کسانی مانند: علامه محمد بهجت الاثری، تاریخ‌شناس نامدار عراق استاد عباس العزاوی، شیخ عبدالکریم الشیخلی مشهور به صاعقه^۱، شیخ رشید حسن الکردی، شیخ محمد القزلبجی، شیخ علی بن حسین الکوئی، امام امجد الزهاوی و دیگران. همچنین می‌توان به تأثیرپذیری شعرای جهان عرب از جمله معروف الرصافی از شخصیت آلوسی اشاره کرد. از شاگردان غیرعراقی آلوسی می‌توان به: تاریخ‌شناس مشهور کویتی عبد‌العزیز الرشید، سلیمان الدخیل نجدی بنیانگذار نشریه‌ی ریاض

۱- پرچمدار دعوت سلفی معاصر در عراق، از شاگردان او می‌توان شیخ صبحی السامرائی و استاد عبدالمنعم صالح العلی «احمد محمد الراشد» را نام برد. ایشان بزرگترین نقش را در انتشار علوم حدیث و عقیده‌ی سلفی در عراق داشتند.

و مجله‌ی الحیة در بغداد - که اصالتاً نجدی بود و در بغداد سکونت داشت - و شیخ محمد بن مانع از فقهای مشهور نجد اشاره کرد. از شاگردان غیر مسلمان آلوسی می‌توان: اب انستاس کرملی نویسنده و ادیب سرشناس عراقی و تعدادی از خاورشناسان از جمله لویس ماسنیون فرانسوی و مرگلیوت انگلیسی را نام برد.

عنایت آلوسی به احیاء میراث علمی سلفی که با بیماری خرافات و نادانی و سفسطه و تحجر و تعصب مبارزه می‌کرد:

آلوسی تلاش می‌کرد از طریق نامه نگاری با علما و شخصیت‌های سرشناس کتاب‌های نادر و مهم را از کتابخانه‌های معتبر جهان جمع‌آوری کند. اگر کتابی بدست می‌آورد از آن نسخه‌برداری می‌کرد و از شاگردان خود نیز می‌خواست از آن نسخه‌برداری کنند تا نسخه‌های آن کتاب پُر تعداد شود. آنگاه کتاب را نزد خود نگه می‌داشت یا آن را برای کتاب خانه‌های عمومی شهرهای مختلف مانند کتابخانه‌ی احمد تیمور پاشا و احمد زکی پاشا در قاهره می‌فرستاد.

گاهی اوقات او نسخه‌های خطی را تصحیح می‌کرد و در مجلات مشهور به چاپ می‌رساند و گاهی نیز از ثروتمندان و توانگران عراق و خارج از عراق می‌خواست کتاب‌های مهم را چاپ کنند. شاگردش محمد بهجت الاثری در رابطه با نخستین دیدار خود با علامه آلوسی می‌گوید: «آلوسی خبر وجود برخی اجزای کتاب - نقض اساس التقدیس - نوشته‌ی ابن تیمیه را در دمشق و نجد شنیده بود و عزمش را برای یافتن این کتاب جزم کرده بود. حضور من برای شاگردی در محضر ایشان همزمان شد با دستیابی به آن کتاب. او شرط پذیرش مرا نسخه‌برداری از این کتاب و قرائت

آن قرار داد تا راه‌های درست کسب دانش و اصول پژوهش و شیوه‌های جدل را که شیخ الاسلام ابن تیمیه قهرمان این میدان بود به خوبی فراگیرم». به حادثه‌ی دیگری باید اشاره کرد که گواه میزان جدیت آلوسی و وسعت دید او است. اثری می‌گوید: «روزی یکی از شاگردان آلوسی یک کتاب خطی با عنوان «مثالب العرب!» نزد او آورد، بی‌توجه به عنوان کتاب می‌خواست آن را به امین الریحانی که در آن زمان به عراق آمده بود هدیه دهد. زمانی که آلوسی خوب به کتاب نگاه کرد شدیداً خشمگین شد. طوری که تاکنون وی را چنین خشمگین ندیده بودم. با اهدای این کتاب به ریحانی به شدت مخالفت کرد چرا که نگران بود ریحانی با مطالعه‌ی کتاب به یک نژادپرست از آن نوع تبدیل شود که استعمارگران اروپایی برای مبارزه با بیداری جهان عرب آن‌ها را پرورش داده بودند. کتاب را پاره کرد، قسمتی را نزد خود نگه داشت و قسمتی را به من سپرد و بلافاصله از مجلسش برخاست و به من گفت: این کتاب پلیدی است و باید از بین برود. نمی‌خواهم فردا نزد من بیایی مگر این که از بخشی که نزد توست نسخه برداری کرده باشی. صبح روز بعد ما نسخه‌ی جدیدی از کتاب در دست داشتیم. من بخش خودم را تکمیل کرده بودم و او نیز بخش خود را. نسخه‌ی قدیمی را به صاحبش بازگرداند. آن کتاب تنها یک شب نزد ما ماند و پس از آن شروع کردیم به نوشتن نقدی بر آن تا اگر اصل کتاب منتشر شد نقد آن آماده باشد.» خیلی شایسته‌ی توجه و عبرت است این همت والا در نسخه‌برداری از کتاب و التفات آن‌ها نسبت به خطری که پیش‌رو بود و تلاشی که برای نقد شبهه‌ای که انتظار می‌رفت در آینده مطرح شود به

خرج دادند. این اهتمام و جدیت را باید مقایسه کنیم با وضعیت کنونی که خطرات ما را دربر گرفته و ما را نابود می‌کند، اما به جزئیات و فرعیات بی‌فایده سرگرمیم و وقت خود را به سخن گفتن در رابطه با خطرهایی که ما را احاطه کرده سپری می‌کنیم بجای اینکه به دنبال راه حلی برای آن باشیم.

از مهمترین کتاب‌هایی که آلوسی منتشر کرد می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

● «منهاج السنة» و در حاشیه‌ی آن «بیان موافقة صریح المعقول لصحیح المنقول» که هر دو از تألیفات شیخ الاسلام ابن تیمیه هستند. این کتاب‌ها در سال ۱۳۲۱ هـ به زیور طبع آراسته شدند.

● «جواب اهل العلم والایمان» نوشته‌ی شیخ الاسلام ابن تیمیه که این کتاب در سال ۱۳۲۲ هـ در مصر چاپ شد.

● «تفسیر سورة الاخلاص» نوشته‌ی شیخ الاسلام ابن تیمیه که در سال ۱۳۲۳ هـ در مصر چاپ شد.

● «مفتاح دارالسعادة» تألیف ابن قیم که در سال ۱۳۲۳ هـ در مصر چاپ شد.

● «شفاء العلیل فی مسائل القضاء والقدر والحكمة والتعلیل» نوشته‌ی ابن قیم که در سال ۱۳۲۳ هـ در مصر چاپ شد.

● «تأویل مختلف الحدیث» نوشته‌ی امام ابن قتیبه که در سال ۱۳۲۳ هـ در مصر چاپ شد.

کسی که از وضعیت آن زمان و ضعف وسایل ارتباطی و حمل و نقل اطلاع داشته باشد به خوبی از مشقت‌هایی که علامه آلوسی برای دست یافتن به نسخه‌های این کتاب‌ها از طریق پست‌های کند و نسخه‌برداری دستی از این کتاب‌ها و مراجعه و نوشتن

حاشیه بر آن و ارسال کردنش به قاهره - که برخی از آن‌ها چند جلد بودند - متحمل می‌شدند آگاه خواهد شد. همه‌ی این‌ها تلاش فردی یک انسان تنها و فقیر بود تا به واسطه‌ی این کتاب‌ها راه حق و مسیر سلف را برای مردم روشن کند.

آلوسی بخاطر تلاش‌های اصلاح‌گرانه‌اش از طریق تدریس، تألیف و نشر میراث پیشینیان همانند دیگر مصلحان و مجاهدان مورد حمله‌ی دشمنان اصلاح‌گری قرار گرفت و تهمت‌های زیادی به او زدند. عبدالوهاب پاشا والی جدید بغداد را که فردی خرافات‌پرور و اصلاح‌ستیز بود را علیه او شوراندند و مدعی شدند آلوسی به خروج از اطاعت سلطان عثمانی فرامی‌خواند و مذهبی نو در مخالفت با همه‌ی ادیان پایه گذاشته و وجود او در میان مردم خطرناک است. مخالفان برای تحقق نقشه‌های خود به شیخ و استاد خود ابوالهدی صیادی در پایتخت عثمانی متوسل شدند و در نتیجه دستور تبعید ابوالمعالی آلوسی و پسر عموش ثابت نعمان آلوسی و حاج حمد العسافی نجدی به آناتولی صادر شد. آلوسی و یارانش را در خانه‌هایشان دستگیر کردند. برخی از یاران او توانستند مخفی شوند و برخی دیگر گریختند. زمانی که در مسیر آناتولی به موصل رسیدند مردم موصل به استقبال آلوسی شتافتند و خواستند از تبعید آلوسی و یارانش که از بزرگان عراق بودند ممانعت به عمل آید. آنها طی نامه‌ای به سلطان عثمانی از وی در رابطه با این حکم توضیح خواسته و خواهان لغو تبعید شدند.

زمانی که توطئه‌گران در بغداد از این واقعه مطلع شدند توطئه‌ای جدید اندیشیدند و مجموعه‌ای از کتاب‌های ابن تیمیه

را به نام آلوسی و بوسیله‌ی پست به موصل ارسال کردند. کتاب‌ها توقیف شد و والی موصل مجلسی برای محاکمه‌ی آلوسی برگزار کرد. علمای جاه‌طلب و سودجو ابوالمعالی را محکوم کرده و خواستار امحای کتاب‌ها و اجرای حکم تبعید او شدند. اما بار دیگر خداوند از طریق تلاش علمای مخلص و دلسوز موصل که به قدر و جایگاه آلوسی واقف بودند و نیز از طریق پسر عمویش علاءالدین که در استانبول زندگی می‌کرد وی را از نیرنگ دشمنانش نجات داد و سلطان عثمانی دستوری مبنی بر الغای حکم تبعید و بازگشت آلوسی به بغداد و از سرگرفتن تدریس صادر کرد. منابع تاریخی اسامی علمای موصل و تفصیل رویدادی‌هایی که برای او در موصل اتفاق افتاد را ثبت نکرده‌اند، اما موصل از جمله شهرهای عراق است که خیلی زود با دعوت سلفی آشنا شد. پس از اینکه آلوسی و یارانش به مدت دو ماه در موصل ماندند دستور عفو آنان صادر شد و پیروزمندانه آهنگ بازگشت به بغداد کردند/ مردم موصل تا چند میلی شهر به بدرقه‌ی آن‌ها و مردم بغداد تا چند میلی شهر به استقبال آن‌ها آمده بودند. شیخ عبداللطیف بن ثنیان در نشریه‌ی خود «الرقیب» مقاله‌ای با عنوان «الحمد لله عاد الحق لأهله» «خدای را سپاس که حق به صاحبش بازگشت» را به چاپ رساند.

خود آلوسی این محنت را به ثبت رسانده و ذکر کرده است. او می‌گوید: «برخی از والیان به سلطان عثمانی نوشتند که جریان من خطری است که باید زوده شود و عراق به واسطه‌ی عقاید متفاوت با جمهور مردم از سیطره‌ی امپراتوری عثمانی جدا خواهد شد. آن‌ها چنان بر گفته‌های خود پافشاری کردند که دستور سلطان

مبنی بر تبعید من به دیاربکر صادر شد. وقتی به موصل رسیدم، مردم این شهر قیام کردند و اجازه ندادند از شهرشان خارج شوم و پیام‌هایی شدید‌الحن به سلطان نوشتند. پس از چند روز دستور بازگشت من به بغداد صادر شد و با احترام و تکریم عازم بغداد شدم و نقشه‌های دشمنانم نقش بر آب شد و نیرنگ بد جز به صاحبش باز نمی‌گردد».

پس از این محنت، آلوسی دست از منهج حق و بیان آن نکشید. گرچه برای نجات از دست دشمنانش جانب احتیاط را گرفت و مقالات خود را با نام‌های دیگری منتشر می‌کرد.

از دیگر جوانب اصلاحگری آلوسی می‌توان به تألیف کتاب‌های مفید برای هم‌عصران خود اشاره کرد. گفتیم که آلوسی در ۲۱ سالگی تألیف را آغاز کرد و توان عجیبی در تألیف داشت تا جایی که شیخ کامل‌الرافعی می‌گوید او در چهل رو ۷۰ دفتر را پراز نوشته کرد! لذا آثار آلوسی از ۵۰ کتاب و رساله در علوم شرعی، ادبی، تاریخی فراتر می‌رود.

کتاب‌های دینی و اصلاح او مدار دعوت او در بغداد بود و تلاش می‌کرد از طریق آن به دفاع از عقیده‌ی اسلامی در مقابل شوائب شرک و بدعتی که در آن زمان منتشر بود بپردازد. از کتاب‌های او می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

● «فتح المنان تتمه منهج التأسیس رد صلح الإخوان»: در سال ۱۳۰۹هـ به چاپ رسید و قبلاً در رابطه با آن سخن گفتیم.

● «غایة الأمانی فی الرد علی النبهانی»: در سال ۱۳۲۷هـ بخاطر توطئه‌های دشمنان اصلاح و شوراندن دولت عثمانی علیه او آن را با نام مستعار ابوالمعالی الحسینی السلامی الشافعی به چاپ رساند.

● «الآية الكبرى على ضلال النبهاني في رأيته الصغرى»: أלוسی این کتاب را در نقد منظومه‌ی شعری رائیه‌ی نبهانی نوشت. منظومه‌ی نبهانی نقدی بود آکنده از دشنام و ناسزا بر کتاب «غایة الأمانی» ألوسی. ألوسی در این کتاب به اختصار به او پاسخ داد.

● «تاریخ نجد»: ألوسی این کتاب را پس از سفر به نجد و به تقاضای دولت عثمانی نوشت، در این کتاب نجد را معرفی نموده و از عقیده‌ی مردم نجد دفاع کرد و آن را عقیده‌ی سلف صالح دانست و نه آنگونه که دشمنان معرفی می‌کنند.

● «فصل الخطاب في شرح مسائل الجاهلية»: این کتاب در واقع شرحی بود بر کتاب «مسائل الجاهلية» تألیف شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب که بعد از وفات ألوسی به چاپ رسید. از دیگر تلاش‌های تألیفی مهم ألوسی می‌توان به تلاش‌های او در مبارزه با دعاوی شیعیان و پاسخگویی به عقایدشان اشاره کرد. او در رساله‌ای که در نقد عاملی نوشته می‌گوید: «من در پاسخ به شیعیان هزار برگه نوشته‌ام که حکومت آن‌ها را از من غصب کرد. سه کتاب تألیف کرده‌ام که یکی از آن‌ها کتاب (صب العذاب) است». از جمله کتاب‌های او در نقد تشیع که مفقود شده کتاب «رجوم الشیاطین» است. از کتاب‌های او در نقد شیعه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

● «المنحة الإلهية تلخیص ترجمة التحفة الإثنی عشرية»، چاپ ۱۳۰۱هـ؛

● «السیوف المشرقة مختصر الصواعق المحرقة»، چاپ ۱۳۰۳هـ؛

● «صب العذاب على من سبّ الأصحاب»، چاپ ۱۳۰۴هـ؛

- «سعادة الدارين في شرح حديث الثقلين»، چاپ ۱۳۳۶هـ؛
و از دیگر کتاب‌های او می‌توان موارد زیر را نام برد:
- الدر الیتیم فی شمائل ذی الخلق العظیم صلی الله علیه وسلم؛
- تجرید السنن فی الذب عن ابي حنیفة النعمان؛
- کنز السعادة فی شرح کلمتی الشهادة؛
- الدلائل العقلية على ختم الرسالة المحمدية؛
- تاریخ بغداد.

در سال ۱۳۳۰هـ جمال پاشا والی وقت بغداد موفق شد آلوسی را برای پذیرش عضویت در شورای اداری بغداد متقاعد کند. پس از اینکه بغدادی‌ها او را انتخاب کردند وی این منصب را بخاطر آزادی مطلق در خدمت‌رسانی به مردم و تحقق منافع عمومی پذیرفت. جزئیات مدت زمانی که در این سمت بود و دستاوردهای او در اختیار ما نیست. این مشارکت نشان از محبوبیت آلوسی در نزد بغدادی‌ها دارد. بخاطر این جایگاهش، بزرگان و والیان بغداد تلاش می‌کردند او را به‌خود نزدیک کنند و در کارهایشان با وی مشورت می‌کردند، و منصب‌ها و مسؤولیت‌های زیادی به او پیشنهاد می‌کردند که وی از پذیرش آن‌ها خودداری می‌کرد.

علامه بهجت الاثری موضع آلوسی در رابطه با دولت عثمانی را این‌گونه بیان می‌کند: «او میان رضایت از دولت عثمانی و ناخرسندی از آن نوسان داشت. از اسباب رضایتش این بود که این امپراطوری به مدت پنج قرن پناهگاه مسلمانان بود و مدافع بزرگ اسلام و قلعه‌ای استوار بود که مانع استیلای غربیان بر ممالک اسلامی می‌شد. آلوسی چنین می‌اندیشید که اگر این خلافت از بین برود حضور سیاسی اسلام نیز از بین خواهد رفت و رخوت و

گسلی رقم خواهد خورد که دیگران با نگاهی متفاوت آن را پر خواهند کرد یا این که اوضاع روی به وخامت خواهد نهاد و دیگر کسی قادر نیست آن را به سامان کند.

اما از اسباب خشم او بر دولت عثمانی فسادی بود که در روزهای واپسین عمر این امپراطوری به اوج خود رسیده بود و فریاد آزادگان و مصلحان را در آورده بود. طوری که دیگر امیدی به اصلاح آن نداشتند و هر تلاشی را بی فایده می دیدند.

شکی نیست که در چنین شرایطی انسان استوار هر چقدر هم توان تشخیص داشته باشد سردرگم و مردد می ماند و هر گزینه‌ای را که انتخاب کند می بیند واجد خیر و صلاح دلخواه نیست». این تحلیل دقیقاً مطابق با واقعیت امروز ماست.

از مشارکت آلوسی در اداره‌ی بغداد نتیجه می گیریم که اگر برای یک اصلاح‌گر شرایط مناسبی فراهم شد و قبول و تأیید عموم مردم را حاصل کرد، حضور او در مناصبی که منافع عمومی در گرو آن است یک ضرورت بشمار می رود.

در سال ۱۳۳۳ هـ زمانی که انگلیسی‌ها پس از جنگ جهانی اول به عراق حمله کردند و شهرهای فاو و بصره را به اشغال خود در آوردند، دولت عثمانی تصمیم گرفت عواطف و احساسات اسلامی را در بخش‌هایی مثل شبه جزیره‌ی عربی که دولت‌های اول و دومش را ساقط کرده بود و در گذشته با آن به مبارزه برخاسته بود برانگیزد. لذا به آلوسی متوسل شد و از وی خواست از نفوذ و جایگاه خود استفاده کند تا عبدالعزیز بن عبدالرحمن آل سعود (بنیانگذار دولت سوم سعودی) را برای همکاری با دولت عثمانی و حمایت از آن در این نبرد قانع سازد. دولت عثمانی

می خواست در حالی که از جلو با لشکر انگلیسی ها درگیر می شوند، نیروهای شبه جزیره ی عربی از پشت به انگلیسی ها حمله ور شوند. آلوسی برای دفع شر از جهان اسلام با وجود کهنسالی و دشواری راه و سختی سفر، سوار بر شتر و به همراه پسر عمویش علامه علی علاءالدین آلوسی، حاج بکر بیک، و حاج نعمان الاعظمی روانه ی نجد شد.

در نجد از آن ها به گرمی استقبال شد و عبدالعزیز هدف آن ها را دریافت و اعلام کرد نصرت و یاری مسلمانان واجب است اما قدرت و توان او به اندازه ای نیست که به مبارزه با انگلیسی ها برخیزد و ترجیح می دهد در این جنگ بی طرف بماند؛ چرا که ورود او به این جنگ به امارت کوچک او پایان می داد و سودی هم برای دولت عثمانی نداشت.

آلوسی و یارانش رأی و نظر امیر عبدالعزیز را پذیرفتند و از وی وعده گرفتند که در این جنگ بی طرف باشد و از در انتقامجویی از دولت عثمانی بخاطر خصومت های گذشته در نیاید.

زمانی که هیئت اعزامی به دمشق رسید برخی اصلاح ستیزان تلاش کردند به بهانه ی عدم موفقیت آلوسی و یارانش در متقاعد کردن عبدالعزیز، والی خونریز شام جمال پاشا را علیه آلوسی بشورانند. اما جمال پاشا به خوبی آلوسی را می شناخت و در صداقت نیت و ایمان او به وحدت اسلامی آگاه بود. لذا توجهی به سخنان اصلاح ستیزان نکرد و به بی طرف ماندن اهل نجد متقاعد شد. آلوسی در سفر خود به نجد از حلب، دمشق، فلسطین و حجاز گذر کرد، و در این سفر تجارب زیادی کسب نمود و به اوضاع جهان عرب آشنایی بیشتری یافت.

متأسفانه ما نمی‌دانیم در این سفر با چه کسانی دیدار داشته و آیا مجالس علمی هم برگزار کرده و یا به کتابهای خطی جدیدی دست یافته یا نه. در بیوگرافی علامه آلوسی به قلم شاگردش بهجت الاثری نیز اشاره‌ای نرفته که آیا مناسک حج را ادا کرده است یا خیر.



نیروهای انگلیسی در عراق

زمانی که انگلیسی‌ها عراق را اشغال کردند و هشت سال زمام امور عراق را به دست گرفتند با وجود تلاش‌های پیاپی انگلیسی‌ها برای جذب آلوسی و پیشنهاد پست‌های

مهمی چون مفتی و قاضی القضاة و... وی حاضر به همکاری با انگلیسی‌ها نشد و هدایای آنان را نمی‌پذیرفت. زمانی که نماینده بریتانیا در عراق از طریق شاگرد مسیحی آلوسی انستاس کرملی ۳۰۰ پوند برای او ارسال کردند وی گفت: «ترجیح می‌دهم از گرسنگی بمیرم اما مالی را که برایش زحمت نکشیده‌ام نستانم». این واقعه در زمانی بود که آلوسی در فقر شدید زندگی می‌کرد و لباسی بسیار ساده می‌پوشید و در یک اتاق بر روی حصیر می‌خوابید و زن و فرزندی نداشت.

او به تلاش‌های خود در تدریس و تألیف و تحقیق کتاب ادامه داد و عضویت در شورای معارف عراق را ... پس از آزادی از انگلیسی‌ها- برای توسعه‌ی دامنه‌ی علم و دانش در عراق پذیرفت و به‌عنوان عضو افتخاری مجمع علمی عربی در دمشق انتخاب شد.

بیماری و وفات

علامه آلوسی در سال ۱۳۳۷ هجری به سنگ کلیه مبتلا شد، اما به آن اعتنایی نکرد تا اینکه این بیماری در سال ۱۳۴۱ هـ شدت گرفت. مدتی به ناگزیر تدریس را کنار گذاشت و پس از مدتی بار دیگر از سر گرفت. اما جسمش بیمار و قلبش ناتوان شده بود. در دهه‌ی آخر ماه رمضان سال ۱۳۴۲ هـ به بیماری ذات الریه مبتلا شد و پس از چند روز هنگام اذان ظهر در حالیکه اطرافش کتاب جمع شده بود چشم از جهان فرو بست. خداوند او را با صدیقین و شهدا و صالحان محشور نماید.

ایشان در مقبره‌ی شیخ جنید دفن شدند و جمعیت انبوهی از مردم در تشییع پیکروی شرکت کردند. در شهرهای مختلف جهان اسلام بر او نماز جنازه‌ی غایب خوانده شد و علما و فضلا و دعوتگرانی که با او ارتباط داشتند در رثای وی مرثیه‌ها سرودند. شاعر نامدار عراقی معروف الرصافی در مرثیه‌ی او می‌سراید: ای محمود شکری با رفتنت ما دانشمند و هدایتگری از دست دادیم که حلال مشکلات ما بود

در سرزمین ما کوهی از علم و دانش بودی که اگر تقسیم می‌شد
مبدل به چندین کوه می‌شد

شاگردش محمد بهجت الاثری در رثای او می‌سراید:
بغداد پس از وفات او تنها شده و کاروان‌ها از بغداد رخت
بر می‌بندند.

مدارس بغداد می‌گریند در فراق شیخی که تپه‌های اخلاق
و آداب را بنا کرد.

منابع و مراجع:

- محمود شكري الألوسي سيرته ودراساته اللغوية، تأليف: العلامة محمد بهجة الأثري، چاپ انتشارات: مركز المخطوطات و التراث والوثائق، كويت، چاپ اول، ١٤١٦هـ / ١٩٩٥ م
- أعلام العراق، تأليف: العلامة محمد بهجة الأثري، چاپ انتشارات: المطبعة السلفية، قاهره، سال چاپ: ١٣٤٥هـ
- مقدمه‌ی كتاب صب العذاب على من سب الأصحاب، تأليف: أبو المعالي الألوسي، تحقيق عبدالله البخاري، چاپ انتشارات: مكتبة أضواء السلف، چاپ اول ١٤١٧هـ / ١٩٩٧م.
- مقاله‌ی حياة الشيخ العلامة محمود شكري الألوسي، نوشته‌ی عبدالله بن صالح المحمود آل غازي، مجله‌ی الحكمة شماره‌ی ٥ شوال ١٤١٥هـ.

